



Handwritten text at the top right corner.

Handwritten text on the left side, possibly a list or index.

۱۷۸

۱۳۹

Handwritten signature or name in the middle.

۵۷۸۱۲

Handwritten text at the bottom, possibly a title or main heading.

خود مشاهده کردم طلب آنکه از قریب نقل بعضی چند هزار میشد و همه صاحب طیفه و مقرری و امر این طایفه در اسلام
 اصناف اینها است بجهت و شیخ الاسلام آنجا در نهایت جلالت و شان و در احترام و ملاحت قدر و مقام در درجه
 صدر اعظم ایشانست و در سنه گذشته که در حال دولت عثمانیه سلطان عبدالعزیز را عزل کردند تا از او استعفا نکرده
 و او حکم با عزل نکرده اقدام نکردند و صورت استعفا جواب آزادیدم و بهتر از اسلام بود در مراعات حال طلب علم
 و اهتمام در ترقی و آسودگی مشغولین و لایست تجارت است چنانچه متواتر از ترقی و مترددین با آنجا شنیده شده و آتش از کثرت
 مدارس و طلبان آنجا و مواظبت امیر بخارا در امور آنها و فتنه جویش بدست و تقاضای خان ایشان و استخار نمودن
 از مقام تحصیل ایشان و در نیدن ما با نه آنها نقل کرده اند که آن تنجیب میشود و داعی بر سرچ آنها نیست چه مقصود
 آنکه کردن فرقه ناجیه را عشره کرمه الله است به باطنیت و مراقبت طلب بر سرچ با صل و نهاده و فاسده و حفظ حرمت
 و ترقی طریق و مذنب خویش و اعانت و حمایت و ترقی دادن مرد و چین و در و سکه خود و اعتبار مکان عال و زبان و جواب
 و بر کس طالب تفصیل باشد راه آن در غایت آسانی است چه در این از سکه اگر کت میده و دانه و تالیع است و ترو بیاید بعیده و دو
 خارج بود و رسیدن اخبار از هر جا توسط روزنامه نامستمل طرح برای هم ما استیصال و آراست و از برای تنجیب بر سرچ
 غیرت دین و تحسین ملت را آنچه کفیم که است است از آنکه در دل زده و در دین و بلکه از کسی بخواهد و سیر رجوع نماید در دنیا
 شجر خبیثه نمی آید و بی غایت نظر کند که تاج حدیعی و شش و آشفته و مصارف علم میگرداند و توبه و کج مذمت طرح بفرجه و نه
 متعجب اند ما باب و تبه و ذکر اندال مت و عوامی سریت غریب از طرف جلالان با فساد و زنا بکشت شدن را پس
 الاسلام و قواعد دین پس با بنده ام و کسر اسلام عال غریب اول چنانچه است ختمی تائب علی الله علیه و آله و سلم خبر دادند
 که بدل الاسلام غیر بسا و سب و عود غیر بها اسلام را اول از عرب بود و زوار است که همان حال یکدیگر در پوشیده و نا
 که پس از آنحال آنجا بجا عالم بقا و در استن نظر ظاهری از اهل دیا اگر چه منافقان است با فاعل مکر و نذیمت نقش خفا و فروخته شده
 خانه نامت و رمانت را نوشته و بر دخترا از دست اهل آن بودند و بر سریر خلافت عنودند و خلق را در تیرگی و ضلالت
 انداختند و ای امارت و سلطنت افراخته و لیکم کثرت بدی رفتار و کثرت و قلت علم با حکام و آثار و شیوع اقسام مکر است
 و انواع بدعت و بدو قصد تحریب شریعت را داده سلطنت ریاست که از آنقوم روز بروز ظاهر و بود و بدایت خود و افنی و کافی بود
 در بی و وثوقی و باب و یاست مدعی کاذبه و آرا و فاسده آن جماعت زوال اعتقاد بدعتی ایمان آنقوم از دلها چهره رسد توهم حکمت
 ریاست و خلافت آنها و چگونه ممکن بود جمع شدن اقرار بنبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و صدق کتاب خداوند
 با اعتقاد بحسن کردار جاعتیکه بر کار کاری از ایشان بر نبرد که توان از باطل هر کتاب منعت مطابق خود و اگر باین حال مانده بود کم
 با طیل و بدع ایشان از میان رفته و خسارتی بی آلودگی بغیر اخیار در میان خلائق پیدا و آشکار میشد اما چه سود که ارباب تالیف
 و صاحبان تصنیف خلق را بر صفت طبع اصلی خود باقی نگذاشته و با عانت قلم و استمداد اخبار موضوعه و آثار مجعوله و شبهات
 و تلخیص و تدلیسات بلبیسه که بدیع و موشس آن و بال المؤمنین معویه بن ابی سفیان بود راه بخارا باشد و از برای کردار با شی
 و گفتارهای مکره تا تو نه شد راه صحتی پیدا کردند و چون از آن عاجز شدند دست تبار را کنار زدند و بهنگام نظر بعضی از سنن
 شرع و آداب صوریه خود را در لباس متمسکین باصل دین در آورده و آراء و اقوال و احادیث خود را جلوه دادند و بقوت قهر سلاطین و
 انعام و جوایز اموال و طایفین ام نصیف را و تالیع و بازار شبهات و ایراد بر یکدیگر میثا و آن بی مد و تبا غرض و تافس در قریب بلفاف و غبا

کتاب الفوائد العظمی

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان آنکه بعضی کفار و ملحدین از ارکان نیست

دیگر آن بلکه تکلیف حرکات و سکات اعلی علم را در اوقات تحصیل و عبادت بر حساب محکم محاسب نمودن نیست
مخاطب طرب خود کرده و گاهی در لباس شعر و مضامین نظم در آید و در میان کافران که کفار بر سنگام و بدین نحو
سیکند و از استخرا و زبان و اشارات و مبرود و چشم و استخوان و استخوان بقدر میور و خداوند در موضع مستفاده نگاه
فرموده و عده عذاب و عذاب آخرت بان داده بهما زویش فساد و عجز با آنجا عت و این عصاره پیشین کنند و این
بعضی و منافرت با مردم تقصیر و استهزام ایشان چنانچه بیاید تنایت تنافضت و کمال مبایت دارد و هرگز با
یکدیگر جمع نشود و در اخبار بسیار و در راه ایمان از انصر فرموده و در محبت فی العبد و بعضی فی التبر و فرموده ایمان نیست که در حقیقت
و بعضی سب خداوند و آنچه را پسندیده و دوست دارد و بعضی اعدای خداوند و آنچه را دوست دارد و در طوطی و مرغ و کبک
مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اگر نمود و در کمال دوست داشتن با آنچه را خداوند دشمن دارد و تقصیر کرد
ما آنچه را که خدا خفیه کرده بر آینه کفایت میسر کرد ما را در مخالفت با خدا را در گردانیدن از افراد و سب هم آنکه محتاج و
و مصارف اینجا عت خارج از اندازه و زیاده از حد اقل و شأن متعارف شده بر آلات فضول معاش و اسباب احوال
و زینت و انواع حاصلی نغیبه و ماکولات جنبیه و مشروبات شربیه از آن فرموده شده که تمام محصول حلال و حرام
و زحمت لبالی و ایام از برای آنها و فاکتد قیمت صورت های متعش کفار که بعضی از زینت های یکی از زینت های شخصی از زینت
بچند هزار تومان برسد چنانچه مجموع و محقق شده مخارج سایر زینت ها و اطفا که جزئیت از سایر لوازم نفیض چه خواهد بود و این
اعمال و سیره و راه زندگی علاوه بر آنکه پاره از آنها بدین است که خداوند صاحب آن را برادر شیطان نموده است آن
المبذورین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لمریه کفو و ادباره اسراف الیها است بعضی
کلام جبار و ان المسرفین هم اصحاب النار و سب احتیاج دائم و بر خنثی انسان است یکسب حرام و حرام اما
چه محصول حلال باطل خطه کفایت آیه که در صرف آنها است هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا
بست هزار درهم هرگز از احوال جمع نشود و این مقدار وانی عشری از معارف آن مخارج نیست نفع است صاحبش را از شنیدنی
دین و اعانت علماء و مشفقین و ترویج شرایع و تقصیر شایسته پس از اینها جان ثروت مال و دار باب الوف
از غفار و منال دیده میشود و معروف و پریشان و بخت مخارج و سب احتیاج باین و کفایت و آن استیصال انفاق در راه خدا ضرر اقل
و استیجاب ترقی و نمو و حفظ آن چنانچه مشروح خواهد شد و هر چه جای توقع است و اعانت و کفایت صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین و حلال و تمام و تمیز شرایع اسلام و دفع شبهات ابالی نام بی استغراق وقت و خلع فکر
در آن و مساعدت بسیار خصوص اقام کتاب و اصناف مصنفات هر باب میر می باشد پس در بیابیت ام طالب علم را
احراز و شرط لازم اول اعراض از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوین و لوازم زندگی و عیال و وجود و یا محتاج اینجا
مقدار کفایت گذران روز و شب و سایر اسباب لازمه و پس از آنکه بعضی با عجز غنیا و بجهت فتنه مذکوره در صلاح این شرط که
عمده و اصلی و از تکالیف عینیه ایشانست تا چار بار از علم کس و دامن شرع محفل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس
است که اولاً طالب علم بالنسبه احتیاج به اسلام بوجود ایشان در هر جمیع مکان اندک و غیر دانی چه بعد از انداختن مقدار
کفایت با کفیل رساندن آن اقدام در ایکار غیر مقدور و خصوص آنرا آنکه باید یا باز اتمام علی ترساند چنانچه مفروض سخن است زیرا
که غرض بیان حال عامه و تکالیف ظاهره است و ثانیاً برخی که بامید اعانت اقل شده آنچه مایوس باید معاشی از ملک

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب نیز مذکور است و در این کتاب نیز مذکور است

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

[illegible]

سخن می گوید که در کتب بعضی است بصیرت یا ادبیت چهار چوبی در سه دره است و حضرت است علیه السلام فرمود که
 اینها همه اهل قبله است یعنی سبیلین بیکر بیکر و سبک و ایم و لیل و علامت را متفرقات و انواع که تاکنون تاکنون ایشان در یاد و
 نصیحت و چون آنکه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود و بفرمود ای من این خدا را چه خواهد بود و در
 برای این آیه زیاده ازین توضیح باید انشاء الله تعالی بنسبت فرموده اقامین الذین حکموا بالنبی ان یحکم الله لهم
 الا ورض او یا الله العذاب من جهنم لا یقر و ان او یا الله العذاب من جهنم لا یقر و ان او یا الله العذاب من جهنم لا یقر
 علی محفوظ جان را بچشم که خوف و جهنم آید پس این است خدا تا که بگرزدند و بیدار یعنی بگرزدند و بیدار کنند
 بیکر و در دو خدا ایستاد ایشان را برین با بیاید ایشان را عذاب را چنانکه بداند یا بیکر ایشان را در حال گردیدن ایشان در عذاب
 و در کارای خویش و غیر آن پس بیست و ایشان حاجت کنند که آن که از خود دور کنند آنچه را که ایشان اراده شده از عذاب یا
 بیکر ایشان را در حالت نفس ایشان از آمدن ملائکه طاک شدن و بفرموده ایشان بچسبید که ایشان سینه بجان شطوطند
 پس نظر باشند طار یا اندک اندک از ایشان کم کنند تا نام مال و دیار و جاههای ایشان را بیکر و پس بدینیکه پروردگار شما
 بر اینست و بر اینست و است که محبت میدهند که کارگران را در و و میگردانند یا این است که محبت و محبت و محبت و محبت
 است و گردن محبت بیکر و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت
 که خداوند که صورت طاعتی از او واجب یا محبت کنند در آن هر عذاب قلوب بیست و محبت آنها عرض و محبت
 ندانند و ایشان چنان بنایا کنند که ما در این طاعت جز رضای خداوند و محبت ما بر داری و محبت ما بر داری و محبت ما بر داری
 خود را از طاعت و قوت نباشد و این خود را از معاصی کبیره و در عده و ترک و لیکن در لباس طاعت و صورت عبادت
 که نمائندگان آن معصوم شوند و فریب خوردند و یا بالیه محقق عمل و عا چسبیدای از خلق باشند که شیطان از او خواهد شد
 ایشان معاصی کبار که علاوه بر بیعت ذاتی در اظهار بیعتی بیعت اند و پس و نا امید ناچار از راه مباحات و طاعات که
 مقدمه شوند از برای محبتی یا خود بخود بیعتی پاره شود و کبی آن نه مباح شود نه طاعت بلکه محرمه و عیث و از اقسام محبت است
 آید و سوسه نماید چنانچه در بشارة اصفی صلی الله علیه و آله و مختلف العقول در و است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
 بیکل ای کیل از برای شیاطین که با او با گناه و زینت و او سوسه و کبر است بر هر کسی بقدر منزلت او در طاعت و محبت
 پس محبت آن مستولی میشود و بر او بطلبه ای کیل بدینیکه ایشان فریب میدهند شمار و خوشی پس اگر اجابت نکردی ایشان را
 مگر میکنند تا تو نفس تو به محبوب نمونی یا نیکو نمادند ایشان خواستهای نفسانی را بر تو و دان تو را از او تا
 و مقصودهای تو را به پراپه اندازند و ترا در بسبب ندان خاطر تو دهنی کنند و ترا و امر کنند ترا و نیکو نمایند که تو را به خدا
 تا امیدوار شوی با و پس باین منبر و روشی و گناه کنی او را و حبه ای که کار و درخ است ای کیل حفظ کن قول خداوند
 عز و جل را که الشیطان سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ
 خدا ای کیل بیا در قول خداوند را به ابلیس لعنه الله و اجلب علیهم یحکاک و در حال و شما و که منی
 الا موال و الاولاد و عید من و ما بعدهم الشیطان الا عفر و را و بانک زن بر ایشان با جمع
 آنچه توانی از فریب با سواران و پیادگان و و شرکبا ایشان شود در اموال و اولاد و عده و ده ایشان را و ده و ده و ده
 ایشان را از جانب خود بکده عده نمیدهند شیطان مگر فریب ای کیل بدینیکه شیطان و عده ایشان را از جانب خود بکده

اینها همه اهل قبله است یعنی سبیلین بیکر بیکر و سبک و ایم و لیل و علامت را متفرقات و انواع که تاکنون تاکنون ایشان در یاد و
 نصیحت و چون آنکه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود و بفرمود ای من این خدا را چه خواهد بود و در
 برای این آیه زیاده ازین توضیح باید انشاء الله تعالی بنسبت فرموده اقامین الذین حکموا بالنبی ان یحکم الله لهم
 الا ورض او یا الله العذاب من جهنم لا یقر و ان او یا الله العذاب من جهنم لا یقر و ان او یا الله العذاب من جهنم لا یقر
 علی محفوظ جان را بچشم که خوف و جهنم آید پس این است خدا تا که بگرزدند و بیدار یعنی بگرزدند و بیدار کنند
 بیکر و در دو خدا ایستاد ایشان را برین با بیاید ایشان را عذاب را چنانکه بداند یا بیکر ایشان را در حال گردیدن ایشان در عذاب
 و در کارای خویش و غیر آن پس بیست و ایشان حاجت کنند که آن که از خود دور کنند آنچه را که ایشان اراده شده از عذاب یا
 بیکر ایشان را در حالت نفس ایشان از آمدن ملائکه طاک شدن و بفرموده ایشان بچسبید که ایشان سینه بجان شطوطند
 پس نظر باشند طار یا اندک اندک از ایشان کم کنند تا نام مال و دیار و جاههای ایشان را بیکر و پس بدینیکه پروردگار شما
 بر اینست و بر اینست و است که محبت میدهند که کارگران را در و و میگردانند یا این است که محبت و محبت و محبت و محبت
 است و گردن محبت بیکر و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت
 که خداوند که صورت طاعتی از او واجب یا محبت کنند در آن هر عذاب قلوب بیست و محبت آنها عرض و محبت
 ندانند و ایشان چنان بنایا کنند که ما در این طاعت جز رضای خداوند و محبت ما بر داری و محبت ما بر داری و محبت ما بر داری
 خود را از طاعت و قوت نباشد و این خود را از معاصی کبیره و در عده و ترک و لیکن در لباس طاعت و صورت عبادت
 که نمائندگان آن معصوم شوند و فریب خوردند و یا بالیه محقق عمل و عا چسبیدای از خلق باشند که شیطان از او خواهد شد
 ایشان معاصی کبار که علاوه بر بیعت ذاتی در اظهار بیعتی بیعت اند و پس و نا امید ناچار از راه مباحات و طاعات که
 مقدمه شوند از برای محبتی یا خود بخود بیعتی پاره شود و کبی آن نه مباح شود نه طاعت بلکه محرمه و عیث و از اقسام محبت است
 آید و سوسه نماید چنانچه در بشارة اصفی صلی الله علیه و آله و مختلف العقول در و است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
 بیکل ای کیل از برای شیاطین که با او با گناه و زینت و او سوسه و کبر است بر هر کسی بقدر منزلت او در طاعت و محبت
 پس محبت آن مستولی میشود و بر او بطلبه ای کیل بدینیکه ایشان فریب میدهند شمار و خوشی پس اگر اجابت نکردی ایشان را
 مگر میکنند تا تو نفس تو به محبوب نمونی یا نیکو نمادند ایشان خواستهای نفسانی را بر تو و دان تو را از او تا
 و مقصودهای تو را به پراپه اندازند و ترا در بسبب ندان خاطر تو دهنی کنند و ترا و امر کنند ترا و نیکو نمایند که تو را به خدا
 تا امیدوار شوی با و پس باین منبر و روشی و گناه کنی او را و حبه ای که کار و درخ است ای کیل حفظ کن قول خداوند
 عز و جل را که الشیطان سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ سَوَّلَ لَهٗ

ایشان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و بعد از این از جانب پروردگار خود نالیده و در پیشان بار محبت و پس ملاک عباد ایشان ای کمال بزرگوار
شیطان می آید پس بگویم آن کرد قیام می کند تو را بچیز که می دانم که تو آنس داری با او را طاعت بزرگ می کنی او را
پس بگویم که دوست ملی کریم یعنی اینکه در دل تو از غیب می کند و تحقیق نماید باین عبادت و حبس این که او شیطان است
و هم پس چون که آری که هستی بسوی او و طاعتش شدی و امید دارد تو را بهنگامی بزرگ که حاجتی نیست آیه ای برای او و امانتی
که کشیده آید پس بر سر آن که سینه از تو را در آنها از جانب صادق علیه السلام می دیت که خبر مود که مفرد کند تو را
بر حق دادن شیطان طاعت را بر آن که او باز می کند بر تو و دونه در از حسیه تا آنکه طهر نماید بر تو و صدیق و عرض از این دو جنبه
و امثال آن که ذکر شد محض شدن محبت است بر ایشان تا آنجا که او را طاعت بدارد و بجهت تحصیل تقصیر در مقام عاری
باشد مثلاً از باره شمره و ط و از باره دار باشد حمد از مواضع را که از آنها است خواستن بآن عمل در کنون خاطر و سودا و طلب
خوشنوی غیر خدا و اندر هر چه خود باین مقصد شرک امیر ملتفت نباشد ولیکن بجهت جزئی و میزان آنی معلوم می شود و گاه شود که در
تقصیر در مقام علمی و داخل شدن در آن از غیر بالش خود را قابل فهمیدن کتاب مستند و اندو از آنها چیز را دلیل محبت
میان خود و خالق بنابر دلیلی بسیاری از آنچه حرام است حلال و واجب است مستحب شمارد و باین جهت در عرش زیاد
از شماره بگوید که گاه کرده و گاه شود کار بجائی رسد که احتمال دهد یا اعتقاد کند که خدا تعالی از نهانی دلش آگاه نیست یا غفلت
نموده که عین کفر است و مکر و خدعه که در گناه بکار برده می شود چه با خالق یا با مخلوق گاه در دین است گاه در عرض و گاه در مال و
گاه در نفس و باقسام آن خلاق مبتلایند چنانکه که اعتراف کنند در نزد خداوند یا خلق که من معتقدم بظان چه که واجب
است اعتقاد بان دینت یا کویت هم دینت و بائنه خود علیم اسلام کوید مسلم لمن سألکم و حوٹ لمن حارکم
و در دل و عمل بعکس اند و باطل را با حق حق پوشانند و مردم اتفاق کنند در لباس محبت جویای خفیات امور شوند و
غرضان تجسس از معایب است که در انظار خویش نمایند و عیب پوشیده را شایع سازند و بالجمله بیل الانسا
علی نفسیه بصیبه هر کس در حال خود نکند و در حال خود تقیص نماید آتش خدعه از این رشم پیدا کند که خود تمیز مانند
این مقام کنایه شرح زیاده از این نیت و نانی نه مودند ان الله لا یغفر ما یقولون حتی یعذبوا و اما
یا نفسهم خدا تعالی تبدیل نکند و تقصیر ندهد آنچه عطا فرموده بقومی از نعمت عافیت تا آنکه آنها تقصیر دهند از حالتی
نیکو کالتهای بد چنانچه طبرسی از امیر المؤمنین علیه السلام و عیاشی از جانب باقر علیه السلام روایت نمودند که خداوند
در تقدیر رحمتی قرار داده که هیچ نعمتی ندهد به بنده پس آنرا از او بگیرد و پیش از آنکه پیش از آنکه بنده معصیتی کند که مستحق شود بان
جرم گرفتن آن نعمت را از او و بنده مودع آمینتم من فی السماء ان یخفف بکم الارض فانذا
هی یخفف افر آمینتم من فی السماء ان یوسیل علیکم کما حاصباً فتعلمون که گفت بزرگوار ای ائمه شریف
از آنکه در آسمان ملوک و سلطنت و امرا و اینکه سرور و بر شمار بر زمین پس آنگاه حرکت کند باضطراب آیا این شدید
از آنکه در آسمانست تدبیر و قهرا و اینکه فرستد بر شما باد تنزی که در او سنگینه باشد پس خواهید دانست که چگونه است
حافیت تر ماندن شما با نجاب و رسول صادق یا چگونه است صدق رسول که تقدیر نموده در حالیکه شمار اسودند و چنانچه ظاهر
آیات و بنده مودع و ما اصابکم من مصیبه فمأکسبت ابدیکم و یعفو عنکم
آنچه رسد شما از مصائب و بلا و نکبات زمان پس بجهت آن جرئت که کس کرده و استهای شما و عفو میکند از بسیاری با آنکه

داشت و اگر او و کفران گفت باو ترک مشرک و آنچه مارل که گفت را عصبان آنکه نمی دستم را و اندکی بی عالمی باو
 و نواهی الهی بودن و سرکشی کردن بر مردم و استخفاف ایشان و سخره کردن و کلماتی که روزی معصوم را بر کرد و بعد از آن
 چیزی کردن و خواب ساقی و نماز عشاء و صبح از دست دادن و نعمت الهی را که چون از مسجد و از مسجد و از مسجد و از مسجد
 و کلماتیکه برده و بار کد شرب خاری و قمار بازی و کردن کاری که مردم را بخنداند از لغو و سستی و ذکر عیبهای مردم
 با آنها که معصوم اند و کلماتی که فساد و آلوده و ملامت برادر و مادر و کان رسیدن و نکردن احسان و طعنه و مبالغه کردن و مردم
 و معنی از مشرک و کلماتیکه بجه و غالب کند سخن را آشکارا کردن و علم و علمیه خود را بر کردن و مبالغه کردن و عیبهای دیگران
 و اطاعت دادن و کلماتیکه اجل را نزد یکس میکند قطع رحم و قسم دروغ و سخنان کذب و زنا و بستی با مسلمانان و دعوی زنا
 باطله و کلماتیکه برده را از کار آدمی بر میدارد و قرض کردن و بیت پس ندادن و اسراف در نفقه پیوده و بخل بر اهل و اولاد
 خویشان و بدی خلقی و کم صبری و عالت و کسالت پیشه کردن و سبک بردن اهل دین و کلماتیکه عار و کینه بدی
 و ناپاک بر بریت و نفاق با برادران و تصدیق نداشتن مستجاب شدن دعا و تاخیر نماز و حب و کلماتیکه دشمنی کند و ترک نماز
 نبوی خداوند بیک و صدقه و سخن پیوده و خشمش گفتن و کلماتیکه حبس کند بآنان آسمان را و حکام است در حکم و سهادت
 دروغ و گمان نهادت و منع زکوة و قرض و سائر منافع حسیه و بدست دلی بر فقر و نیازمندان و ستم بر یتیم و مردمان زنا
 بی پرستی و در اندن سائل و بر کردن و در شب مخفی میماند که در او از نفقه پیوده و معسر را زیاد میازاید از راه حرام
 میجاست که بلا حمت پیوده شده هر مصرفی که انسان مال خود در آن صرف میکند یا معصیت که در آن فائده و منفی
 عقلانی هست یا خیالی است از آن حصر کردن در محل دوم تنبیر باشد که آن حرج پیوده و لغو و آنچه در شرع حرام شده و محل
 در این قسم باشد چه شایع معتمد آن منافع را حرام کرده و آنرا فائده آن چسبند قرار داده پس محل داخل شود در آنچه بالا صلا فائده
 ندارد مثل لاکاری خانه و بسیاری از اقسام آتش بازی و شکستن ظروف و تلف کردن مال و ظلم بر آن و قسم دلی بر دشمنی است
 زیرا که از برای هر کسی در مصرفی حدیست معین بحسب حالت و شخص و زمان و مکان که از آن حد نباید بگذرد پس اگر گذشت حد
 در آن بجز حد و ح باشد اگر از آن حد تجاوز نمود اسراف باشد پس اسراف بحسب شخص مختلف شود و ممکن باشد کسی از برای آن بکوشش حرام
 کند مصرف باشد و دیگری چنین رنگ و مصرف نباشد بلا حمله شأن و غنی و فقر و همچنین در سایر لوازم از خانه و لباس و مرکوب
 زن و امثال آن و اما تنبیر پس مختلف شود باختلاف آنها و اسراف و تنبیر و عمن از کلمات کبیره و اما بدی نیست و حبش
 سریره که در رحم همگامان ذکر فرمودند پس مخفی نماید که آدمی گاهی با خبث ظن و سوء سمیت باشد که هر چه از او طراد شده
 و آزار عباد و افساد بلاد باشد هر چند که خیری در آن شر برای او نباشد و قصد نفع و صلاحی در آن ادیت برای خویش نگردد باشد
 بلکه میوید که با این ظن زشت قصد رسیدن از آن کار بغیری نداشته باشد و لیکن بالطبع خواهد و کند مکره برادر گاهی بحسب ظن
 چنین نباشد و شری برای احدی بالضرع دوست نداشته باشد و لیکن بحسب پاره از مقاصد و اغراض قصدش بد شود و در کارش
 بدی کند و گاه باشد از دشمنی چنین نیست خود کاره باشد لیکن اغراض خارجی دفع خیالی او را آن و او دارد و لهند چنین شخص محل
 تعجب شود که فلان با ظنرت نیک و سلامتی ذات و پاک طینت نیابت چنین کند گاه باشد که این دو با هم جمع شوند و این تنها
 شقاوت است و گاه باشد از هر دو خالص نشود و در ظنرت شرکیر طالب باشد و نه در کاری اراده بدی کند هر چند برادر را خیر او

از این
 کتاب
 در
 فضیلت
 و
 عبادت
 الهی

و او باشد و این نهایت رسالت است این چهار قسم دانند بیکدیگر مستبدل شود با هفت سیار و در این کتاب ششم استاد باین خواهد شد
 و در این محفل ابوعلی محمد بن محمد حضرت غلام حضرت صادق علیه السلام که اسماعیل پسر ابی نجاب است متذکر می گردانند
 حضرت از استاد خبر کرد و بدین سبب بود و نیز او بپستال کن چو کرد و او را ندیدی پس خدا تعالی تعجیل فرمود و خبر تو را گفت پس آنرا
 در حالی که گفت بدین سبب است که در آن روز او را بپستال کرده بود پس باکت شد کسی گفت بمن که او در خزانگی را بدین سبب است و بدین سبب
 بالای مستبد برین فراسیده شد و بدین سبب آمد نزد آنحضرت و خبر دادم ابی نجاب را با آنچه گذشت پس فرمود الحمد لله بیکدیگر
 که اهل بیتیم که تعجیل میکنند خداوند تعالی را برای اولاد ما در دنیا پس طلبید آن کثیر کرد و فرمود اسماعیل را احلال کن از اینکه ترا داده
 پس گفت او را احلال کردم پس حضرت چیزی نداد و بخشید آنگاه بمن فرمود برو و چون چو که زادت حال او مستحب گفت پس مردم نزد
 او و تب از او کناره کرده بود و در این خبر شریعت قانون و دستور الهی است الهی از برای قاضیان طلبا بقیوبات حتی دعوی مالی
 و نیوی مصیبت که پس از ابتلا او لا تقصص در رفتار و کثارت و نیات گذشته خود کند تا سبب آن ملا را بدست آورد چه دانستی که چه چیز
 برسد از ملا تا آنکه گناهی است که ترک آن ندهد و بسا شود که از روی لطف ملا را محقق بآن عضو کنند که گناه او را سبب ندهد است
 چون در چشم چشم نظر کنند بجزایم و در دو کوشش گوش و دهنه بفنای غیبت و محض هرام و نظائر آنهاد بدین قیاس در در اینان عضو
 که بدو مصیبت نموده تا زود متنبه شود و در صد و تارک بر آید و اگر چنین نشود خود فکر کند و در کردنی ذممه خود فکر کند و مستحضر نماید
 تا آنرا بداند که پس او را اصل او را چاره کند و از میان بردارد و اگر مشغول است آن ترک نماید و تا نیا آنچه نظاری کرده و فساد نموده اصل
 نماید چنانچه در این خبر اول از دختر زنی استحال کرد و که صاحب حق بود و آن سینه زهر آلود آنی از طرف طلب شکسته و صورت
 خراشیده او بجا بپیماید پس عفو کرد و آنگاه شکستی دل او را که بآن آزار آمد و با عفو که همان دست برداشتن و گذشتن از
 حق خویش است نزد بلکه با حسان و بخشیدن مال اصلاح فرمودند و او را بحالت اولی خود برگرداندند تا نعمت صحت و عافیت بجا
 خود آمد و اگر تو هم میگرد که خبر گذشته کافی در ضای قلبی لازم نباشد به البش آنکه برگشتن نعمت صحت که نقص محض بود نیز و حسب شما
 و اگر از این باب داخل نشد با است توبه کند و مالها صدقه دهد و عبادت های بسیار نماید و بجای آرد و سالها بگذرد که همان درد
 مستلما باشد چنان گذشته دل که از او تیر عفو توبه بپرسیده بجا خود باقی ببرد و صدق پیدا کردن و دست رضای او بر نیاید پس هر چه
 کند اگر چه نیک است اما علاج درد و شفای مرض او نباشد دست یازد تا به ای مقام باشد آنچه در قصص الانبیاء از جناب صادق علیه
 السلام روایت که جناب موسی علی بنی سنا علیه السلام که شدت بر مردیکه بلند کرد و ده دست خود را بسوی آسمان دو عالم کرد پس جناب
 موسی بطلب حاجت خود رفت و هفت روز از او غایب شد آنگاه برگشت بسوی او و او دستهای خود را هنوز بلند داشت و دعا می
 میکرد و از ای می نمود و حاجت خود را میخواست پس خدا تعالی وحی فرستاد که ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه زبانتش از کار مفیده
 اجابت نخواهم کرد و او را مگر آنکه بیاید بسوی من از آن روی که امرش کردم که از آن درد داخل شود و عا کند و در دار السلام آن
 مطلب را بشود و حاذر نمودم و در عتاب الاعمال و علل الشرایع روایت از جناب صادق علیه السلام که عیسی بن مریم در
 سیاحت خود گذشته بقریه پس یافت اهل او را مرده در راهها و خانه ها پس گفت ایها مردند بفضیلت خداوند و اگر مرده باشند
 بقیب دیگر یکدیگر را نمیگردانند پس اصحاب او گفتند دوست داریم مطلع شویم بر قصه ایشان پس به آنجا بگشتند که پشاورا
 مذاکر پس فرمود ای اهل قریه پس کی از آنها جواب داد پس یکدیگر روح الله فرمود چیست حال شما و قصه شما گفت کرده بودیم
 که عافیت بشیر بر بردیم در نایه فرمود چیست ما و یه گفت در بای آتش که در آست که هها از آتش فرمود چه رسانید شمار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

برنجی نوادر

نقل فرموده که طهارت نفسانی و الهی و کسب فی الساعات ظاهر شد خدا در محراب الهیست و کسب کرده
 و مستجاب برود یعنی بر آنچه کرد و از معاصی نرسد و خدا و حیوانات در محراب الهی است که باران بارود و محبت طاک شدن
 حیوانات در باره و حیوانات در باران است پس هرگاه بپسندد باران ظاهر شود خدا در بر و محراب الهی و روحانی
 است که زیاده شود گناه و معاصی و چون از حیرت معاصی بدین معنی معلوم و مستفاد میشود پس میگویند که خدا در طاک
 حیوان باشد و غیر آن از نباتات و بی ثمران درخت و خار برآوردن آن چنانچه باید و ظاهر کردن زمین بجای خود را و بی قطع شدن
 آنها و طاک بحر شوری این است که طاف شدن و بدست بلیدن حیوانات خلال آن زیاده شدن حسد و ام و سبب که گشتن با
 دست نیامدن او و در جان و سایر نفایس او و تند و مخالف شدن با او ای او که غرق کند یا مانع شود کشتی را از سیر کردن
 پس پادشاه از سخن و پیش بینی آدم را چنانکه خدای حسد برود و معجز است که الهی و از نباتات در باره و محبت طاک شدن
 معنی است از باران و در ساقیه و بیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بر آن که مسئول شود که در اشهرت و باطن شجاعت و کما
 کاری کرد که دل او را در جان کم بر خود پس رسول خدا با و فرمود تیره کردی در باره و سبب کردی خاک را و لغت کرده ترا طاک که خیار
 و ملائکه زمین و آسمان و در کافی حریت که هر که نفس دهد برادر مسلم خود را و خداوند او را و رکت رزق او را و او ای که در او را بخود
 و خاسته میکند و از معجزات او در عتاب الا محال از رسول خدای صلی الله علیه و آله بر دست که فرمود هیچ چیز است که هرگاه یا میزند آسمان
 پس پناه برید بپوی خدای عزوجل از آنها باید نشود و معاصی هر که در قوی که آشکارش کنند مگر آنکه ظاهر شود طاعون در ایشان و در دنیا
 که نبود در دشمنان شان و کم نمیکند کلیل و تر از دما و اگر آنکه گرفته میشود و جعلی و ستمی خارج و در سلطان و منع نمیکند که در آنکه
 منع شود از ایشان باران آسمان و اگر نموند بهایم نمی بایرید باران برایشان و نمی شکند ایمان خدا را و پیمان رسول او را مگر آنکه
 مسلط میکند خداوند بر ایشان و پشت نشاز پس بگردید پاره از آنچه در دشمنان است و حکم نمیکند بفرمان خداوند باران کرده مگر آنکه میکند
 عذابشان از خودشان یعنی در میان شان اختلاف میاندازد که برود یکی که در آید و بشیر کنند و فرمود از برای زمانه و شش فصل
 است در دنیا و در آخرت در دنیا اینکه نور رخسار را میرود و فقر میآورد و دشمنان را بملکت و فرمود هرگاه بگری زند هست من بخیر
 از مائل یا یعنی کوشش نمهند بخان ایشان و اجابت نمایند مسئولان را و برود با تخم قسم خورده پروردگار من عزوجل بعت خود پس فرمود
 قسم بعت خود که بر اینست عذاب میکنم بعضی از آنها را بعضی و در کتاب جغزایات حریت از علی علیه السلام که قسم بود شعی نازل شد
 عذاب بر بنی اسرائیل پس صبح کرده بودند در حالتیکه چهار طایفه از ایشان مغفود شده بود طبایان و خوانندگان و حبس کنندگان و حرام
 و حرافان که را بخورند و در تنبیه طوسی حریت که عذاب صادق علیه السلام فرمود بعد از شنیدن حکم از بعضی برخلاف فرمود
 خدا که بجهت این حکم دمانند و حبس میکند آسمان را از خود را منع میکند زمین برکات خود را و در ثواب الا اعمال حریت که انتخاب
 فرمود بدینست که هر دو غنی میگوید پس مردم میشود سبب از نماز شب و هرگاه که مردم است از نماز شب محروم میشود از روز بخورند و در
 خصال و عتاب الا اعمال حریت از علی علیه السلام که فرمود هرگاه خداوند غضب کند بر شهری یا حتی و نازل کرد عذاب بر ایشان یعنی
 عذاب استیصال را اگر آن میشود از خنای او و کوتاهی میشود عمرهای او دفع نمیکند کسبهای او و پاکیزه بگذرد میوه های او و جاری نشود نهرهای
 او و حبس میشود بارانهای او و مسلط میشود بر او اشرار او و در کامل الزیاده از عذاب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در
 مدایح آب فرات که اگر آن بود که داخل میشد در او گناه کاران منور و میرفت در او صاحب رزق میگردید و مراد از گناه
 کاران اینهمه فتنه از کفارند که موجودند و سبب که در آن آب غوطه بخورند و غسل میکنند با مراد ساقی آدم است که بجهت عذاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مسیح علیه السلام را در میان ایشان برکت داد و با ایشان برود و در میان ایشان برود و در میان ایشان برود
 که در مورد که هر که از ایشان برود و در میان ایشان برود و در میان ایشان برود
 حمل اتفاق و صد که مسیح بر منی بود که بی آدم برآید که هر که از ایشان برود و در میان ایشان برود
 فرزند گرفته است پس من بود که در میان ایشان برود و در میان ایشان برود
 از برای خداوند شریک گرفت در میان خداوند و در میان خداوند و در میان خداوند
 بود که گفتند دست خداوند است بر او و هر که از ایشان برود و در میان ایشان برود
 آمد در میان خداوند با ایشان که چنان شد و این شهر است و در میان ایشان برود و در میان ایشان برود
 نمود از برای حارم عبد القهار بن حسن که گفت ابراهیم بن آدم دارد که در میان ایشان برود و در میان ایشان برود
 علیه السلام پس بر دوزخ جعفر علیه السلام بقصد مراجعت بسوی مدینه پس مشایعت کردند او را و اهل فضل از کوفه و بود از آنها
 صفیان نوری و ابراهیم بن آدم پس ایشان را که مشایعت کردند از آنجا که راس ناکا مشیر را دیدند و همان راه پس از ابراهیم بن آدم
 را که گفت باید تا جعفر باید پس پیغمبر چه بسکه پس جعفر علیه السلام آمد و ذکر کردند برای او شیر را پس روی آورد تا نزدیک شد بشیر و گرفت
 کوسن او را و دور کرد او را از راه نگاه رو کرد و ایشان و فرمودان که مردم اگر اطاعت میکردند خداوند را حق اطاعت و هر آنکه با او میسر
 را و او را می خود را یعنی چون سه کشتی و ناسه مانی کردند از این فایده محمد شدند چنانچه از خبر و برکت آب و ثبات و حجر الاسود و در میان
 داشت آنجا که کاه محمد شدند و از این حبه حال معلوم شد که ابراهیم چه قدر میبایست داشت فی حستنا و بی اعتقاد بود تا حضرت
 پس حقیقت من را و راست آن که کلمات و مقامات را که در میان ایشان و اهل برای او نقل کردند و شنیدند طبعی می دید که آن نقل کردند و در میان
 تا بقدر حجت جناب موسی علیه السلام با ایشان که علم او کرده آنها را که زینت کنند زهار او بدینند با ایشان متاعی و نفر شدند ایشان را
 بسوی عسکر موسی و هیچ زن اهل نگذاشتی که با او میل کند و گفت که گفت از ایشان زن که کافی است شمار را برای دفع ایشان پس چنین کردند و زن را
 داخل شدند در عسکر موسی و بی اسرائیل پس گرفتند و فرستادند که هر که در میان ایشان برود و در میان ایشان برود
 گفت کان میگویم که این جسم است پس سه چنانکه اطاعت من کنیم ترا نگاه او را داخل کرد در حسیه خود پس با او مضاجعت کرد پس گفتند
 و دستاد بر ایشان طاعون را و صحاح بن العباد نیز جناب هر دو که سکه کرده عسکر بود حاضر نبود چون آمد و طاعون را مستقر دیدند و در میان
 در بی اسرائیل و بر قتیبه مطلع شد و دلیر و شجاع بود پس بسوی زمی فرستاد او را دید که با آن زن در یک بستر است پس بر دوا بیگانه عرب
 بهم و دست پس طاعون برخاست و در این یک ساعت میت هزار و بر دواتی هزار هلاک شدند بجهت آن یک زن او خلد او و در میان
 در چهار سوره اشاره بقصد اصحاب بیت فرموده در سوره بقره میفرماید که ایشان را عبرت قرار دادیم برای امت جماعتی که پیش از هلاک ایشان
 بودند و گناهی کردند و آنان که پس از ایشان باشند و پند و نصیحت برای پرهیزکاران و احوال و گناه ایشان آن بود که خداوند در روز
 جمعه را برای تعظیم و عبادت و اساک آنها مقرر فرمود چون این امت مرحومه پس تغییر داد و در جمعه بدل بشبه نمود پس خداوند بجهت این تغییر
 با فرمائی صید را هر روز در شب برای ایشان حرام کرد و نگاه ایشان را امتحان فرمود باینکه در غیر شبند و در میان اهل اصلا و در روز شب
 آنقدر را میان بکار داری آنقدر فریب و بزرگ که حکم ایشان مانند شکم شتر بود که در بار این شمشیر نه بر روی یکدیگر می افتادند مدتی حرات
 نکردند و بجهت که نماندند تا آنکه باغوا و شیطان در میان کردن این سوره را میگوید که هر که در میان ایشان برود و در میان ایشان برود
 کنند و از داری بسوی آن باز کردند چون شب میشد ماهیان در آن جای میشد پس در شب روز یکشنبه هر می بستند و آنها را بستند

در میان ایشان
 برود و در میان ایشان
 برود و در میان ایشان

در میان ایشان
 برود و در میان ایشان
 برود و در میان ایشان

[illegible]

تکلیف از این جهت
تکلیف است

طریقہ سادہ و آسان
پہلے

[illegible]

در مراتب بلندی	بلندی در	بلندی در اصل	بلندی در	بلندی در
در تری درجات علما	قامت	خلقت	صفات	افعال

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

١٠٨

...

2. 4

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

دعوت به اسلام

[illegible][illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم یحضوره تر جمعا بیعت استوار است و اصل این بیعت در روزی است که در میان
جبرئیل و خداوند و ملائکه با قاضیان کربان و متبید و تبار و فرزندان ایشان لشکر و زانی است بعد از آنکه
علی بن ابی طالب علیه السلام این بیعت استوار است و پیغمبر خدا بسوی متبید و تبار و فرزندان ایشان لشکر و زانی است بعد از آنکه
و اهل بیت او و هر که بر سر او آید و آنچه از نسل ایشان آید که اینک از ایشان اسلام آرند یا برگشتن خود نمایند و ابرو و یکایک بسوی تو را و به سببیک
خداوند فرموده هر که گویم نیست سر او بر شمشیر جز خدای یکتایی که نیست مراد از همانا و میگویم آنرا و اگر میگویم مردم را بگفتن آن و آنرا بگفتن آن
ایزدند و تمام کار خدا را است که آفریده ایشان را و پیغمبر ایشان را و زنده کند ایشان را پس از مردن و بسوی اوست بازگشتن و هر چیزی را مگر
و با او نیست و هر چیزی که بخواهد که بر او باشد و هر چیزی که بخواهد که بر او باشد و هر چیزی که بخواهد که بر او باشد و هر چیزی که بخواهد که بر او باشد
گفتن پاکست از هر شمشیری و ای آسمانها و زمین که بر سببیک را که کار را بر سببیک میگوید پاکست آن کسکه با طاعت میکند با و وصف کوبیده و غیره و با و انبیا
نگار کنند و در آن میکنند او را و دیده اند از نو و دستایش خویش که آنچه خود را و فراداده آنرا برای خود ذکر که با و یاد کنند حقایق را با و اقرار و برای آن
تا به تراخی راضی شد آن ستایش شکر از بندگان خود یعنی بعضی شکر معصیت نکردن راضی شد ستایش میکنم او را بر معصیتش و او که بشمار در شمار
آنرا احدی بجهت آنکس که محمد خدای را و گوی میبندم که نیست سر او بر شمشیر جز خداوند پس اوست محمد و ما فرموده ایم و آنکار و شایسته است
و نگارند ای ای گروه مردم هر چیز را بر سر او و در کار خویش و بیاد آرید روز فشار دادن زمین را و میبندن آتش و دوزخ را و در دوزخ بزرگ و شامی
و ایشان در حضور پروردگار عالمیان اعلام نمودم شمار آنچه اعلام نمود شمار پیران هر کس که پرسند شمار از خبر بزرگ و بزرگ خواهد بود
خبر او را پس از زمانی پس هر که بگوید با و با و کند آنچه را که بگوید از و جی پروردگار من برای اوست آنچه برای اوست و برای اوست آنچه برای
ماست و برای اوست سلامتی مال و جان و هر ساری دنیا و غیر سندی در دستانهای مفت یعنی بهشت با ملائکه مقربین در سلطان و دنیا
در استکباری از عذاب و فرخ این چیز است که و عده داده مؤمنان را و بدستیک خداوندی بگشاید هر که را که بخواهد و اوست انامی حکیم که سخت است
عقابش مرا آنکه سر کشی کند و اوست امر زنده هر بان و اگر خود آید این قرآن بر گوی بر آینه خواهی دید او را فردن و در هم شکست تا بزم خدا و پدر
هر که ایمان نیابد با و پس اوست از کرمان و هر که ایمان نیابد و بخداوند و بدین او و پیشتر و پس او در درجات رستگاران است و این
مرمان من است بدستیک برای ایشان است امان خداوند و امان رسول خدا که رحمت یزدان بر او و سلام بر او و بر پیغمبران با و بر حوهای ایشان
و ملائک ایشان در زمین که اقامت کردند در آن از نرم هموار و کوشش چشمها و چراگاه بایش که ستم دیده نشوند و تنگ گرفته نشوند پس هر کس خواند شود
بر او این نامه من از مؤمنین پس باید که محافطت کند ایشان را و نیگونی نماید بایشان و پاس ایشان نگذارد و منع نماید ستم را از ایشان و در حق آرا
و صدقات ایشان نباشد و من بر دهم از ایشان تر بشیند جوی حیاتی را و بستن زنا را و در کمر و جزیه تا محض و عشر که در زکوة است و باقی
معرفه از محتسب و دستشان را است بر آنکه داد و دیات او و اموال او مانع نشوند ایشان را از پوشیدن جامه فاخر و سواری و سوار
خانها و اصطبل و برداشتن چاروا و فرا گرفتن آنچه میباید در کیش و آیین خود و برتری و منزلت ایشان را بر سایر طاعت و از اهل ذمه و نیرا حق
مسلمان رضی الله تعالی عنه واجب است بر همه مؤمنین که خداوند ایشان را رحمت کند و نازل شده بر من و روحی که بدستیک بهشتشان
تراست بسوی سلطان از سلطان بسوی اوست و او ثقه و امین من است و ما صحیح است برای رسول خدا و مؤسسی سلطان از اوست پس بسم الله
مخالف نکند احدی بن و صیت را از آنچه اگر کردم با و از نگارند ای و نیگونی برای اهل بیت سلطان و وراثت ایشان هر که اسلام آورده از
ایشان یا بدین خود داده و هر کس خلاف کند پس تحقیق که مخالف کرده خدا و رسول او را و با و لعنت تا روز قیامت و هر که اگر ارم کند
ایشان یا بدین خود داده و هر کس خلاف کند پس تحقیق که مخالف کرده خدا و رسول او را و با و لعنت تا روز قیامت و هر که اگر ارم کند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منظوم

محکم دلائل سے مزین و متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و در بیان آنکه علی بن ابی طالب
در آن روز در آن مکان بود
و در بیان آنکه علی بن ابی طالب
در آن روز در آن مکان بود

حق اگر اسیر راه برایش این علم او مانده عبادت چهل سال او است و ایضا حضرت امیر علیه السلام فرمود اگر عبادت
 است که بدست ذریک نفر است برای تو از دنیا بگذرد است و ایضا فرمود در جنگ خون مرد کرد و هر که کند عبادت
 مالی داده و مسلط کرده او را بر آن که در راه حق تامل کند و دیگری آنکه خداوند با حکمت عطا فرمود آن حکم میکند و برده می شود
 ایضا فرمود خواب عالم بهتر است از غار باطل و ایضا فرمود یک فتنه سخت تر است بر سلطان از هزار عابد و ایضا فرمود
 که در علم و عبادت نشود تا که نبرد کند شود عبادت در قیامت با ثواب عباد و وصیق بدهد و ایضا فرمود یکس صدقه
 بدهد مثل علی که او را نشکر کرده و فرمود بدهد به نیکو سوارش بدهد به نیکو ملک که نیکان زیاد کند خداوند هدایت او را
 هر که داند او را از ملک گسسته و فرمود هر که هیچ سجده و دارا و کند نکر انگه یا دیگر چسبیدی بر یا یاد بدار از آری او است آخر
 است که گسسته که عمر او تمام باشد و هر که تمام سجده و جهان قصد برای او است هر یک طایفه که محسن تمام باشد و آن صفوان بن عقیل
 و است کرده که بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آنجناب در مسجد نیکو کرده بود برود فرزندش پس گفتم یا رسول الله من چه طلب علم فرمود
 رجا بطلب علم بدرستیک طالب علم را ملاکه با الهای خود پیشند آنجا پاره از آینه با بال خود را با بال بعضی دیگر که می کنند با بالیکه
 آسمان دنیا بجهت محبت ایشان مان جزیکه او طلب میکند و فرمود بهترین صدقه آنست که مرد علمی تحصیل کند آنجا برادرش تعلیم کند و فرمود
 بشخص ناظر در فرزند فرستادن نعم و فایده آنست که این را بدهد بر کسی آن نعمت فایده و کویکی او کثرت شمع و کی او مستند به احسان و شایع او شایع
 شود و عفت و بزرگی در نظر دیگر فرمود احسان دوست خیر باشد و اگر این برایت در دنیا و بجز و آخرت برکت است عفت با او و بجز و آخرت
 انسان در خود فقه پروردان آمدن از جمله لازم است و احترام و تعظیم او نبیند و با عطف و مردم مجید رند در سلوک یا یکدیگر در معاشرت خود او را
 این قانون و اگر کاهی مختلف شود از روی نادانی بآن شمع یا قدر و مقدار او است و از مثل حضرت الانسان عیسی الا حسان
 و از محبت حضرت امیر انومنین علیه السلام است احب الی من شئت نکلن امین و است حق شئت نکلن نظیر
 و افضل علی من شئت نکلن امیر خود را محتاج بر کسی کردی سیر ادنی و از هر کسی نیاز ندی مانند ادنی و بر کسی احسان کردی بر
 ادنی و مشابه است که محتاج تو بهم رسیدن شمع جزئی با صاحب مال و ثروت را تعظیم کند و اگر بآن منفعت برسد بر تعظیم نماید و بجز
 او بداند کند و نفس خویش را در جنب او خوار و حقیر شمارد و خود را در احترام او بی اختیار بیند بلکه آنکه فی الجمله ربط و انسالی بآن کشم
 دارند در نظر او بزرگ نمایند و بر اهل انصاف واضح است که احسان هیچکس در رتبه احسان علما از سد و هیچ نفی بزرگی نفی ایشان
 نشود و اما در دین پس واضح است که پیوسته روزی خور خوان نعمت ایشانند و اما در آخرت پس گذشت که ایشان بعد از حج عظیم
 اسلام از شغفایند و اما در معاش پس آنست که مدار آن بر مقدار ارباب صنایع و حرف است که بی آن زندگی صورت نگیرد و بر آنجا
 علما از زبان شریع انور دستور العمل دهند از قانونها که در آن حفظ مال و نفس و ناموس و عقل است و همیشه در شایند و ملاک شوند
 عهده و دفع ابد است ایشان بوجه چنانچه قوم جناب پونس باز نزل عذاب سبب وجود دیک عالم و تدبیر او از آن ملاک عظیم
 رسند و مختصر آن قصه روایت عیاشی از حضرت حنفی قرنت صلی الله علیه و آله و سلم چنانست که فرمود جناب پونس علیه السلام در
 کرد در میان امت خود و بخواند ایشان را بایمان بخدا و صدیق و پیردی اوستی و سه سال پس ایمان نیاد و با او متابعت نکرد و او را
 از قومش نکرده و از قومش کرد و مردی که در پهل دیگری تو خوار و رسل از اهل بیت علم و حکمت و خانواده نبوت و با آن جناب
 بود از آن زمان که منور به پیغمبری مبعوث شده بود و تو خوار و دی ضعیف عابد و زاهد و در عبادت خود خرقه نپوشید و از علم و حکمت

این که اسیر راه
 در راه خود با او
 عفت و بزرگی

من تو خاکت بکدامی تو هستی که در شربت برای علماء و حکما سخن گفتی و کلام این بود که گفته شد و عبادی که در آن عالم
 شد فضل و رحمتی فضل عظمی که در آن عالم بود و از حکمت با تقوی افضل است از هر دو عبادت مسلم و شیعه گشتی و اینست که در کتاب
 کرم انصاری می گویند که از زبان علمای است خدمت خلیفه علیه السلام عرض کرد که تو امام اهل بیت خود و در شهر کربلا شدی و در این شهر خود
 مکن بدستیکه دفع می شود و از اهل بیت تو سبب و مثل آنکه بلا دفع می شود از اهل بیت سبب می بینیم علیها السلام و شیعه را هم علیه السلام
 مذکور است که حضرت باقر علیه السلام فرمود عالم کسی است که با او چنانی باشد که روشنائی دهد برای هر که در پیش او روشنائی او برپا شود و عای نیز
 میکند برای او و همچنین عالم شفی است که تاریکی چهل و سیصد را برپا می برد برای هر که روشنائی دهد از هر جهت سپید و روشن و چهل و سیصد
 یا خست پس او را از آنکه در دای او است از آنست که در حق و خداوند میدهد با او ثواب هزار رکعت نماز که در درویشی کسب کرده باشد و شیعه را هم
 از آنکه در دست عالم کجانی است که کلام آن پیش است پس سوال کنید خداوند از رحمت کند بدستیکه در علم ثواب پیرو چهار عیسای و جواد
 و پیرو و پیرو و دوست ایشان و شیعه را هم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که مثل علم در این مثل است و است در آن
 که بدایت می باشد بر روشنائی آنها در تاریکیای برادر پس هرگاه در آنجا خود شود راه نمایان کند و پیرو و شیعه را هم از رحمت
 روایت نموده که گفت داخل شدیم بر جناب صادق علیه السلام پس بر خود برین کسب از خدمت آنحضرت بردن آمده بود از اهل کوفه پس چون در آن
 شدیم بر جناب صادق علیه السلام فرمود طاعت کری آن مرد را که از پیش من بردن آمده بود عرض کردم بی او یکی از اصحاب است از اهل کوفه
 فرمود و خداوند که کند روح او و روح امثال او بدستیکه او بیدار شود و جماعتی را که پدرم این کرده بود ایشان را بر حرام و حلال خداوند و
 تراز علم او و پیش از ایشان هر دو در نزد من یکسان است پس در آن شهر از اصحاب پرسیدند بروای چون خداوند داده کند با بی باقی زمین برگرداند
 بسبب این از ایشان بار ایشان ستارگان شبان شدند از دره و زنده و زنده یکسند اسم پدرم را ایشان ظاهر میکند خداوند بر معنی که
 و در میکت از زمین تا لیس مطبلین و تاویل فکات را پس آنحضرت که عرض کرد کم یکسند اسم پدرم را ایشان ظاهر میکند خداوند بر معنی که
 در چشمش در حال نزدیکی و نزدیکی برید معنی و زنده و وابسته بر وجهی که در آنست و زنده و وابسته بر وجهی که در آنست و زنده و وابسته
 مذکور از او دست و استشق ایشان خداوند را و این دعوت غایت میرا گین و آخر هر اهل رجوع کنندگان بسوی خداوند است بسط
 شیخ طبرسی در کتاب تفسیر آنرا روایت نموده که شیخ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد هرگاه حاضر شود جبارزه و حاضر
 شود مجلس عالمی که نام یکایک محبوب تراست نزد شما که من حاضر شوم تا شما از آن گزشتن بازه کسی که برود با او و دفع کند او را پس بدستیکه
 حضور مجلس عالمی است از حضور هزار جبارزه و شیخ از آنجا ایستاد و بجهت نیابت در هزار شب از روز هفتصد و هشتاد و نه
 و از هزار درم صدقه و او را بیست و نه هزار شیخ و در آنجا عباد سوی جبار و بسبب که در راه خدا جبار کنی مال و جان
 خود و کجا میرسد این مقامات بجز عالم آید استی که خداوند عطا هست کرده و نه بدست و نه بدست و نه بدست و نه بدست و نه بدست و نه بدست
 با جبار است آبان نزد من شمار از جبار که که اینها اند و نه بدست و نه بدست و نه بدست و نه بدست و نه بدست و نه بدست و نه بدست
 عرض کرد که اینها را رسول الله فرمود و ایشان آنند که بجهت یکسند بنده کارزار از خداوند و بجهت یکسند خداوند از روز و از روز و از روز
 عرض کردیم اینها خداوند را محبوب یکسند نزد من است و بجهت یکسند بنده کارزار از خداوند و بجهت یکسند خداوند از روز و از روز و از روز
 دوست دارد و منی میکند ایشان از آنچه خداوند کرده و بداد پس هرگاه ایشان را دوست می دارد خداوند آنها را و از
 نواید وجود علماء و مضاف شدن ثواب نماز است با ایشان چنانچه در حدیث آمده است و روایت نموده که نماز با عالم و بجهت
 جامع مقابل هزار رکعت است و در مسجد جامع مقابل صد هزار رکعت و همچنین مضاف شد و خداوند است بر آنها چنانچه

در بیان فضیلت شیعه
 و بیان فضیلت مسلم
 و بیان فضیلت شیعه
 و بیان فضیلت مسلم

۱۰۰

[illegible]

عظیم ملک شود غالب پس مقدم بر عهد پیدا کردن این مقام است و اگر تحصیل نماید بر حسب سبب و آسان است بعضی از راه
 تحصیل آن آسانتر شده و از جمله آنها است برانگشت بر جای آوردن در آنست مانند بصرم تحصیل این مقام چنانچه در اخبار بسیار آسانه با
 شده برای تحصیل اخلاق پسندیده چنانچه حضرت امیرالمومنین علیه السلام میفرماید هر کس علم را بخود برساند یعنی بدارد آن شرف و کثرت
 در کار کند نزدیک میشود که علم گردد و در باب و جزو چنین فرمود است بدین معنی که بر جناب سید الشهدا علیه السلام بزرگوار خجسته باشد اگر چه
 در آن احتمال دیگر میرود و از این کلمات ظاهرست در آنست که بهین و بخیر و اینک او را نیز چهار در جاست چنانکه بزرگی مستحق خلعت نصیبی و چنان
 کنند و بدینجهت که در بیان خادم که کلمات عظیمه و از انعام داده و حسن کردید و بهین کردید و بزرگی بای خود را در آنکه با خود باقیست حق او
 کرده با در قلب بزرگوار که یک شمره و تصنیف کرده و از این انعام تو فرمودی و عظیم و تصنیف علامه انفراد آنها و اجتماع بعضی با بعضی نشان داده
 و به تائید در آنچه کفایت مراتب بزرگ و کوچکی و خوبی و بدی و حکم هر یک از آنها فی الجمله ظاهر میشود و برای مقصود زیاده از این محل شرح و تفصیل
فصل ششم در تفصیل عظیم علما و مؤمنین و شرح سلوک و معاشرت با ایشان بدانکه طریق معرفت کیفیت
 سلوک با جماعت اهل علم از چند راه است **اول** بدست آوردن آنچه معمول و دایر است در میان مردم در رسوم عرواده زیر دست
 با بندگان و اعیان در هر طایفه و در هر عصر با ملاحظه مخالفت نمودن آن با قوانین شرع و چون در تحت نیز آن معنی نیست پس در صدد ملاحظه و جمع
 بر آمدن نیابت نیست بلکه خالی از تقدیر نیست و هر قدر آن لهذا موقوف میشود بر ملاحظه طریقه عطا و ارباب بحال و آداب که مرجع اند در این
 این که از شرع تکلیف آن شده بی بیان کیفیت تفصیل آن و اگر شده از باب ذکر بعضی از اقسام است آنکه در مقام مستحق و صاحب جمیع آنها آید
ثانی هر یک از این در کتاب است در کیفیت سلوک مردم با بنسبها و اوصیه علیه السلام و چنانکه تفصیل ایشان چه از اخبار متواتر
 که بعضی از آنها اشاره شده ظاهر میشود که علما خلفاء و زوایا جانشین ایشانند پس در هر حکم که معلوم شد که از خصایص ایشانست علما شریک و همچنین
 آنچه در باب کتب مشرفه وارد شده زیرا که فرمودند مؤمن هر نفس پیش از آنکه بایست پس لاحاله در لوازم احترام و آداب عظیم با او شریک خواهد
 بود **سیمی** تفحص نمودن در آنچه در کتاب و سنت در بیان آداب معاشرت فرزندان با پدران چه فرموده اند که معظم خیر متبرک و الله است
 و قایم مقام او است چنانچه مشرفه و جایا بد **چهارم** هر جناب مخصوصه که آن ذکر آداب معاشرت با ایشان شده و با آنچه از این سه راه
 بدست آوریم اشاره میکنیم اگر چه از اسباب این کار اندکی بدست داریم پس بگوئیم که عمده آن سنتی است **اول** پیش نشان
 از علما است در مقام آنکه نبایست از خدا و رسول صلی الله علیه و آله پیش نهاد چنانچه در کلام حمید است **یا ایها الذین آمنوا لا تقد**
باین بیکدیگر الله و رسوله و این تقدم گاهی در احکام است باینکه طاعت نکنند امر و نهی خدا و رسول را یا آنکه بخوف فرموده عمل نکنند
 و گاهی در آداب مهمکام مشورت که نبایست پیش از تکلف شدن رأی مبارک اظهار رای و گفتگو کنند و بیان صلاح و فساد نمایند چنانچه
 عادت با حق از منافقین بود که در وقت پیش آمدن حادنه از تحصیل رضی بجا و کشتن اسیر و حرکت بجای پیش از ظهور رأی بنوی فضولی میکرد
 و خیالات شیطانیه خود را اظهار می نمودند و گاهی در صورت است که بایست زمان مراغتت در سیر و عصب میفشند و این بر سه قسم از تقدم
 منافی است و از باب عقول از ملاحظه میکنند بالنسبه با شرافت اعیان خود **ثانی** تفسیر عیاشی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام میرو
 که چون حضرت ابراهیم خواست که از ملک پادشاه فطی پرون رود پادشاه برای مشایعت با او پرون آمد و در عقب جناب پرون یافت
 و پوزاره میرفت بملاحظه عظیم و احترام و میبستی که از آن حضرت برداش افاد پس دمی رسید که در پیش روی سلطان جایر قسط راه عرو ملک او را
 مقدم دارد و در پشت سر او راه رود و او را معظم بدار پس حضرت ایضا و گفت پادشاه که مقدم شو که خدای من در این ساعت بمن وحی کرده که ترا
 معظم بدارم و در پیش روی خود میگذارم و خود در عقب راه روم بحیث عظیم تو ملک گفت چنین وحی کرده پس بوداری گفت شما دوست میدارم که

و اینست
 در بیان
 از اخبار
 متواتر

حدی و حیران و عظیم و کریم است و فیما بین از جناب صادق علیه السلام روایت کرده و فرمود یا ایها الذین آمنوا حسنا که در
 پیش سفید و پس روی و الدین و کفر بعضی از خبر داده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله صحابه را پس میباید از خدمت زن راه رفتن و نیز
 که از دست سر را برای ملائکه و این منافاتی با حکم سابق ندارد و پیش از آنکه در کتاب ملاحظه صحت مذکور عین راست و منکر حق را
 و منی است که رعایت آن مقدم بر جمیع است و سید رضی در کتاب غرر نقل کرده که کسی دید که کثیر غره که یکی از شرای محبتین اهل بیت علیهم
 السلام و سواره بر رفت و جناب باقر علیه السلام پیاده سپهرین و پس باو گفت آیا سوار میشوی و حال آنکه ابو جعفر علیه السلام پیاده است گفت
 آنجناب مرا این امر کرده است و من در طاعت او با شما در سواری بهتر است از محبت کردن من آن جناب را به پیادگی می فرمودند
 صد از نزد او چنانچه خداوند میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تحقروا قولہ
 کحقر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تعلمون ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله
 اولئک الذین آمنوا قلوا لهم لا تقوی لهم مغفوة و انتم تعلمون خلاصه ترجمه آنکه ای کرده و گردانان بلند کشید و از خود را
 بالای او از پیغمبر و آواز بلند با او سخن گوید یا او را ندا کشید چون بلند گفتن بعضی از آنها یا بعضی تا با او نشود که در شاد و حال آنکه طاعت
 نسبت به سببیک آنها که است میکند و از خود را در نزد آن جناب گسیزند که اختیار نموده خداوند که این را برای تقوی برای ایشان است
 آفرینش و خود بزرگ و شاید هنر اول ذکر است در مقام سخن گفتن آن جناب و سؤال و جواب با ایشان که باید که مقدار بلندی
 او از آنحضرت را تا آنکه هر کدام جواب بدرجه او از خود را است نماید و فقره دوم در مقام ذکر است با حضرت بنوی هر چند سنگ باشد
 که بایست از بران بلندی صدا که متعارف است در میان خلق هر گاه گفت کسی یا یکدیگر یا ندانند اگر در بعضی راست تر باشد و حاصل
 همین و منی که در مجلس مقدس بنوی باید آواز خود را از آواز آنجناب از آواز دیگران است ترک کرد و چه آنکه سخن گویند یا گویند بلکه اگر مقام
 گفتن نیز نباشد مثل آنکه کسی در روضه مطهره بنی یا یکی از اوصیای او علیه السلام حاضر شود که باید همین ادب را در محافل ایشان بسلام
 و غیر آن ملاحظه نماید چنانچه **کلمتی** بر روایت نموده از جناب باقر علیه السلام که چون عایشه مانع شد که حضرت محبت علی علیه
 السلام را در روضه مطهره دفن کنند گفت نمیکارم در خانه من دفن شود و برده رسول خدا صلی الله علیه و آله در دیده شود و حضرت امی
 عبدالله علیه السلام در جواب او کلماتی فرمود که اگر از آنجا که خداوند نمی کرده از آنکه او از خدمت آنحضرت بلند کنند و فرموده یا
 ایها الذین آمنوا الخ و سوزن یاد میکنم که برای پدر خود و عمر زوایت کوشش حضرت رسول صلی الله علیه و آله کلنگها بر زمین زوید
 و حال آنکه حق تعالی میفرماید ان الذین یغضون الایة و یحققن کاذبیت رسانید بر تو و فاروق و حضرت رسالت بسبب نزدیکی
 خود با و رعایت کردند و حق آن حضرت آنچه خداوند امر کرده بود پیش از آباد و بر زبان پیغمبر خود بر آنکه خدا حسام گردانیده از مؤمنان
 بعد از مردن ایشان آنچه حرام گردانیده از ایشان در جانشان و شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره خصال از جناب سجاد علیه السلام روایت
 موطی نقل کرده که در میان صاحبان حقوق بر انسان و کیفیت ادای بر صاحب حق و در آنجا که راست که از جرئت حق تعالی علم عظیم و توفیر او است
 در مجلس او و اینکه بلند کنی بر او آواز خود را چون از خبر سابق و غیر آن معلوم میشود که حرمت بومین بعد از وفات مثل حرمت او است در دنیا
 حیات پس رعایت این در نزد سبب و نشان نیز باید کرده شود و **کلمتی** کافی روایت از حکم بن عیسی که گفت پدرم خانه بر من قفس
 کرد پس بگو و قبض کردم آنگاه از برای او منبر نهادی شد بعد از آن پس خواست آن خانه را از من بگرد و قفس کند بر آنجا پس پرسیدم
 همه حضرت امی عبدالله علیه السلام از حکم این سئید و او را خبر دادم از واقعه پس منبر بود خانه را با و مد که تقیم پس پدرم بامن خاصه خواهد
 که قفس بود تو بم با و خاصه کنی و آواز خود را بلند کنی بر آواز او و شیخ عیاشی و دیگران روایت کرده اند از جناب صادق علیه السلام

روایت از
 حضرت امام رضا علیه السلام
 که در مجلس مقدس بنوی باید آواز خود را از آواز دیگران است ترک کرد

باللغة

ملک و محکمات

[illegible]

و مطلع شری فیض کنی بگر برای او جنت حسن بید کنی تا بل برودت سبزه سبزه و سبزه سبزه است که در حدیث
 کنی او را در حضور و عجب او و سبزه او را در حدیث سبزه و سبزه او را در حدیث سبزه و سبزه او را در حدیث سبزه
 در آن هر روز بدن یا بهنگام عرض یا بهنگام مال یا بهنگام عقل یا بهنگام نفس و این است بایست سر از انوار که داند و سبزه و سبزه او را در حدیث
 میفرماید که چون شب با عالم بجای بر روی بر پیش روی او برود و روز در وقت سبزه است این سبزه در یک حالت سبزه است مثل
 کل و با طلاق و حوض و مکانهای خطرناک و اگر با او بجای میگوید در حال رفتن بایست بپوشی او باشد. سبزه سبزه و سبزه او را در حدیث
 زمان که یکی از آنها مطلوب است از این سبزه را با او فرموده و در چون سبزه بپوشد و ذکر کردیم و لکن از غلظت حق میگوید که سبزه او را در حدیث
 خواهد گرفت **بلیست و یکم** آنکه در این سبزه در ظاهر کن **بلیست و دوم** آنکه با دشمن او نیست بلیست
 آنکه با دوست او و معنی کنی و این هر دو در حقوق حضرت سجاد علیه السلام است **بلیست و چهارم** هر یک در حدیث است که در
 عالم را حاجتی پیدا شد از جماعت حاضرین سبزه گیری بجهت انجام آن خدمت **بلیست و پنجم** آنکه باقی و خصال است که ملوک
 از طول صحبت او پس بدستیکه مثل عالم مثل خلق خدا است که مظهر فیضی کدام است از او چیزی میافشد بر تو بماند کنی با او سبزه و سبزه او را در حدیث
 طبق عرض و مقصود باشد نفس از شنیدن آن کمال بخیر و عالم کامل هر زمان که سبزه کنی در آید البته در آن فایده بسیاری در نظر گرفته
 حتی در نقل کردن حکایات و مسائل و چون از بعضی از آنها گاهی در چشم کلام ظاهر می شود و چیزی از سبزه کان کند که سخنان پیوسته است پس منبرند
 و اگر مقام عالم را بدست آورد و بداند که به نتیجه آخر خواهد رسید البته در کمال شوق و کوشش و در هرگز از طول سخنش بخشش بیدار کند **بلیست**
و هشتم آنکه در حدیث حقوق است که بخان او نیک گوش دهی و نیک بپوشد و اقبال کنی بسوی او **بلیست و هفتم**
 آنکه چون عالم دارد و شود در مجلس او خبری از حق محاسن برقی از سخن این آثار روایت کرده که گفت کشف بجا بودی علیه السلام کسی که از جای
 برخیزد برای تعظیم مردی یعنی حکم آن بیت فرموده و کرد دست مگر برای مردی برای دین او **بلیست و هشتم** آنکه در حدیث است بعد از
 کلام عالم را مقدم دارد و چنانچه در کتاب تعریف محمد بن احمد صفوانی که از خط شهباز اول نقل شده مریدیت که فرمودند اول کسی که
 خود را باید بشود از حرکت خدا شریفترین کسی است که حاضر می شود نزد خود و دانا ترین ایشان **بلیست و نهم** آنکه در کثرت با او محاصره مجاد
 نکند و معلومات خود را با خرج ندهد چنانچه در هیچ البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود **لا یجعلن ذوب لسانک علی من**
انطقک و بلاغه قولک علی من سددک در از بدنه تیزی زبان خود را بر آنکه تو را سخنانی آموخت و بلاغت گفتار خود را آنکه ترا
 مستقیم در راه راست و داشت **سبی اتم** آنکه در کتاب کشف العقول در حقوق حضرت سجاد علیه السلام است در ضمن حق عربی علم که
 بدانی که تو را آنچه او بتوالفا میکند رسول اوئی بسوی آن کسیکه ترا ملاقات میکند از اجل جمل پس لازم می شود تو را نیکو رساندن از جانب او بایشان
 و خیانت نکردن در ادای رسالت باینکه گمان باز نماند و کم و خیریت کند و پا داری که در این رسالت بر گام بگردان گرفته **چهارم**
 غماند که چون عرض از تو قریه تعظیم علما با آنچه گفته شد زیاد بر ادای حقوق ایشان خیر بردن از ایشانست و آن خیر یا از کردارشان بد
 آید و یا از گفتار و اول شرط اشفاق بکشار برداشتن موافق رسیدن کلام است بکوشش و مصلحتی کوشش و اول را حاضر داشتن
 در وقت رسیدن کلام بکوشش تا داند که چه گفته سیم ضبط آن در کعبینه دل و خزانه خیال چهارم حفظ آن از زوال و سیان و اگر متکلم خیر از دنیا
 و او صیا و علیهم السلام و آنانکه بایستی سخن ایشان را تعبد آشفته باشد شرط پنجم تقاضای کردن آن کلام معصیت بپویشی که برای صفت و نعمت حقیقت
 و بطلان کلام در دست دارد و آن مختلف است بحسب اختلاف آراء و مذاهب و حالات اشخاص و اوقات زمان بشود بنا کند آشنی بر
 عمل بآن است و کلام نافع را در هر یکی از این مراحل موافقی است که ما بر داشته نشود و غیر آن را در سبزه و شرح آن مناسب تمام نیست و متفق

در حدیث
 در بیان حکم بلیست
 جامع است

او چهارمین گنه با حضرت و شیخ موسی در ایلی روایت کرده که آن حضرت با برادر خود و توشا حال اگر می شد مصاحبت کند این علم
 و دانش و حکمت را و شیخ کئی از حضرت مجاهد علیه السلام روایت کرده که هر زندان خود میفرمود بنشیند با این و حضرت پس اگر کار دارد
 بنشیند پیشش با ایشان تنهایی با نوس نزد سالم تر است و **و خمس** حوالی از بعضی از ائمه علیهم السلام مرویت که بنشیند از قسم الله بنشیند است که
 از او سفیدتری پس ملازم شود و او بنشیند است که تو او را بغایه برسانی پس اگر ام کن او را و بنشیند است که تو او را و میری بی درگاه او و پس فرار
 کن از او و شیخ طوسی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با برادر خود موسی ابو ذر و میر کاران بر کاران اند و فضا و علما و اعیان و
 را چنان می نمود و بنشیند علما و حبیب زیادتی علم و کمال است و از حضرت کاظم علیه السلام منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت و آشنی بر
 روی در طلبا بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرستاد و نگه گاههای بسیار و در قصص الانبیا و از آن جناب مرویت که
 نعمان بن عوف روایت کرده گفت بدیده بصیرت نظر کن و از روی پنهانی چندین کار کن مجلس را برای خود پس اگر بهی جمعی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین
 پس اگر تو عالم باشی علم تو بر وی نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که حتی از خدا بر ایشان نمان
 کرد و نور با ایشان فراهم کرد و اگر جماعتی را ببینی که در راه خدا نیستند با ایشان بنشین که اگر عالم باشی چون با ایشان بنشینی علمت بتوفیق منبیه
 و اگر جاهل باشی چهل ترا زیاد میکند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و تو را فراموش و **و شمس** تحت العقول از جناب کاظم علیه السلام
 مرویت که فرمود بنشین اهل دین شرف دنیا و آخرت است ای ششم ترس از مخالط با مردم و انس با ایشان مگر آنکه بیایی از ایشان عا
 این چنین است با ایشان مگر آنکه بیایی پس انس که با او و فرار کن از سایرین مثل فرار کردن از جانوران درنده و **و ایضا** از آن جناب مرویت در روایت
 کرده که هر خود کوشش کنی که اوقات شش چهار ساعت باشد سعی برای مناجات یا خدا و سعی برای امر معاش و سعی برای معاشرت با
 اخوان و تقای ریشا ساند بشا عیوب شما و سالم و بی عیب میکنند باطن شما و سعی برای لذت های غیر حرام و باین ساعت قادر میشوید آن
 ساعت **و خمس** مکارم الاخلاق مرویت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بنشین مع من هر آنکه بوده باشد بنشینان تو
 بنشین و برادران تو بر میر کاران زیرا که خداوند میفرماید کتاب خود الاخلاص یومئذ یقسم بعضهم لبعض عدا الا المتقین و در میان در روز
 قیامت بعضی دشمن دیگری باشد مگر بر میر کاران یعنی آنچه هستی که از روی دنیا باشد سبب عداوت شود در آخرت و آنچه از روی تقوی باشد
 باشد و **و خمس** کافی از حضرت مجاهد علیه السلام مرویت که خداوند در حق فرستاد بسوی دانی که مبعوض ترین بندگان من نزد من جایلی است
 که استغاثت کند بختی علما و ترک کند پیرایه ایشان را و برستیک محبوب ترین بندگان من نزد من بر میر کاران چونیده ثواب بزرگ ملازم علما تابع
 حله قبول کنند از خدا است و از این منقول اخبار بسیار است و آیه کریمه کونوا مع الصادقین که امر است به بودن با ایشان همه
 انواع آن از موقوف قوی و متابعت عملی و مصاحبت مکانی و وحدت حالی و اعتقادی کافی است در مقصود بامیر و اذن صادقین و از غیر
 ایشان به آیه شریفه لیس البر ان تلووا و جوههکم قبل المشرق و المغرب و لیکن الیوم امن بالله و الیوم الاخر و الملا
 و لیکن اب و النبیین و ابی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابی السبیل و السائلین و فی
 الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا اناهدوا و الصائون فی البساء و الضراء و حب
 الناس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون خداوند ترجمه آنکه یکی نه همان کردادن و راست سبقت مشرق و مغرب یعنی در
 نماز بلکه یکی ایان بخداوند است و در جزا و طاعت و کناب خدا و میسران و دادن مال است با دوست داشتن آن در راه محبت خدا و بخوان ایشان و
 ایام و محبت جان و در ماندگان در غربت و در مصرف که ایمان و خلاصی بندگان و غار کردن و زکوة دادن و وفا بعهده هر که با خلق یا خداوند
 چنانچه در باب سیم اشاره بآن شد عهده کرده و شبکائی در سختی و دریشانی و امراض و همه شکام جاد صاحبان این صفات را راست گویند ایشانند

این کتاب از
 اوقات بسیار
 بجزایر
 بجزایر

هر که در این دهر عالم عامل کسی دارای این اوصاف باشد پس ایشانند جهان صادقین که مشهورند در مروج و این بیان
 این کلمات میخوانند و بعد که بچاکب کتب تافیه خیرات و کمالات و صفات پسندید در محاسن علماء و ائمه است همچنین میگویند و تصبیح
 ضرور و ضلالت اخلاق و فیل و کور و تاری و دیمه و پستی و مصاحبت جاهل و استر و عشاق و مدینه و حین است چاکر کسی فکر کند باین کور و کینه
 کینه این که سبب کبابی و ابتلائی و معاصی از وی نشیند او را فاسق یا کافر این نیست که اگر کسی با احدی مشغور باشد شاید با کفر معاصی هرگز نشاید
 نشود یا شود شده از اینجا است که خداوند از زبان اهل دوزخ حکایت کند که وَمَا أَغْنَىٰ آلَهُمُ الْخَيْرُ مِمَّا كَانُوا هر چه این کسی با کرامت کرد
 و این اضلال از راه معاشرت است یا از نیاج او است و وَمِنْ حَرَامٍ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ و این کلمات را باید دانست که بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ یعنی بعضی بر بعضی
 آنکه پیروی نمودند و کردار ناپسندیدند و چه بسیار کنند این جماعت چه مقصود از ظلم جهان کفر است یا دیگر است بهر چه چنانچه میگویند بلکه
 کفر حق دین و عقل و عمر و عرض و مال و سایر آنچه بندگی بی آن نشاید از دیگری بغیر حق پس تا کسی تمام حق را از باطل تفرقه دهد و بنای عمل را بآنچه داند
 نگذارد و عمل نکند البته مصاحب ادب یکی از آنراست خبر رساند و کفر خضائی که از او دید مگر برسد ضایع کردن مقداری از وقت او است که در
 آن مشغول اصلاح دین یا دنیای مطلوب بود یا بنای آنرا داشت و از آن بالا ترا که از او مستکری میشدند و نافع از او منشعب نمیدادند اگر داند
 او را بهمان حال باقی گذارد و این خود سبب مجازات او شود و از آن بالا ترا که از او دانی و نیار او در نزد او نیست و بد اگر چه جمیع غذای لذتی
 یا لباس تنگونی باشد یا معاصی بزرگ و کوچک مرغوب شود و اگر دانسته چنین کند البته او را کفر کشاند و با جمیع اهل کمال
 شیطان حتی آدم را از صحت قرب خداوند دور کند شیطان انس نیز چنان کند بلکه تاثیر کمتری کردن او بآن را بهما بیشتر و محتر است چنان
 شیطان از جنس اداست و خود نیز عمل کند با آنچه گوید و بسیار است که آدمی بظواهر از مصاحبت او گریزی نبیند چون بنده وزن و فرزند بنده بنده
 با قاف و شوهر و پدر و پسر و جار و قریه و کلاش بیشتر خواهد بود و از اینجا است که در اخبار کفر نفس بنده بر نفس با ایشان چنانچه وَمِنْ حَرَامٍ غرر از حضرت ابراهیم
 علیه السلام مرویست که بدترین مصاحب جاهل است در جمل از اخبار هر چه چنانچه فرمودند از محاسن عیسیا و پست فخران و زنها زیرا که هم
 نشینی با ایشان در ابرام میرند و از محاسن که شکو و مفسری با در و عکس زیرا که او نمیرد سر آست و در را برای نوز و یک میکند و نزدیک را دور
 و با فاسق زیرا که او ترا بیک لغوه و کفر میفرزند و بخیل زیرا که او از تو میکرد و بنویسد بد و تو را از مال خود محروم میکند در حالتیکه تمام احتیاج
 بآن داری و با حق زیرا که او چون خواهد توقع رساند ضرر رساند و با قاطع رحم زیرا که خداوند در سه جای قرآن در ملعون یاد کرده
 فرمودند ترسید از مصاحبت عاصیان و محاربت فاسقین و ترسید از فتنه بای ایشان و در سه جایی از احادیث و از این قبیل اخبار
 بسیار است و برای بند کفر نفس کافی است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ و اصبر نفسك مع الذين يدعون
 وجهه ولا تعد عدهم فريد زينه الحيوة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه
 و کان امره فوطا حاصل ترجمه حسن کن نفس خود را با آنکه بخوانند پروردگار خود را در صبح پس بخواهند باین خوشنودی او را بکردار
 چشم خود را از ایشان که میخواهی آرایش زندگانی دنیا را و فرمان بر آنرا که بجز کردیم یا یا نسیم بجز دل او را از یاد خود و پیروی کردی خواهی
 خود را که کارش را اعتدال پر دست مخفی نماند که این همه تاکید و تخریص بر مراده و ملازمت علماء و اهل یقین و محاببت عصاة و مدینه
 آنرا مانع بود که راه جاده مستقیمه شرع روشن و باب علم با حکام باز و دفع اختلافات سهل و دفع شبهات آسان و رسیدن خدمت
 امام و فضل انتخاب امام علیه السلام میسر پس حال ابرئمان چه خواهد بود که راه جاده مستقیمه و شایع بزرگ شرع انور بسته و باب علم و دفع
 مسدود دست ظاهر از رسیدن بدارم امام کوتاه و راهها زنده و ثننت و متفرق و بار یک و در خطر دمیانی امور دین و دنیای خلق

عالم و کلان از مصلحت
 هر چه فایده باشد
 که آنهم نوعی از مصلحت است

این کلمات را باید دانست
 که بعضی بر بعضی
 و بعضی بر بعضی
 و بعضی بر بعضی

و اول در جملون است مضاجت علماء و اهل علم و پیش واجب محرم و نایب و برکات طایف انسان اصحاب و اولاد و اولاد
 و الله اعلم **باب پنجم** در ذکر سایر صفات و جهات و وجود و خدا وین موجوده در اهل علم و مستغنی و اختیار و توفیق
 فاطمین و عیسیات عالیات و مجاورین قیام عرش در جات که ملاحظه برکت خود کافی در جهان بلکه لزوم رعایت ایشان است از هر کس بمقدار استعداد
 و کثرت و آن بسیار است و بیشتر از آن که بشماریم اول اینکه کرده از مجاهدینند و امانت مجاهدین اگر کسی که خود عاجز جاهد است لازم و بیشتر
 از هر کس در موقع و موسم حاجت بقدر قوه بر او مستقیم بان این حال آنکه جاهد که از واجبات اصدادار کان شریعت اسلام است بر او قسم است قسم
 اول جاهد با اهل کتاب مشرکین و خارجیین بر امام مسلمین یا تبع و سنان مال و جان چه در مقام دعوت باسلام و تطهیر زمین از قدرت کفره لایم
 یا گاه مدافعت و بر گرداندن شران قوم و مقام هجوم آنها بر چند اسلام و دین و حوزه مسلمین و مقصود اصلی از این قسم حفظ نفوس و اموال و عرض مسلمین
 و ممکن از قاعده شرع و اظهار رسوم مذموم است و اجر هر عمل و ثواب عظیم باز این عمل بشرع مقرر شده در عجب آن کافی است آیه مبارکه
 ذَلِكْ بَاثَنَّهُ لَا يَصُدُّهُمْ ظُلْمٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْصَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْغُونَ مَوْطِنًا يَعْصُونَ الْكُفْرَ وَلَا يُنَالُونَ
 مِنْ عَدُوٍّ وَلَا يَكُتِبُ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ لِحِرَتِ الْمُحْسِنِينَ وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا
 كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِحِرَتِهِمْ اللَّهُ أَحْسَنُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ حاصل ترجمه آنکه زبرد مجاهدین هیچ مشکلی
 در جبهه دیگر مشکلی در راه خدای پای بر جای نهند و قدری نگذارند که در آن کافران از ایشان آزند و برسانند هیچ نقصی بدشمنی از کشتن و جرات
 در بجوری و غارت مال و غیر آن مگر بوسیدن آن بر ایشان علی صالح و کاری شایسته بدشمنیکه خدای خایع نگرداند و نیکو کاران را و وضع کنند
 اندک یا بسیار و علی نکند مسافری را در فرسختن و باز آمدن مگر آنکه بوسیدن تا خداوند ایشان را پاداشی دهد نیکو تر از آنچه میدهند که میکنند و
 کافی در ویت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود برای درستی که از آباء مجاهدین گویند و بدشمنی و اولاد ایشان مشتمل بر
 حاملان کرده اند و جمیع مردم در مقصد ملاک در جاهد میگویند بایشان فرمود پس کسیکه ترک کند جاهد را میپوشاند او را خداوند جاهد خدای دیرستانی در
 معیشت و قای در دین و **و ایضا** در آن کتاب است که آن جناب فرمود در جریل و اخبر داد بامر که روشن است آن چشم و گشاده شد آن دلم
 گفت ای محمد کسی که جاهد از امانت تو در راه خدا پس برسد با قطره از آسمان یا در دوسری بنویسد خداوند برای او یکشاد و **و علی** ساجده
 شیخ طوسی در ویت که آنحضرت فرمود شنید را هفت خصلت است از جانب خداوند اول آنکه اول قطره خونی که از خوش بر زمین بریزد تمام
 کمالش آفریده شود و دوم آنکه سرش در دامن و در نش از حور العین باشد و قرار گیرد و خبار از رخسارش پاک کنند و بگویند جاهد بود و نیز بایست
 چنین گویند سیم آنکه پیشند بر او از جامهای بهشت چهارم آنکه پیشی گیرند و خمر بهشت از هر خوشبونی که کدام یک از ایشان را بخورد و پنجم آنکه در
 خود را به بیست و ششم آنکه بر وحش بگویند سیرکن در بهشت هر کجا که خواهی ایتمم آنکه بگردی و دی خدا و این است راحت هر جری و شنید را یعنی نظریه
 نور خدا یا الله مدی علیهم السلام **و خمس** عذاب الاغفال از آن جناب مرویت کیسکه پروان رود بجهت جاهد در راه خدا پس برای اوست بهر
 کاری مقصد نرسد و مقصد نرسد از مقصد نرسد برای او مقصد نرسد درجه در دستان خدا خواهد بود هر کی میرسد و اگر بر
 کرده برگشتند است معاصی آفریده و دغای سنجاب شده و فضایل جاهد بسیار است هر که خواهد کتاب و مانیل و غیره رجوع کند **و خمس** ویم
 جاهد با آن طوائف تمام مقدار دو و فرقه از فرق اسلام است بر تیغ زبان و روح پیمان بعد از تکلیف نفس و تهذیب نمیکند آن بر نور علم و این نیز
 عامی است از این جهت پروان آوردن خلایق از ظلمات کفر بنور اسلام و از ظلمت خفاق بنور ایمان و از ظلمت شرک نور توحید و از ظلمت شک
 بنور یقین و از ظلمت ریا بنور اخلاص که غرض اصلی است از بهشت انبیا و مرسلین و گاهی بجهت دفع شبهات مشکلیکن و در تدلیسات
 طغیون از شیاطین انس و جن که پیوسته در صد اغواء و اضلال و بر گرداندن فاسد از جاده مستقیمه اسلام و از این قسم نفیر فرمودند بجهت که بر

است و بسبب شدن در عمل امر شرک است و هیچ وجه تحقیق و ثواب کثرت و اولی و ثانیه و در قسم جامع از جامع طریقی مرویست که در حدیث
 تواتر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب تخمین که که انبیا در دنیا چنانچه را که سبب تکلیف است و سبب نجات و اولی و ثانیه
 با نیت و ایشان که اینست که در دست است نیت ایشان و خالص است به نیت ایشان و مایل است به نیت ایشان و مایل است به نیت ایشان
 در حق بجهت آنکه من هیچ الباطن مذکور است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام بر اصحاب جبل طریق بایست تخمین از اصحاب که کثرت
 عرض کرد و دست میدادیم که برادر من خلاص بود تا میدید حضرت و او را ندانند و از اعدایت فرمود و آیا میل برادر است یا با است گفت
 بل تخمین که حاضر بود است با با در لشکر با تو میگرد و صلهای مردان و در جمعی زمانه زد و دست که زبان عارف کند با ایشان یعنی حاضر
 کند آنها را و حکم کند آنها را با ایشان و کس مسائره المصطفی و دست از عطیه که فی که چون جابر انصاری در روز اربعین زیارت حضرت
 ابی عبدالله علیه السلام مشرف شد بعد از ادای اسم زیارت سلام کرد و بشنید و در خطاب با ناک گفت قسم بخورم که هیچ وجه مصطفی را برستی در دنیا
 که ما شریک ندیم با شما در جهاد بیکه کردید عطیه گفت چگونه با ما ایشان در اجر شریکیم و حال آنکه از هیچ دوی فرود نیامدیم و بگوئی بالا رفتیم
 و ای جماعت جدائی افتد و میان سر او بنده ما ایشان را و اولاد ایشان هم در دنیا ایشان بود و شده اند جابر گفت ای عطیه شنیدم از جبریم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که میفرمود کسی که دوست میدارد و محب تو باشد شریک میشود و عثمان بن قثم با آن خدا و یک محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاده است
 که گفت من و اصحاب من با نظر نفی است که حضرت جبرائی عبدالله و اصحابش با نظریه فرستاده محقق نماد که فرق نیست در اعانت زوار و
 داخل شدن در زمره زائرین برای آنکه سبب فرستادن کسی شوند بصمت باشد شریک بدان و نوشته در احادیث بسیار لازم سفر یا سبب باقی ماند
 ایشان شوند در آنجا در صورتیکه صاحب نباشد از اقامت در آنجا بدون دستگیری و رعایت چه آنها را نایب خود کنند و زیارت و
 و عباد و رسیدن عقبه عالیله خانهای مقدسه خداوندی با سبب یا ذکر و نذر و ائمه انام عظیم السلام و یاری کنندگان ملک علامه
 به کجا داری آنها را بجا که برای خود زیارت کنند چه در مقام استحقاق ثواب و درک فیوضات غرق میانی است چنانچه در مجلس اشاره
 باین خواهد شد مستحب است که این طایفه از اشراف اصفاف و الطین در شریعت سید المرسلین اند و اعانت و کجاها ای طایفه
 از اعظم موقوفات و اجل قربانت بدانکه رباط و مرابطه یعنی درنگ کردن و اقامه در سرحد بلاد مسلمین است که محل خوف باشد از هجوم
 سرکین و کفر بجهت اطلاع بر حال آنها و معائنات زدن و قول و خبر دادن سلیک بحال آنها و اصل بطه سبب و حصول است در راه خدا بجهت
 سوار شدن مجاهدین با اعانت ایشان در جهاد و حال معضرات آن مانند هر کس است در ثواب بجهت دفع دشمن و اقل ایام مرابطه در دست
 و پیشتر آن چهل روز و چون آن بگذرد در حکم مجاهدین است و ثواب آنها را نیز دارد و مرابطه نیز بر دو قسم است قسم اول آنکه نکرده
 و در آن ثواب عظیمی است و هر چه سرحد مخوف و خطرش زیاد تر باشد اجرش بیشتر است چنانچه فقهاء نیز تصریح کرده اند در آن طرفه با آنکه
 الدین آمنوا الصبر و اواطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون اهتمام با مرآن شده و هر که خود از مرابطه عاجز باشد سبب
 است مرابطه بکند با سبب یا غلامش یا خود دیگر از اعانت و الطین و کس من لا یخضره الفقه از جواب ابی الحسن علیه السلام مرویست که
 فرمود هر کس با سبب عقیقی یعنی آنکه بجهت است پدر و مادر او مرابطه کند مجموع میشود از او و سبب نوشته میشود برای او یا ده حصه هر روز و هر که مرابطه
 کند به سبب که از بیخ طرف نجیب نیست و قصد کند بان رغبت یا قضاء حاجت یا دفع دشمن را مجموع میشود از او هر روز یک سبب و نوشته میشود
 شش حصه و کس مالی اوعی پریش طوسی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کس میزد و سبب را در راه خدا علف او
 سرکین و آتش خیز خواهد بود در روز قیامت و در عصر ائمه عظیم السلام این خبر بسیار شایع بود مردم نذر نذر و قضا و اعانت نمیکردند برای
 مرابطین و با آنکه جهاد حرام بود بجهت تأذن بودن از جانب ایشان مرابطه را اذن میدادند باین قصد که در هجوم کفار اندر آید آثار اسلام

در حدیث تواتر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب تخمین که که انبیا در دنیا چنانچه را که سبب تکلیف است و سبب نجات و اولی و ثانیه
 با نیت و ایشان که اینست که در دست است نیت ایشان و خالص است به نیت ایشان و مایل است به نیت ایشان و مایل است به نیت ایشان
 در حق بجهت آنکه من هیچ الباطن مذکور است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام بر اصحاب جبل طریق بایست تخمین از اصحاب که کثرت
 عرض کرد و دست میدادیم که برادر من خلاص بود تا میدید حضرت و او را ندانند و از اعدایت فرمود و آیا میل برادر است یا با است گفت
 بل تخمین که حاضر بود است با با در لشکر با تو میگرد و صلهای مردان و در جمعی زمانه زد و دست که زبان عارف کند با ایشان یعنی حاضر
 کند آنها را و حکم کند آنها را با ایشان و کس مسائره المصطفی و دست از عطیه که فی که چون جابر انصاری در روز اربعین زیارت حضرت
 ابی عبدالله علیه السلام مشرف شد بعد از ادای اسم زیارت سلام کرد و بشنید و در خطاب با ناک گفت قسم بخورم که هیچ وجه مصطفی را برستی در دنیا
 که ما شریک ندیم با شما در جهاد بیکه کردید عطیه گفت چگونه با ما ایشان در اجر شریکیم و حال آنکه از هیچ دوی فرود نیامدیم و بگوئی بالا رفتیم
 و ای جماعت جدائی افتد و میان سر او بنده ما ایشان را و اولاد ایشان هم در دنیا ایشان بود و شده اند جابر گفت ای عطیه شنیدم از جبریم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که میفرمود کسی که دوست میدارد و محب تو باشد شریک میشود و عثمان بن قثم با آن خدا و یک محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاده است
 که گفت من و اصحاب من با نظر نفی است که حضرت جبرائی عبدالله و اصحابش با نظریه فرستاده محقق نماد که فرق نیست در اعانت زوار و
 داخل شدن در زمره زائرین برای آنکه سبب فرستادن کسی شوند بصمت باشد شریک بدان و نوشته در احادیث بسیار لازم سفر یا سبب باقی ماند
 ایشان شوند در آنجا در صورتیکه صاحب نباشد از اقامت در آنجا بدون دستگیری و رعایت چه آنها را نایب خود کنند و زیارت و
 و عباد و رسیدن عقبه عالیله خانهای مقدسه خداوندی با سبب یا ذکر و نذر و ائمه انام عظیم السلام و یاری کنندگان ملک علامه
 به کجا داری آنها را بجا که برای خود زیارت کنند چه در مقام استحقاق ثواب و درک فیوضات غرق میانی است چنانچه در مجلس اشاره
 باین خواهد شد مستحب است که این طایفه از اشراف اصفاف و الطین در شریعت سید المرسلین اند و اعانت و کجاها ای طایفه
 از اعظم موقوفات و اجل قربانت بدانکه رباط و مرابطه یعنی درنگ کردن و اقامه در سرحد بلاد مسلمین است که محل خوف باشد از هجوم
 سرکین و کفر بجهت اطلاع بر حال آنها و معائنات زدن و قول و خبر دادن سلیک بحال آنها و اصل بطه سبب و حصول است در راه خدا بجهت
 سوار شدن مجاهدین با اعانت ایشان در جهاد و حال معضرات آن مانند هر کس است در ثواب بجهت دفع دشمن و اقل ایام مرابطه در دست
 و پیشتر آن چهل روز و چون آن بگذرد در حکم مجاهدین است و ثواب آنها را نیز دارد و مرابطه نیز بر دو قسم است قسم اول آنکه نکرده
 و در آن ثواب عظیمی است و هر چه سرحد مخوف و خطرش زیاد تر باشد اجرش بیشتر است چنانچه فقهاء نیز تصریح کرده اند در آن طرفه با آنکه
 الدین آمنوا الصبر و اواطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون اهتمام با مرآن شده و هر که خود از مرابطه عاجز باشد سبب
 است مرابطه بکند با سبب یا غلامش یا خود دیگر از اعانت و الطین و کس من لا یخضره الفقه از جواب ابی الحسن علیه السلام مرویست که
 فرمود هر کس با سبب عقیقی یعنی آنکه بجهت است پدر و مادر او مرابطه کند مجموع میشود از او و سبب نوشته میشود برای او یا ده حصه هر روز و هر که مرابطه
 کند به سبب که از بیخ طرف نجیب نیست و قصد کند بان رغبت یا قضاء حاجت یا دفع دشمن را مجموع میشود از او هر روز یک سبب و نوشته میشود
 شش حصه و کس مالی اوعی پریش طوسی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کس میزد و سبب را در راه خدا علف او
 سرکین و آتش خیز خواهد بود در روز قیامت و در عصر ائمه عظیم السلام این خبر بسیار شایع بود مردم نذر نذر و قضا و اعانت نمیکردند برای
 مرابطین و با آنکه جهاد حرام بود بجهت تأذن بودن از جانب ایشان مرابطه را اذن میدادند باین قصد که در هجوم کفار اندر آید آثار اسلام

مجلس علم و ادب
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

در این اخبار گفته می شود بدان اول آنکه مرد و زن را نه تنها می کنند با هم خداوند و اعراض کنند از حرکات او و بجا آوردن خلعت
و این دو مسئله در یک سوره از ایشان گردانیده و سبب تفریق بخت حاملین حکام و بی ملک علام می شود که حقیقت حاصل
و منافع آنها مطلع و خبر در مضار و ضرر و آسنا و اذیت و نصیر اند و از خط حقوق مکتده که او را و حفظ آن برترین و فکند شده و حق و ابر
و بسا یکی است چنانچه مشر و جایاید در مقام سیم از باب بیجم خوی که در بیج کنانی یافت شود و در اینجا اجمالاً اشاره می شود و می گانی که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله درایت نموده که حسن جوار آباد میکند و یا لوز زیاد میکند و عمار را و **و آمن** حجاب صادق علیه السلام روایت
نموده که مرد و زن را زیاد میکند و فرمودیت از ماکسی که بگور عابت نکند مجاورت آنرا که همسایه اند و **و آمن** رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت نموده که ایمان نبوده و من یکیش را بر بر و با سیری همسایه او کرده باشد **و آمن** نفی از انتخاب مردیت که هر کس آن
کند همسایه خود را حرام میکند خداوند را و از یکجهت را و جایگاه او جهنم است و چه بد جانی است و کسیکه ضایع کند حق همسایه را از اینست
و پیوسته خبر ثعلبی روایت می کند همسایه تا آنکه کان کردم زود است او را میراث بر میکند **و آمن** کتاب از حضرت سجاد علیه السلام
روایت کرده که حق همسایه و حفظ او است در حال غیبت و اگر ارمش در حال حضور و باری کردنش در وقتیکه مظلوم شده و بخشش کنی
معایب او را و اگر دلتی از او بدی پوشان آنرا بر او اگر میدانی نصیحت ترا بخول یکصد نصیحت کن او را میان خود او یعنی در حضور کسی نباشد و
و بلکه از او در ملاقات و در گذار از نفرش او و غفلت کن کنارش را و معاشرت نکون تا آنکه که اول کسیکه مراعات حق خود کرد
حضرت بخت که با تتره ذات احدی تنش از عواض اجسام و استقرار در بقعه و مکان و در بیج بعضی ددوری از سایر نام چون کعبه را خانه خود و
لذا اتحاد و انش را بفضایل و خصایصی کرم داشت نمی آدم را از خط خود مأمون دانز کفرش بقضایص و عوام و مطالب حقوق محفوظ کرد **و آمن**
و خلعه کان امنا و آمن کافی از جلی روایت کرده که سوال کردم از حضرت صادق علیه الصلوٰه و السلام از آیه مذکور شده بود
مردیت بنده جانی کند در غیر حرم پس فرار کند بسوی حرم جایز نیست از برای احدی که او را در حرم کمره **و آمن** علی بن ابی حمزه روایت کرده
که انتخاب فرمود کسیکه دزدی کرد و غیر که با جانی بر نفس خود وارد آورد پس فرار کند بسوی مکمی که نزد او را مایمیک در حرم است تا آنکه از حرم برود
رود **و آمن** ساعد روایت کرده که خدمت آنحضرت سوال کردم از شخصی که از او طلبی بشنم و از من پنهان شد مدتی پس دیدم او را که در کعبه خواب
میکرد و با مطالبه گفت از او مال خود را فرمود و سلام کن بر او و ترسان او را تا نماز حرم پرورد و رد و کو با منی از اسلام بجهت تحالت کشیدن او است
و همچنین مردکان مدفون در آنجا از فرغ اکبر این کرد چنانچه **و آمن** انتخاب از انتخاب مردیت که هر کس دفن شود در حرم نام خواهد بود از فرغ اکبر
راوی گفت از نیکو کار مردم یا از بدکار آنها فرمود از خوب ایشان و بدشان **و آمن** و نیز و جوش و طهور آنجا را معزز داشت هم **و آمن**
آن کتاب مردیت از عبد الله سخنان که گفت سوال کردم از آنجانب از آیه گذشته که آیا مقصود خانه کعبه است یا حرم یعنی کسیکه داخل
خانه شود مأمونست یا حرم فرمود کسیکه داخل حرم شود از مردم در حالی که پناه آورده بآن پس او مأمونست از غضب خداوند و هر که داخل
شود از وحش و طیران دارد و از اینکه بگریزند یا ادیت کنند او را تا نماز حرم پرورد و **و آمن** ایضا از آن حضرت روایت کرده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود روزی که آگاه باشید بر سبیک خداوند حرام کرده که را روزیکه آفرید آسان زمین را پس او حرام است بحرام
کردن خداوند را و زقیات دور و پر کنده و نکتند صید او را و قطع کنند درخت او را و نهند گیاه او را و حلال ندانند لفظه و گفته او را بلکه
برای کشن و شکستن اعضا و برکنده کردن خوردن گوشت و تخم آنها کفار و فرار داده که در جای خود مشر و حرام بلکه اگر صیدی در خارج گرفت
و بهر آه آورد در حرم باید نکند **و آمن** و نیز گیاه درخت آنجا را کرم داشته چنانچه دانستی و هم **و آمن** کتاب شریف از جناب صادق
علیه السلام مردیت که فرمود هر که در حرم برود حرام است بر جمیع مردم **و آمن** معاویه بن عمار از آن حضرت سوال کرد که دختری است صلت

حل یعنی برودن حرم و شناختن او در حرم فرو بردن صلیح حرام است بجهت شناختن و عرض کرد صلح در حرم و شناختن او در حرم
 حرام است بجهت صلح رسول و خطای دانشین و صلوات الله علیه که در خطی جاری و دیگر در جای دیگر
 از حضرت صادق علیه السلام روایت که حضرت بر ائمه منین علیه السلام فرو برد که حرم خداست نه بدین حرم نه بلکه اصلی این حرم
 و که در حرم من هیچ جاری را در کرده آنرا یعنی بقصد بدی مگر آنکه در حرم خداوند او را و این حضرت خنی تاب صلی الله علیه و آله روایت که
 که فرمود که آنکارا در بدینه حدی گنایا جای دهد آنکارا کند تا واپس بر آید است لعنت خدا بر او ای گفت حدیث چیست فرمود گفتن و
 عیسی من لایحضره کور است که چون آنحضرت در سال هجرت داخل مدینه شد فرمود خداوند او را محبوب کن مدینه را پیش با چنانچه مکرر محبوب
 کردی و از آن مکرر در بخت ده صاع و ده ادراد و ده ادراد و ده ادراد نقل کن بختی و آن شش منزل از مدینه دور است از که محطه و میقاتها
 حاج شامی است و کسی که حرم صادق علیه السلام فرو برد و کسی که میرد در مدینه مبعوث میکند خداوند او را در زمره امان از دنیا
 در روز قیامت و اخبار بسیار دارد که آنحضرت نیز حرام کردند صید حرم مدینه و قطع کردن درخت او را و حرم کرد و بدینه و تفصیل احکام آن
 در کتب فقها مذکور است و در احوال ابو علی از جناب صادق علیه السلام روایت که فرمود که حرم خداست و مدینه حرم محمد صلی الله علیه
 و آله و که در حرم علی بن ابی طالب علیه السلام بدستیک علی علیه السلام حرام کرد و از که آنجا را حرام کرد و ابراهیم از که و محمد صلی الله علیه و آله از که
 و اخبار بسیار در فضیلت دفن در ظهر بخت و برداشتن عذاب قبر و سوال منکر و کبر از مدفون در آنجا و فضیلت از که آنجا که هر نظری در
 آن ثواب زیارتی یا حج و عمره دارد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و ثواب در بخت که هر شبی مقابل مقصد سال عبادت است
 و از مدینه زیاده از متواتر و همه اینها از روی ادای حق و اوست و عطای صاحب منزل بهمایکان با اندازه شان و مکن او است و
 آنکه کتب اهل بیت را بعد از آنکه در اخبار ظاهر میشود که رعایت جوار حضرت ابی عبد الله علیه السلام از جانب حق تعالی و
 پدر و مادر آن بزرگوار صلوات الله علیه آنقدر شده که بوصف در نیاید و در جمله از آنها تصریح شده که آنجا را خداوند حرم مبارک من خود قرار داد
 پیش از آنکه مکرر حرم خود کند اجابت دعا را برای مجاورانش مقرر نمود و خاکش را شفا کرد و آنجا را محل تردد ملائکه گرد پیوسته و مسته نازل
 دسته بالا میروند و هر روز مفاد هزاران ایشان فرو میآید اول طواف یکت حول کعبه آنگاه میآیند مدینه و سلام میکنند بر حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله پس میآیند بخت شرف و بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلام میکنند پس میآیند بکربلا و شب را در آنجا بسر میبرند و
 پیش از طلوع آفتاب عرض میکنند و خود دیگر نیز دارد شده و ثواب دعا و زیارت و نمازهای آنها که هر نمازی مقابل هزار نماز و صد مرتبه
 همه از آن مجاورین و زائرین است بلکه ثواب عبادت ملائکه حفظ اعمال پیغمبر که پس از خوابیدن انسان در که بلا حاضر میشود چنانچه در کمال
 الزیارة از جناب صادق علیه السلام روایت و همچنین سفارش و عای جمله عرش برزی مؤمنین بنحی آیه سربله الذین یحکون العرش و
 من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا شاعل یا غنص ایشان است چنانچه در
 هر چه اقدس و مطهر تر قدوسیان بآن و اهلش بیشتر است و با کمال از مجموع این نوع اخبار و آثار ظاهر میشود و کثرت عطا و مهربانی نظر
 رحمت خدا جان این ماکن شریف مجاوران و پناه آورندگان بشاهد ایشان و معزز و محترم بودن این کوه در نظرشان و بطلب که با هر کس
 را از آن جمیع انام چه داعی بر عمل کردن از بلاد بعیده با آن نعمات و فضیلت و تحمل بلا یفات از محالین و اهل جوار جوار جای پیدا شدن
 حق مجاورت برای آن بچاره که ادای آن حسب الوعد نیست جز رفع شداید و برنج و عذاب قیامت و ارتفاع درجات حسب مراتب ایشان
 جز دیگر نیست پس چه شده که استخوان مردگان با همه بدی که در آنجا دفن در جوار بغیر اختیار خود قابل این همه کرام و احسان شده اند آنکه
 و علی در ارشاد القلوب نقل کرده که جمله از صلحا بدیدند که از جمیع مسجود ادای السلام خطی مثل ایمنان کشیده و فقیر مظهر حضرت امیر علیه السلام

در کتب معتبره
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره

شده و در زمان مجاورت سال و فصل این امر بیایی بود و کما استحقاق در کسب استیلا بعبادت و زیارت در ایام و ایام که در کتب
 محلیین و بعضی آثار و نشان در عهد کردن این کتاب و بعضی از کتب خاص و مورد احوال و اگر ایام ایشان میشود استیلا بعبادت
 با آنکه هم مجاورت و جوار هم صاحب این کتاب و کما استحقاق در کسب استیلا بعبادت و زیارت در ایام و ایام که در کتب
 احترام مجاورت بیوت و بناه آن در مکان بساحت عبادت کما استحقاق در کسب استیلا بعبادت و زیارت در ایام و ایام که در کتب
 و ماه از لطیفی مخصوصه که مجاورت خود میکند از کتب که در کتب و ماه از لطیفی مخصوصه که مجاورت خود میکند از کتب
 که علاوه بر آن که خود لغتی است باعث زیاده ای همان و کتب این است که در کتب و ماه از لطیفی مخصوصه که مجاورت خود میکند از کتب
 فایزنده باشد و لا اقل در غیر خود دیده و غالب آنست که در عهد و یاد کردن و بعضی این امور میشود بلکه الشات و بعضی این امور مذکرند و الا در هر
 عصری هزاران آن میوان جمع که در کتب فاضل بدیع الدین رضوی در کتاب جبل المستنیر بعضی از آنچه در عهد و یاد کردن و بعضی این امور مذکرند و الا در هر
 شده بود و در بعضی اثرش جمع کرده و در کتاب کعبه الرضوان در آنچه در عهد و یاد کردن و بعضی این امور مذکرند و الا در هر
 مجاورت بود بعضی از قانع این از منتهی راضی قاضی کردم و حال کعبه المستنیر و تبرک فطیل از آثار و اخبار و حکایات قدیمه و جدیده که کتب
 میکنند مستحقای آن علاوه بر عدم مکن و احتیاج بغراف تمام که مفقود است خارج است از وضع کتاب حکایت اول و جاب عالم
 تقی و زاهد صنفی فاضل رضای صفیانی همیشه زاده و در عهد و یاد کردن و بعضی این امور مذکرند و الا در هر
 فرمود و شش مایل شد مطالعه شیخ البلاغه و بعد از فحش برستم نیامد قبل از ظهری بحرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام مشرف شدم و مجاور
 زیارت بزبان فارسی عرض کردم اگر مصلحت بداند نشیمنی الشات فرماید که چند روزی از مطالعه آن شفیع شوم پس بدون آنکه بگویم
 فریضه با حاجت رستم مسجد شیخ طویل و فقیه شیخ حسن خلف خاتم محمد بن شیخ جعفر بن علی الله تعالی مقامها مشغول شدم با مطالعه بعضی
 در پیروی من بود که او را نشیمن و سابقه با او شدستم بعد از ادای و در کتب چون خواستم برخیزم رد کرد و من و گفت شیخ البلاغه بسیار خوبی
 دارم میخوام چند روزی بنشینم مطالعه کنی پس منجر شدم از سرعت حاجت آگاه رفتم و نسخه را آوردم دیدم نسخه خوش خط و زیاده ای
 با حاشی بسیار خوب پس شکر الهی را بجای آوردم و از او گرفتم و در مطالعه و مخطوطه و بهره مند بودم حکایت دوم و قدر مردم
 آشیان حاجی میرزا یوسف بروددی که قریب چهل سال مجاورت در کتب و یاد کردن و بعضی این امور مذکرند و الا در هر
 بر خواندن قرآن و ششم و قرآن کو چک داشتم که بهر آن خود فعل کنم و از فیض قرائت در حرم مطهر و سایر مجالس محروم بودم لهذا از جاب عالم
 فاضل آقا سید برکسم قزوینی عهدی که آنوقت مرجع انام بود خواهم قرآن کو چکی کردم برسم امانت تا زمانیکه خود تحصیل کنم گفت قرآن کو
 خط مذموب و قوی نزد من است از شخصی از اهل کرمانشاه که با امانت سپرده چنانچه نهایت مواظبت در حفظ آن میکنی بیدم بفرستد که اگر
 و از خود جدا نمیکردم چند روز پس از گرفتن زواری از عجم آمدند که در میان ایشان زن فقیری از اهل برود بود و کعبه آشنای مرا این مکرر
 برود و میکرد و آن ایام تابستان بود که شبها در بام میر میردیم صبحی از خواب برخاستم اهل خانه حسب رسوم بسیار که در بام بود و پانچون
 کتابیکه این قرآن در بالای آنها بود در ایوان خانه که محل نشستن روز بود گذاشته و مراجعت کرد و بجهت بیرون بقیه اسباب در ایحال
 زن بجهت و دایع آمد و در صحن خانه کسی را ندید پریشانی او را واداشت که آن قرآن را برداشت و رفت کسی بر حال او مطلع نشد چون از بام زیر
 آمدیم قرآن را ندیدیم هر چه جستجو کردیم اثری ظاهر نشد بسیار محموم شدم زیرا که احتمال میدادم بعضی که از حال من مطلع نمیشد حل برود و رخ کرده
 مرا متهم کنند و اینرا وسیله ندان فسترد آن داند پس بحرم مشرف شدم و عرض کردم که در مجاورت خود نپسندید که مرا با هم روزی
 بخواند و از زیاده ای پریشانی خیال منسوس نمیشد بعضی از رفا شنیده برای تسلی آمدند نزد من و هر چه خواستند این خیال از من ازل

در باب مطالعه
 در کتاب
 در کتب

کند نشد حتی آنکه در جمیع روزها اختلالی صفتی که از خوشنویسیهای معروف بود و کمال صداقت با من داشت که در آن روزها
 میگذردم باز تسکین خاطر من نشد تا آنکه شب شد و بهین فکر و پریشانی حواس من گم گشت چون اشک طالع شد و متاع من را یکبارگی با من برآید
 دیدم در خانه بهم خورد و آن زن در غایت شتاب و جنگی خود را بجهت خانه انداخت و قرآن را از احتیاجت بهت من و گفت قرآن را ببرد
 قدری از نزد که اینجه بلا بر سر من آوردی و ما را از دستم جدا کردی منجب شدیم که غم از آنچه میگوئی بگری ندادم و اید خیال کردم که قرآن را تو بردی
 که چو شده گفت برو در هیچ آدم بخار و دایم که کسرا در خانه ندیدم چه چیز این قرآن را طالع کردم و که غم بر دم عصری باز دار حرکت کردم چون باز
 کاروانسرای دو فرسخی که بلا رسیدیم قافله ماند که هر حرکت کند برای سبب من چون پیاده شدیم هر چه من و اسباب خود را نزد کساری گذار
 و از هم آنکه میباید بگریزیم که حق قرآن کسی از عقب من پیاد از قافله دور شد و قرآن را با خود برداشتم و در جای شگای که عطشهای بلند داشت خود را
 خنکی کردم و قرآن را زیر سر خود بردین که داشتم و خوابیدم تا بی بیدار شدیم که قافله پیاده بود و ندیدیم که چگونگی و بگذریم و بدیدیم در آنجا
 و سوار عرب دیدم که نیزه در دست داشتند و من و آنکه کرده اند که غمزد که دیگر با قرآن را بجا جیش بر گردان من از ترس نیزه رو بگریزیدیم و آنکه
 بدیدیم و هر وقت که عقب رفتیم و نگاه میکردیم دیدم سواران از پشت سر من و نیزه محاذی گشت من پس من شتاب میکردم و تا آنکه
 اول طلوع بدر قلع شد رسیدیم چون شفقت شد اصدا از آن زن و سوار ندیدیم و تمام این دو فرسخ را مقل و دیدم و دو چوگان کردم که در آنجا
 بر سر من فرستادی در حال نیدام بر سر سببم چه آمده باید بودم پس ختم خودم که هیچ خبری ندادم و چند قرآن بجهت خنکی با دوادم و رفت
 قرآن را برداشتم دیدم یک طرف جلد با صفو دل بجهت رطوبت زمین خراب شده از آن عرض کردم و از آن هم بزد که هر دو آمد و سوار آتی را بجا
 آوردم حکایت سیم خاب بنده مؤید صالح ذکی حاج سید رضای شیرازی معروف بکتاب خروش که زیاده از چهل سال است
 فیض مجاورت فایز و رفقای و صلح مختار نقل کرد که در اوایل مجاورت و اغلب بدوم بروند که در آنجا رجب و ششجیل و بجهت طردن که
 و کثرت عرق بدغم مجروح شده کم کم برضای مختلفه مبتلا شدم و سال طول کشید و از خود ما پرسش شدم و از جمله آنها اختلال خیال
 و سوسه صدر بود که کار را بر من تنگ کرد تا آنجا که از ندانگی طول شدم روزی در مقابل فیض مقدس که ملا نشسته بودم جانفیه عرض کردم که
 حال من بر شما پوشیده نیست چنانچه صلاح دانید و مرا شهادت میداد هر ساله در ایام محرم و صفر شب تعزیه داری بجهت و فیضی خلافت دار اطعام کنم فرمود
 شتم بخدا از جای خود حرکت نکردم مگر آنکه از آن اراضی حج در من باقی ماند و گویا هرگز مبتلا نشده بودم تا حال تحریر هر ساله بعد خود و خاکسار با آنکه
 غایت پریشان و معروض است حکایت چهارم عالم ربانی و فاضل صدیقی مؤید مستطیع دایره روز اخبار و اسرار قرآنی جناب
 آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی اید الله تعالی نقل کرد که وقتی در بخشش آن ماده مشهور در میان بطوخ و حشر کث ظاهر شد و در این ماده نقل
 از اخبار چنانست که چندین شب در خواب را از چشم پرده مکرر شده محل ماده که غالباً انگشت ناهل میوه منسه بود چون درو شد بد شد
 در حرم مطهر امیر المومنین شدم و موضع در را بضرع مالیدم و ناز و ساکن شد و تا زانیکه در من فرمود و بعد از آن ابدادی ندیدم حکایت
 پنجمه و ایضا زانی مشغول تدوی بود بجهت عرض حرم سودا نیکو داشته و دارد و اتفاقا برای زیارت مخصوصه بکر بلا مشرف شد و بدستور
 العمل طیب باشد چند روز شیر میل کند و تا در بلده و عمل کرد و چون از آنجا بجهت نجف اشرف حرکت کرد و در کاروانسرای بهین راه منزل کرد و
 آنوقت که تابستان بود آبادی آنجا مسخر بود بدست خانوار عرب پس همزمان در صد و نهم شیر برآند و در زدن آنها نیاخته بلکه اصلا کاد و کوسندند
 و غیر از ایشان نیز جاری در پروان و اندرون کاروانسرا نبود پس با یونس شده برکشند و با ضرر و کی زیاد سفر را باز کردند و جناب ایشان متوجه که با
 آن فراج بانان خشک ماند و چکنه لقمه برداشت و نیزه از پهلوی دیوار ایوانیکه در آن نشسته بود و دستی ظاهر شد با کاسه شیری و آنرا در دست
 سفره گذاشت و صاحب دست خود را ظاهر نکرد مانند زینکه در پشت دیوار خود را پنهان کرده باشد بدست آنرا و پس بعد از آنکه از آنجا

در آنجا که در آنجا
 در آنجا که در آنجا
 در آنجا که در آنجا

یدی چو نه کینه خور از ایشان که هم جهان سخنان که رشتن پنداشتی و از آنجا دست کردی و اگر آن سخنان نبود الثابت بشکرت که گفتم و گویا
کم است گفت میان سبب که بلا در اینجا ملتفت شدم پس از صداقت و عین و احسان و محبت که درم و خداوند را بگویم و بدین بیان سخن را
برکن حکایت می آید حاجت بسیاری نقل کرد که از جمله آن است عالم تقی آقا علی رضای اصفهانی در حایان عالمان و در حایان
میرزا محمد باقره میرزا محمد بسطیل و و خلیف جناب خود مذکور که در تقوی و در پادشاهان و در خدمت و در عزلت و در اینان و در اصل کار
مستفقد و بخوبی که میرزا محمد باقر نقل کرد این است که در زمان مجاورت مرحوم والد در شیراز را می بخت خدمت مذکور و من نیز با ایشان بودم و
ایشان در دو طرفه رود را از مجاورت کشی میکردند و در وسط روز بصورت مشغول و استراحت نموند و من در جای ایشان ایستاده و
میکردم روزی به او یاد کردم شاید پیش بکشم بسوی خانها ساعی پاسبان دیدم در دست والد سوزن و خطاطی است و آن پاسبان را دیدم و
گفتم این مشغول زانست و ایشان حاضر و مستعد برای این کار فرمود و خواهم کینه بدو زحم برای چیزی که از برای او نمانست و دوست دارم که اگر
است لازم باشد پس از آن پرسش و ال کردم فرمود به حکام ظهر داخل شدم در حرم مطهر و با من کسی نبود پس مشغول شدم نماز و چون سر از روض
بلند کردم دست کردم در گوشه حمام که هر تربت را گرفته در موضع سجود بگذارم دیدم نیست پس منبر ماندم و تحصیل چیزی که سجود بر آن جایز باشد
و با من غیر و چیزی نبود در این حجر بودم که هر ساخته مثل چرا که در کربلا میزدند از داخل صریح مقدس بلند شد بسوی هوا و آنکه خوف شد بسوی من تا
آنکه گداشته شد در موضع سجود پس سجده کردم بر آن احمد و شکر آتی بر این نعمت عظیم پس وصیت فرمود که آزاد کنی بگذارم و جناب آقا علی
رضای الله تعالی گفت این صراحت در نزد ایشان زیارت کردم در کمالین و در شکل نمون بود حکایت می آید که خود در روز عید بود که
بدر و دندان بستاد و دم و کم کشیدت میکرد تا شب جمعه شد وقت مغرب داخل در حرم عسکرتین علیها السلام و مشغول شدم بر زیارت جامع
و از شدت در پیس طشت نبودم که چه بخوانم و منکر و مهموم بودم که با این چه چگونه نماز بخوانم و از بی توفیق از فیض این شب محروم ماندم چون
از زیارت فارغ شدم بقصد استشفاء طرف کون که آن دندان در آن سمت بود بر عتبه صریح مقدس ایلام و دست می شدم که اقلای بقدر زمان
توقف در حرم مراجعت نمود چون هر بر دوشتم کویا اصلا دردی نداشتم و از آن هم بالمره فارغ شدم حکایت می آید که خود در همان
عالم فاضل تقی و سالک عابد صغی قدوه اولو الالباب مانع ذکر اسم خود در این کتاب اصلاح الله تعالی حال و کثرتی المسکین امثال که علس سب
تعب و محنت است چه در ایام سال روزه دارد و غذا منصرف در یک وقت و همیشه با وضو و طهارت و افضی بدن و لباس و مواجب غالب صلوات
و او در شب روزه و با این حال چون سایر اهل علم مشغول درس و بحث و نوشتن در تابستان در زمان بختی که استیاضی نیست احد را
بر ایشان و چند سال قبل باز محنت و مشقت خود را بکجه مشرف رسانده و از آنجا بدین طریقه باز به شش بیضا محنت هر اکبر توکل یکسال در آنجا منزل
اقامت انداخت و از زیارت و عبادت و تعلیم سائل بعباد شیعیه آنجا اخلی و فرمود است در سینه و در نجف اشرف مشرف شد با
دو نفر از اهل علم طبرستان خازن گرفتند و مشغول تحصیل بودند جناب ایشان قدری خواه داشت کسی بر آن مطلع نبود و فی بنجیال افتاد که
وجودش منافی توکل و بقای آن با وجود فقر و مستحقین مانع از توفیق و رسیدن بکینه ایمان پس در یک روز آن تنخواه که قریب بیستاد تومان بود
بر فقر اقسیم کرد و بقدر دو ماه فوت را نگاه داشت نقل فرموده و دوازده روز پیش از انقضای مدت فروردین شبی همگامه قبل از فجر عیسا
در حرم مطهر را باز نمود و در چهار غبار و دشمن کردند با جناب آقا حسین نایب کلید در دزد و فقر از مجادیرین دارد در حرم شدم بخت دای تا غرض
و در در پائین باز زیارت محضری متجلا خواندم و در بالای سر مبارک قریب بعضی مقدس نافله شفیع را بجا آوردم و خود بخت و تر بر بخوابتم
ملتفت طرف راست خود شدم مقدار هفت یا هشت قران سفید شده نمودم و در همان طرف بقدر فاضله شخصی حاجی از مجادیرین تا
نشسته بود پرسیدم از شما است گفت زبانه که حسب عادت اول شب قبل بن در حرم جارد میکنند و خدام با چراغ کمال شخص را میزنند

فرزند مبارک و گمان میکنند که ایشان اینقدر دین دین نمی نهند و این را در اینجا میگویند از سر زمین آسودا حکایت می شود و هر
سید جلیل سید رحمن در جردیم تفسیر خود که هستی است بختی الشریک و وقایع تاریخی در تفسیر تفسیریه آیات و کلمات در طایفه خداوند
نشان داد و علامتهای باره است بر وجود مقدس خداوند عالم میفرماید و چون عبارت سید در نهایت فصاحت بود و هر کس نقل کرد و من
آیات الحکم التي لا توجد في غيره ان الوحش والشباع اذا حكتة وصارت تجد و لا يفضل بعضها بعضا
ولا يؤذي بعضها بعضا ولا تضاد فيه الكلاب والشباع سوانج الوحوش التي جرت عادتها مثالا
لها ولا تعدوا عليها في ارض الحرم كما تعدو عليها اذا ضاد فيها خارج الحرم فلهذا لآلة عظيمة وجهه
على ان الله تعالى هو الذي آيات هذه البنية ما حوله يهتدوا اليه من سائر بقاع الارض لانه لا يقدر
ان يجعل هذه البقعة التي ذكرناه على ما وصفناه منها وان يحول بين الشباع فيها وبين مجاري عاديها
وحوافر طياريها وحمل القوس السليطة التي ركبت فيها حتى تمتدع من مواضع القرابين وقد اكتب لها وصفا
اخذ ابد بها بل تانس باضدادها وتانس الاضداد بها الا الله سبحانه وهذا خارج عن مقدار قوى الطوار
وتدبير الربوبين فاما كيف ما يدعي شاهدته انا عند مقامى بمكة في السنة التي جئت فيها فامتنا
الطير من الخلق فوق البيت حتى لقد كنت ارى الظاهر يدور من المظج السجود المنزع السجود في احد طرفيه و
اسرع خفان جناحه حتى اقول قد قطع البيت غالبا عليه وجازا به فاما هو الا ان يقرب منه حتى يكسر
مخراقا ويخرج قسياسا او منيا سورا في شئ فاما البيت او منية كان لا تالفت او غاكما بعكسه وهذا
من طرف ما شاهدته وجوبه فاما اختلاط الطير بالناس حتى لا تفر من ظلالهم ولا تلتصق بهم من شوقهم
فلهو حتى يبق وواضح ولعندي بحاجات من المصالح بين السجدة الحراء وهم يكلمون الطير بايديهم عن
مواضع سجودهم لشدة قربها منهم واخذلا طياريهم ولقد رايت طيبرا وحشيا تحرق الاسواق وتقف
على جماعة من ابني الاقوات نربما انتشط نشطة او اجندب التي خلسته وعليه سماء الساكن
ودعه المظن الا من حتى انه ربما طرد فلم يدر الطرد وله يفرغه الابهاء باليد قيل لي ولما رآه اية اذا
جاوزا انصاب الحرم خرج كالسهم الماروق والبرق الخاطف كان الزواعة انما اذ وكنه بعد حروجه من
حدود الحرم ودخوله في اراضي الحبل فنبأ ذلك الله رب العالمين صاحب ترجمه انكرايات حرم كه يافت نشود
در غير اينكه وحوش و درندگان هرگاه داخل شوند در آنجا و در حدود او متفرق گردند و بعضی دیگر بر او آزار نمیدهند بعضی
و صید میکنند و درندگان و وحش را که در اطراف ایشان ظاهر میشوند که عادت جاری شده که آنها را بگیرند و ستم نمی کنند
بر آنها و زمین حرم چنانچه در بیرون حرم میکنند و این دلیل است بزرگ و محتمل است واضح بر اینکه خداوند تبارک و تعالی است که جد
نموده این خانه و اطراف او را از سایر بقعهای زمین زیرا که قادر نیست اینکه قرار دهد این بقعه را که ذکر نمودیم بر این نحو که وصف کردیم و
اینکه حایل شود میان درندگان آنجا و میان عادات جاریه و طبیعتهای شبانه آنها و کار کردن مفسدات با اقتداری که در آنها گذارد
اندرجوه که باز میدارند خود را از آفتادن با شکار و حال آنکه فرم آمده بر ایشان و کردید که رفتار و ستمهای ایشان بلکه مانوس میشوند با
مخالف جنس خود و مخالفا با آنها خدای عز و جل زیرا که این بر دستان از توانایی حقایق و تدبیرهای ایشان و اما آنچه خود مشاهده
کردم هم گام اقامه در آن سال که حج کردم و در او پس امتناع فرمان است از پروردگار کردن بر بالای خانه تا اینکه میدیدم مرغی که نزدیک

مسعود از جای دور در حالت تنگی بر دانه سخت بجهنم بال خود مالید و گفت که شستن از سمیت بالای خانه بحدی بود که از او پس
هر روز یک شستن بخانه که محرف میزد و در یکست بطرف راست بایست و میگفت از زمین با شغال خانه که با جاننده او را می چید و بر
کردانده او را بر سیکر انداخته و این از ناز و ترحیمی بود که آنجا دیدم و تجربه رساندم و اما احتیاط مرغان مردم نکند که هم کنند از سایه های ایشان
و در نشو و نهادهای قدیمی ایشان پس بجز است روشن و واضح و هر سینه دریا و من است جماعتی از ناز که از آن در عهد الحرام که ایشان
بر سیکر و اندام مرغان از بدستهای خود از مواضع خود از شدت نزدیکی و اختلاط آنها با ایشان و تحقیق که دیدم آهوی چینی را که میگفت
از بازار آمد و می ایستاد نزد جمعی که طعام میفرودختند و مسا بود از جای خود حرکت نمی کرد و چیزی میبرد و بر او بود علامت آرامی و آسان
مطین آسوده بخوبی که مسا بود و از امیر اندد و از از آمدن نیز رسید و از از آمدن دست او نمی ترسید و می هر رسید کسی برایم نقل کرد که او
چون گذشت از نشانه های حد حرم پر و درخت چون تیر بر تیر برق بر آید و گویا ترس او را در پر و درخت حرم و در نیهای محل گرفت
حکایت هفتدهم سید جلیل علی بن طاووس در باب نهم کتاب ان الاخطار میفرماید آمد نزد من بعضی کیزان و عیال و ایشان
بر اسان بودند و من در آنوقت مجاور بودم با علی الموملای خود علی علیه السلام را پس گفتند دیدیم در محل رخت کردن حمام که حصیرها
پیمیده میشود و باز میشود و میدیدم آنرا که این کار را میکنند پس حاضر شدم و در نزد سلخ و گفتم سلام علیکم تحقیق که رسیده من از شما آنجا را که
کرده و ما مسایکن خود علی علیه السلام میباشیم و او را و همان او و ما را بدیده همسایگی شاپس کند نگنید بر ما مجاورت آن جبار
و اگر از این کار ناخوشی کردید حکایت شمار بسوی آنجا بخواهم برو پس ندیدم از ایشان که پس از آن متعرض سلخ حمام نموده باشند حکایت
هشدهم فاضل المصطفی آخوند ملاکام هزار جوبی تلید علامه هبهانی در کتاب تحفه الحجا در نقل کرده از سید جلیل جناب میر سید علی صاحب رجا
که فرمود عادت داشتم بر زیارت قبر تو که در پر و درخت که ملا نزد یک خیمهگاه بود در عصر خورشید پس شش در خواب دیدم که گویا در قفس آن مقام پس دیدم
بلند که خالی است از عمارت و دیوت و بجای همه فرومان آن در قلع شده پس من متفکر و متوشش شده که شنیدم تا نقلی میگوید خوشحال
کند در این زمان تا قدس مدفون کرده و اگر چه با هزاران گناه باشد از هر اول قیامت سلامت در نزد حکایت نوزدهم و نیز در آنجا از
جناب استاد اکبر آقای هبهانی نقل کرده که فرمود در خواب دیدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را پس گفتم ای سید مولای من آیا سوال
میکنی از کسی که دفن شده در جوار شما فرمود که ام ملکست که او را آن جرات باشد که از او سوال کند حکایت بیستم از شیخ اجل فضل
اللاتیف و درین اهل شیخ جواد نجف شنیدم که فرمود خبر داد مرا و الدم جبرئیل در نسخ در علم حدیث و تزیین شیخ حسین نجف علی الله تعالی مقام
که فردی نصرانی در بهره تاجر بود و از اموال و استعباری بود بخوبی که بهره برای تجارت و کجایش نداشت پس شرکا او که در بغداد بودند با او
که مکان تو در آنجا لایق تو نیست و بنده و بلدیت وسیع برای تجارت و انواع معاملات چنانچه آنجا نقل نمائی پس نصرانی اموال و مطالبات
خود را جمع نمود و بسخت بغداد سفر کرد و با او بود تمام آنچه داشت در بین راه جماعتی از مردان با او رسیدند و آنچه داشت از او گرفتند و ماند
پس چیزی پس از شرم بی چیزی روی بیاد آورده و پناه بخیه و منازل اعراب برد و از محل تنصیف آنها چیزی میخورد و از مکانی بکافی فرست
تا بجای می رسید که در میان شان جوانان بسیار بود و مردان شان بر راحت مشغول بودند و او در نبودن آنها با آن جوانان پس گرفت و آنها با
او مانوس شدند تا آنکه روزی آثار ضرر دکی و طلال در او پیدا شد از سبب آن پرسیدند گفت من در اکل و شرب کل شده ام بر شما
از آن میرسم که از این جهت در آزار باشم گفتند این مصیبت معین در هر روز که بودن تو در آن چیزی از آن نکاهد و نبودنت چیزی
بر آن میزاید پس دلس آرام شد و مدتی ماند در آنجا تا آنکه جماعتی از اهل حصی و اطراف آن که پیاده بودند و با پای برهنه بر اشتهایم اسلام
میروند و توشه سفر ایشان محض است و اسبابیکه در آنست قدری آرد و خرمای و دمن بر آنجا عت نازل شدند بقصد زیارت نجف اشرف

و اگر بپای آنکه اینها متوفی آمدند و با آنها مرافت کردند و آن نصرا نیز با خود برداشته و او از قوت ایشان مجبور و مال ایشان را حرامست
 و اگر بپای آنکه بعد بجهت شرف و زیارت کردند و از آنجا رفتند و کربلا و آن ایام قریب بود و با سواد نصرانی با ایشان بود چون داخل شد
 در کربلا و دیدند که از کثرت توجه و نظم و از دحام خود و سیر و سپس در دهن مقدس منزل کردند و متاع خود را در آنجا گذاشتند و به سهرای حضرت
 بجای خود بمانند که ماسه و بعد از ظهر و تو تو هم آمد و آن شب عاصی را و پس نصرانی ایشان را بجا ماند چون با و در شب گذشت و دیدند در
 که از حرم بیرون آمدند و یکی از آنها بگری گفت که پشت کند اما می زود آید که در حرمند پس بیرون رفتند و زمانی با دیده بودند که آنجا برگشتند
 و با ایشان بود و قریب می زود چون در آن نظر کردند و فرمود چیزی از ایشان ماند پس دو مرتبه رفتند و برگشتند و گفتند حدی باقی مانده فرمود
 باقی مانده با ستم برگشتند و گفتند کسی مانده چه بکنیم نصرانی در موضع خلایق پس فرمود چرا نشینید او را و فرمود آیا در ساعت منزل نموده پس
 نصرانی از خواب غفلت بیدار شدند و آنجا آمد و داخل شد و در قفس و ایوان آورد و بعضی اموال دنیا بنهم آخرت رسید بلیست یکم حلاله
 مجلسی در مجلس است و دویم بجای آنان و نقل فرموده که خبر داد حجاجی بسیار از ثقات که در وقت محاصره و موم لعنتم آنجا بجهت شرف و زیارت
 هزار و سی و چهار و ستم اهل نجف در دوازده و مدافعه با آنها و با یکی عدد و پنجم و کثرت و تمن و استعداد ایشان مدتها طول کشید و خطر
 نیاختند و کوه و کوه و تنگ و تنگ مثل باران بر آنها میخیزند و بر یکی از آنها میخیزد و حتی آنکه اطفال در کوهها میخیزد و یکی کوه می افتد که
 با او بازی کنند بلکه روزی دخترى دست خود را مالاکرده بود و بجهت حاجی پس کوه آمد و از استین او داخل شد و از زیر او اهل بیرون رفت
 و آتشی با و رسید و بعضی صلواتی امیر المومنین علیه السلام را در خواب دید که در دهنش سیاهی بود پس از سبب آن پرسید فرمود از بس
 کرد اندم کوه را از شما بگیت و دویم فاضل المی سید شمس الدین رضوی سرکشت روضه رضویه در عهد شاه طهاسب متاخر در کتاب
 جبل المین نقل کرده از شیخ محمد قاسم جاد و نجف شرف که قرض بسیاری پیدا کرد پس غم نمودم که بسخت بخرم پس داخل روضه منوره شد
 و زیارت و دعا کردم که هیچ بیرون نروم پس شب خواب دیدم که شخصی در بالای منار که مؤذن در آنجا اذان میگوید ندای کند که ای بنیادی که علی
 علیه السلام امیر المومنین و سلطان سلاطین است چون صبح شد فریاد غمیت کردم پس بزودی قرضم ادا شد و حال سی سال است که در غم
 و با جدی محتاج شدم بحیثیت و ستم نیز در آنجا نقل کرده از مولی محمد تقی خادم که کلید دار شب امیر المومنین علیه السلام را در خواب دید که
 با و فرمود خدا جانانه می آورند بر استر که یک چشم او و یک چشم جبار که کس کو راست زمیندار که بکند آری در حرم من دهن شود چون صبح شد خواب
 خود را برای خدام نقل کرد پس همه بیرون رفتند و در زرد دروازه مشرف جازه شدند که ناگاه همان علامت رسید پس آورنده او را خبر کرد
 و منع نمودند از دخول بلد و بگوید و در دفعه دیگر حضرت را در خواب دید که با و فرمود آیا تو را منع نکردم که نگذاری آن جبار را در جوار من دهن
 کنند عرض کرد ای مولای من که در داخل بلد شود فرمود و غلام چند در دم رسیده گرفت و دهنی کرد و بر دایمی عرض کرد ای مولای من در
 از قبر بیرون بیادرم فرمود و زیرا که دهن شده و بر دایمی چون صبح شد آن قبر را شکافتند پس دیدند در کوهش بجزیر عکلی که طرف دیگر آن
 متصل بود تا زیر صندوق مبارک چون دیدند ممکن نیست قبر را بر کردند و از این رقم معجزات و اطهار رحمت آنحضرت بجای خود در آن
 کتاب بسیار است بحیثیت و چهارم جناب عالم جلیل و سید منیر آقا سید حسین شوشتری از نجف علی و صلیحی مجاورین نجف شرف
 بودند از آنکه جماعت رواق مطهر در نزد علای آن بلده طبعه معزز و محترم فرمود و فنی با جناب سید العلاء و عماد الاقبا و صاحب العقائد
 العالیه و الکرامات الباهره حاجی سید علی شوشتری و فخر المحققین و خاتم المجتهدین و جمال الله العزیز علم الهدی شیخ مرتضی الاصفهانی اعلی الله
 تعالی و محترم زیارت که بلا مشرف شدم چون وارد شدم با شما غم نیز یک مذهب آنجا میفرستم دیدم صاحب منزل از من پریشان تر است پس
 زیارت حضرت عباس مشرف شدم و پس از فراغ از زیارت و غار نیز شهاب که غم عرض کردم ای مولای من میدانم من از دوا شایم و چیزی

و اگر بپای آنکه بعد بجهت شرف و زیارت کردند و از آنجا رفتند و کربلا و آن ایام قریب بود و با سواد نصرانی با ایشان بود چون داخل شد
 در کربلا و دیدند که از کثرت توجه و نظم و از دحام خود و سیر و سپس در دهن مقدس منزل کردند و متاع خود را در آنجا گذاشتند و به سهرای حضرت
 بجای خود بمانند که ماسه و بعد از ظهر و تو تو هم آمد و آن شب عاصی را و پس نصرانی ایشان را بجا ماند چون با و در شب گذشت و دیدند در
 که از حرم بیرون آمدند و یکی از آنها بگری گفت که پشت کند اما می زود آید که در حرمند پس بیرون رفتند و زمانی با دیده بودند که آنجا برگشتند
 و با ایشان بود و قریب می زود چون در آن نظر کردند و فرمود چیزی از ایشان ماند پس دو مرتبه رفتند و برگشتند و گفتند حدی باقی مانده فرمود
 باقی مانده با ستم برگشتند و گفتند کسی مانده چه بکنیم نصرانی در موضع خلایق پس فرمود چرا نشینید او را و فرمود آیا در ساعت منزل نموده پس
 نصرانی از خواب غفلت بیدار شدند و آنجا آمد و داخل شد و در قفس و ایوان آورد و بعضی اموال دنیا بنهم آخرت رسید بلیست یکم حلاله
 مجلسی در مجلس است و دویم بجای آنان و نقل فرموده که خبر داد حجاجی بسیار از ثقات که در وقت محاصره و موم لعنتم آنجا بجهت شرف و زیارت
 هزار و سی و چهار و ستم اهل نجف در دوازده و مدافعه با آنها و با یکی عدد و پنجم و کثرت و تمن و استعداد ایشان مدتها طول کشید و خطر
 نیاختند و کوه و کوه و تنگ و تنگ مثل باران بر آنها میخیزند و بر یکی از آنها میخیزد و حتی آنکه اطفال در کوهها میخیزد و یکی کوه می افتد که
 با او بازی کنند بلکه روزی دخترى دست خود را مالاکرده بود و بجهت حاجی پس کوه آمد و از استین او داخل شد و از زیر او اهل بیرون رفت
 و آتشی با و رسید و بعضی صلواتی امیر المومنین علیه السلام را در خواب دید که در دهنش سیاهی بود پس از سبب آن پرسید فرمود از بس
 کرد اندم کوه را از شما بگیت و دویم فاضل المی سید شمس الدین رضوی سرکشت روضه رضویه در عهد شاه طهاسب متاخر در کتاب
 جبل المین نقل کرده از شیخ محمد قاسم جاد و نجف شرف که قرض بسیاری پیدا کرد پس غم نمودم که بسخت بخرم پس داخل روضه منوره شد
 و زیارت و دعا کردم که هیچ بیرون نروم پس شب خواب دیدم که شخصی در بالای منار که مؤذن در آنجا اذان میگوید ندای کند که ای بنیادی که علی
 علیه السلام امیر المومنین و سلطان سلاطین است چون صبح شد فریاد غمیت کردم پس بزودی قرضم ادا شد و حال سی سال است که در غم
 و با جدی محتاج شدم بحیثیت و ستم نیز در آنجا نقل کرده از مولی محمد تقی خادم که کلید دار شب امیر المومنین علیه السلام را در خواب دید که
 با و فرمود خدا جانانه می آورند بر استر که یک چشم او و یک چشم جبار که کس کو راست زمیندار که بکند آری در حرم من دهن شود چون صبح شد خواب
 خود را برای خدام نقل کرد پس همه بیرون رفتند و در زرد دروازه مشرف جازه شدند که ناگاه همان علامت رسید پس آورنده او را خبر کرد
 و منع نمودند از دخول بلد و بگوید و در دفعه دیگر حضرت را در خواب دید که با و فرمود آیا تو را منع نکردم که نگذاری آن جبار را در جوار من دهن
 کنند عرض کرد ای مولای من که در داخل بلد شود فرمود و غلام چند در دم رسیده گرفت و دهنی کرد و بر دایمی عرض کرد ای مولای من در
 از قبر بیرون بیادرم فرمود و زیرا که دهن شده و بر دایمی چون صبح شد آن قبر را شکافتند پس دیدند در کوهش بجزیر عکلی که طرف دیگر آن
 متصل بود تا زیر صندوق مبارک چون دیدند ممکن نیست قبر را بر کردند و از این رقم معجزات و اطهار رحمت آنحضرت بجای خود در آن
 کتاب بسیار است بحیثیت و چهارم جناب عالم جلیل و سید منیر آقا سید حسین شوشتری از نجف علی و صلیحی مجاورین نجف شرف
 بودند از آنکه جماعت رواق مطهر در نزد علای آن بلده طبعه معزز و محترم فرمود و فنی با جناب سید العلاء و عماد الاقبا و صاحب العقائد
 العالیه و الکرامات الباهره حاجی سید علی شوشتری و فخر المحققین و خاتم المجتهدین و جمال الله العزیز علم الهدی شیخ مرتضی الاصفهانی اعلی الله
 تعالی و محترم زیارت که بلا مشرف شدم چون وارد شدم با شما غم نیز یک مذهب آنجا میفرستم دیدم صاحب منزل از من پریشان تر است پس
 زیارت حضرت عباس مشرف شدم و پس از فراغ از زیارت و غار نیز شهاب که غم عرض کردم ای مولای من میدانم من از دوا شایم و چیزی

گویند پس مردم دیدند و از منی منکر و صدای ایشان که بود و از وی میزدند و عطار تر رسید و صاحب خضر گوشت بود و از او جدا شد و
 و عذر خواست **بیت** و مضمون سید حلیل غیاث الدین عبد الکرم بن احمد بن طلاس در کتاب فرق الفری نقل کرده که به من است و بعد از یک
 بجری در بخت اشرف کرانی بجائی رسید که فرستند بر طریقی که بود و کشفال است به کثیر اطراف و همین منوال تا چنان رسید که گذشت پس مرد
 از سختی کار متفرق شد و مدت و از خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی بود که او را ابوالبقاء بن سولید بن یحیی و صد و هشت سال
 از عمرش گذشته بود و از خدمت غیر او کسی نماند پس کار را به هفت شدرش و دخترانش با و گشتند و هلاک شدیم و چون بر خند بر و خایه
 خداوندی با و گذر که بآن زندگی پس عزم کرد بر رفتن و داخل شد در قبرستان سلوات اندک علی صاحبها و زیارت کرد بجای آورد و در
 بالای سر حضرت نشست و گفت ای امیرالمؤمنین در خدمت صد سال است سر بردم و از تو جدا شدم نه حذر را و بادم نه سکون و حال که سستی مراد
 اطفال مرا از آزار رسانده و اینک از تو جدا شوم و بر من که انت مفارقت تو و داغ میکنم تو را که دقت مفارقت میان تو و رسیده و اینک
 از تو جدا شوم و بر من که انت مفارقت تو و داغ میکنم تو را که دقت مفارقت میان تو و رسیده و اینک
 و جامعی از نگاریان و شب از بخت پرورن رفته و تا ابو جیش آمدند پس بعضی گفتند وقت بسیار است پس فرود آمدند ابوالبقاء بر آن
 فرود آمد و خوابید پس امیرالمؤمنین علیه السلام را خوابید که با و میفرماید ای ابوالبقاء از ما مفارقت کردی پس ازین مدت در راه برگرد و همان
 که بودی پس باین از خواب برخاست پس از سبب که بین او پرسیدند آنچه در خواب دیدی گفت چون دخترانش او را دیدند فریاد
 بر آوردند پس خواب خود را نقل کرد و پرورن آمد و کلبه قبه مطهره را از خازن ابی عبد الله شریانی که از بزرگان علم است گرفت و بعد از
 خود نشاند و در روز سیم مردی وارد شد و توبه در پشت او بود و بیست آنکه پیاده بگریزند پس از باز کرد و از آن جامه بدر آورد و پوشید
 و داخل قبه مطهره شد و زیارت کرد و نماز بجای آورد و یک اشرفی با و البقاء داد و گذشت ازین طعامی برای من حاضر کن که نه بار بخورم و
 ابوالبقاء بان و ماست و خرفا حاضر کرد پس با و گفت اینها موافق قرآن من نیست چرا برای او لاد خود که حرف کنند این اشرفی یک
 را بیکر برای من مرغی دانای بکیر پس آنرا گرفت و آورد چون وقت نماز ظهر شد ظهر عصر را بجای آورد و آمد بجا و آنرا با و بود پس طعام را حاضر
 نمود و با هم خوردند و آن مرد دست خود را شست و گفت بیا و بر برای من سسکهای و زنه طلا را پس ابوالبقاء رفت نزد زید بن واقد
 زکر که در در خانه تقی بن اسامه علوی نشاء بود و گرفت از او صینی را که در او بود و زنههای طلا و نقره پس آنرا جمع کرد تمام و زنه را و آن را
 در گنجه گذاشت حتی خود و برج و حبه و کینه پرورن آورد و پراطلا در مقابل آن و زنهها گذاشت و آنرا بخت در دامن ابوالبقاء و برخاست
 و آنچه ماند آنرا بست و کفش خود را پوشید پس ابوالبقاء با و گفت ای سید من اینرا چکنم گفت این از آن تو است فرمود بکسیکه بنو گفت برگرد
 بهما بجا که بودی که بدستم بنو مقابل و زنهها را اگر بپشت از این آورده بودی هر طایفه میدادم پس ابوالبقاء بهوش شد و بر و افتاد و آمد و رفت و
 ابوالبقاء خزان خود را شوهر داد و خانه خود را ساخت و حالش بیکو شد **بیت** و مضمون تمام جناب عالم کامل و سید الافاضل الورع تقی آقا سید
 نادی عالمی مجاهد کاظمین کثر الله فی السلسله مثله که در تقوی بجا نه و در فضل مردانند نقل فرمود که در سال شصت و سه آب بجله طغیان کرد و بدو
 بجله کاظمین احاطه و راهها مسدود شد و چون شط فرشت آبهای ایستاد و اطراف بلد از آب بقیع و غیره که بقدر قامت بود و بعضی جاها را باد
 تر و کل و باطلای زیاد مانع از رفتن شط و آوردن آب شد پس اهل بلد سده بستند میان آب بقیع تا آب ببطم مقدار آنکه بکفر از آن
 بگذرد و باقی جاها بکفر کل قابل عبور نبود و روزی قریب مغرب بجهت آتش آب و جنای غالی ظرفی بر داشتیم و بجا شط رخم و وضو ساختم
 و خطر پر کردم چون خواستم برگردم بجهت ظلمت آن راه باریک کم شد از مراجعت ما یونس غم چه بهر کجا قدم میگذاشتیم فرمود میرفت در کل که
 محیط بود با طرف شط بجهت مستقر میشد تا مطمئن شده خود را با ساحل برسانم و همین حال اندم و ظلمت فرود گرفت و عازم شدم بر توقف

و بعد از یک
 بجای رسید که
 از سختی کار
 از عمرش گذشت
 خداوندی با و
 بالای سر حضرت
 اطفال مرا از آزار
 و جامعی از نگاریان
 فرود آمد و خوابید
 که بودی پس باین
 بر آوردند پس خواب
 خود نشاند و در روز
 و داخل قبه مطهره
 ابوالبقاء بان و ماست
 را بیکر برای من مرغی
 نمود و با هم خوردند
 زکر که در در خانه
 در گنجه گذاشت
 و آنچه ماند آنرا بست
 بهما بجا که بودی
 ابوالبقاء خزان خود
 نادی عالمی مجاهد
 بجله کاظمین احاطه
 تر و کل و باطلای
 بگذرد و باقی جاها
 و خطر پر کردم چون
 محیط بود با طرف

[illegible]

موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم در حرم مطهر است و بر آن دو شخص فرود بران خاکی است ایضا پس آن دو شخص ترکین
 و در گوشه خود در مخفی گردن پس آنجا رفت چنانچه از نو یک فرسخ گذشتند و چیزی برندی بنارند انداخته بودند یکی از
 گوشه های آن باره بود پس مقدم آن جماعت زیارت محضی خواند چنانچه جان خود را در وقت دخول حرم اذن دخول محضی خواند
 شخصی از ایشان در حال کیندن آنصف متصل شد من از او پرسیدم که این بنارند از کیندن آنصف و او را میبایست که بسیار دعا کند
 من گفت در جاهای دیگری بود پس من بگفتم که این بنارند از کیندن آنصف و او را میبایست که بسیار دعا کند
 و شفت و بعد از این شفاعت آنی بر کرد آن که نایاب است شوال گریه کردم و از خواب بیدار شدم و وقت حرم بود و من و گروهی که رفتم داخل
 شدیم و با آنکه در خواب ایستاده بودم رسیدیم دیدم چنانچه را می آوردند همان آن شخص که بعد از این شفاعت و از اطاعه و ادب باش بلند و نازک
 عدد مخصوص در دهنده همان روش و اذن دخول و کیندن آنصف در آن شخص در آن شخص و همان در پیش همان علامت و همان شخص شوال
 زیارت شد و همان شخص که من متصل شده بود در آنجا پهلوی من ایستاد و جز آن دو ملک و ظهور حضرت در باقی آن اختلافی نداشت پس پیش
 ما هم و بعضی که دم که بیت چنانست که در خواب رسیدیم با آنجا از همان شخص شوال گریه کردم که گفت فلان و نام همان شخص ظاهر بود و حرم
 اسم آن شخص را نیز و کمان میکرد که رسد و کسی اعم بنیب علی فاضل قدس سره باقر کاکایی میگوید در آنجا شرف که از آنجا و عالم حلیل
 معروف شیخ نادری کاظمی است نقل کرد که در آنجا شرف در آنجا بود در ملک اهل علم که او را شیخ محمد میگفتند در وقت طوبیت و میره
 صدق و صفا و خلوصی داشت بنابر و برض میبختی که چون سرخه میکرد با اخلاط سینه خون میآید و باین مرض در نهایت فقر و پستی
 و مالک فوت میوز بود و غالب اوقات سیرت نزد اعراب و یزیدین که در حالی بخت میآید که بختیقتل وقت هر چند بجا باشد و باینچنین
 و فقر دلش بایل برنی از اهل بخت شده بود و هر چند او را در محاسن میگردید و بختیقتل نفس گسان آنرا اجابت نمیکردند و از آنجا که تمام و تمام شد
 بود و چون مرض و فقر و یأس از تزیج آنرا گذارید و او سخت کرد و غم نمود بر کردن آنچه معروف است در میان اهل بخت که هر که را او بختی
 روی و در چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رستن بسجده که در آنجا که حضرت جعفر علیهما السلام فرموده با خود یک نشاء ملاقات خواهد نمود
 و مقصدش باو خواهد رسید و حرم شیخ باقر نقل کرد که شیخ محمد گفت من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر
 شد و آن شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که باد و بادنگ باران دمن نشسته بودم در و که که داخل در مسجد است و
 آن دو که شرفیه مقابل در اول که در طرف چپ کسی است که داخل مسجد میشود و ممکن بودم از دخول در مسجد بختی خوانی که از سینه می آمد چیزی
 نداشتم که اخلاط سینه را از آن جمع کنم و انداختن در مسجد و دانلود و چیزی هم نداشتم که سر مارا از من دفع کند و من تنگ اندامم زیاد شده
 دنیا و چشم تاریک شده و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است که بیدار دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این چه مشقت و بیخ عظیم
 و بار زحمت و خوف بود که کشیدم در چهل شب که از بخت میباید مسجد کوفه و با آنجا خیالی جز باین برایم نتیجه نداد و این کار خود منکر بودم و در مسجد
 احدی نبود و آتش روشن کرده بودم بختی گرم کردن قهوه که با خود از بخت آورده و بخوردن آن طاوت داشتم و بسیار کم بود که ناگاه شخصی از پشت
 در ادلی مسجد متوجه من شد چون از در وارد دیدم که در شدم و گفتم این اطراف مسجد آمده و زدن که قهوه بخورد و من این شب قهوه
 میبایست در این شب تاریک تمام قهوه زیاد خواهد شد و این فکر بودم که او بمن رسید سلام گوید من و نام مرا برده و در مقابل من نشست و بخت که با
 از دالسنق او نام مرا در آنجا که دم که او از آنها نیست که در اطراف بختند و من کاهی بر ایشان وارد میشدم پس رسیدم از او که از کدام طایفه
 عرب است گفت که از بعضی ایشانم پس اسم هر یک از طوایف عرب که در اطراف بختند بر دم گفت که از آنها نیست من در انقباض آورده و از روی
 سخره و سسترا گفتم آری و از طریقه و این لفظیت بعضی پس از سخن من قیسم کرد و گفت به تو حرجی نیست من از هر کجا باشم ترا چه حرج شد و کجا ایجا

و در آنجا که حضرت جعفر علیهما السلام فرموده
 با خود یک نشاء ملاقات خواهد نمود
 و مقصدش باو خواهد رسید و حرم شیخ باقر نقل کرد که شیخ محمد گفت من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر
 شد و آن شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که باد و بادنگ باران دمن نشسته بودم در و که که داخل در مسجد است و
 آن دو که شرفیه مقابل در اول که در طرف چپ کسی است که داخل مسجد میشود و ممکن بودم از دخول در مسجد بختی خوانی که از سینه می آمد چیزی
 نداشتم که اخلاط سینه را از آن جمع کنم و انداختن در مسجد و دانلود و چیزی هم نداشتم که سر مارا از من دفع کند و من تنگ اندامم زیاد شده
 دنیا و چشم تاریک شده و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است که بیدار دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این چه مشقت و بیخ عظیم
 و بار زحمت و خوف بود که کشیدم در چهل شب که از بخت میباید مسجد کوفه و با آنجا خیالی جز باین برایم نتیجه نداد و این کار خود منکر بودم و در مسجد
 احدی نبود و آتش روشن کرده بودم بختی گرم کردن قهوه که با خود از بخت آورده و بخوردن آن طاوت داشتم و بسیار کم بود که ناگاه شخصی از پشت
 در ادلی مسجد متوجه من شد چون از در وارد دیدم که در شدم و گفتم این اطراف مسجد آمده و زدن که قهوه بخورد و من این شب قهوه
 میبایست در این شب تاریک تمام قهوه زیاد خواهد شد و این فکر بودم که او بمن رسید سلام گوید من و نام مرا برده و در مقابل من نشست و بخت که با
 از دالسنق او نام مرا در آنجا که دم که او از آنها نیست که در اطراف بختند و من کاهی بر ایشان وارد میشدم پس رسیدم از او که از کدام طایفه
 عرب است گفت که از بعضی ایشانم پس اسم هر یک از طوایف عرب که در اطراف بختند بر دم گفت که از آنها نیست من در انقباض آورده و از روی
 سخره و سسترا گفتم آری و از طریقه و این لفظیت بعضی پس از سخن من قیسم کرد و گفت به تو حرجی نیست من از هر کجا باشم ترا چه حرج شد و کجا ایجا

آمدی کفتم بنویم بعضی مدار و سسوال کردن از این امور گفت چه ضرر دارد و چون که ما خبری پس از حسن احوال و خبری سخن او متوجه شدیم
و قلم با و مایل شد و چنانکه که بر سخن می گفت می گفت زیاد تر میشد پس برای او از این سبیل ساختیم و با و دادم گفت تو او را بکش من میگویم پس
برای او در فغان جوده ریختم و با و دادم گرفت اندکی از آن خورد آنگاه بمن دلد و گفت تو آنرا بخور پس گرفتیم و آنرا خوردیم و طمعت نشدم
که تمام آنرا خورده و آنا خانان مجسمه با و زیاده تر میشد پس کفتم ای برادر خداوند تو را مشرب برای من فرستاده که موسی بن بابی آقا می آید با
من که برویم بنشینیم در مقبره جناب مسلم کفتم می آیم با تو حال خبر خود را نقل کن کفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من بنایت خیر و محبت
از آن روز که خود را شناختم و با اینحال بدست است از سینه ام خون می آید و علاجش را ندیدم و عیال نیز ندارم و دلم مایل شده بزنی از
اهل محله خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی بود که خوشش را بیم تیرسنت و در این طامای ملاعین مغرور گردیدند و کفشد مجسمه خویش
متوجه شو صاحب الزمان و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بقیه کن که خواهی آنجا بر آید و حاجت را خواهد بر آورد و این آخر شبهای
چهارشنبه است و چیزی ندیدم و این همه زحمت کشیدم و این شبها این است بسبب آمدن من با بنیاد این است و آنچه من پس گفت در
حالتی که من غافل بودم و طمعت نبودم اما سینه تو پس عافیت یافت و اما آن زن پس باین زودی خواهی گرفت و اما فقرت بحال خود
باقی است تا میری و من طمعت نشدم باین بیان و تفصیل پس کفتم من دیدم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخاستم و در پیش روی من افتاد
چون در روزی من مسجد شدم کفتم بمن آیاد و رکعت نماز تحیت مسجد کنیم کفتم میکنم پس ایستاد و نزد شخص سنی که در میان مسجد است و من در
سرش ایستادم بغض صلبش بکبره الاحرام را کفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت فاتحه او را که هرگز نشنیدم از احدی پس
قرائتی پس از سخن قرائتش در نفس خود کفتم شاید صاحب الزمان علیه السلام باشد و شنیدم باره کلمات از او که دلالت بر این مسجد آنگاه
نظر کردم بسوی او پس از خطور این احتمال در دل در حالتی که آنجا بود که دیدم نور عظیمی احاطه نمود بان حضرت بخو که مانع شد مرا از
شخص شریفش و در اینحال مشغول نماز بود و من می شنیدم قرائت آنجا را و بدغم میله زید و از پی هم حضرتش خوانتم نماز را قطع کنم پس بهر بخود نماز
را تمام کردم و نور از زمین بالا رفت پس مشغول شدم بکریه و زاری و عذر خواهی از سوه ادبیکه در مسجد با جنابش کرده بودم و کفتم ای آقای من
و عده جنابت راست است مرا و عده دادی که با هم برویم بغیر مسلم در این سخن گفتن بودم که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت
کردم و آن نور داخل در قبر مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و مشغول گریه و نند بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور
مروج کرد چون صبح شد طمعت شدم بکلام آن حضرت که اما سینه ات پس شفا یافت دیدم سینه ام صحیح و ابد آسوده میکنم و مهنه نکشید
که اسباب تریج آنقدر فراهم آمد من حیث لاجتنب و فقرم بحال خود باقی است چنانچه آنجا فرمود و الحمد لله و یکم مرحوم
منصور را بد صالح سید محمد عامل پسر جناب سید عباس که حال زنده و در قرائت جیل عامل ساکن است بواسطه تعدی حکام که خواسته
او را نظام کنند از وطن متواری شده بانی بضاعتی بخو که در روز پرون آمدنش از جیل عامل جز بکفتری که صد و بیارنجم است نداشت
هرگز سوال میکردی سیاحت کرد و در ایام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دیده بالاخره در نجف اشرف محبوس شد و در
صحی مقدس از حجرات فوقانی منزلی گرفت و در نهایت پریشانی میکرد و اندوخته بر حالش جز دوشه نفر کسی مطلع نبود تا آنکه مرحوم شد و از و
پرون آمدن از وطن تا فو تسخ سال طول کشید و با حقیر مراد و داشت بسیار محبوب و عقیف و در روزهای تعزیه داری حاضر میشد و کاه
از کتب ادبیه عاریه میکرد و چون بسیاری از اوقات زیاده از چند دانه خرما و آب چاه منگن نبود اندک بجهت وسعت رزق مواظب بود و
ماثوره بود و کویا کمز ذکر و دعائی بود که از او فوت شد غالب سبب روز مشغول بود و وقتی مشغول نوشتن عریضه خدمت حضرت
حجه عجل الله فرجه بنا گذارد که چهل روز مواظبت کند باین طریق که قبل از طلوع آفتاب هر روزه مقارن با زشدن در دانه کوچک که سمیت

و ما است بر دین رود و لطیف راست قریب بچند میدان دوازده که او را احدی ندیدند آنکه عرصه را در آن گذارند و آنست که از آب آن سحر
 بسیار و در آب اندازد و چنین کرد و نامی در پشت یازده روز هر روز میگفت و حالش که سرمه بپایین بود و علم غایت تنگ که طاعت شدم که
 کعبه از حشمت بن سخن شد بلایس عربی با چرخ و عقاب و سلام کرد و با حال اندر و جواب محضی دادم و تو حجاب و نکردم و چون میل سخن را بگریزیدم و
 در راه نام موافقت کرد و من همان حالت اول باقی بودم پس فرمود و بچند میل عامل رسیدم چه مطلبی داری که امروز می و بخت یا نه روزی
 که قبل از طلوع آفتاب چون میای و تا طلان مکان از دریا بروی و عرصه در آب میان داری مکان میکنی اماست از حاجت مطلعیت
 سیه گفت من نجیب کردم که احدی بر من مطلع نبود مخصوص این مقدار از ایام را کسی مراد کنار دریا نیند و کسی از اهل میل عامل نیست در
 اینجا که من در ایستادم مخصوص با چرخ و عقاب که در جنگ عامل در سرمه نیست پس احوال تمت بزرگ و میل مخصوص و شرف غایت سحر ایام
 علیه السلام را دادم و چون در جبل عامل رسیدم بودم که دست مبارک حضرت چنان نرم است که هیچ بستی چنان نیست با خود کفتم مخاطب میکنم اگر
 احساس این عرصه را نمودم بلازم شرف علی بنایم همان حالت و دست خود را پیش بردم آن جناب نیز دست مبارک را پیش آورد و مصافحه کردم
 نرمی و لطافت زیادی یافتم یقین کردم ب حصول نعمت عظمی و بهت گیری پس روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را بوسه کنم که ازین
 سی و دوم و نیز در آن ایام بعضی سیه گفتند که شمر ایمن نجیب المصنوع اذا دعا و بکشف السوء و از ده هزار مرتبه در مجلس
 بنایت حرکت بعضی دیگر دوازده هزار و دویست نوبت گفتند و بعضی دیگر گفته بودند که اگر کسی مشغول این شتم شود و بنانده باشد که حاجت
 برآورده شود در حال خواندن صد ماتی برآورده شود که آنرا قطع کند و موافقت با تمام رساند و در پنجشنبه از صبح تا شام دوازده هزار نوبت بخواند
 خواند و شب جمعه تا روز نایا شرف کرد که با ضاوه و دست را نیز بخواند فرمود در حجره را بسته بودم و چون فی الجمله خوبی از درود و صدقه
 داشتم چراغ روشن بود و مقصد مرتبه باقی بود که دیدم شعله چراغ مضطرب شده مثل آنکه بادی باد بوزد با خود کفتم در بسته و سوراخهای
 حجره مسدود و باد از کجا است در اینجا چراغ خاموش شد بسیار خوف کردم که بریت نزدیک بود که چراغ را روشن کنم و اگر بخوابم شوم
 بخورون مجلس داشتم و چون زحمت زیاد کشیده بودم و نمیخواستم دست بردارم و تمام بکفم و در تاریکی کمال خطر بردارم در اینجا که برین
 روی داد که رستم و شکایت خود را بگذاشتم که درم که نظر محنتی فرماید زمانی نگذشت که چراغ روشن شد که با کسی در روشن نمود خاتم ستر
 و شتم تا تمام کردم و آن غریبی که در سیاحت خود دیده و ذکرش مناسب آنکه فرمود چون میشد دعوی شرف شدم با فراوانی نعمت انبیا
 برین بسیار تنگ میکند شمس چراغ که بنا بود از او بیرون بروند چون بیکر من نان که خود را بایشان برسانم داشتم در وقت نکردم و از فرزند
 ظهر شد بکرم ظهر شرف شدم پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را بر دوازده ساعت فایده بکریست و اگر با خیال با تم چون برستان میشد تلف می
 شوم بر خاستم نزدیک خیرج ختم شکایت کردم و اضربه خاطر پرور آنده کسی را هر پرسیدم ظرفی برین نشان دادم و من هم تا غروب راه رفتم
 بجائی رسیدم فهمیدم راه گشته در میان بی پایانی رسیدم که سواهی خطل چیزی و دوازده نوبت کرسکی و شکلی قریب با صد خطل
 شکستم شاید یکی از آنها بودند و اندک باشد خود تا بهار روشن بود و اطراف الفجر امیکر دیدم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم تا باره دایوس شدم تن
 برک دادم و گریه میکردم ناگاه مکان مرقعی بنظر آمد با خاتم چشمه ای غم تعجب کردم که در بلندی چشمه آب چگونه است شکر خداوند بجا آورد
 با خود کفتم آب بیاشام و وضو گرفته غار بکفم چنانچه مردم نماز کرده باشم بعد از نماز عشا هوا تاریک شد و تمام صحرا پر شد از جانور و درنده از
 اطراف صدای غریبه آنها میشنیدم بسیاری از آنها را میزدنم مثل سبزه و رک بعضی از دوحیشان مانند چراغ بنمود و حشت کردم چون
 زیاد بر دین چیزی نبود در پنج بسیار کشیده بودم رضا بقصدا داده و بیدار شدم که هوا بواسطه طلوع ماه روشن و صدای غار و
 شده بود و من در غایت ضعف و چالی در اینجا سوار شدم و سوار خواهم گشت زیرا که در صد دست بردی خواهد بود

[illegible]

و کسب و دفع آن در سادگی آن ایضا همان است که در سادگی حاصل قایل در حق آنکه در احوال طایفه مشرقه بایست که اگر
 شود آنکه با جمیع اهل علم در بدیهه میسر میسر است و بسیار است از سادگی اسلام که در آنکه در این بسیار است
 و قاعده و تعلیم و استدلال آن بر هر کسی خدا را میسر است چنانکه در خداوند و آخر مورد و غرض آسانی در فصل اتفاق و سردان و دست
 اتفاق خالی از آنها که فرمود و چنانچه باید و در مقام عمل مورد اتفاق میسر است و الله لا یسئل الله الا بتطبیق
 ضربه فی الارض من حیثهم الظاهر اغنیاء من التعمق فی حقیقتهم لا یستلزمون الناس الحقائق انما کانت کذا برای
 فقر نیست که باز داشته شد در راه خدا یعنی در مقام سیر در راه خداوند و بسوی قرب مقدس حضرتش و بجهت نافع از مقصد و ماند و توانائی در
 سیر در زمین را که باقی دفع کند و از کار میسر نماید و انان ایشان را غنی و بی نیاز بجهت حضرت و حفظ حال خود از اضمحلال کردن بدیهه و کسب از نشاء و
 آثار و مشاهد و در خوارشان و از بی شناخت که ایشان فقیر و بی چیزند سوال میکنند مردم را با برام یعنی هیچ سوال میکنند پس مردم چنانچه در
 صفت تعفف و شافق فقر ایشان از علامت و سیر معلوم میشود که هر کس سوال کنند زیرا که اگر کسی سوال کند فقر ایشان از ده سوال میسر معلوم شود
 این خلاف ظاهر آید با آنکه مراد آنست که برینند و اگر در سوالی که شرح معنی حضرت است و باجماع این اوصاف که در محل اتفاق بایستی ملاحظه شود
 مصداقی و موردی واضح تر از اهل علم ندانند و بر آنکه فقر و غیر از طایفه ایشان غالباً از لباس قنوتی عاریند پس سادگی راه خدا نباشد و اگر برین کار
 باشد فقر ایشان از مقصد و عینک در دست و در نافع نباشد و اگر احوال نافع شود از تحصیل معاش و سیر در بلاد عاجز نباشد و خوششان در هر
 بلدی حاصل و اگر عاجز باشد حضرت و متعجبند از فقر سوال و بکندی و پیدا کنند حضرت در میانشان بسیار کم باشد بلکه از ظاهر فی سبیل الله برین
 چه مقصود از آن در غالب موارد استعمال آن کارهای بزرگ نمایانست از قبول جهاد و فتح و تحصیل علم و امثال آن و کسب و ارباب القلوب در
 حدیث معراج مذکور است که خداوند فرمود ای احمد به سستی که محبت برای خدا همان محبت است برای فقر او و تقرب بسوی ایشان عرض کرد و در
 کیست فقر او فرمود آنکه را ضعیف بزرگ و صابر بزرگ و سستی و شاکر بزرگ و محبت شکایت نمیکند و سستی و شکی خود را در دفع بگویند و
 زیانهای خود و غضب نمیکند بر پروردگار خود و فکین میخورند از آنکه در دشمنان رفقه و خورسند میخورند آنچه بایشان میرسد ای احمد محبت
 من محبت فقر است پس ایشان را از یک خود بیاورد و از یک شوخالس ایشان و این اوصاف جز در فقر عالم با تقوی که تمام سخن در ایشان
 نباشد پس در هر جای که در محبت و فضیلت ابرار با احسان در عاقبتی از فقر و در کتاب و سنت آمده مقدم یا تمام مقصود اجتماع باشد همچنان
 آنکه هر که در شغل معاش از علم شود و پریشانی ایشان را بر دارد و اگر کسی خواهد بود که خداوند عهده ضمانتی که از روزی طالبین علم کرده چنانچه شد
 ثانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده بر دست او جاری ساخته و بر سطر او رسانده و در این نهایت شرف و افتخار است که
 تشریف و کالت و خور و از این خداوندی سرافراز شده و چون طلب علم با دست زدن بسیار سبب معاش جمع شود پس ضمانت روزی اهل
 علم غیر از ضمانت روزی عام خلایق است که با توکل نام از اسباب عاید است نباید که شکی نیست که این طایفه در اغلب اوقات
 غریب از وطن یا دلت و مجاورت اقربا و در بدو در غربت و یکی که قرار گرفته و قوی باشد که اسباب تحصیل علم در وطن اصلی و مجمع خویشان و
 آشنایان فراهم آید زیرا که با عالم جامع نباشد یا با نافع بسیار از جهات مختلفه و از آنچه غالب علماء که در نظر است و در کتب عالیشان
 مسطور است تا رسید جمیع انس و مختارقت نکردند بقایات عالییه رسیدند با آنکه در آنجا از حقیقت علم و ستاد مانعی نباشد و از جهت این
 غربت و پشیدن حرارت این ملت مورد الطاعت خاصه آیه باشد و خداوند بدار با ایشان نظر رافت و رحمتی باشد مخصوص چنانچه
 و او رسید را و ندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت که فرمود بدرستی که اسلام ظاهر شد غریب زدود است که غریب شود چنانچه
 نخستین بود پس خوشحال غریب و پس کسی گفت کیستند آنها یا رسول الله فرمود آنکه اصلاح کنند خود را و وقتی که فاسد شوند مردم بدرستی که

در فقر و غنی و در سادگی و در عینک و در شاکر و در سستی و در محبت شکایت نمیکند و سستی و شکی خود را در دفع بگویند و زیانهای خود و غضب نمیکند بر پروردگار خود و فکین میخورند از آنکه در دشمنان رفقه و خورسند میخورند آنچه بایشان میرسد ای احمد محبت من محبت فقر است پس ایشان را از یک خود بیاورد و از یک شوخالس ایشان و این اوصاف جز در فقر عالم با تقوی که تمام سخن در ایشان نباشد پس در هر جای که در محبت و فضیلت ابرار با احسان در عاقبتی از فقر و در کتاب و سنت آمده مقدم یا تمام مقصود اجتماع باشد همچنان آنکه هر که در شغل معاش از علم شود و پریشانی ایشان را بر دارد و اگر کسی خواهد بود که خداوند عهده ضمانتی که از روزی طالبین علم کرده چنانچه شد ثانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده بر دست او جاری ساخته و بر سطر او رسانده و در این نهایت شرف و افتخار است که تشریف و کالت و خور و از این خداوندی سرافراز شده و چون طلب علم با دست زدن بسیار سبب معاش جمع شود پس ضمانت روزی اهل علم غیر از ضمانت روزی عام خلایق است که با توکل نام از اسباب عاید است نباید که شکی نیست که این طایفه در اغلب اوقات غریب از وطن یا دلت و مجاورت اقربا و در بدو در غربت و یکی که قرار گرفته و قوی باشد که اسباب تحصیل علم در وطن اصلی و مجمع خویشان و آشنایان فراهم آید زیرا که با عالم جامع نباشد یا با نافع بسیار از جهات مختلفه و از آنچه غالب علماء که در نظر است و در کتب عالیشان مسطور است تا رسید جمیع انس و مختارقت نکردند بقایات عالییه رسیدند با آنکه در آنجا از حقیقت علم و ستاد مانعی نباشد و از جهت این غربت و پشیدن حرارت این ملت مورد الطاعت خاصه آیه باشد و خداوند بدار با ایشان نظر رافت و رحمتی باشد مخصوص چنانچه و او رسید را و ندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت که فرمود بدرستی که اسلام ظاهر شد غریب زدود است که غریب شود چنانچه نخستین بود پس خوشحال غریب و پس کسی گفت کیستند آنها یا رسول الله فرمود آنکه اصلاح کنند خود را و وقتی که فاسد شوند مردم بدرستی که

در فقر و غنی و در سادگی و در عینک و در شاکر و در سستی و در محبت شکایت نمیکند و سستی و شکی خود را در دفع بگویند و زیانهای خود و غضب نمیکند بر پروردگار خود و فکین میخورند از آنکه در دشمنان رفقه و خورسند میخورند آنچه بایشان میرسد ای احمد محبت من محبت فقر است پس ایشان را از یک خود بیاورد و از یک شوخالس ایشان و این اوصاف جز در فقر عالم با تقوی که تمام سخن در ایشان نباشد پس در هر جای که در محبت و فضیلت ابرار با احسان در عاقبتی از فقر و در کتاب و سنت آمده مقدم یا تمام مقصود اجتماع باشد همچنان آنکه هر که در شغل معاش از علم شود و پریشانی ایشان را بر دارد و اگر کسی خواهد بود که خداوند عهده ضمانتی که از روزی طالبین علم کرده چنانچه شد ثانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده بر دست او جاری ساخته و بر سطر او رسانده و در این نهایت شرف و افتخار است که تشریف و کالت و خور و از این خداوندی سرافراز شده و چون طلب علم با دست زدن بسیار سبب معاش جمع شود پس ضمانت روزی اهل علم غیر از ضمانت روزی عام خلایق است که با توکل نام از اسباب عاید است نباید که شکی نیست که این طایفه در اغلب اوقات غریب از وطن یا دلت و مجاورت اقربا و در بدو در غربت و یکی که قرار گرفته و قوی باشد که اسباب تحصیل علم در وطن اصلی و مجمع خویشان و آشنایان فراهم آید زیرا که با عالم جامع نباشد یا با نافع بسیار از جهات مختلفه و از آنچه غالب علماء که در نظر است و در کتب عالیشان مسطور است تا رسید جمیع انس و مختارقت نکردند بقایات عالییه رسیدند با آنکه در آنجا از حقیقت علم و ستاد مانعی نباشد و از جهت این غربت و پشیدن حرارت این ملت مورد الطاعت خاصه آیه باشد و خداوند بدار با ایشان نظر رافت و رحمتی باشد مخصوص چنانچه و او رسید را و ندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت که فرمود بدرستی که اسلام ظاهر شد غریب زدود است که غریب شود چنانچه نخستین بود پس خوشحال غریب و پس کسی گفت کیستند آنها یا رسول الله فرمود آنکه اصلاح کنند خود را و وقتی که فاسد شوند مردم بدرستی که

و از آیات و بیان امیر المومنین علیه السلام است فترتب عن الاطمان في طلب العلى وسافر حتى الاسفار حتى ان
 ففتح هم واكتساب معيشه و علم و ادب و حفته ما جلد فان قيل في الاسفار ذل و حنة
 و قطع الفيافي و ارتكاب المسالك فبئس العنت الذي له من عاقبه بداهه و ان من طامس
 دوری کبر و جدا شود و این برای تحصیل بزرگی قدر و مسافرت اختیار کن که در اینجا فایده است رفتن از ده و کسب معشت و علم و ادب
 و مصاحبت بزرگان و بزرگواران پس کسی که بزرگواران را در سفر با خود می برد و در آنجا می ماند و در آنجا می ماند و در آنجا می ماند
 آنکه مردن جوان و بهتر است برای او از زندگی در وطن خود و در میان بزرگان و بدخواهان مقتضای فرمان مایمون آنجا طالب علم و ادب
 دل کردن از وطن و اختیار غربت باید و در آیه مبارکه و ما كان المؤمنون ليغفروا كافة فلو لا نفر من كل فرقة منهم
 طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون و نیز اشاره باشد بمقصود
 نبی فرمود از آنکه تمام مؤمنین کوچ کنند برای طلب علم بلکه باید از هر طایفه از ایشان گروهی کوچ کنند و تفقه بیاورند و بصیرت در دین پیدا
 کنند آنکه چون مراجعت کردند قوم خود را بترسانند تا مگویند ایشان بزرگواران از ما می آیند و نیز در آیه شریفه و من يهاجروا في سبيل الله
 في الارض من انحاء الكثر فمن ادب و سعة ايماني باشد و از آنجا که وعده داده که هر کس در راه دین خدا هجرت نماید باید در زمین
 هجرت بسیار بار و در آنجا کار و فراخی روزی و بهترین رزق و از او ترين آن علوم و ادب و دینه است چنانچه در تفسیر بسیاری از آیات
 روایت شده و در تفسیر آیه فليظفر الانسان الى طعامه فرمودند یعنی نظر کند انسان بسوی عملش که از کج می آید و یعنی از هر کس علم
 دین خود را نگیرد و با کمال اهل علم از غریب محبوب و غربت خود یکی از اسباب رحمت و وسیله نظر لطف و رحمت خداست و باید چنانچه
 دانستی بلکه حضرت سجاد علیه السلام غربت و فقر را یکی از اسباب باریدن عفو و غفران از صاحب خود و کرم از دشمنان و در مساجات
 آنجا میفرماید سیدی کاتی بنفسی قد اصحمت في فقر حفرتها و انصرف عنها المشيعون من جبرتها و بکی علیها
 الغریب الطول غریبتها و جاد علیها بالدموع الشوق من عشتیرتها و نادى بها من شغبی القی و ذو و مودتها و
 رجمها المعادی لها فی الحیوة عند صرعتها و لم یخف علی الناظرین البها فطافاتها و لا علی من قد لها و قد
 التزمی عجز حیلها فصلت ملائکتی فی بدائی عنده الا قریون و بعد جفاء الاهلون و وحید فادق الما
 و البنون نزل بی غربا و سكن المهد غریبا و کان لی فی دار الدنیا داعیا و نظری له فی هذا الیوم داعیا
 فتحسن عند ذلك ضیافتی و تكون اشفق علی من اهل و قرابتی ای قای من کو با خود را می بهم که او را خوابانیده
 اند و فقر و مراد و برشته از زاده و مساکین که او را مشایعت نموده و گریست بر او غریب برای غربت طولانی او و در نمودن بر او بلکه
 مردمان از غریبه او و آواز کرد و از رلب قبر و دستان او و زخم نمود بر او آنکه دشمنش بود در حرمه در حال مردن او و پوشیده نیست بر نفس
 کندگان بسوی او شدت حاجت او و زبر آنکه می بیند او را که بر خاک خوابیده در ماندگی او و در کار خود پس بفرمائی ای ملائکه من بکسی است و
 شده که دوری کرد از او خویشان و بعد نیست که جفا کردند او و خیال و وحیدیت که جدا شده از اموال و فرزندان فرد و آمده در
 نزدیکی من و جای گرفته در محد غریب دار و در دنیا از عبادت میگرد و در رحمت او و زخمی بر او و پس بفرمائی ای خواهی فرمود مراد
 مردمان تر خواهی بود بر من از اهل و خویش من و من کتاب هدیة غیر و هیست از جناب صادق علیه السلام که چون خشت محدود بر
 میت گذاشته اند تا بخوانند اللهم ارحم غریبه و صل و حد تد و انس و حشته و اسکن الیه من و رحمتک
 رحمة لیست غنی بها عن رحمة من سواک و احش و مع من کان موقلا و در کتاب جامع الاخبار مرید است از رسول خدا

این کتاب از کتب معتبره است و در آنجا که در این کتاب مذکور است که هر کس در راه دین خدا هجرت نماید باید در زمین هجرت بسیار بار و در آنجا کار و فراخی روزی و بهترین رزق و از او ترين آن علوم و ادب و دینه است چنانچه در تفسیر بسیاری از آیات روایت شده و در تفسیر آیه فليظفر الانسان الى طعامه فرمودند یعنی نظر کند انسان بسوی عملش که از کج می آید و یعنی از هر کس علم دین خود را نگیرد و با کمال اهل علم از غریب محبوب و غربت خود یکی از اسباب رحمت و وسیله نظر لطف و رحمت خداست و باید چنانچه دانستی بلکه حضرت سجاد علیه السلام غربت و فقر را یکی از اسباب باریدن عفو و غفران از صاحب خود و کرم از دشمنان و در مساجات آنجا میفرماید سیدی کاتی بنفسی قد اصحمت في فقر حفرتها و انصرف عنها المشيعون من جبرتها و بکی علیها الغریب الطول غریبتها و جاد علیها بالدموع الشوق من عشتیرتها و نادى بها من شغبی القی و ذو و مودتها و رجمها المعادی لها فی الحیوة عند صرعتها و لم یخف علی الناظرین البها فطافاتها و لا علی من قد لها و قد التزمی عجز حیلها فصلت ملائکتی فی بدائی عنده الا قریون و بعد جفاء الاهلون و وحید فادق الما و البنون نزل بی غربا و سكن المهد غریبا و کان لی فی دار الدنیا داعیا و نظری له فی هذا الیوم داعیا فتحسن عند ذلك ضیافتی و تكون اشفق علی من اهل و قرابتی ای قای من کو با خود را می بهم که او را خوابانیده اند و فقر و مراد و برشته از زاده و مساکین که او را مشایعت نموده و گریست بر او غریب برای غربت طولانی او و در نمودن بر او بلکه مردمان از غریبه او و آواز کرد و از رلب قبر و دستان او و زخم نمود بر او آنکه دشمنش بود در حرمه در حال مردن او و پوشیده نیست بر نفس کندگان بسوی او شدت حاجت او و زبر آنکه می بیند او را که بر خاک خوابیده در ماندگی او و در کار خود پس بفرمائی ای ملائکه من بکسی است و شده که دوری کرد از او خویشان و بعد نیست که جفا کردند او و خیال و وحیدیت که جدا شده از اموال و فرزندان فرد و آمده در نزدیکی من و جای گرفته در محد غریب دار و در دنیا از عبادت میگرد و در رحمت او و زخمی بر او و پس بفرمائی ای خواهی فرمود مراد مردمان تر خواهی بود بر من از اهل و خویش من و من کتاب هدیة غیر و هیست از جناب صادق علیه السلام که چون خشت محدود بر میت گذاشته اند تا بخوانند اللهم ارحم غریبه و صل و حد تد و انس و حشته و اسکن الیه من و رحمتک رحمة لیست غنی بها عن رحمة من سواک و احش و مع من کان موقلا و در کتاب جامع الاخبار مرید است از رسول خدا

در یکی از اقسام آنها است که داراست تمام فایده منافعی که شرح آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مشفق است بر وجود حقوق و
استیلا و دیگر در مال از قبیل زکوة و خمس و نذر و کفالت و وقف و امثال آن هر چند با وجود آنها در دفع رستائی و تسهیل
اینان با آنها محلی برای این تخفیف نماند و باقی است در دیگر باب است تعلیم و اعانت نمودن و لکن با نبودن آنها یا رساندن آنها باقی است آنها
بسی حق خود آموخته و فارغ داد بلکه این محرف را از مخارج لازم و تکالیف ستمه خود بخارید بلکه از غالب مصارف مالیه خود بخارید
دارد چه حفظ دین مقدم است بر حفظ جان چه در حفظ مال یا زیاد کردن آن یا رسیدن شهبوات نفسانیة از ماکول و مسترد و
لبوس و مسکن و امثال آن و این مطلب بنهایت وضوح بعد از تذکره در ابواب سابقه چنان محلی است که بنای شدیدین از اهل رشد
چه رسد بی باکانشان در دین در اعانت علی و طالسین علوم و دینی بر آنست که خدادای حق واجب مالی و اطعام در ایام و لیمه و تعزیر
داری و صدقه برای استغناء یا دفع بلاهای عاتقه دیگر کاری نکنند و تربیت مالی علم و انشاء و تقویت آنرا در دین را از امور مهمه شمارند
بلکه گاهی در فکر و خیال آن غفلت و بقدر مرغ و کاه و آب و یکی که در زبردست دارند و در دفع حوائج و ضروریات آنها غفلت نکنند و
شاید بعضی را بر حاجت نفس خود مقدم دارند با آن طایفه رفتار نکنند حتی در هنگام مردن و وصیت با بوی غیره هرگز که این قسم خیر را در حساب
آن نیارند و از حلاوتها شمارند و لقد صدق علیهم ابلیس طغنه فاتبعوه الا فی بقا من المؤمنین در آرزو که شیطان
بمطنه و گمان عرض کرد بخداوند که ولا تجد آتش هم نشا اگر بن خواهی یافت پشتر مردم را مگر گذارنده این گمان او در حق مردم است
شد پس پروری کرد و او را مکر باره از مؤمنین و بالجملة با آنکه اعانت اهل علم و تربیت ایشان خود مقصد نیست بزرگ و عبادتی است عظیم
اهل ثروت تواند اعانت ایشان را در ضمن مقاصد دیگر در آرد که نهایت متوق بآن دارند و برایشان نیز نیست و اگر مست در ستار
عمده آن بر نیایند و اگر آریند با مصارف زیاد که ماندگی از آن باین قسم ممکن که بدست آرد پس از اعانتی جزئی بخواهد بود و مطلب بسند
و مصرف کی دو اجر عظیم ببرد و بعضی از آن خاصه را سه راه خواهد شد و اما اول روی سخن را بطرف حاجتی کنیم که بسبب محالست اهل کفر و ضلالت
و زنادق این است در ایاتشان اندک ضعف و سستی پیدا شده و بر فرض اطلاق بر مطالب که شت تغییر در حالتشان پیدا نشود چه بی حیا
به صدق و عده و وعید خداوندی اثری در دل ظاهر نکرد و از شنیدن آنها پس میگویم شبه نیست که این حاجت را یقین بکذب این اجبار
و ثواب و عقاب آخرت نیست نهایت کاری که شبهه و رجوع نکردن بر دانیان در دفع آن بایشان کرده همان برداشتن یقین یا اطمینان است
و غالباً مطنه یا احتمال راستی در آنها میدهند پس همان قوه و تیز و عقل محاسن که ایشان را امیدوار و جلیب منافع با احتمال هر چه ضعیف باشد
و دفع ضرر هر چند شکوک باشد چنانچه مشاهد است که خود را با تخم بقیعت کزاف میخزند و در زمین بی آب میکارند با امید آمدن باران که در آن
استمرار و عادت بر قرار نیست و بسیار شود که منفعت بدست نیاید آنچه کثرت از دست رود و دردی از کسی دو آن شود و ذکر خبری از
او در خلق نباشد و بسیار شود که بخیال در آورن آب الهی در کردن قنات حفر کنند و جگر و آب چشم آبی پیدا نشود و از این قسم
در تجارت بجز و بسیار است اگر تا بل جزئی کنند احتمال منفعت در گفتن این عهد بنیاد و ادعیه و علیم التمام و علم که در عقل و شعور و فهم
او را که ایشان احدی از موافق و مخالف را شبهه و حدیث نیست البته بیشتر می رود و بر فرض کذب اجبار ایشان لا محاله و دردی از بجز
و اگر در دوزخ نام نیک ذکر خبر که پوسته اهل دنیا در حد و تحویل و کسب آن میباشد بجهت خود که از دزد و لافق این احتمال نهند در عرض آن
نفسای احتمالی در آرد با آنکه در ترک این احتمال ضررهای بسیار است که جزئی نماند آن در امور محاسن سبب ترس و بیم و باعث تخر و دودست
و بالجملة بر فرض راست بودن متعینای بسیار از دوا دل مالی می بردند بضررهای بسیار ترک آن خود را مستلک کردند و بر فرض دروغ این ضرر
را در جز و سایر مخارج که بجهت پیدا کردن منافعی که متوقف است بر امور بسیار که در عهد آنها احتمال نشدن میوه و محصول کنند با آنکه محسوس

در یکی از اقسام آنها است که داراست تمام فایده منافعی که شرح آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مشفق است بر وجود حقوق و
استیلا و دیگر در مال از قبیل زکوة و خمس و نذر و کفالت و وقف و امثال آن هر چند با وجود آنها در دفع رستائی و تسهیل
اینان با آنها محلی برای این تخفیف نماند و باقی است در دیگر باب است تعلیم و اعانت نمودن و لکن با نبودن آنها یا رساندن آنها باقی است آنها
بسی حق خود آموخته و فارغ داد بلکه این محرف را از مخارج لازم و تکالیف ستمه خود بخارید بلکه از غالب مصارف مالیه خود بخارید
دارد چه حفظ دین مقدم است بر حفظ جان چه در حفظ مال یا زیاد کردن آن یا رسیدن شهبوات نفسانیة از ماکول و مسترد و
لبوس و مسکن و امثال آن و این مطلب بنهایت وضوح بعد از تذکره در ابواب سابقه چنان محلی است که بنای شدیدین از اهل رشد
چه رسد بی باکانشان در دین در اعانت علی و طالسین علوم و دینی بر آنست که خدادای حق واجب مالی و اطعام در ایام و لیمه و تعزیر
داری و صدقه برای استغناء یا دفع بلاهای عاتقه دیگر کاری نکنند و تربیت مالی علم و انشاء و تقویت آنرا در دین را از امور مهمه شمارند
بلکه گاهی در فکر و خیال آن غفلت و بقدر مرغ و کاه و آب و یکی که در زبردست دارند و در دفع حوائج و ضروریات آنها غفلت نکنند و
شاید بعضی را بر حاجت نفس خود مقدم دارند با آن طایفه رفتار نکنند حتی در هنگام مردن و وصیت با بوی غیره هرگز که این قسم خیر را در حساب
آن نیارند و از حلاوتها شمارند و لقد صدق علیهم ابلیس طغنه فاتبعوه الا فی بقا من المؤمنین در آرزو که شیطان
بمطنه و گمان عرض کرد بخداوند که ولا تجد آتش هم نشا اگر بن خواهی یافت پشتر مردم را مگر گذارنده این گمان او در حق مردم است
شد پس پروری کرد و او را مکر باره از مؤمنین و بالجملة با آنکه اعانت اهل علم و تربیت ایشان خود مقصد نیست بزرگ و عبادتی است عظیم
اهل ثروت تواند اعانت ایشان را در ضمن مقاصد دیگر در آرد که نهایت متوق بآن دارند و برایشان نیز نیست و اگر مست در ستار
عمده آن بر نیایند و اگر آریند با مصارف زیاد که ماندگی از آن باین قسم ممکن که بدست آرد پس از اعانتی جزئی بخواهد بود و مطلب بسند
و مصرف کی دو اجر عظیم ببرد و بعضی از آن خاصه را سه راه خواهد شد و اما اول روی سخن را بطرف حاجتی کنیم که بسبب محالست اهل کفر و ضلالت
و زنادق این است در ایاتشان اندک ضعف و سستی پیدا شده و بر فرض اطلاق بر مطالب که شت تغییر در حالتشان پیدا نشود چه بی حیا
به صدق و عده و وعید خداوندی اثری در دل ظاهر نکرد و از شنیدن آنها پس میگویم شبه نیست که این حاجت را یقین بکذب این اجبار
و ثواب و عقاب آخرت نیست نهایت کاری که شبهه و رجوع نکردن بر دانیان در دفع آن بایشان کرده همان برداشتن یقین یا اطمینان است
و غالباً مطنه یا احتمال راستی در آنها میدهند پس همان قوه و تیز و عقل محاسن که ایشان را امیدوار و جلیب منافع با احتمال هر چه ضعیف باشد
و دفع ضرر هر چند شکوک باشد چنانچه مشاهد است که خود را با تخم بقیعت کزاف میخزند و در زمین بی آب میکارند با امید آمدن باران که در آن
استمرار و عادت بر قرار نیست و بسیار شود که منفعت بدست نیاید آنچه کثرت از دست رود و دردی از کسی دو آن شود و ذکر خبری از
او در خلق نباشد و بسیار شود که بخیال در آورن آب الهی در کردن قنات حفر کنند و جگر و آب چشم آبی پیدا نشود و از این قسم
در تجارت بجز و بسیار است اگر تا بل جزئی کنند احتمال منفعت در گفتن این عهد بنیاد و ادعیه و علیم التمام و علم که در عقل و شعور و فهم
او را که ایشان احدی از موافق و مخالف را شبهه و حدیث نیست البته بیشتر می رود و بر فرض کذب اجبار ایشان لا محاله و دردی از بجز
و اگر در دوزخ نام نیک ذکر خبر که پوسته اهل دنیا در حد و تحویل و کسب آن میباشد بجهت خود که از دزد و لافق این احتمال نهند در عرض آن
نفسای احتمالی در آرد با آنکه در ترک این احتمال ضررهای بسیار است که جزئی نماند آن در امور محاسن سبب ترس و بیم و باعث تخر و دودست
و بالجملة بر فرض راست بودن متعینای بسیار از دوا دل مالی می بردند بضررهای بسیار ترک آن خود را مستلک کردند و بر فرض دروغ این ضرر
را در جز و سایر مخارج که بجهت پیدا کردن منافعی که متوقف است بر امور بسیار که در عهد آنها احتمال نشدن میوه و محصول کنند با آنکه محسوس

مسلک از هر دو جهت صفت باطنی و ظاهری در جهت خلاقیتی در دست پرست و در بری نگار که در گذشته در یکی آن کجا گفته و در یکی
نگار که در آن مسافت مانند یک درجه و در یک کمان از او دیدند و بسیار رسیده که با انقلاب وضع روزگار امر آن صفت را در دو کار این
صفت است نزد این آن احسان جزئی به بعضی بسیار رسد و از یک کمان هم هزار مرتبه بر او و از هر دو جهت صفت برسد و در کتب نوایی و بسیار
از حکایات ایشان جدا است که حاجتی دیگر آنها نیست پس بقانون امور معاش و طریقه و اولیایان مردم این رشته را در دست نباید
داد و باینکه شمع از هر دو جهت در دست صفت از آنکه مالی صفت نباید کرد و **اما** این غرض اجتماع از آنها یک بعضی از آنها که در دست
و مقصد و ثواب و حساب خودی و جزای الهی و ابراهیمال غرض این ساخته و گسری از آنرا راست دادند پس بقیامت محضه صفتی حسن غرض
و صفتی ایشان تجلیست که پس از کمالی بر حال اهل علم و فهمیدن بزرگی و مرتبه ایشان و لزوم نگار داری و سرپرستی از حال این طایفه و حفاظ
فرمانبرداری از خداوندی و تحصیل آن اجرهای بزرگ برآیند و دست رسی بآن نیز دارند و قوی چنین باشند تا محبت پر دست رسی بزرگی
و مقدار که از آن ممکن اند نتواند صرف ایشان نمایند و پاوه با داشتن اعتقاد و ثروت و ممکن و در دیگر ممکن قدرت ایشان که داشته دل از
مال نتواند بردارند و بعضی با اعتقاد و قدرت رساندن بضاعت ندارند و زیاد از معاش خود مالک نباشند و کوهی با چنگ
این که شرط محرم با عانت اهل علم و حفظ شریعت ایشان را حرکت ندهد و اگر اغراض و مقاصد دیگر بآن هم نوزده صفت بخت و دست
آن مقدار که ممکنست قابل ندانند و از دادن آن چنانکه و از اختلاف نشان و مقام خود ندارند و چنانچه با وجود تمام شرایط باید
در مشبهات بطایفه وجود عالمی و طالب علم دینی برستی معتقد نباشند یا با وجود اعتقاد او را مخرج ندانند و اگر پیدا کنند و پریشان
مقدور خود را در این ندارند اما طایفه اولی پس بعد از اطلاق بر سخنان گذشته هدیری برایشان مانند و بهتر آنکه آنچه را برای این صرف
معین کنند توسط عالم متقی باشد یا بدستور اهل او صرف کنند چنانچه سابقا بر سرش آمده شده و اگر بکفر یا بیشتر را که توانند از عهده نگاه
آنها برآید معین نمایند و مشکل امورشان شود که باقره از هم معاش آسوده گردند و ایشان را بقره عیال و خادم خود سازند که با دادن مال
مراقب عالمان نیز باشد البته بهتر خواهد بود آنچه بود که باین این خلق محسوس و خلق منکوس و این مقام بزرگ که شکند البته شیطان
عده که اوست در اصل بسیار است و اما طوائف دیگر پس خلاصه موانع ایشان بحسب تقسیم پنج چیز است اول دست زبیدن با عانت سبب
بید مسافت و قدر نبودن مال باکی ثروت مستقیم خصلت بخل و لئامت چهارم نبودن سایر مقاصد و کوچک نمودن این عبادت
پنجم بید نبودن محل قابل در حاجت **اما** مانع اول پس عذریست در نهایت ضعف دینی یا بی چه اگر فرض شود که فرزند عزیزی باید
و مادر صریحی یا خیر ایشان از آنها که نهایت طلاقت و محبت با او دارد و بلاذ بعیده افتد و خواهد چیزی با او رساند البته هم این مطلب جهان
او را در مقام شخص و جسد پیدا کردن اسباب رساندن و آرد که از اجابت آورد چه توده در بلاد و معاملات بخار و آمد و شد حکام و
اعوانشان و متعین شدن زواری در سنوات قدری محسوس و شاید موجود در جمع علماء و اهل علم عتبات عالیات که فی الحقیقه این
کتاب باینکه اصلاح حال ایشان نوشته شده و در ترین بلاد ایران از آنجا اطراف خراسان و حدود آذربایجان است و هر سال زوایا
و حج و آنجا مشرف میشوند و بسیاری از آنجا عباد و کاهنیه یا قالی از آنجا شرای معروفا بران معاطه دارند و اگر باز آنجا کس شود
یا دست با ایشان ترسد حیوان خدا که معین کرده یا معنی میسر که در وقت ممکن از آنرا رساندن بی مراقبت جزئی لازم است در پیدا کردن آنها
که عزم آتوب و از این که یا آنطرف معاطه نمایند و اگر رساندن از این سخت نمیشد ممکن است که با وجودی که مقدار و از آنجا شر
بر او حواله کند و اگر کسی است که بعضی اطمینانی نیست آن و در آن نزد عالمی یا ناچار می گردند و از او نوشته میگردند که در جبهه مطهر شود
و این قسم بسیار ترست و هر دو بین خصوص اهل معاطه که در آنجا متاع خود را نقد کردند بسیار است که خود طالب شوند با اطمینان نقد خود را

و در اینک که در این زمانه محظوظ باشند و انشا الله تعالی و در آنکه مقدار و ملاحظه شان پس خیالی است فاسد چنانچه معالیه با حضرت
 احدیت است که در آن عمل نیز در نزد من منافع نشود و خبری که با او این نزد من است بود بعد از من است و در آنصاف منافع
 کرده پس و در دوستی که نهایت احتیاج را بآن دارد و بسا هست که آن خبری در نظر او کم نماید و در حسب فقر نفس مقداری ندارد
 اما باقی بحالت آن اهل علم شاید کافی و حاجتش را رفع نماید و اگر کافی نشد لا محاله احتیاج را رفع کند مثلا بکفران برای آنکه با من در آن
 ضیق دارد و زندگی سه روز را در آن خاکند و از این رقم بسیارند و شاید ارجع شدن همین جزئیها مقدار قابلی فراهم آید که بجز را آسوده کند
 بسا هست که از دادن آن خبری و ملاحظه نکردن شأن دیگران که مایلند و شرم کنند متابعت نمایند و او سبب و اداری ایشان باین خبر
 شود و ثواب نیز فایز گردد و نیز بتواند با مقدار کتابی یا کفش و لباسی که بخواهد بفرستد یا در زمانه یا با هم خبری دهد و از این دغدغه بالمره فارغ شود
 و در کتاب شریف جعفریات در دیت از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که یک مشا بر خبری از یکی را که قادر شدی بر دادن او بجا
 دادن مشیر از او زیرا که اندک در حال حاجت با دفع آن مشیر است برای اهل آن بسیار در حالی بی نیازی از او و عمل کن برای هر روز یک
 در او است که خواهی رستگار شد و اقامه نمودن مال بالمره پس او آیت اندازد معاش خود را بجز آن آتی بجهت که اگر زیادی خست از آن
 بجا دهد و بشیر خلاق در این مرحله بر در افاده هلاک شدند و میزان معاشی بجهت خود قرار داده اند که هرگز از داخل خود زیاد نیاورند بلکه غالب
 اوقات پس افتاده اند و حال آنکه اگر فی الجمله مراعات و در مشقتی در او کنند و اندکی از فضول معاش بکفایت که بچیدن از آن را کم کنند
 خود آسوده شوند و هم دیگران از خبر ایشان بهره مند گردند و شرح مقدار فضول معاش و کیفیت کاهیدن از آن و بیان شبهه بعضی در تحقیق
 کردن که در زشت خود بر باره از اخبار محتاج بر ساله است جدا گانه در باب شانزدهم اشاره خواهد شد بآن و بر فرض آنکه از میزان معاش
 پیردن نرفته باشند از حد و آئینه داخل نشده باشند و در زمره مسرفین و مبذرین که برادران شیاطین اند حکایت بسیار بر نفس و مقدم
 داشتن خوان و نوشین را بر خود مخصوص اگر متوقف بر خبری کاهیدن باشد بکار شده مثلا از پنج دست لباس و دو دست را انداختن و از نوبتی
 آنها متعارف قاعدت کرد و از چند رنگ غذا بعضی از آن سر بردن و از امتعه آلات نفیسه متعدده به دست نزدیکتر از آن ننگی کردن و
 امثال اینها که اید انفسی در معاش خلی در کار هم نرسد و آن کم کرده را در هر سال مبلغی میشود ذخیره آخرت خود کردن البته موافق عقل معاش
 و معاد و بر یکی در امر دین است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را اول صفات مؤمن برده و قانیا اگر از اعانت مالی معذرت
 بر چند از معاش خود بجا پس از جاه و ابروی خود صرف و اتفاق کند و از عرض خویش اندکی بای بگذارد و در ترخیص خویش هر کس که بتواند
 از آن خبری با کمالی در آن روز زبان و پیغام و نوشتن مسامحه نکند و خواهی دانست که اتفاق بجا داخل در اقسام اتفاقات است که در آن
 کتاب دست شده و مکرر تجربه رسیده که از گذشتن مقدار قلبی از جاه منافع بسیار باطل حاجت رسیده بلکه از زمین بی طبعی صاحب
 جاه و اینکه در این امر و سؤال خبر دیگران غرضی نداشته بر جایش افزوده شده و سیره ائمه طاهرين عليهم السلام پیوسته بر این بود حتی آنکه
 علی بن عباس هم گفت القدر روایت کرده که روزی امام علی تقی علیه السلام پیردن رفت از سر من رای بسوی قریه بجهت معنی که در او آن
 جناب را پس مردی اعرابی آمد و طلب میکرد و آنجا را با و گفت که بفرمان موضع رفته پس رو کرد تا بجا چون بجهت آنجا رسید فرمود با و چه
 حاجت داری گفت من مردی از اعرابم که فراموش نمیکند ولایت جد تو علی بن ابی طالب علیه السلام و بار شده بر من دین بزرگی که بکن
 کرده فراداشتن او و ندیدم کسی را که رد آورم با و برای ادای آن غیر تو پس حضرت فرمود دل خود را در او انزل و او چون روز شد حضرت
 با و فرمود تو حاجتی دارم زینهار زینهار از خداوند که مرا مخالفت کنی گفت مخالفت اینک من بپوش حضرت بختا خود در قد و احوال کن
 در آن بر اینک بر دما و است از مال اعرابی مالیکه معین کردند او را در آنجا و از دین اعرابی مشیر بود و فرمود بکیر این خط را پس چون بر سر تری

در این کتاب که در این زمانه محظوظ باشند و انشا الله تعالی و در آنکه مقدار و ملاحظه شان پس خیالی است فاسد چنانچه معالیه با حضرت
 احدیت است که در آن عمل نیز در نزد من منافع نشود و خبری که با او این نزد من است بود بعد از من است و در آنصاف منافع
 کرده پس و در دوستی که نهایت احتیاج را بآن دارد و بسا هست که آن خبری در نظر او کم نماید و در حسب فقر نفس مقداری ندارد
 اما باقی بحالت آن اهل علم شاید کافی و حاجتش را رفع نماید و اگر کافی نشد لا محاله احتیاج را رفع کند مثلا بکفران برای آنکه با من در آن
 ضیق دارد و زندگی سه روز را در آن خاکند و از این رقم بسیارند و شاید ارجع شدن همین جزئیها مقدار قابلی فراهم آید که بجز را آسوده کند
 بسا هست که از دادن آن خبری و ملاحظه نکردن شأن دیگران که مایلند و شرم کنند متابعت نمایند و او سبب و اداری ایشان باین خبر
 شود و ثواب نیز فایز گردد و نیز بتواند با مقدار کتابی یا کفش و لباسی که بخواهد بفرستد یا در زمانه یا با هم خبری دهد و از این دغدغه بالمره فارغ شود
 و در کتاب شریف جعفریات در دیت از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که یک مشا بر خبری از یکی را که قادر شدی بر دادن او بجا
 دادن مشیر از او زیرا که اندک در حال حاجت با دفع آن مشیر است برای اهل آن بسیار در حالی بی نیازی از او و عمل کن برای هر روز یک
 در او است که خواهی رستگار شد و اقامه نمودن مال بالمره پس او آیت اندازد معاش خود را بجز آن آتی بجهت که اگر زیادی خست از آن
 بجا دهد و بشیر خلاق در این مرحله بر در افاده هلاک شدند و میزان معاشی بجهت خود قرار داده اند که هرگز از داخل خود زیاد نیاورند بلکه غالب
 اوقات پس افتاده اند و حال آنکه اگر فی الجمله مراعات و در مشقتی در او کنند و اندکی از فضول معاش بکفایت که بچیدن از آن را کم کنند
 خود آسوده شوند و هم دیگران از خبر ایشان بهره مند گردند و شرح مقدار فضول معاش و کیفیت کاهیدن از آن و بیان شبهه بعضی در تحقیق
 کردن که در زشت خود بر باره از اخبار محتاج بر ساله است جدا گانه در باب شانزدهم اشاره خواهد شد بآن و بر فرض آنکه از میزان معاش
 پیردن نرفته باشند از حد و آئینه داخل نشده باشند و در زمره مسرفین و مبذرین که برادران شیاطین اند حکایت بسیار بر نفس و مقدم
 داشتن خوان و نوشین را بر خود مخصوص اگر متوقف بر خبری کاهیدن باشد بکار شده مثلا از پنج دست لباس و دو دست را انداختن و از نوبتی
 آنها متعارف قاعدت کرد و از چند رنگ غذا بعضی از آن سر بردن و از امتعه آلات نفیسه متعدده به دست نزدیکتر از آن ننگی کردن و
 امثال اینها که اید انفسی در معاش خلی در کار هم نرسد و آن کم کرده را در هر سال مبلغی میشود ذخیره آخرت خود کردن البته موافق عقل معاش
 و معاد و بر یکی در امر دین است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را اول صفات مؤمن برده و قانیا اگر از اعانت مالی معذرت
 بر چند از معاش خود بجا پس از جاه و ابروی خود صرف و اتفاق کند و از عرض خویش اندکی بای بگذارد و در ترخیص خویش هر کس که بتواند
 از آن خبری با کمالی در آن روز زبان و پیغام و نوشتن مسامحه نکند و خواهی دانست که اتفاق بجا داخل در اقسام اتفاقات است که در آن
 کتاب دست شده و مکرر تجربه رسیده که از گذشتن مقدار قلبی از جاه منافع بسیار باطل حاجت رسیده بلکه از زمین بی طبعی صاحب
 جاه و اینکه در این امر و سؤال خبر دیگران غرضی نداشته بر جایش افزوده شده و سیره ائمه طاهرين عليهم السلام پیوسته بر این بود حتی آنکه
 علی بن عباس هم گفت القدر روایت کرده که روزی امام علی تقی علیه السلام پیردن رفت از سر من رای بسوی قریه بجهت معنی که در او آن
 جناب را پس مردی اعرابی آمد و طلب میکرد و آنجا را با و گفت که بفرمان موضع رفته پس رو کرد تا بجا چون بجهت آنجا رسید فرمود با و چه
 حاجت داری گفت من مردی از اعرابم که فراموش نمیکند ولایت جد تو علی بن ابی طالب علیه السلام و بار شده بر من دین بزرگی که بکن
 کرده فراداشتن او و ندیدم کسی را که رد آورم با و برای ادای آن غیر تو پس حضرت فرمود دل خود را در او انزل و او چون روز شد حضرت
 با و فرمود تو حاجتی دارم زینهار زینهار از خداوند که مرا مخالفت کنی گفت مخالفت اینک من بپوش حضرت بختا خود در قد و احوال کن
 در آن بر اینک بر دما و است از مال اعرابی مالیکه معین کردند او را در آنجا و از دین اعرابی مشیر بود و فرمود بکیر این خط را پس چون بر سر تری

و در میان اینها از خداوند تعالی کثرت برکتش را می دانیم
 و در نزد او حاجت بسیاری از اصحاب خلیفه و غیر ایشان حاضرند و آنرا در خط و بیرون آورد و مطالبه کرده و گفتند که
 کرده بود پس حضرت برقی و عمار با او سخن می گفت و از او عذر خواهی می کرد و دو مد می داد و بخای آن و سرور نمودن او پس
 نصیحت برای متوکل علی کرد و پس امر کرد که بیست هزار درهم خدمت آنحضرت بیاورند چون آوردند آنرا بحال خود گذاشت تا آنکه آنرا آورد
 پس فرمود که ای مال را و این خود را از او ادا کن و باقی را صرف کن بر عیال خود و ما را معذور بدار پس اعرابی گفت یا بن رسول الله قسم
 چنانکه اگر دوی من که تا نزد او نشانی مال دکن خداوند و ناما تراست که رسالت خود را در کجا بگذارد و مال را گرفت و برکت و آن
 این خبر شریف معلوم می شود که اندازد بذل عرض و آبرو را برای قضاء حاج برادران ایامی تا کجا است و در جایی که آنجا بود و مبارک با آن
 بعد عظمت و جلال خدائی برای شخص اعرابی که از حسن حالش جز اعتراف با ماست چیزی معلوم نبود و در نزد اصحاب آن عسید که از کجا
 اعداد عجیب گویان آنجا بود و این قسم خود را در انظار و دلیل در نزد اعیان کنند پس اگر قضیه منعکس شود چنانچه مشاهده است
 پس حالش چه خواهد شد چه بر سر او می آید از آن اعرابی ما را ترا نشاند و گذشت که علماء خلفای آنجا بندگان در رعایت احترام و تعظیم نموده
 آن مبارک کند علاوه آنکه آبرو و نزدیکی ریخته می شود و بر سر ایشان می نهند و هر کس هر چه کوشش در نزد هر کس کند برای عانت علماء با اندازه آنچه
 آنجا باری اعرابی کرد و گفته خواهد شد که باری بتم که جناب خضر در باستانی او که او را فرزند و محبت آنرا صرف کرد و آنما مانع شیمی
 محلی که مشاهده آن سوهن و کمان بدرود و داشتن بخداوند عالم است پس از ضعف ایمان دست می او چه با یقین و اعتقاد را هیچ بصورت
 خداوند که میفرماید و ما انفقتم من شیء فهو محضه هر چه بید بجا می بینم و در چند جا است کار بر مخصوص فرموده با آنکه آزمندی
 حرص را از جهان خود دور کرد و این همه ترغیب و تحریص در انفاق و احسان و عانت که دیگر عملی شده در قرآن و ظاهر می شود از آن مقدار ثواب
 و بزرگی مقام و جلالت قدر او و نزد خداوند چگونه جمع می شود با مع کردن مقداری از آنچه خود با داده و امر نموده که با بزرگ
 و از آنچه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جمع می شود بخل و ایمان هر که در دل و عمل ما خبر دیگر فرمود و وصلت است که
 جمع می شود در سلم بخل و حسد و جناب صادق علیه السلام فرمود ایمانی آورد و دیگر داد و باند بخل و حسد و ترس و ترس می شود و ترسند
 و در این بخل و ایمان المؤمنین علیه السلام فرمود بخل جمع کنند است تمام عیبها را و او چهار سکه کشیده می شود با و بسوی هر بدی و
 از برای بدنت بخل کافیت تا تل در این کلام شریف چه بخل لازم دارد بخل بمصارف مال را و قطع رحم و دروغ و حرص و بخل
 خیانت و محبت دنیا و عداوت اخوان و مواسات نکردن با ایشان و پسنی فقر و حسد و ترک بسیاری از واجبات که متوقف
 است بذل مال را و عداوت اخوان مؤمنین او را که لازم است بر او تحمیل کار یکسان محبت شوند ایشان او را و ظلم و ستم و طولی
 و تکذیب علماء و ناقلین اخبار و نظایر اینها و هر یک از این صفات فسیح لازم دارد بدیها و مشقتهای بسیار را که راحت آرد
 را بر صاحبش حرام کند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود پنج نفرند که ایشان چنانند که میگویم نیست برای بخل راحتی نیست
 برای خود لذتی نیست برای ملوک و فانی نیست برای درو غلو مروتی و بزرگ قوم نمیشود سفیه و عجب است از بخل و دل بستن او
 بمال در حرص و جمع آن از حرام و حلال با احتمال احتیاج خود با و در وقتی یا بجهت راحت افتادن عیال و فرزندانش پس از او با
 آنکه خود هزار بار از این جاعت دیده و شنیده که عمر خود را در جمع مال و بخل مشقتها و زحمتهای و محاصره و مناظره و قطع ارحام و بستن
 دلنای مساکین و ایام صرف کردند و از آن مال خود چیزی ندیدند پس از ایشان نیز با و لا دشان نرسید و اگر رسید و خزان و

و در این کلام شریف
 هر چه بید بجا می بینم
 و در چند جا است کار بر مخصوص فرموده با آنکه آزمندی

از نشان با نشان حرف کردند و پسران در اندک زمانی در لوب و سحابی جمع کردند و ایشان همه مال آن مال و حق
 در وقت مسئول در محضر حضرت و اجمال فرمود داشت و اگر بنا بر برای بختی بنام بدو ملا حاد از آن خوب بر طایفه ملک باقی مانده
 اسم و پیدی در کتابهای تاریخ و سیر و ذکر او در هزاره از مجلس و محافل و مبارز آینه گانی بود در مع و روح و احرام او در محاسن
 و اعتبار ازین خلقت روید و مکررین نام خود از دفتر بخلا و از آن فصل و باب که در بسیاری از کتب مجید شرح حال آنهاست
 بنا علی و تدبیر کایت و اجار و آثار که در و آید و منافع الغانی و صده رسیده و این کتاب شریف مجد الله تعالی مشکل پز شهادت که اگر
 خود را در مقام خدایان و ختم در قلب رسیده است حالت تغییر خواهد کرد و شوقی در دلش پیدا خواهد شد و اگر اندکی حرکت کرد و باطن
 سعادتمند بر مستی البته خیرش خواهد دید و بر شوق و در غیبتش خواهد فرود تا بقای که چیزی در نزدش لذت قرار نماند باشد چنانچه
 المؤمنین علیه السلام میفرماید وقت ابدان خود را طعام است و وقت ارجاع خود را نماند آن در کس لابد طالب نشاء نفس و نباش
 روح و وقت است هر آنکه خطا و پیرا و اشتباه در اسباب اداست و از برای مدح و احسان جان پس که حاتم علی با حالت
 کفر و مقام شرک که بآن هیچ سود نبخشید و پیش علاوه بر آن نام نیک که تا انقضای دنیا از خاطر زود و در مثل با شجاعت میرا زمین
 علیه السلام بجا و ذکر شود با خورشید بود و او چنانکه چنان جواب رضا علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله و آله بعدی سپهر حاتم طی فرمود
 که برداشت از پیر تو عذاب سخت را سخاوت نفس او و چون و خرق حاتم را اسیر کردند و نیز انتخاب آوردند حال پدر خود را عرض کرد فرمود
 این اوصاف که تو ذکر کردی صفات مؤمنین است پس او را احسان نمود و اگر ارام کرد و خلعت داد و در احلی بخشد و او نیز برادرش که نشان
 فرار کرده بود رفت و او را ترغیب کرد که نزد جانشین مشرف شود چون دارنده حضرت ردای مبارک برای او فرستاد و خود بر زمین
 و عدی در کما سپاس المؤمنین علیه السلام خدمتگذار و این همه از نیل خود بدو و فلجید بخت چنان باشد که تقوی لوط کرد چنانچه هیچ
 علی صاحب البیان از جناب باقر علیه السلام روایت کرد که لوط سی سال در قوم خود در نکست کرد و بر ایشان نازل شده بود و از طایفه
 ایشان بود و میخواست ایشان را بسوی خدا دعای میگردانید از آنرا وحش و ترغیب میکرد ایشان را بر طاعت پس اجابت نکردند او را و اطاعت
 ننمودند و از اجابت تمیز نکردند همه بختل بودند و بر طعام نداشت و باشند پس بختل و در عورتشان که دو انداشت زیرا که ایشان
 بر سر راه قاطع بودند که بشام و صبر فرستند و همان بر ایشان نازل میشد پس بختل ایشان را زد و داشت که چون همان بر ایشان دارد میشد رسوا
 کنند و از این خبر میگردد برای آنکه همانرا حقوبی کرده باشند و انگار از روی مروت بود پس بختل آورد و ایشان این عرض را تا آنکه طلب
 میکردند آن عمل را از خود آن و بر آنکه هر میدادند و قریب بایشانست آنچه بختل در این است به سمره بن جندب کرد و او از اصحاب
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و او را بختل بود و در جای که راهش از داخل منزل مردی را از انصار بود پس سمره میآمد و بختل خودی آنکه
 از آن انصاری اذن بگیرد پس انصاری گفت ای سمره تو بر پوست ناکامانی داخل میشوی در حال تنگی خوش گذاریم کسی ناکامانی بر ما داخل
 شود پس هرگاه خواستی مائی اذن بطلب گفت اذن نخواهم برای را هیچکس است نبوی تمام پس انصاری نکایت او را نزد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله برد پس حضرت او را طلبید حاضر شد پس با فرموده خدایان باز تو شکایت میکنی که تو میکنی بر او و اهلش بدون اذن او
 پس از او اذن بگیر هرگاه خواهی داخل شوی گفت یا رسول الله اذن بگیرم در راهی که دارم بسوی مثل خودم پس حضرت با فرمود و بختل را با دو
 و آنکه از او برای تو باشد بختل در خدایان گفت نه فرمود و بختل گفت میخواهم از این پوست بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم
 ده بختل در خدایان پس بختل نکرد پس فرمود از آن بختل که گفته برای تو باشد بختل در بختل گفت میخواهم پس حضرت فرمود تو مردی خردمند
 نیست خردمندان یعنی در دین اسلام را و نبود خردمندان یا فرار داده اند که کسی که در آن خردمندان پس فرمود آن بختل را که گفته

این کتاب شریف مجد الله تعالی مشکل پز شهادت که اگر
 خود را در مقام خدایان و ختم در قلب رسیده است حالت تغییر خواهد کرد و شوقی در دلش پیدا خواهد شد و اگر اندکی حرکت کرد و باطن
 سعادتمند بر مستی البته خیرش خواهد دید و بر شوق و در غیبتش خواهد فرود تا بقای که چیزی در نزدش لذت قرار نماند باشد چنانچه
 المؤمنین علیه السلام میفرماید وقت ابدان خود را طعام است و وقت ارجاع خود را نماند آن در کس لابد طالب نشاء نفس و نباش
 روح و وقت است هر آنکه خطا و پیرا و اشتباه در اسباب اداست و از برای مدح و احسان جان پس که حاتم علی با حالت
 کفر و مقام شرک که بآن هیچ سود نبخشید و پیش علاوه بر آن نام نیک که تا انقضای دنیا از خاطر زود و در مثل با شجاعت میرا زمین
 علیه السلام بجا و ذکر شود با خورشید بود و او چنانکه چنان جواب رضا علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله و آله بعدی سپهر حاتم طی فرمود
 که برداشت از پیر تو عذاب سخت را سخاوت نفس او و چون و خرق حاتم را اسیر کردند و نیز انتخاب آوردند حال پدر خود را عرض کرد فرمود
 این اوصاف که تو ذکر کردی صفات مؤمنین است پس او را احسان نمود و اگر ارام کرد و خلعت داد و در احلی بخشد و او نیز برادرش که نشان
 فرار کرده بود رفت و او را ترغیب کرد که نزد جانشین مشرف شود چون دارنده حضرت ردای مبارک برای او فرستاد و خود بر زمین
 و عدی در کما سپاس المؤمنین علیه السلام خدمتگذار و این همه از نیل خود بدو و فلجید بخت چنان باشد که تقوی لوط کرد چنانچه هیچ
 علی صاحب البیان از جناب باقر علیه السلام روایت کرد که لوط سی سال در قوم خود در نکست کرد و بر ایشان نازل شده بود و از طایفه
 ایشان بود و میخواست ایشان را بسوی خدا دعای میگردانید از آنرا وحش و ترغیب میکرد ایشان را بر طاعت پس اجابت نکردند او را و اطاعت
 ننمودند و از اجابت تمیز نکردند همه بختل بودند و بر طعام نداشت و باشند پس بختل و در عورتشان که دو انداشت زیرا که ایشان
 بر سر راه قاطع بودند که بشام و صبر فرستند و همان بر ایشان نازل میشد پس بختل ایشان را زد و داشت که چون همان بر ایشان دارد میشد رسوا
 کنند و از این خبر میگردد برای آنکه همانرا حقوبی کرده باشند و انگار از روی مروت بود پس بختل آورد و ایشان این عرض را تا آنکه طلب
 میکردند آن عمل را از خود آن و بر آنکه هر میدادند و قریب بایشانست آنچه بختل در این است به سمره بن جندب کرد و او از اصحاب
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و او را بختل بود و در جای که راهش از داخل منزل مردی را از انصار بود پس سمره میآمد و بختل خودی آنکه
 از آن انصاری اذن بگیرد پس انصاری گفت ای سمره تو بر پوست ناکامانی داخل میشوی در حال تنگی خوش گذاریم کسی ناکامانی بر ما داخل
 شود پس هرگاه خواستی مائی اذن بطلب گفت اذن نخواهم برای را هیچکس است نبوی تمام پس انصاری نکایت او را نزد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله برد پس حضرت او را طلبید حاضر شد پس با فرموده خدایان باز تو شکایت میکنی که تو میکنی بر او و اهلش بدون اذن او
 پس از او اذن بگیر هرگاه خواهی داخل شوی گفت یا رسول الله اذن بگیرم در راهی که دارم بسوی مثل خودم پس حضرت با فرمود و بختل را با دو
 و آنکه از او برای تو باشد بختل در خدایان گفت نه فرمود و بختل گفت میخواهم از این پوست بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم
 ده بختل در خدایان پس بختل نکرد پس فرمود از آن بختل که گفته برای تو باشد بختل در بختل گفت میخواهم پس حضرت فرمود تو مردی خردمند
 نیست خردمندان یعنی در دین اسلام را و نبود خردمندان یا فرار داده اند که کسی که در آن خردمندان پس فرمود آن بختل را که گفته

و بحسب او انداخت و فرمود بر هر کس که خواهی کار و خلقت ایراد کنی جان من که سوره چهارم را در روز دهم داد که از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرد که این آیه نازل شد رقی امیر المؤمنین علیه السلام و من الناس من یجحد قولی فی الحجة
الذین یأثمون الله علی ما فی قلبه و هو الذی یصلح الارض لیصلح فیها و یصلح
الحیث و النسل و الله لا یحب الفساد و در میان کسی هست که بجهت می آورد کفار و زنادگان و دیوانه ها و میگوید و خدا
بر آنچه در دل او است و او است و او است و چون برگردد و در وی برگردد و اندک خوش کند در زمین تا باقی کند در او و نیست که
گشت و نسل را و خدای دوست ندارد فساد را و این آیه در شان ابن محمد لعنه الله نازل شده و من الناس من یجحد قولی فی الحجة
افتخار می خضات الله و الله و وقت بالعباد و از مردمان کسی هست که بغرض خود را برای طلب خوشنودی خداوند
و خدای هر بانیست به بندگان پس آنرا گرفت و روایت کرد و در اول صدر هزار و او قبول نکرد آنگاه روایت تا بجای صدر رسید
و در وقت حکومت زیاد در عراق او نایب زیاد بود چون آن جناب ششماه در کوخیمه ماند و ششماه در بصره و هر یک که توقف داشت
سره در دیگری زیارت میکرد و آخر کار سه سال را برین زیاد شد و در وقت بیرون رفتن که قیام سمیت کرد بامداد در غریب و محرم
میکرد بر حجاب سید الشهدا علیه السلام حضور الذین و الاخری و ذلک هو الحق ان المؤمنین و المؤمنات و الذین هم فی حق الله
علیه السلام هر یک که جمعی از اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند بر او فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را که کردن
ایشان را بر ندین امر فرمود یکی از ایشان را جدا کنند و نکند آفر و گفت چرا امر از رفقایم جدا نمودی و حال آنکه آنها را میماند و در حق
فرمود خدای تعالی من و حی فرستاد که تو شی قوم خودی و ترا نگه من آفر و گفت استشهد ان لا اله الا الله و انک محمد
الله پس گشتند سخاوتمند او را بسوی بهشت و کسی خصال هر دویست از آنجناب که فرمود به آن اسیر که در قیام خصلت است که
خدا آنرا دوستدارد و شدت غیرت بر اهل و سخاوت و حسن خلق و راست گوئی زبان و شجاعت و قیاس کافی هر دویست که خداوند
و حی فرستاد بسوی موسی که سایر امکش زیرا که او شی است و چون عبد الرحمن بن عوف مرد وادکی از آن ده نفر است که اهل
سنت روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد که ایشان اهل بهشتند و از آن شش نفر که عمر ایشان از اهل نبوی
فرار داد مال بسیاری از او ماند این آیه را صد الغابة ذکر کرده که آن هزار شتر بود و صد اسب و سه هزار گوسفند و آنقدر طلا که
آنها را بر قطع کردند بخو که دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصاحبه کردند بشمار هزار پس جماعتی از جماعت
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که ما بر عبد الرحمن قیریم بجهت آن مال که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا اینتر سید را و کسب کرده
با کیزکی و خرج کرده با کیزکی و که است پس از خود با کیزکی پس این کلام با بود در حجة الله رسید پس ششمالی طلب کعب برود ز رفت
پس گشت با بخوان چاه نثری آنها بدست خود گرفت آنگاه در جستجوی کعب شد پس کعب گفته بود ترا میطلب پس کعب فرار
کرد و خود را بشان رساند و با و پناه برد و قصه را برایش نقل کرد پس ابوذر سیراغ او میرفت تا بجا نه عثمان رسید چون داخل شد کعب
بر غار است و در پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر پس ابوذر گفت و در شوی سپهر زن یهودیه مکان مکنی که باکی نیست در آنچه گذشته
عبد الرحمن جنتی که بیرون رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی اهدوس با آنجناب بود پس فرمود ای ابوذر گفتیم لیکت یا رسول الله فرمود
ارباب ثروت درویشانند در روز قیامت جز آنکه در دوازده طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر و چه بسیار اند که اینها آنگاه فرمود
ای ابوذر گفتیم لیکت یا رسول الله خدای تو شود پدر و مادر و فرمود خوش گذارم که برای من باشد مانند کوه اهد که از راه خداوند
الغنائم کنم آنگاه بمیرم و دو فرط آنها بگذارم آنگاه فرمود ای ابوذر تو طالبی زیاد را و من طالبم کم را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله

و بحسب او انداخت و فرمود بر هر کس که خواهی کار و خلقت ایراد کنی جان من که سوره چهارم را در روز دهم داد که از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرد که این آیه نازل شد رقی امیر المؤمنین علیه السلام و من الناس من یجحد قولی فی الحجة
الذین یأثمون الله علی ما فی قلبه و هو الذی یصلح الارض لیصلح فیها و یصلح
الحیث و النسل و الله لا یحب الفساد و در میان کسی هست که بجهت می آورد کفار و زنادگان و دیوانه ها و میگوید و خدا
بر آنچه در دل او است و او است و او است و چون برگردد و در وی برگردد و اندک خوش کند در زمین تا باقی کند در او و نیست که
گشت و نسل را و خدای دوست ندارد فساد را و این آیه در شان ابن محمد لعنه الله نازل شده و من الناس من یجحد قولی فی الحجة
افتخار می خضات الله و الله و وقت بالعباد و از مردمان کسی هست که بغرض خود را برای طلب خوشنودی خداوند
و خدای هر بانیست به بندگان پس آنرا گرفت و روایت کرد و در اول صدر هزار و او قبول نکرد آنگاه روایت تا بجای صدر رسید
و در وقت حکومت زیاد در عراق او نایب زیاد بود چون آن جناب ششماه در کوخیمه ماند و ششماه در بصره و هر یک که توقف داشت
سره در دیگری زیارت میکرد و آخر کار سه سال را برین زیاد شد و در وقت بیرون رفتن که قیام سمیت کرد بامداد در غریب و محرم
میکرد بر حجاب سید الشهدا علیه السلام حضور الذین و الاخری و ذلک هو الحق ان المؤمنین و المؤمنات و الذین هم فی حق الله
علیه السلام هر یک که جمعی از اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند بر او فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را که کردن
ایشان را بر ندین امر فرمود یکی از ایشان را جدا کنند و نکند آفر و گفت چرا امر از رفقایم جدا نمودی و حال آنکه آنها را میماند و در حق
فرمود خدای تعالی من و حی فرستاد که تو شی قوم خودی و ترا نگه من آفر و گفت استشهد ان لا اله الا الله و انک محمد
الله پس گشتند سخاوتمند او را بسوی بهشت و کسی خصال هر دویست از آنجناب که فرمود به آن اسیر که در قیام خصلت است که
خدا آنرا دوستدارد و شدت غیرت بر اهل و سخاوت و حسن خلق و راست گوئی زبان و شجاعت و قیاس کافی هر دویست که خداوند
و حی فرستاد بسوی موسی که سایر امکش زیرا که او شی است و چون عبد الرحمن بن عوف مرد وادکی از آن ده نفر است که اهل
سنت روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد که ایشان اهل بهشتند و از آن شش نفر که عمر ایشان از اهل نبوی
فرار داد مال بسیاری از او ماند این آیه را صد الغابة ذکر کرده که آن هزار شتر بود و صد اسب و سه هزار گوسفند و آنقدر طلا که
آنها را بر قطع کردند بخو که دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصاحبه کردند بشمار هزار پس جماعتی از جماعت
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که ما بر عبد الرحمن قیریم بجهت آن مال که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا اینتر سید را و کسب کرده
با کیزکی و خرج کرده با کیزکی و که است پس از خود با کیزکی پس این کلام با بود در حجة الله رسید پس ششمالی طلب کعب برود ز رفت
پس گشت با بخوان چاه نثری آنها بدست خود گرفت آنگاه در جستجوی کعب شد پس کعب گفته بود ترا میطلب پس کعب فرار
کرد و خود را بشان رساند و با و پناه برد و قصه را برایش نقل کرد پس ابوذر سیراغ او میرفت تا بجا نه عثمان رسید چون داخل شد کعب
بر غار است و در پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر پس ابوذر گفت و در شوی سپهر زن یهودیه مکان مکنی که باکی نیست در آنچه گذشته
عبد الرحمن جنتی که بیرون رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی اهدوس با آنجناب بود پس فرمود ای ابوذر گفتیم لیکت یا رسول الله فرمود
ارباب ثروت درویشانند در روز قیامت جز آنکه در دوازده طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر و چه بسیار اند که اینها آنگاه فرمود
ای ابوذر گفتیم لیکت یا رسول الله خدای تو شود پدر و مادر و فرمود خوش گذارم که برای من باشد مانند کوه اهد که از راه خداوند
الغنائم کنم آنگاه بمیرم و دو فرط آنها بگذارم آنگاه فرمود ای ابوذر تو طالبی زیاد را و من طالبم کم را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله

در بیان این که
ز غایت بیرون

ريسان
 كرامه
 حضرت
 علي

[illegible]

هر دو سیرهای بر سر و خصای دست زنی بر حرکت از مبدی یا خاندن خانه و هر متعالی از حالتی بچگونگی باز آمدن می تواند
 باشد و یا در باز آمدن به دارائی هر یک از آنها با از زمان بیانی از شب روز و در شب و از ماهی ماهی و از سال سالی
 از معنی برخی و از موضعی بعضی چنانچه باید پس هر کسی لازم است که بجهت مدارک عبادات نزد دست رفته و پاک کردن قدرات
 کماکان گذشت پس از تو بر پوسته خیزی معنی بود و بدینترین محل آن رساننده و از مبدی تعالی خواسته که از خواب بیدار شود
 و بعباقب اینها بنگاشته و از سر و آسمانی و برین آسوده شود و قیاساً باین طب را ندی و روایت از رسول خدا صلی
 الله علیه و آله که فرموده بدینست که درنی آدم سبب و عظمت استخوان است پس در هر استخوانی از آن هر روز صدقه است و اگر حیای
 از اینها حرکت کند پس صاحب آن محتاج است به عاده و ای بسیار که بغایت رنجور و علیل است و اما مانع هم که بیدار شود
 محض قابل است در اینجا عت چنانچه شیطان زینت داده این شبهه را در قلوب بسیاری از بی بصیران که در نزد خود مشروط
 ادانی مقرر نموده اند برای اهل علم که سعی نیست از آن در کتاب دست و چون کبریا فاشه بیدار از خواب بیدار علم اندر پس میگویم
 اولاً که قریب عیب از افعال دیگران و دانش اینکه غلانی فاسد و بخلاف رضای خداوند است از امور بسیار مشکل و قیقه و علوم
 غامضه است که جز از احدی از دانایان یا نبی یا از آن از عده بر نیامد چه هر کاریکه از کسی صادر شود جهالت بسیاری در آن احتمال
 میتوان داد که این کار یکی از آن جهالت باشد بخوبی بر صاحبش هیچ اطلاعی دارد نیاید بلکه در اخبار آن محمد علیم السلام رسیده که هر کاری حق
 محض صحیح دارد که با احتمال یکی از آنها حاصل فرماد نتوان کرد مثلاً مؤمنی را دیدی بی راهی آنچه در احتمال میرود که بجهت نادیده یا شاید برای
 اصلاح مرضی چون کریم کی عترب مثلاً یا بجهت اشتباه آن طفل خود یا بجهت ندانستن حرمت آن یا بجهت فراموشی یا بجهت زدن و دیگری
 و خوردن آن بجهت بیرون رفتن از حالت طبیعی بجهت غضب یا خون یا کر سکنی و غیر آن از اسباب صدور افعال بغیر اختیار یا
 عرض تحریف و صورت آن بود و بعد از حرکت استیاد از دست رفت و یا آنکه بجهت در زدن شده که توجیان دیدی واد بقوت حرکت
 داد و بستی بر خدایش گذاشت و غیر اینها از احتمالات که بسیاری از آن در پیشگاه کارهای خاصه در اظهار و دوا و با و آن احتمال چگونه
 میتوان فهم کرد که این کار از روی عاده و عجز و محصیت بود آنگاه ترتیب داد بر آن تمام آثار و احکام آن را و این را البته بدایا ناست چه
 رسد به چندان که هر را از برتر نموده و در وادی شمول و جهالت فرورفته که ایشان را ابد معرفتی نباشد بجهت کارهای مردم حران
 جبهه فاسد که خود غالباً بتلاشند بآن و هر کس را بر خویش قیاس کنند چنانچه اگر عالمی را صاحب خانه و لباسی پاکیزه و مرکوبی مناسب
 و نبیند که از کسی خرمنی خواهد یا چیزی خویش نماید او را از اغنیاء دانند و بسا است که بجهت عفت نفس ظاهر خود را چنین آراسته و در
 باطنش کرسنه بخوابد بلکه با آن خیال خام قناعت نکرده آن ثروت و غنای موهوم را از ممر حرام عتقاد کنند مثل مال و قن
 و احکام و اموات و امانات و بسا باشد که چاره در عرش دفعی تصرف نکرده و وصایای نموده و می نژده و گاه باشد که استهلا کنند
 که غلانی زراعت و باغ و وظیفه سلطان ندارد پس این معاش و ریاضت از گنجایم بسته احق آنقدرند آنست که سزاوارترین اشخاص که
 مردم از روی طیب نفس برای او فرستند و نذ کنند حاجت از خداوند خواهند عالم متقی است که خداوند آگیر سعادت و من
 یتق الله یجعل له مخرجاً من خزائنه دلش سپرده راه رساندن روزی مخیر باغ و گشت نیست چه بسیار کسان که سالها زندگی کرده
 و میکنند راه معاش ظاهری نداشته و نذارد و از کسی چیزی نخواهند لدی الحاح خداوند من حيث لا يحتسب بی تعب
 منت چیزی بایشان رسانده که حاجشان دفع و احتیاجشان بختی برداشته شده پس چگونه میشود که یقین نکرد یا مطمئن شد اولاً
 بیروت و غنای او ثانیاً محرم و بی مبالائی او که سبب شود از برای ترک کردن آنچه لازم است چنانچه از احترام و اعانت مال

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

[illegible][illegible]

در ترویج دین و باقی رستن علوم خاتم النبیین لازم نیاید قصد صلاح خاصین بلکه گاهی باشد که عزت آنرا نزد کتاب باشد
مقصود نفوذ و کتابی است که در آن است هر چند که اندوخته باشد پس کتاب را بجهت آنچه در آن است که کتاب باشد
هرگز از آن هدایت یافت باید خط نمود و نگاردی کرد و در اینجا اگر عانت حمد دین گاهی بتکفل معاشن آحاد است که
آن هم فارغ شده مشغول تحصیل شوند و در این عمل باب این رقم شصت و دو سوسه باز برای شباطین انس و حتی میدانی است و هیچ
که با انواع کرم و حیل مانع و در خاطر جاهل اندازند که طلاق استعداد تحصیل علم ندارد یا غرضش از آن تحصیل دنیا و جذب قلوب این علم کرم
بکار نیاید یا اینکه در معاش بیغیر خویش حاجت ندارد و امثال اینها از وسوسه و گاهی کردن کار نیست که باقی و جاری و نقص عام در
مرد در ایام و اعوام مانند بنای مدارس و وقف کردن کتب و غیر آن اگر روزی بدست غیر اهل افتد سالها غیر آن باطن رسد و اگر
کاهی غیر قابل از آن منتفع شود باز از او بار بایش مشغول گردد و اگر اتفاق و صدقه وقتی در محل خود واقع شد تا نیز خود را بخاطر دهد و انسان
باید در هر محلی که احتمال دهد احسانی کند شاید یکی بوقع افتد چه صدقه دارای شرط و چنانچه خواهد آمد بسیار کم و گن از میسر و موردی که
میرود دست نباید برداشت و گاه باشد که با صدق نیت و اجتماع شروط خصوص حلیت مال تأثیر در گیرنده و محل را قابل کند و او را
تعبیر و تکریم نماید چنانچه این کار را با صاحبش کند یعنی مناسبت از تفسیر او بگو شیرازی و غیره روایت کرده در تفسیر تیه مبارک که
و جلال لا یتلهم الا ید از ابن عباس که گفت قسم بخدا که در از آن امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله
عطا فرمود روزی بامیر المؤمنین علیه السلام سیصد اشرفی که آنرا به هدیه خدمت آنجناب آورد و بود مدعی علیه السلام فرمود آنرا گرفتم
و کفتم قسم بخدا که هرگز این صدق میکنم اشرفی از این اشرفیه صدقه که قبول نماید آنرا خدا و نذا من پس چون بجا آوردم غار عثمان را با رسول
خدا صلی الله علیه و آله صد اشرفی از آنرا برداشتم و از مسجد پر دین رفتم پس زنی بمن رسید پس آن اشرفیه را با و دادم چون هیچ ندیدم یک
دیگر میگفتند صدق کرد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بزن زنا کاری پس بغایت اندو گین شدم چون شب آینده نماز عشاء را کرد
صد اشرفی دیگر گرفتم و از مسجد پر دین رفتم و کفتم قسم بخدا که صدقه میدهم اشرفی که قبول نمیدانم پروردگار من پس عاقبت نمودم
مردی را پس آن اشرفیه را با و صدقه کردم چون روز شد اهل مدینه میگفتند صدقه کرد علی علیه السلام شب گذشته صد اشرفی بر مردی
در دین غلین شدم بغایت و کفتم و الله بر آئینه صدقه خواهم داد اشرفی صدقه که بپذیرد آن را خدا تعالی از من پس بجای آوردم و نماز
عشاء را با رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه پر دین رفتم از مسجد و با من بود صد اشرفی پس عاقبت کردم مردی را پس آنرا با و دادم
چون صبح شد اهل مدینه میگفتند صدقه داد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بر مردی غنی پس زیاد اندو گین شدم پس بخدا قسم
خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و او را خبر دادم پس فرمود یا علی این است جرئیل و میگوید خدا بختی قبول کرد صدقات تو را و بگوید
عن ترا بد رستیک آن صد اشرفی که در شب اول دادی رسید بدست زن بدکاری پس بمنزله برگشت و توبه کرد و بسوی خدا ازین کار
فاصله و آن اشرفیه را سرمایه خود کرد و او در طلب شوهری است که با دشوهر کند و صدقه دوم رسید بدست مردی پس بمنزل خود برگشت و
از مردی توبه کرد و آن اشرفیه را سرمایه کرد که بآن تجارت کند و صدقه سیم افتاد در دست مرد غنی که سالها بود زکوة مال خود را نداده بود پس
بمنزل خود برگشت و خویشین را سرزنش نمود و گفت شماست با و ترا ای لعن این علی بن ابی طالب است که صد اشرفی بمن صدقه دلود و او را
مالی نیست و انا من پس واجب نموده خدای در عالم زکوة ترا چند سال و من زکوة ندادم پس حساب نمود مال خود را و زکوة او را پر دین کرد
زکوة آنرا که خلافت را شرفی میشود و خداوند نازل کرد در حق تو و جلال لا یتلهم الا ید و تفسیر آنرا تفسیر است

در ترویج دین و باقی رستن علوم خاتم النبیین لازم نیاید قصد صلاح خاصین بلکه گاهی باشد که عزت آنرا نزد کتاب باشد
مقصود نفوذ و کتابی است که در آن است هر چند که اندوخته باشد پس کتاب را بجهت آنچه در آن است که کتاب باشد
هرگز از آن هدایت یافت باید خط نمود و نگاردی کرد و در اینجا اگر عانت حمد دین گاهی بتکفل معاشن آحاد است که
آن هم فارغ شده مشغول تحصیل شوند و در این عمل باب این رقم شصت و دو سوسه باز برای شباطین انس و حتی میدانی است و هیچ
که با انواع کرم و حیل مانع و در خاطر جاهل اندازند که طلاق استعداد تحصیل علم ندارد یا غرضش از آن تحصیل دنیا و جذب قلوب این علم کرم
بکار نیاید یا اینکه در معاش بیغیر خویش حاجت ندارد و امثال اینها از وسوسه و گاهی کردن کار نیست که باقی و جاری و نقص عام در
مرد در ایام و اعوام مانند بنای مدارس و وقف کردن کتب و غیر آن اگر روزی بدست غیر اهل افتد سالها غیر آن باطن رسد و اگر
کاهی غیر قابل از آن منتفع شود باز از او بار بایش مشغول گردد و اگر اتفاق و صدقه وقتی در محل خود واقع شد تا نیز خود را بخاطر دهد و انسان
باید در هر محلی که احتمال دهد احسانی کند شاید یکی بوقع افتد چه صدقه دارای شرط و چنانچه خواهد آمد بسیار کم و گن از میسر و موردی که
میرود دست نباید برداشت و گاه باشد که با صدق نیت و اجتماع شروط خصوص حلیت مال تأثیر در گیرنده و محل را قابل کند و او را
تعبیر و تکریم نماید چنانچه این کار را با صاحبش کند یعنی مناسبت از تفسیر او بگو شیرازی و غیره روایت کرده در تفسیر تیه مبارک که
و جلال لا یتلهم الا ید از ابن عباس که گفت قسم بخدا که در از آن امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله
عطا فرمود روزی بامیر المؤمنین علیه السلام سیصد اشرفی که آنرا به هدیه خدمت آنجناب آورد و بود مدعی علیه السلام فرمود آنرا گرفتم
و کفتم قسم بخدا که هرگز این صدق میکنم اشرفی از این اشرفیه صدقه که قبول نماید آنرا خدا و نذا من پس چون بجا آوردم غار عثمان را با رسول
خدا صلی الله علیه و آله صد اشرفی از آنرا برداشتم و از مسجد پر دین رفتم پس زنی بمن رسید پس آن اشرفیه را با و دادم چون هیچ ندیدم یک
دیگر میگفتند صدق کرد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بزن زنا کاری پس بغایت اندو گین شدم چون شب آینده نماز عشاء را کرد
صد اشرفی دیگر گرفتم و از مسجد پر دین رفتم و کفتم قسم بخدا که صدقه میدهم اشرفی که قبول نمیدانم پروردگار من پس عاقبت نمودم
مردی را پس آن اشرفیه را با و صدقه کردم چون روز شد اهل مدینه میگفتند صدقه کرد علی علیه السلام شب گذشته صد اشرفی بر مردی
در دین غلین شدم بغایت و کفتم و الله بر آئینه صدقه خواهم داد اشرفی صدقه که بپذیرد آن را خدا تعالی از من پس بجای آوردم و نماز
عشاء را با رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه پر دین رفتم از مسجد و با من بود صد اشرفی پس عاقبت کردم مردی را پس آنرا با و دادم
چون صبح شد اهل مدینه میگفتند صدقه داد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بر مردی غنی پس زیاد اندو گین شدم پس بخدا قسم
خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و او را خبر دادم پس فرمود یا علی این است جرئیل و میگوید خدا بختی قبول کرد صدقات تو را و بگوید
عن ترا بد رستیک آن صد اشرفی که در شب اول دادی رسید بدست زن بدکاری پس بمنزله برگشت و توبه کرد و بسوی خدا ازین کار
فاصله و آن اشرفیه را سرمایه خود کرد و او در طلب شوهری است که با دشوهر کند و صدقه دوم رسید بدست مردی پس بمنزل خود برگشت و
از مردی توبه کرد و آن اشرفیه را سرمایه کرد که بآن تجارت کند و صدقه سیم افتاد در دست مرد غنی که سالها بود زکوة مال خود را نداده بود پس
بمنزل خود برگشت و خویشین را سرزنش نمود و گفت شماست با و ترا ای لعن این علی بن ابی طالب است که صد اشرفی بمن صدقه دلود و او را
مالی نیست و انا من پس واجب نموده خدای در عالم زکوة ترا چند سال و من زکوة ندادم پس حساب نمود مال خود را و زکوة او را پر دین کرد
زکوة آنرا که خلافت را شرفی میشود و خداوند نازل کرد در حق تو و جلال لا یتلهم الا ید و تفسیر آنرا تفسیر است

حضرت می بیند که این الله در صفا حسنا فرموده و صدقه جبر است از جبر خدا و در این صفا حسنا
 روایت شده که از روی حق علیه السلام سجد شریفی بود پس اتفاق کرد آنها را در شب پس اتفاق آمد و در روزی و در یکی کتب
 و در یکدیگر بکثرت آفتاب از این کلام معلوم میشود که این کار از احوال اتفاق حاصل است پس در است که در یکدیگر و در یکی که اگر بخواهد
 آن صدقه از جهت حلال و مکمل آنها بود از آن که پیش برسد با اقدام آنها بر حاصی از روی حرام بود که عزرائی باشند یا از جهت ترک حلال
 نشان صدقه و اتفاق بود باز موافق است با مطلب که اگر مالی حلال محض نزد حضرت و در الحلال بطالب علمی و در که تصور می و صدقه با کوه
 داشت صدقش با حاصی و علم با مبتدئ باید اصلاح **باب هفتم** در باب اتفاق و نوازه صدقات به بیانی کلی و آنچه از آیه مبارکه حلال
 من اموالهم صدقه فقط هر دو که هم در کلام و صل علیهم اجمعین صلواتی که بر هر یک از آنها می آید همان صدقه
 را که پاک کردانی ایشان را و پاکیزه کنی ایشان را یا برکت دهی در جانشان و مالهایشان بسبب آن در رحمت خست بر ایشان بدرستی که در
 توبه و آگاهی ایشان توان برون آورد و چنانکه از اخطای معنای حضرت نشان و اجل الطاف خداوند بر منی نوع انسان قرار دادن
 صدقات و اتفاق است و امر بجزات و مبرات که باین ایزد احد و کیمای که بر آنچه منع و بوی که بعقل در آید و با سبب بسیار و کوشش بسیار
 که بدست آید و گاه نباید توان آنرا بی مشقت و در محنت و درج و کفایت تحصیل نمود و به تمام لغتهای که ناگون آنرا و لذت تنای بی اندازه و
 نهایت که در عده بآن شده توان رسید و بین قطعه حصین و سیر آئین از جمیع نرود و آفات ارضی و سالی می شود محفوظ شد و سالم ماند لکن
 تنالو البر حتی تنفقوا جمالتیون بر که نخواهد رسید بجز آنکه اتفاق کنند از آنچه در دست دارند پس بر چیزی به هر کس رسد از اتفاق
 است که گاهی نازد سر زده و چند سیر کردن بودی یا اذ حال سردی بر منی باشد چنانچه خوازی دانست که احوال آنها و احوال در منی اتفاق
 و آیه مبارکه حلال من اموالهم را اشاره تمام و اید آن شده چه طایفه است که از دادن صدقه که در تمام اقسام واجب و مستحب است
 این است که آن تطهیر ترکیه و سکونت حاصل شود و ما شرح هر یک را در فصل بیان کنیم **فصل اول** در فایده اول یعنی ظاهر ایشان صدقه
 که شود و در تطهیر اموال ایشان که در خوردن و پوشیدن و نشستن و غیر آن صرف کنند و اگر بقدرة خدای تعالی فائز شوند و قدر است با طیبه و
 باشد مانع شود از طهارت اعضاء و جوارح و قدس بایز کردن عبادات و در آنها چه ظاهر یا است که بصدقه ایشان پاک میشود یا ایشان را
 پاک میکند و این شود و اگر آنکه جان و طهارتی از جانب مال باشد و رسد و بتوسط استعمال آن گاهی پاک و پاکیزه شود و گاهی حیثیت
 و کس پس اگر طیب ظاهر افعال و احوال و احوال شود و پسندیده شود الطبیقات اللطیفین و اگر حیثیت شد آنها حیثیت شود
 الخبیثات الخبیثین بدان اید که الله تعالی که آنچه بدست انسان میرسد از وقت منع شدن داده آن از آب و خاک و آتش
 و باد و ناله رسیدن بدست و هنگام صرف الله در کثافات و قدرات با طیب و طهارت و مظهرهای دنیوی و اخروی و مفاسد بدیهه و
 عقیده و شر و ستم و از ضربه باد و میرسد که هر خداوند کسی نداند چه از زمینها بعضی معصوم که خداوند در آنجا قویتر معذب فرمود و یا
 خواهد فرمود و بعضی معصوم و مذموم که قبول ولایت نکرده و حیثیت که برون می آید از او مگر حیثیت و اگر مخرج شود بآن نجاست
 و کثافات چنانچه شده است بر قدرتش بفراید و از آنها بسیاری مذموم چون آب شور و گرم و آب بعضی بلاد چون دجله و از احوال
 بآن کسب قدرات و صفات ذمیمه که در آنهاست کند و از باد و باره و سموم و عقیم که از دزدیدن آنها مقداری ستمیت و ضرر پیدا شود
 و آفتاب و ماه و سایر کواکب را حالات نجاست و وبالی است که تجربه و امتحان معلوم شده و از نا پساشته و حرکات روز و شب آنها
 محسوسی به نفع و زیان آنها نیست و از نرود و در دوزخ و حرکات و طویر بملاقات آنها بگردن یا مالیدن یا بپاشیدن
 یا تلام کردن یا برون در میان آنها از اول امر تا آخر کار اقسام حرر و مفاسد و نجاست با و میرسد و از شیاطین و جن که در آنچه اسم خدا

این کلام در بیان اینست که هر چه از اموال مردم صدقه است و در این کلام اشاره است به این که هر چه از اموال مردم صدقه است و در این کلام اشاره است به این که هر چه از اموال مردم صدقه است

بر او خوانده شد شریک و متصرف انواع خرابیها و قذرات در آن پیدا میشود و از طبقات طایفه انسان که بنوع انسان قابل خوردن و
 پوشیدن میشود یا بعد از آن مردست ایشان میکردند تا بدست آید از علم و دردی و حیانت و اسراف و شکر و چشم زدن کفر اقسام
 نجاست و امثال آن به آنقدر قذارت ظاهر میشود و باطنی که قابل باکی و نطافت باشد و از آنجا که معرفت قاضی این معاصی و
 قذرات از قوه بشر پروردگار بر فرض دانستن تمام با بعضی آن علم با صلاح آن و طاقت عمل بآن محال و باین معنا در شریعتی که بر رنگ
 نشود هم بسته نشود لهذا خداوند بجلالت و لطیف عظیم این کسیر سعادت و تریاق کسیر رستی و معترف بود که با او آن مضر نماید که خدا را از
 مال بردارد و از پاک و پاکیزه و حلال و طیب گسند پس نگویند مگر قول طیب و نگنند مگر عمل صالح و در قلب بگیرند مگر صفات حمیده و از
 آنجا که این گوهر گرانها این آثار عظیمه ظاهر میشود خداوند بدست قدرت خود مباشرت بر کفشان آن شود پیش از رسیدن بدست گیرند چنان
 بعد از آن آیه سابقه میفرماید **ان الله هو یقبل التوبه عن عباده و یأخذ الصدقات و ان الله هو**
التواب الرحیم آید انستی که پس خداوند قبول میکند توبه را از بندگانش و بگیرد صدقات را و عیاشی و غیره از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله روایت کرده اند که هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل است بر او مگر صدقه پس بدستیکه خداوند بگیرد آن را بدست قدرت خود
 تا آخر حدیث که بیاید در باب سیزدهم و از اینجا که آمده که آنکه عظیم السلام چون صدقه میدادند بدست سائیل بر میسید بر میگردانیدند
 از او بود میگردانیدند از او بر میسیدند و دست خود را نیز میسیدند و امر بآن میکردند و میفرمودند چون بدست خداوند آید پس سائیل
 برسد و شود این مطلب که یکی رسیدن ضرر و قذرات باشد در ماکول و غیر آن بسبب انقلابات مذکوره و دیگری رفع و پاک شدن آن باشد
 بنوع صدقه در مطاوی اخبار اهل بیت عظیم السلام زیاد است مثل آنچه دارد مذکور که بعضی آنها غیرت را میبرد و بعضی از او بی جنم پرور
 می آید و بعضی قبول ولایت نکرده و آبیکه شب سر او را بنوشند و اسم خدا بر او بخوانند شیطان از او میخورد و بر او وقف می اندازد و آبیکه
 حیوان حرام گوشت از آن خورده یا ملاقات کرده نخورند و گاه در آنها ماده و باراد اخل کنند بجهت عذاب چنانچه در صحیفه کاطره در دعای بر
 گفتار میفرماید و اخرج میاههم بالو یا مخلوط کن آنها ایشان را بگو که مراد از آن طاعونست یا مرض عام و بعضی گفته اند آب غسل را
 گننده این تاثیر را دارد و فرموده اند آب نیل در آب میریزند و اگر گناه کاران در فرات غسل میکنند بر آینه شفا بود و از جمیع درضها و دست را در
 دفت خوردن غذا بشویند و بسیار دستهای نشسته که از ملاقات کرده و شیطان در زیر درخت خرماء و انکور بول کرده و در اول بار
 انکور و خار بکشد و اثر بول و نمک را در آنها هست و در یک بال مگس عرض است و در دیگری شفا و گاه که در خرابی مرید بخورند و
 گوشت و شرب حیوان حلال گوشت که نجاست خورنده یا انسانی را در او طی کرده حرامست میوه رسته نخورند و بعضی غذا که بدست زند
 بان رسیده با نجاست و او نخورد یا آنکه از خودشان بود و سبید علی بن طلحه و سید بن ابی حمزه و سید بن ابی حمزه و سید بن ابی حمزه و سید بن ابی حمزه
 کرده اند هر خداوندی که از برای غیر خدا تربیت داده شده و اما هر دو حرمت که از روی غضب حیانت و نجاست بر آنها داخل میشود پس اگر
 وضوح محتاج بیان نیست و در تشریح مذکور بر بنی ما شرم دارد شده که اگر چه کما ی دستهای مردم است و از زمینها بعضی بنده بودند چون نعل
 ولایت نکرده و شوره زارند یا در آنها خداوند قوی را غضب کرده و بفرودن یا سوزانیدن یا صبح کردن و فرودن بگل بصره و غیره را چه در
 بعضی بلاد دم مخصوص رسیده و البته در خاک آنها آثار است که در نشستن یا استعمال کردن یا در خوردن نبات آن ظاهر میشود و از ما ندانند انفسه
 ظرف که از آن خاکها یا مس و مثل آن ساخته شده کسب فساد و ضرر که در آنها است خواهد کرد و در آنها بنوع آلات حیوانات که چنگ بسیار
 دیده اند و با دست خاک هر طبع را ببلدی میبرد و حیث آنرا طبیب آن فروج میکند و چنانکه کما و خاکها که بنوع اسل جمع میشود که جمع همه
 کثافات حیوانات و غیر حیوانات که آنرا باران میشود اهل بجز بصره کرده اند که انکور بکر در قبرستان روئیده مورث هم است و بیه و

در حدیثی است که میفرماید
 هر چه در دست خداوند است
 در دست من است

در حدیثی است که میفرماید
 هر چه در دست خداوند است
 در دست من است

بسم الله الرحمن الرحيم

و اگر دست و پا و دم طلب نمود فرمود چیزی تو تعلیم میکنم بهتر از خدا هم پس تسبیح معروف را بآن محدثه تعلیم کرد و خواهم بداد و بهمان
 لقب و شرف او را ضعیف شد و کسی خبر دیگر است که حضرت امیر علیه السلام هرگز جمیع مکر آب نمیکند و جادو بیکر و حضرت
 فاطمه علیها السلام آمد میکرد و خبر نمیداد و آن می بخت شخصی میکرد حضرت صادق علیه السلام را دیدم پیل بر دست مبارکش بود
 و در بستان راه آب را باز میکرد و یکت پیراهن در تنش بود که گویا از تنگی بر تن مبارکش و خسته بودند حضرت امیر علیه السلام هرگاه
 از جهاد فارغ میشد مشغول به تعلیم و مرافعه میشد و چون از آن فارغ میشد رستگاری بدست مبارک مشغول کار میشد باید اوست و اگر
 خدا و از این کلمات معلوم میشود که تحصیل حلال طیب که بایست در ماکول رعایت شود چنانچه خداوند میفرماید کُلُوا مما فی الارض
 حلالا لا طیباً از همه مکر مقدار آن از همه پاکتر حضرت صادق علیه السلام فرمود جمیع کرده هرگز نزدی از حلال ده هزار و در روز
 دیگر فرمود مال چهار هزار است و دوازده هزار کمتر است و جمع نمیشود میت هزار از حلال و صاحب می هزار از هلاک شد گناست و میت
 از شیشه کسی که مالک صد هزار باشد و گویا در همه اینها در هم است که از نیمقران کمتر است و همچنین تحصیل آن از افضل اعمال و اعظم عباد
 است چنانچه از جناب سلمان مرویت که افضل اعمال ایمان بخداست و نان حلال یعنی پیدا کردن آن و حضرت کاظم علیه السلام
 فرمود کسی که طلب کند و زیر از راه حلال بجهت آنکه بر خود و بر عیالش صرف کند مانند کسی است که در راه خدا جاد نماید و قتلین کلام خواهد آمد
 در فضل آئیده انشاء الله تعالی و اما آنچه دالالت میکند بر اینکه صدقه دفع میکند از بهارهای آنها را پس ظاهر آیه سابقه و اخبار بسیار
 که تصریح فرمودند بر آنکه صدقه دفع میکند مفاد مردن بدو و عمر را زیاد میکند و صدقه اول صبح بر میگردد و شتر آنچه از آسمان زمین فرود می آید
 در آن روز و صدقه اول شب نیز چنین میکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود خداوند یک نیت خدای خواد دفع میکند صدقه در روز
 و یک نیت و سوختن و غرق شدن و زیر بار ماندن و جنون و شکر و نذر بهشت و شکر از بدیها را و حضرت صادق علیه السلام فرمود و بهشت از بدیها
 و نیار اپرد با مردن بدی فرمود صدقه نخواست بخوم و نخواست شب و نخواست روز را بر میدارد و حضرت امیر علیه السلام هنگام وفات
 امام حسن علیه السلام فرمود البتة طهای مجوز تا آنکه صدقه می از او پیش از آنکه از آن بخوری و خوش و بهشت که حاضر شود در سفره ایشان
 ایام و اوقات دارا و زمین گیر و مساکین که راهی بعیث نذرند و این ایام غیر عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام منظر حکیم
 بخوم و عارفم بآن و بطالع پس در قلم چیزی می افتد یعنی در وقت کردن کار با نخواست بخوم فرمود چون چنین شود چیزی بر دار و نقدی کن
 بر اول مسکین که می بینی پس بدستیک خداوند از تو دفع میکند و حضرت سجاد علیه السلام طهای مجوز و مکر آنکه اول پیش آن صدقه صدق
 حضرت رضا علیه السلام هر وقت غذای میل میکرد ظرفی میآوردند پس از هر طعام پاکیزه لذیذ چیزی بر میدادست و در میان آن میگفت
 و برای مساکین میفرستادی فرمودند منع زکوة بسبب هلاک مومنانی است منع کردن برکات خود را از زرع و غار و معادن و فرمود
 اگر میخواهی خداوند بدتر از هیچ نگاه دارد پس صدقه بسیار بد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنچه از قوت عیال در شب دنیای می
 آمد در آنجا میکرد و بدوشش میبرد و میداد با آنها نیکو الحاج در سوال نمیکردند بخوبی که ندانند حضرت صادق علیه السلام به عیسی بن یحیی
 فرمود ما لها مال خداست که با ما نذر نزد خلق گذارشته و امر کرده ایشان را که بخورند از آن بمیان روی و میاشاید از آن بمیان
 روی و میباشند از آن بمیان روی و کجاست که از آن بمیان روی و سوار شوند بمیان روی و ما بقیه اصراف کنند بر فقر از مومنین
 پس هر که از آن تعدی کند آنچه مجوز و حرام است و آنچه غیر مجوز و حرام و آنچه حرام و آنچه حلال میکند حرام و آنچه حلال میکند حرام
 و فرمودند صدقه در اول ماه بعد از دو رکعت نماز معروف سلامتی آنجا میزد می شود و صدقه در اول مهر طلب سلامتی در آن
 سفر حضرت سجاد علیه السلام در روز جمعه بکنیز خود و پنج سائلی بر در خانه نیاید مگر آنکه او را اطعام کنی ابو حمزه عرض کرد هر سائلی مستحق

و اگر دست و پا و دم طلب نمود فرمود چیزی تو تعلیم میکنم بهتر از خدا هم پس تسبیح معروف را بآن محدثه تعلیم کرد و خواهم بداد و بهمان
 لقب و شرف او را ضعیف شد و کسی خبر دیگر است که حضرت امیر علیه السلام هرگز جمیع مکر آب نمیکند و جادو بیکر و حضرت
 فاطمه علیها السلام آمد میکرد و خبر نمیداد و آن می بخت شخصی میکرد حضرت صادق علیه السلام را دیدم پیل بر دست مبارکش بود
 و در بستان راه آب را باز میکرد و یکت پیراهن در تنش بود که گویا از تنگی بر تن مبارکش و خسته بودند حضرت امیر علیه السلام هرگاه
 از جهاد فارغ میشد مشغول به تعلیم و مرافعه میشد و چون از آن فارغ میشد رستگاری بدست مبارک مشغول کار میشد باید اوست و اگر
 خدا و از این کلمات معلوم میشود که تحصیل حلال طیب که بایست در ماکول رعایت شود چنانچه خداوند میفرماید کُلُوا مما فی الارض
 حلالا لا طیباً از همه مکر مقدار آن از همه پاکتر حضرت صادق علیه السلام فرمود جمیع کرده هرگز نزدی از حلال ده هزار و در روز
 دیگر فرمود مال چهار هزار است و دوازده هزار کمتر است و جمع نمیشود میت هزار از حلال و صاحب می هزار از هلاک شد گناست و میت
 از شیشه کسی که مالک صد هزار باشد و گویا در همه اینها در هم است که از نیمقران کمتر است و همچنین تحصیل آن از افضل اعمال و اعظم عباد
 است چنانچه از جناب سلمان مرویت که افضل اعمال ایمان بخداست و نان حلال یعنی پیدا کردن آن و حضرت کاظم علیه السلام
 فرمود کسی که طلب کند و زیر از راه حلال بجهت آنکه بر خود و بر عیالش صرف کند مانند کسی است که در راه خدا جاد نماید و قتلین کلام خواهد آمد
 در فضل آئیده انشاء الله تعالی و اما آنچه دالالت میکند بر اینکه صدقه دفع میکند از بهارهای آنها را پس ظاهر آیه سابقه و اخبار بسیار
 که تصریح فرمودند بر آنکه صدقه دفع میکند مفاد مردن بدو و عمر را زیاد میکند و صدقه اول صبح بر میگردد و شتر آنچه از آسمان زمین فرود می آید
 در آن روز و صدقه اول شب نیز چنین میکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود خداوند یک نیت خدای خواد دفع میکند صدقه در روز
 و یک نیت و سوختن و غرق شدن و زیر بار ماندن و جنون و شکر و نذر بهشت و شکر از بدیها را و حضرت صادق علیه السلام فرمود و بهشت از بدیها
 و نیار اپرد با مردن بدی فرمود صدقه نخواست بخوم و نخواست شب و نخواست روز را بر میدارد و حضرت امیر علیه السلام هنگام وفات
 امام حسن علیه السلام فرمود البتة طهای مجوز تا آنکه صدقه می از او پیش از آنکه از آن بخوری و خوش و بهشت که حاضر شود در سفره ایشان
 ایام و اوقات دارا و زمین گیر و مساکین که راهی بعیث نذرند و این ایام غیر عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام منظر حکیم
 بخوم و عارفم بآن و بطالع پس در قلم چیزی می افتد یعنی در وقت کردن کار با نخواست بخوم فرمود چون چنین شود چیزی بر دار و نقدی کن
 بر اول مسکین که می بینی پس بدستیک خداوند از تو دفع میکند و حضرت سجاد علیه السلام طهای مجوز و مکر آنکه اول پیش آن صدقه صدق
 حضرت رضا علیه السلام هر وقت غذای میل میکرد ظرفی میآوردند پس از هر طعام پاکیزه لذیذ چیزی بر میدادست و در میان آن میگفت
 و برای مساکین میفرستادی فرمودند منع زکوة بسبب هلاک مومنانی است منع کردن برکات خود را از زرع و غار و معادن و فرمود
 اگر میخواهی خداوند بدتر از هیچ نگاه دارد پس صدقه بسیار بد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنچه از قوت عیال در شب دنیای می
 آمد در آنجا میکرد و بدوشش میبرد و میداد با آنها نیکو الحاج در سوال نمیکردند بخوبی که ندانند حضرت صادق علیه السلام به عیسی بن یحیی
 فرمود ما لها مال خداست که با ما نذر نزد خلق گذارشته و امر کرده ایشان را که بخورند از آن بمیان روی و میاشاید از آن بمیان
 روی و میباشند از آن بمیان روی و کجاست که از آن بمیان روی و سوار شوند بمیان روی و ما بقیه اصراف کنند بر فقر از مومنین
 پس هر که از آن تعدی کند آنچه مجوز و حرام است و آنچه غیر مجوز و حرام و آنچه حرام و آنچه حلال میکند حرام و آنچه حلال میکند حرام
 و فرمودند صدقه در اول ماه بعد از دو رکعت نماز معروف سلامتی آنجا میزد می شود و صدقه در اول مهر طلب سلامتی در آن
 سفر حضرت سجاد علیه السلام در روز جمعه بکنیز خود و پنج سائلی بر در خانه نیاید مگر آنکه او را اطعام کنی ابو حمزه عرض کرد هر سائلی مستحق

و این در آن زمان موقوف بود
که چنان می باشد از این
قرون خواهد بود

ایمانیہ مدرسہ اسلامیہ

که است و در مستطاب و موجود می دانستی و در استیاد کردن آنکه عکس اینها است هر که دستوار عمل و در استیاد کردن
هر یک از اینهاست هر چند ذات و صفات و در استیاد کردن آنکه عکس اینهاست هر که دستوار عمل و در استیاد کردن
انکه ذات و صفات و افعال و آنچه بآن مبتلا است پاک و پاکیزه باشد و هرگز نباشد و قدرت بر اینهاست و در استیاد کردن
انچه و اوصیاء علیهم السلام چه باشند در ذات و صفات و افعال طیبترین طهرین که از هب انفسهم الرحمن و طهرهم
نظیر او در کفایت و هدایت و الی الطیب من القول و در امور خارجیه یا اینها الرسل کلوا من الطیبات
و حتی می شود با ایشان باره از مؤمنین که پاکیزگی ذات و افعال و اوصیاء و افعال طیب و افعال طاهر و افعال طاهر
کاملاً و بعضی در هر حلقه طای است خود و بآن محل که محو شده و با سایر مراتب می قدر آنکه ذات طیب و در مرتبه دیگر غیر از آن و از
این متقدم اکثر صفاتی مؤمنین که با حق جوارح و خدای امور خارجیه مبتلایند با خلاق رذیله است یعنی آنکه ذات و صفات پستیده و دودختر
و دیگر ترکیب کرده و مجد از حق از این قبیلند و با ایشان اشاره شده در آیه ای که فرموده حق است بر کونیه حیث الذات بلکه
بگوید حیث کرد و چنانچه آنکه جز مرتبه آخر مرتبه می باشد این قسم پاک و جودش رزوه داخل در قسم سابق می شود و بچشم آنکه
ذات با مرتبه است پستیده باشد ششمی آنکه ذات و صفات نیکو نباشد و آن آند و مرتبه هفتمی آنکه مرتبه حیث باشد جز
خارجیه که پاکیزه باشد هفتمی عکس اول و شتر خلاق از این قسم مخصوص رذیله است و آنکه کفر فی نفس و آنکه جز صفات
نیکو نباشد و از این رتبه مؤمنین که مختلف از حد و شرح بیرون رفته و چنانچه جدا و ندرت یابد و من بوقی شیخ نفسه قالوا لئلا
هم المفلکون هر که نگاه داشته شده بخل نفس پس او در شکار است که با وجود صفات رذیله بخل در عمل و دادن آنچه بآن تکلف است
کو تا می بیند می شود آنکه غیر کردار باقی ترکیب شده یا فیه هر آنکه ذات و کردار نیکو آن ده بخش می شود از ده بخش آن
سیمی می شود آنکه ذات و مرتبه چهارم مرتبه می شود آن دو چهارم می شود آنکه ذات و صفات و مرتبه پنجمه ناپسندیده و کردار ترکیب
بازی می شود آنکه جز صفات باقی غیر مرتبه باشد شش آن می شود آنکه صفات و کردار رشت باشد و آن دو این اقسام محبت
محل است و اما با ملاحظه جزئیات هر محل و اختلاف آنها ترکیب و عدم آن چه شود که بعضی صفات نیکو و بعضی رشت و پاره افعال مذکور
و پاره مذکور پس هر آن توان کرد و تمامی اقسام مذکوره موجود و مشاهد است و تغییر بر مرتبه و تبدیل آن بطرف مقابلش محسوس و متداول
است و این در غیر حلقه ذات در نهایت وضوح و ظهور است چه از ریاضات بشریه و جمالت علماء و کالمین است که با خلق مرتبه
و در اختیار افعال محدود کردن و از فردش در ملاء و مشتهیات نفسانیه و معاصی و محله و مجادرت این فوق و مجور و ابنا و جبل و لکن
تبدیل شدن صفات خوب رشت و نیکو و استنش و کردن کارهای قبیله شایع و هر ذی شعور آن را دیده و خود یا در غیر یا شنیده و هر یک که
و کار نیست و اما تغییر ذات از سعادت شقاوت و از شقاوت سعادت پس در امکان و جودش اگر چه فی الجمله خفایست لکن
ناظر معلوم می شود که شبهه در آن از ضعف ایمان و کجاست و استن قدرت حق تعالی است و نداشتن حکم و آثار و فواید آداب و
الحکم شریعت چه این کیمیا ای که و کسیرا حر را چنان تربیت داده که اشتغال بآن خود یک فرموده و دستور العمل داده و برآورده است تمامست
مفاسد و معایب خارجیه و جوارحیه و اخلاصیه و ذاتیه انسان را چه تعبیر است از آن قدرت که خودی کیمیا را چنان اثر داده که بملاقات درونی
مقدار بسیاری از آن را با آنکه کثافت و جاست ذاتی زد نماید و فراج طلالی که در اعتدال از همه فزات برتر و از طول مدت و امتداد و
کامیه و شود و بخت اینکه همین مقدار اثر را در کیمیا درست کرده خود گذارد با آنکه چه نسبت است این با آن و خاک را با کوه هر خشان و دوره
را با هر تابان و در اجزاء طهرین علیهم السلام اشاره باین مرام شده در موارد بسیار که مقام ذکر آنها نیست و در بسیاری از ادعیه و

مقدمان صفتی که خداوند اگر اسم را در بیان اختیار نیست فرموده چون در دوزخ رسیده اند و بسوی درختی که در آن میوه
گند و کجی را میوه است میسوزند و اما ترکیب کنند پس پرسیده اند که خداوند کجایی آنرا نسبت به آن مقدس نموده و چه
سبب دارد و لولا فضل الله و رحمته ما در کی مدت کم من احد و لکن الله بزرگی حق نیست که اگر فضل را
ایزدی بود احدی از شما ترکیب نمید و لکن خداوند است که هر که را خواست ترکیب میکند و کجایی آنرا از فعل نمی فرموده و از آداب
رسالت و دستور العمل تبلیغ او قرار داده چنانچه در آیات سابقه گذشت و کجایی آنرا با انسان محقق نیست داده و از کجایی
سزوده چنانچه میفرماید و نفس و ما سوتینها فالیها فجورها و تقویها فدا فلیح من ذلکها ضمیر بیان دانگه او را
درست و سوتینها پس الهام کرده با مصالح و مفاسد و اسباب عیب و پر بهر کاری او را که رستگار آنکه ترکیب کرده آنرا مثل این آیه
است آیه نیکه نسبت داده شده در او ترکیب بعضی از افعال عباد چون آیه صدقه سابقه بنا بر آنکه مراد آن باشد که بگیر از اموال ایشان چنان
را که ترکیب میکند ایشان را یا صدقه آنچنانی که ترکیب میکند ایشان را که در او اشاره بشروط و آداب او شده باشد و اینکه از هر صدقه این کار بر نیاید
و از این آیات مستفاد میشود که ترکیب برای انسان میسر نشود مگر بفعلی از جانب خداوند و عملی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و کردار
از خود محقق و ترتیب آنچه متعلق باوست از ترکیب کجایی ابتدا کردن بر ترکیب ایمان است که از وقت آن صفات پسندیده شود و از روی
آن کردار نیک و داد داشته شود ترکیب امور خارجیه و کجایی بعکس آن از امور خارجیه شروع کند و ترکیب ایمان ختم نماید و اگر ایمان ترکیب شد
و بحال رسید که نشود و مگر با بعضی راسخ حاضر در قلب مشغول باشد از فروخته بلکه افاتی فرو زنده که صاحبش مشاهده کند تمامی نیک و
بد و نفع و ضرر و صلاح و فساد و نیوی و بر زخمی و اخروی همه کارها و کفارتها و فکرها و علمها را پس جانند در دل مکر نیک را و فرمان
جوامع را که بکار نیک حقیقت صفات حسن که همه ثمرات آن در دستند در غفلت پیدا شود هر چند هر یک را نشاند و نداند که از کجایی
و چه او را خواهد برد و در بکار بردن آنها بجای و در چینی بر او نباشد بلکه بغایت سرور و لذت برد و شرح این دو راه برای ترکیب و فرو
او در کتاب مجید و آثار اوست و علماء را چنین برکت با اندازه خود مقداری از آنرا بیان فرمودند و اما اجمالی از آنچه متعلق به
صدق است ذکر کنیم با اشاره بترکیب کیفیت ترکیب نمی اگر مصلی الله علیه و آله و سلم در رسیدن این نوع نفع آنجا به بنی آدم بلکه
تمام عالم پس در اینجا دو مقام است مقام اول در کیفیت ترکیب آنجا به احوال برابر با بصیرت و هوش مخفی ناند آلی
که مقصود بیان ترکیب کردن آنجا به است خلق را بوجو جسمانی و ظهور در این عالم ظلمانی نه آنچه از آن وجود معظم رسیده بوجودات
سغلی و علوی در سایر عوالم و خواهد رسید بعد از مردن تا روز قیامت و ثانیا که چون گذشت که ترکیب هم یعنی تطهیر آمده که
پاک کردن و بدون قدرت و نجاست صوری و معنوی باشد و هم یعنی فرو و ترقی و زینت دادن محل ترکیب با آنچه شایسته اوست
و در آیات گذشته که ترکیب را یکی از مناصب چهار گانه آنجا به بشمرده مفرد آبی ذکر تطهیر چنانچه در آیه صدقه هر دو را فرمود پس مراد
از ترکیب تمام معانی او باشد و ثالثا ترکیب کردن آنجا به در خلا یقرا هم بوجو شریف است و هم بکردار و هم با دهر و کفارت
اما اقل پس واضح است که مقتضای کردارهای سفیه بنی آدم از پرسیدن خوب و سنگ آهین و س و طلا و نقره و ستاره
و گو ساه و غیر اینها و بختن خونهای حرام و خوردن مال ضعیفاء و ایام و فتنه و فساد در زمین خصوص در ایام جاهلیت و زمان پیش از
بعث در میان قبایل عرب که بجهت یک سخن یا یک کار بجا در نزد آنجا بهت سالهای بسیار خونها ریخته و مالها برده و نیز آثار و خواص
کو اکب منجوسه و حرکات افلاک نزول عذابهای کونا کون و کرفتن خداوند است اهل زمین را با انواع بلا و درد و غلبه غلبه
بار تعالی جاریند بر هلاک و عذاب ایشان بفساد کردن قوام حیثان از آب و هوا و نبات و حیوان که سبب شود برای

و باطل و عین و مبارک اراضی حاکمه و محظوظ و غلایا و است قلب که سبب باشد برای خلوص قلوب و مسابقت و محاسن و کمالات
 که سبب شود از برای رفعت تمامی خیرات و برکات که از اجتماع قلوب ابتلافاً و تلباساً حاصل می شود و اگر مانند کشتی سرنگ در حال
 زمان خواهد دید که بیشتر اوقات یکی از آن عذابها مبتلا بوده و از آن رو که آن وجود مبارک خاک را بعد از خم و پیش مشرف فرموده و پاک
 هوا و آب و زمین از قذرات معنویه و سبب می شود اراضی عتوبیه و آسمان از انبساط بخوسه و برشته شده عذاب که میرد پیش
 او است اگر از آن قسم باشد و خود آن اگر با سبب ظاهره نباشد چون سخن و حرف در کلام مجید اشاره باین مقام شده و همانا
 الله لیعلم بهم و است فی صحر سرور خدا را که عذاب کند ایشان را و حال کند در میان ایشان و در اخبار متواتره است که اگر کوه و زمین
 بی امام باشد و جهت در او نباشد خلق را بخود فرو برد و کسی را بارات دارد شده که سبب نما خداوند و در یکدیگرستی زبانه و سبب نما
 نموده بند و قوت را از که و نهایی با و سبب نماید و در میان خود را و سبب نماید و در میان خود را و سبب نماید و در میان خود را و سبب نماید
 نازل میکند آسمان باران خود را و روزی خود را و سبب نماید و در میان خود را و سبب نماید و در میان خود را و سبب نماید
 با نصاف فرموده آیا شما برکنارده و درخ بودید پس بجات داد شما را خداوند از آن سبب من گفته آری فرموده آیا دشمنان یکدیگر نبودید پس
 دلهای شما را یکدیگر گفت و او سبب من گفته آری **امای قی** پس بود است که بر اعمال آن جناب از نماز و روزه و قنوع و
 کزیه و دعا و دیداری شبها با آن سجده های طولیده و مناجات مقتصد و نظایر آنها که اتم و اکمل و النفع از عبادات هر موجودی بود و بگوید
 دارا بود آنچه را خدا تعالی در آنها میخواست و دوست میداشت مرتب بود تمام فواید و منافع و برکات و خیرات که برای آن اعمال متر
 شده حتی در اخبار متعدده است که اگر کجیم کربانی در میان امتی باشد خداوند بر آن امت رحم میکند سبب آن کزیه و برای هر یک بهتر
 و بیشتر از این رسیده و معلومست که آن ثمرات را برای اعمال مقبوله است فرمودند و فضل بر عمل جزئی آنحضرت بر فضل اعمال تمام امت
 چون فضل خود آن جناب است بر ایشان و اگر ضرب امیر المؤمنین علیه السلام روز خندق بهتر شده از عبادات جن و انس البته اعمال
 آن حضرت بر همین رقم باشد که برتر نباشد پس آنچه از شرور آسمانی و زمینی در همه انواع و اصفان که بلاخره دامن گیر می آید است و دو
 حکمت بالغه فطن معلق بر یکی از آن عبادات است البته بعضی آنجناب بر فتنه چنانچه فرمودند که انبوا اطفال شیرخوار و پیران رکوع گذارند و بگویند
 بی از آن هر آنسینه ریخته میشد بر شما عذاب و محسین آنچه خبرد بر کنی که آندش معلق بر آنها باشد که تمام آن سبب اعمال آنحضرت آمده مخصوص
 و عامی است و در روز که در نماز و سجده و سایر حالات تا حال احتضار بلکه در حال خوابیدن در قمر مطهر ترک فرمود چه بلا با و شرورهای دنیوی
 و اخروی برای تمام امت در بعضی بعضی از برای باقی خواستند و با جابت رسید پس بعد از بعضی مراتب تطهیر و تزکیه نمود و ذکر خواندن
 از آثار پروردگار و روضه کتاب از این باب است تأثیر کردن حالات و صفات و افعال حمیده پسندیده آنجناب در دنیا
 آنکه مشاهده میکردند با تامل و بصیرت نه از روی عناد و خواست پس ملقت میشدند بقباحث صفات و کردار ناشایسته و نیکو مقابل
 آنها پس خود را از آنها دور و پاک میکردند و با اینها زینت میدادند و تأثیر این قسم تطهیر و تزکیه در بسیاری از دلها میشد از تأثیر امر و نهی است
 در آنها و لهذا فرمودند بخوانید مردم را بسوی خدا و مذکور دارم می خود را بر آنها و این راه مستقیم است برای دفع خلاق رزیده و محاسن
 افعال فحیه و کسب خلاف آنها و آن سنو ذکر ما معاشرت تمام با دارای تمام و جامع جمیع کامل آنها و مقرر از همه مذموم ناپسند آن در
 مدتی بالشفات بحکات و سکنت و اطوار و حالات و صفات و بنظر دوستی و قصد کسب و تعلیم که آیه بی کلفت گفت و شنید جان
 تأثیر کند و چنین مصاحرا شبیه و نماید که هر که او را بیند گوید که او را دیده و اگر خردمند با هوشی باشد که بد قایق حالات و کردار آن کامل ابرج
 جات برخورد در تصدیق بنبوت و بر سالتش محتاج به آوردن مجرّه و خارق عادت یا بشارت و اخبار عجیبا که نشانه نباشد چنانچه مجلس

و آنچه در این کتاب
 از فضیلت آنحضرت
 و سبب کمال آنست
 در این باب
 از کتب معتبره
 و اخبار متواتره
 و کلام مجید
 و کلام حق تعالی
 و کلام اولیای
 و کلام اولیا
 و کلام اولیا

هر چه شد که رای ال و انش و سبب و سبب است از این ماه در نهایت اتفاق و احکام است پس هر که در طهر فرموده و لباسی بپوشید
 شرک کند و نقایح و حرکی فرموده و در نهایت عاده و توحید و اخلاص و ایمان جهانگیر و بیکر از پاک نمودن و سایر رذایل و رذیله و ادبیاتی فضایل و
 داخل بیکر که صاحب دارا شود و لا محاله و اما شود و از محاورت او نیک و بد را تمیز دهد و از طاعت جلی برین آید و نماید در وقت غفلت
 شود و نماز کند و اگر نکند و از غفلت و سگایش و بیکر آن و یکی و بیکر شود و اما سبب است که ترکیه کردن آنجا باشد مردم را به رذیله و نشان
 از طاعت جلی و شرک و کفر و ریاء و حسد و شک و نقایح و بعضی و عداوت و بغل و کبر و غفلت و جمع و حرص و رخصت و عین بودن و دور
 علم و ایمان و محبت و یقین و صدق و الفت و محامد و فروتنی و مراقبت و استغناء و زهد و قناعت بطریق حکم و بیان و گفتن و داد و
 بر زبان ظاهر ساختن بدی و مضار آنها و منافقین را اینها بکلیت و محامد که با بران پس آن نتیجه رسالت و غایت نبوت بود که تمام
 مجبور و خوشتر از آن حرف نمود و هر کس هر وقت آنچه شایسته و سبب ترکیه او بود مضایقه فرمود نزدیک را از دشمنی آن معایب
 چون فرمان می برد از خود میراند و در او که رفتن این منافق چون اطاعت کرده بود بخود بخواند برای هر عملی از خوردن و آشامیدن و در
 رفتن و خوابیدن و گفتن و شنیدن و تمطیف و مضایحه و سوار و در او ده و بیست و شش و معاطله و نظر کردن و متابعت و تفکر و عطاء
 لباس و فراش و نظایر آنها آداب و شروط واجبه و سنده و مقرر فرمود که مواظبت هر مرتبه از آن در مدتی سبب است از برای درجه از
 درجات ترکیه و نباشد در جوار آن که معین لغزوده باشد چگونگی رسیدن با آن از فراوانست آن امور در حجت ادعای فرمود هیچ چیز نیست که
 نزدیک کند به بهشت و دور کند از دوزخ مگر آنکه شمار با آن فرمان و اوم و هیچ چیز نیست که شمار نزدیک کند به دوزخ و دور کند از بهشت
 مگر آنکه باز دهم شمار از آن و مفسر آن گفته در تفسیر قول خداوند باری و پیغمبر صلی الله علیه و آله و این که هیچ چیز یعنی هر یک که شمار با اخلاق
 و افعالی که با آن زیاده یا رسا باشد بعضی گفته شمار را جمع میکند و عدد شمار را بسیار میکند بدعت و الفت و اوان و اظهار محراب کردن
 چنانچه میکند و یکی الزوم و در وقتیکه زرع نمیکند و بعضی گفته که ای میسر در زکات و طهارت شمار چون تکلیف و بجای آورد و شمار
 ترکیه خواند یعنی در روز قیامت در موقف حساب شمار ترکیه کند و شاد و دهر بر نیکی چنانچه گویند و نیز عمر ترکیه کرده در محضر حاکم شرع یعنی
 کوای داد که او عادلست و این در معنی درست اما از سابق آید و دیگر آنکه مستثنای کلامی باشد صادر از اهل عصمت علیهم السلام و آن
 کفیم از تفسیر ترکیه کردن آن حضرت بملاحظه نوع بشر و سایر موجودات است و اما تفسیر ترکیه کردن فساد و اوان برکت بالذات یا جانا
 اشخاص و اشیاء پس در هر درین باید و کتب سیره نبویه و معاصر آن جناب متکفل است بآیه از آنها را مثل آنکه هیچ حیوان از اسوار نباشد
 مگر آنکه در آن سن میماند و پیر نمیشد و آب دهان مبارک در گوزه یا چاهی یا چشمه یعنی انداختن مگر آنکه شیرین و خوشبو تر از مشک و اگر کم
 بود زیاد میشد یا در آب شور میکشید شیرین میشد و هر که چوبه میگرد بعد از د و روز از ششام بوی عطر میفهمیدند که از آنجا گذشته و که
 دست به پستان که مسفندی میکشید که شرم یا هیچ ندانست شیرش چنان زیاد میشد که صاحبش را غنی میکرد و حال درخت خار دار
 و بی خار نیز چنین بود بلکه کسی کافی و مالی مردیست در خبری طولانی که مواظف خداوند است جناب موسی علیه السلام را بعد از وصیت
 بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و بیان باریه از صفاتش ای موسی او اقی است و بنده ایت راست گفتار و کردار برکت داده شده
 برای او در هر چه دست بر آن گذاشته **مقام ششم** در کیفیت ترکیه کردن صدق صاحب خود را بمعنی و دم که مقابل تفسیر است بر
 سالکان مراد مستقیم دین تویم و سبب شایسته نماید که هیچ رفیقی و یار و مددی و معینی در مسفری نزدیکتر و معربان تر و پادار تر و بهتر برای انسان
 قاصد سفر نبوی خداوند تبارک و تعالی از طعام و شراب نیست اگر مراعات شود در آن آداب و شروط و طریقه در خود آنها و صفات بر
 بک و کیفیت و وقت و مقدار خوردن و نوشیدن آنها در شریعت احمدیه و قانون محمدیه و منهاج علویه صلوات الله علیه و آله مقرر

در ترکیه و سبب ترکیه
 سبب ترکیه

مشد باید واجب و باره اگر چه مستحب اما شرط است در رسیدن بسیاری از معاصد بزرگ زیرا که از آن طعام و شراب بعد
 از طبع و ضعیف نموده شود و خنک نموده شود از صفاتی آن بکار که از روح حیوانی گویند و حرکت سواری انسانیت و نه کمترین را
 و بنا بر باد و سواری در جمیع اعضاء و جوارح بنوعی که در حالت سوختن و آنچه مقرر شده و قوی شود و طبع و ضعیفی است
 که روشن شود با تمامی اعضاء و جوارح و گوشت و پوست و استخوان و غیره و انبار اسبک و باشت خاکند و بر سر مقصد و در حق
 نفس مرکبی پیدا شود در جوارح و سبک سیر و سدد و طبع و بی کفایت بی شرارت و رام و فایده که هر وقت خدمتی باید یا یکی از
 جوارح را در جمیع نماید با تمام نشاط و خفت و رغبت و جلالی از عده برآید و در کشتانی آن نور جزئی که بکشد و جزئی نخواهد شد
 و جزئی نگویید و باطلی که در صورت حق درآید بر او مشبه شود و بقاقت و مساوات قیام بر خود دارد و در حق میسر و شود و در
 سودا و قبض جای گیرد و چون روح و جوارح و قوی طب و پاکیزه مندر خلق و صفت و کردار و کفار پاکیزه و طبیب است از آن
 آنها خواهد بود چنانچه خداوند میفرماید **الطیبات للطیبین** و اگر از آنها غذا باره از شرط لازم خصوص حیثیت را
 چند جامع باشد همه آداب و سنن را بلکه صاحبش را نیز خلق باشد وافر در علم و عمل جوارح آن بکار مکتون از آن غذای ناشایست بخاری
 شود و تیره و تار و فرو گیرد و در کمال و اجزای آنها آن حد که اگر نور حق و شفاعت و انش چون آفتاب باشد در وسط سما
 بکوشد و مقدار سرسوزنی از قلب آتش را در کشتن بکشد بلکه بر غلظت و تیر کیش بفراید چنانچه خداوند میفرماید **و لا یبذل الظالمین**
الاحسان و اگر بید از او نفرت گیرد و در نظرش مستحق و قبیح آید عبادت را با نوری داند که آن و بعد از آن گریزان باشد از آن چون
 بجای آید لذتی نبرد و دیگری از او نه میزد جدی سازد بجان و تحقیر بلکه در دل ایراد کند در قرار دادن آن از خانه و شش و شنیدن شعر فاسق
 بی ایجابی آنقدر لذت برد و نفس در طلب آید که عسری از آن در عمرش از شنیدن و خواندن کلام زیاده و مناسبت برده و حال آنکه در وقت
 قرآن فرموده بهترین قتها و نیکوترین محبتها و نور و نظایر آن از اهل حق بالطبع مفرود و فراری چنانچه ملائکه از شنیدن صدایش منکام
 دعا در تفریح و زاری آنچه حیرت برکت و این همه شتر و نکبت از مصاحبت و رفاقت این رفیق درو حالی دارد و نهانی انسانیت
 و اگر کسی چندی در فکر خود افتد یا در مقام تجربه و فهمیدن صدق و کذب و صحت و سقم این مطلب برآید و طریق خاص خود را در پیش
 خویش فرستد از حرم و شبهه و بگاست از ادانی بر همین کار پیرسد و عمل نماید بحس و عیان مشاهده خواهد کرد و صدق این مدعی و بالآخر
 از آن را محتاج نشود با آوردن شاهد و دلیل از کتاب و سنت و لکن خبر آن غافل از این امر است که باید تمام قوه را در انجام او صرف
 نموده چاره اندیدن و شنیدن آنچه رسیده از اهل عصمت علیهم السلام در تصدیق آنچه کفایت نباشد پس باره از آنها را ذکر کنیم آنگاه
 بر سر مقصود رویم آن جانب صادق علیه السلام هر دلیست کسی سلمان گفت که اهل عقل است گفت ایمان بخداوند و نانی حلال
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که حلال بخورد می آید بر سرش مکی که استغفار بکند برای او تا فارغ شود و فرمود چون لغت
 بیفتد از حرام در جوف بنده لغت میکند و او را هر مکی که در آسمان و زمین است و ماه و سیکه آبی لغت در جوف او است نظر میکند خداوند
 سوی او و کسیکه بخورد لغت از حرام پس تحقیق که برگشته با غضبی از خداوند یعنی غضب خداوند بر او نابت شد پس اگر تو بگرد خداوند توبه
 را قبول میکند و اگر مردی توبه پس آتش نرود از دست باقی فرمود کسی که بخورد حلال چهل روز نوزانی میکند خداوند دلش را و نسیه
 کسی که بخورد از حلال دلش صفای میکند و رفیق میشود و فرمود کسی که بخورد از حلال که بر حمت دست خود بدار کرده باز میشود برای او در نانی
 از هر دری که خواست از آنها داخل میشود و بدایتی در رفاقت در اعدا و انبیا است و میگرد و ثواب بسیار و فرمود طلب حلال
 واجب است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان و فرمود عبادت مفاد و خداوند افضل آنها طلب حلال است و فرمود و از برای خداوند

و آنچه خداوند
 در کتاب خود
 فرموده است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

شریک از دل معروض و بی تکلف دست کشد و دارای بر حق می شود که نعمت از او منطبق علی است از اعراض می باشد که در کمال طهارت است از
 چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود و الله عز و جل بفرموده شریک یا نماز را نگیرد و نه می خورد و نه می پزند و نه می پختند و نه می آشامیدند و نه می
 باغی نام رسیده باقی خصال بنکوار را باید چه در محل خود مقرر شده که اگر آدمی کمال کفایت بنکوار رسد و اگر با تمام با مشروط از راه غیر محل دست
 آورد و در قلبش راسخ شود موجب خواهد شد از برای کشادن و آوردن باقی صفات حمیده بی زحمت و مشقت و از این بیان ظاهر شد که فضیلت
 تحصیل غذای حلال بعد از ایمان از جمیع اعمال چه با حرم و چه خوردن است از صفات قبیح مجرّم و دور از اعمال جوارح کسل و بی نشاط کند و آنرا
 بکجا آورد بی اثر چنانچه در اخبار بسیار در تفسیر تشریف و قد منّا الی ما عملوا من عمل جعلنّاه هبّاء منثورا که حاصل این عملی که
 کرده اند بر این است و بنا بر آنکه در این شخص که با ایشان خداوند چنین کند که این که کار کنند و روزی که بگذرد و پاره از شب را برای عباد
 بر خیزند و لکن اگر چیزی از حرام بر ایشان عرض شود بنا بر سبب و ای اما حلال او پس دانستی که بگوید غیر از آن و دنیا و آخرت و سبب راحت بر
 و در سر است قطب را و ندی در لب دایت کرده که چون آیه بخوانی نازل شود و فرمود خداوند صاحب را که هرگاه خواهند یا رسول خدا
 صلی الله علیه و آله را که گویند صدقه دهند علی علیه السلام بکند یا داشت بده در هم فروخت و بسا کین داد و پسند از تن حضرت پرسید اول
 گفت یا رسول الله بگویم بخوانم خدا را و فرمود یا استی و و فایعی عمل کردن یا آنچه مستفیده شده برای خداوندی می گویند چه بخوانم از خداوند
 فرمود عاقبت سیم گفت حکم برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست بگو چنانچه گفت و صحبت فرمود قرآن سیم گفت فساد صحبت
 فرمود بطور کفر و بدعت و غیره ششم گفت بر من چیست فرمود او خدا و رسولش هفتم گفت جلد در صحبت فرمود ترک جلد هفتم
 گفت حق چیست فرمود اسلام و قرآن و خلافت منم گفت و فاجبت فرمود شهادت ان لا اله الا الله فی هم گفت راحت صحبت
 فرمود هشت چنان حدیث با فایده و کیاب بود تمام آنرا نقل کردم و فی هر محاسن بر فی مردیست از اهل بصیر که شخصی خدمت جناب باقر
 علیه السلام عرض کرد که عمل من ضعیف است و غار من کم در روز من کم است و لکن امیدوارم که بخورم مکر حلال و نکاح کنم مکر حلال پس حضرت
 فرمود که کدام عباد افضل است از عفت و عجز و فحش و جناب عاقل علیه السلام فرمود و انکذا به طلب بر از حلالش زیرا که او معین و است
 بر دین توفی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بیشتر چیزی که بر امت حرام است و غیر هم این که بهای حرام است و فرمود کسی که بشیر است و با رضی که در
 طلب حلال کشیده آفریده است و فرمود خداوند طیب است قبول میکند مکر طیب تا و بدستیک خداوند اگر کرده موثمن را با آنچه کرده
 با و در پسین را فرمود یا ایها الرسول کلوا من الطیبات ای سحیران بخورید از طیبات و فرمود یا ایها الذین امنوا کلوا من
 طیبات ما رزقنا که ای گروه یک ایمان آوردید بخورید از طیبات آنچه بشمار داری که هر یک نگاه فرمود و دیگر سفرهای دراز کند و زولیده و
 کرد آلود شود و دست بر آسمان دارد و یارب یارب که یان باشد و طعام و شراب و لبس از حرام باشد چگونه حاجت کند و غای او را خدای
 تبارک و تعالی و فرمود خدا تعالی پاک است پاکر دست دارد و کرم است کرم را و دست دارد و جواد است جواد را و دست دارد و پیرامین خود
 پاکیزه و ابرید و چنان گسند که جوهر آن بکشد که پیدی که ایشان را باشد پیرامین برای خود بکشند پس او انکه در سرای جمع کرده باشند صحبتی انکه در او را حلال
 در این مقام نه چنان خبریست که آدمی را بخورد و آن عقاب نکشند و مواخذه بگو عتاب هم نخرانند بلکه چیزی است که مستحق نشد و با حق از خانی چنان
 و علا و حق از راهی از مخلوقین از اهل صل یا که رسیده تمام آنرا داده چه حق و اجمعی چه سخنی زیرا که خورده چری حلال نه برای سدر من با که رسیده
 یعنی با عسایه اگر چه عقاب نیارد اما دلی را که قضاوت نماید و نورانی نیز کند و عتاب نیز بخشد پس در غذا باید چنانچه خبر رعایت شود و اما حلال محبوبه
 خداوند شود در باره خوردن و فی الخقیه چنان شود که ما نور باشد الا آن بچون لایق غذای مخصوص اولی انکه بالذات حلال باشد چون که سفینه نه حرام
 چون که شست خوک و مسکات و غیره انکه مشرب بهرام نباشد عسیمی انکه مضرب باشد بالذات چون زهر کشنده یا در خصوص فحش خورده هر چند در

در این مقام نه چنان خبریست که آدمی را بخورد و آن عقاب نکشند و مواخذه بگو عتاب هم نخرانند بلکه چیزی است که مستحق نشد و با حق از خانی چنان
 و علا و حق از راهی از مخلوقین از اهل صل یا که رسیده تمام آنرا داده چه حق و اجمعی چه سخنی زیرا که خورده چری حلال نه برای سدر من با که رسیده
 یعنی با عسایه اگر چه عقاب نیارد اما دلی را که قضاوت نماید و نورانی نیز کند و عتاب نیز بخشد پس در غذا باید چنانچه خبر رعایت شود و اما حلال محبوبه
 خداوند شود در باره خوردن و فی الخقیه چنان شود که ما نور باشد الا آن بچون لایق غذای مخصوص اولی انکه بالذات حلال باشد چون که سفینه نه حرام
 چون که شست خوک و مسکات و غیره انکه مشرب بهرام نباشد عسیمی انکه مضرب باشد بالذات چون زهر کشنده یا در خصوص فحش خورده هر چند در

و کمال خود حلال بدست آورد چون نیک باطنی کنی از عجز و خوار و شرمناک نشانی اگر در محال است پس هیچ صاحب مالک است صلاح بدست آوردن
از جانب خداوند زراعت شده و بعد از ادای حق آنی با عین شکر و بخت و خوشحالی بدست رسد و در این داخل شود و تحصیل در نهایت صحت
و شایسته صدق از جانب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود می آید بر مردم زمانیکه نیست چیزی در او کیاب و زاری و اندوهی نیست
حلال و شایسته طوسی را در عروسی یعنی روایت کرده که در خدمت آنکس بود پس شنید که روی میگوید با خدا سوال میکنم که تو را
پس حضرت با فرموده است این وقت بفرست و کلک سوال کن رفتی را که خداوند ترا عذاب کند بر آن روز قیامت چه میات بدست
میفرماید یا ایها الرسل کلوا من الطيبات و اعلوا اصواتکم و کواکب من شخص و عاکنه و قابلیت رسیدن این نعمت بزرگ را
تا آنکه در حد تحصیل این نعمت روزی افتاد پس سبب هم خوردن طعام علی عالم است چه با کمال غالی و عجز و رهایی و بعضی اقسام گیاه در دست خود خواهد شد
و اگر کسی خواست با دنیا یا قریب آتیا سرگردشته طعام با طعم از هم گسسته شود و الا نشود که مقصود و انحصار طیب باشد با دنیا چه چون کافران
که از خوان ایشان و شنیدند که بر سر سفره ایشان شایسته بود و در حق در صفات الشیطان شده و روایت کرده که کسی از آنکس پرسید که پرسیده که
کاهی بوی از عجز و بوی فرموده و بزرگ او کس میکند روزی از فقر حلال و در او طلب کردن حلال است پس بدست دارد که جلا شود و از او
شبهه چون دانسته که تحصیل آن دشوار است و اگر نفس از او گذشت در محال است حرمت کند و کسی را کافی از آنجانب روایت شده که
فرموده من در دنیا میخورم و غیره مضطرب بر روایت صادق از آنجانب خوراک و من خوراک ناخوشا است یعنی هیچی چه بافتن حلال
و انقی با چار سو و خوردن طاهری آن و با احتیال حرمت که اگر باشد خورش از هر پیش بود طبعاً ترجمه در خوردن در یکی و در دای و بدنی
اقتضای کند بر ستم حق آنرا بزرگانی فرمود است که چون بجز بخت نیست که حجاب رضا علیه السلام که خواه خداوند که او روزی و در هر حال
فرمود یا میدهانی حلال چیست بگویم آنچه از دست است کسب طیب پس فرمود که علی بن الحسین علیه السلام میفرمود و حلال دوست بگریه کالت آنرا
بلو سوال میکنم تو در دینی فراخ داری سید علی بن ابی طالب و اسرارمان الا خوار از محمد بن مروان جواب روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت
ابن الحسین را وی علیه السلام که ما روایت کردیم از پدران تو که می آید زمانیکه نیست چیزی که بجز در دوزخ و از برادرش با کسب می از حلال پس فرمود ای
محمد بن سید که کیاب موجود است و لکن تو در زمانی هستی که نیستی چیزی که بجز در دوزخ و از برادرش با کسب می از حلال پس فرمود ای
حلال دشوار یا متعذر و در آن زمان و حال آنکه عیسی و انبیا و ائمه و اسلام نزد یکت و پس چگونه میسر و حلال و حرام و طعام با اختلاف
حلال و حرام و چون دیدم کار با نیکی رسید چنین دیدم که احتیاط کردن در پیدا کردن حلال به پروان کردن جنس و حقوق و اجازت هر چه در هم آید
بجای و سلامتی در حیات و بعد از مردن و عرض رسید به پروان کردن جنس و حالت از هر چه بدست آید و احتیال حرمت آنرا بر دوزخ و از آنجا
رسیده که در حلال مخلوط با حرام که در حلال است و در حرام را در حلال و در حلال را در حلال و در حلال را در حلال و در حلال را در حلال
پاکیزه شود و با احتیال تعلیق کرده و غرض آن باینست و لکن از طریق آنکه خود را در حلال و حرام و در حلال و حرام و در حلال و حرام و در حلال و حرام
در کتب گفت آنچه تعریض فرمود که همیشه از تحصیل زمین و عشر را بقدر امیده و یکسره را برای خود نگاه میداشت و این بصره حقیقت معنی ملک کرده است
با آیه شریفه که در حد و میان او نم که و تو که بکشت و عطا می دادی و بدین فواید گذشته از حلال و اینکه خوردن آن حرام نبود برای رفتن
قدارات و زینت کردن این نفس بصفت حبیبه و در حق و دوست داشتن آنرا داشت از آنجا که غرض از آن بر کفای با هر نعمت و شایسته آن که
مقامت بخند با آنچه خورده و خواهد خورد از حرام آنگاه با نفس معان بر این است و نسبت به نعمت حبیبه که قدرش را بفرموده و تا کسی اندوه و غصه
نکرس تمام و میان و غیر ایشان بر نیاید که در روزی مدتی تمام بجز آنکه کثافتات و ذرات و حرمت و نجاسات طاهری و باطنی باقی مانده و
و چون طاهری بجز پاک و پاکیزه و خالص شود و با بدن همان کند که حلالی اصلی که دست کسی نمی آید رسیده و بدینکه و همیشه از این پاکیزگی و حقیقت

در حد و میان او نم که و تو که بکشت و عطا می دادی و بدین فواید گذشته از حلال و اینکه خوردن آن حرام نبود برای رفتن

مؤلف گوید که شیخ عباسی در تفسیر خود از حجاب استعدیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ شخصی نیست که اگر خداوند مقرر کرده باشد
 او در رزق خلایق که برسد یا در حاجت او از راه دیگر حرامی بر او عرضه پذیرد پس اگر آن حرام چیزی بر او است نقص میکند آن خداوند را
 خلایق که برای او مقرر کرده بود و در نزد خداوند است مگر آن خلایق که حرام فعلی بر کسی است پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که
 فرمود بدستیکه آفرید خداوند خلایق را و تحت خود روزیهایی ایشان را از خلایق و برایشان عرضه داشت حرام بر این هر که در دیده او آن حرام
 را یعنی بآن آورده شد مکرمه برای او از آن خلایق بعد از آنکه از پرده آن حرام دریده و از او حساب آنرا خواهد گشت یعنی کسی که در دست او
 حجاب یا قرطبه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهاد داغ فرمود آگاه باشد بشاید بدینکه روح الایمن در او دل من که نخواهد دردی که
 بخورساند روزی خویش از خدای پر برکت بکشد و بیکوایا با خصما طلب کند و اندر شمار آوردن چیزی از روزی اینک طلب نمایند
 را بخیری از نصیب خداوند پس بدینکه خداوند نعمت فرموده روزیه را بر ایشان خلق خود بخلال و تقسیم فرمود و حرام پس بر کسی بر هر روز و صبر
 روزی او از خلایق بجوی او خواهد آمد هر کس بدینکه حجاب پرده خداوند خود را بر او بردارد آنرا از غیر راه خلایق بکشد آنرا از رزق خلایق
 حساب آنرا از او خواهد گشت و **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا** و او آن اهل القرى انصوا و استقوا
لَفَتْحًا عَلَيْهِمْ مِّنْ كَثَرِ التَّمَاكُورِ وَالْأَرْضِ اگر اهل شهر ایمان آورند از معاصی بپرهیزند بر آئین در ای خبر برکت برایشان
يَكُنَّ لَهُمْ مَخْرَجٌ و مفریاد و لو انفقوا أموالهم و التوریه و ما انزل اليهم من دهم لا کلا و من فوقهم و من تحت
 ارجلهم اگر جهودان و ترسایان بر پا دارند احکام توریه و انجیل را و بقران ایمان آورند و احکام او بر دست گیرند و بر شکلی یا در روح
 کنند بر آئینه بخورند از با ایشان و از زیر پایشان مغسول کنند که این دو وجه گنایه باشد معنی آنکه از جمیع شش جنبه ایشان روزی رسد
 در جای دیگر مفریاد یا تها و زحما و غدا من کل مکان و مفریاد و ان لو استقاموا علی الطریقة لا یستقیموا
مَاءٌ غَدًا اگر مردم بر راه راست مستقیم شوند بر آئینه بوشانیم ایشان را آب بسیار و آن گنایه از نیکی بیش و افرادانی معاش و وسعت روزی
 ایشان باشد چنانکه اصل همه برکات است و مفریاد و من یق الله یجعل لهٗ مخرجاً و یوزقه من حیث لا یحسب
 کسی از خدا تعالی بپرهیزد او را از هر تنگی برماند روزی دهد او را از آن راه که کان نبرد و این تنگی گامی از شبهات و وسوسه باشد و چنانکه
 اصول ایمان و کاهی از امور بودن آنچه با دست قوام بدن انسانی و آیه هر دو قسم شامل و مخرج و رزق هر یک بحسب حال او است و در
 مجمع البیان در ولایت از حجاب هادی علیه السلام که فرمود روزی من حیث لا یحسب آیت که برکت دهد خدا آنچه با داده و **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا**
 از علی علیه السلام که فرمود کسی که خداوند از او رزقی که گامی بجای خود بجوی او را از نگرده و زبان برای او گشاده و جامه بجهت او بر خود بنوشیده و نگو
 بر او عرضه نداشته و از آنها نیست که خداوند از او در قران ذکر فرموده که **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا** در قصص احم ماله که غلت از مردم و
 میاحت برایشان رد او بود و خصوص مدنی اسرائیل حکایات بسیار نقل شده از عباد و در جهان که در غار و کف و صومعه و شامش و اولی عباد
 بودند و روزی توسط بشر یا نجر یا از غیب عباد حاجت بایشان میرسید و این امت اگر معاشرت را با تقوی تمام کنند البته از برکت محمد و آل
 محمد علیهم السلام از مقام ایشان بگذرند و لکن حیث که رشته تقوی را از دست دادند و در وادی خدا لان مانده از آن رشته ساقین و ساقین
 بسوی خیرات و الطاف خالق العیبه بر اهل دور افتادند **فَضَّلَ اللَّهُ سَيِّدَهُمُ** مد فایده هم صدقه است که از آیه شریفه ظاهر شود و آن صلوات
 رسول است صلی الله علیه و آله چنانکه فرمود **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكُمْ سَكُنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ مُمِيعٌ عَلَيْهِمْ** ای پیغمبر رحمت طلب
 از خدای برایشان یعنی صدقه دهندگان زیرا که دعای تو با دعای تو سکون نفس و طایفه اداست برایشان و خدا تعالی شنود و انا
 و طایفه آنست که این سکون پیش از او این صدقه و دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد و پس از آن چه میداند پس بدین که

حجاب استعدیه السلام
 روایت کرده که فرمود
 هیچ شخصی نیست که اگر خداوند
 مقرر کرده باشد او در رزق خلایق
 که برسد یا در حاجت او از راه دیگر
 حرامی بر او عرضه پذیرد پس اگر آن
 حرام چیزی بر او است نقص میکند آن
 خداوند را خلایق که برای او مقرر
 کرده بود و در نزد خداوند است مگر
 آن خلایق که حرام فعلی بر کسی است
 پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 روایت کرده که فرمود بدستیکه آفرید
 خداوند خلایق را و تحت خود روزیهایی
 ایشان را از خلایق و برایشان عرضه
 داشت حرام بر این هر که در دیده او
 آن حرام را یعنی بآن آورده شد مکرمه
 برای او از آن خلایق بعد از آنکه از
 پرده آن حرام دریده و از او حساب
 آنرا خواهد گشت یعنی کسی که در دست
 او حجاب یا قرطبه السلام که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله در جهاد داغ
 فرمود آگاه باشد بشاید بدینکه روح
 الایمن در او دل من که نخواهد دردی
 که بخورساند روزی خویش از خدای پر
 برکت بکشد و بیکوایا با خصما طلب
 کند و اندر شمار آوردن چیزی از روزی
 اینک طلب نمایند را بخیری از نصیب
 خداوند پس بدینکه خداوند نعمت
 فرموده روزیه را بر ایشان خلق خود
 بخلال و تقسیم فرمود و حرام پس بر
 کسی بر هر روز و صبر روزی او از
 خلایق بجوی او خواهد آمد هر کس
 بدینکه حجاب پرده خداوند خود را
 بر او بردارد آنرا از غیر راه خلایق
 بکشد آنرا از رزق خلایق حساب آنرا
 از او خواهد گشت و **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ**
 و او آن اهل القرى انصوا و استقوا
لَفَتْحًا عَلَيْهِمْ مِّنْ كَثَرِ التَّمَاكُورِ
 و التوریه و ما انزل اليهم من دهم
 لا کلا و من فوقهم و من تحت ارجلهم
 اگر جهودان و ترسایان بر پا دارند
 احکام توریه و انجیل را و بقران
 ایمان آورند و احکام او بر دست
 گیرند و بر شکلی یا در روح کنند
 بر آئینه بخورند از با ایشان و از
 زیر پایشان مغسول کنند که این دو
 وجه گنایه باشد معنی آنکه از جمیع
 شش جنبه ایشان روزی رسد در جای
 دیگر مفریاد یا تها و زحما و غدا من
 کل مکان و مفریاد و ان لو استقاموا
 علی الطریقة لا یستقیموا **مَاءٌ**
غَدًا اگر مردم بر راه راست
 مستقیم شوند بر آئینه بوشانیم
 ایشان را آب بسیار و آن گنایه از
 نیکی بیش و افرادانی معاش و وسعت
 روزی ایشان باشد چنانکه اصل همه
 برکات است و مفریاد و من یق الله
 یجعل لهٗ مخرجاً و یوزقه من حیث لا
 یحسب کسی از خدا تعالی بپرهیزد او
 را از هر تنگی برماند روزی دهد او
 را از آن راه که کان نبرد و این
 تنگی گامی از شبهات و وسوسه باشد
 و چنانکه اصول ایمان و کاهی از امور
 بودن آنچه با دست قوام بدن
 انسانی و آیه هر دو قسم شامل و
 مخرج و رزق هر یک بحسب حال او است
 و در مجمع البیان در ولایت از حجاب
 هادی علیه السلام که فرمود روزی من
 حیث لا یحسب آیت که برکت دهد خدا
 آنچه با داده و **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ**
 یجعل لهٗ مخرجاً از علی علیه السلام
 که فرمود کسی که خداوند از او رزقی
 که گامی بجای خود بجوی او را از
 نگرده و زبان برای او گشاده و
 جامه بجهت او بر خود بنوشیده و
 نگو بر او عرضه نداشته و از آنها
 نیست که خداوند از او در قران ذکر
 فرموده که **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ** در قصص
 احم ماله که غلت از مردم و میاحت
 برایشان رد او بود و خصوص مدنی
 اسرائیل حکایات بسیار نقل شده از
 عباد و در جهان که در غار و کف و
 صومعه و شامش و اولی عباد بودند
 و روزی توسط بشر یا نجر یا از غیب
 عباد حاجت بایشان میرسید و این
 امت اگر معاشرت را با تقوی تمام
 کنند البته از برکت محمد و آل محمد
 علیهم السلام از مقام ایشان
 بگذرند و لکن حیث که رشته تقوی را
 از دست دادند و در وادی خدا لان
 مانده از آن رشته ساقین و ساقین
 بسوی خیرات و الطاف خالق العیبه
 بر اهل دور افتادند **فَضَّلَ اللَّهُ**
سَيِّدَهُمُ مد فایده هم صدقه است که
 از آیه شریفه ظاهر شود و آن
 صلوات رسول است صلی الله علیه و
 آله چنانکه فرمود **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ**
 إِنَّ صَلَاتَكُمْ سَكُنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ
 مُمِيعٌ عَلَيْهِمْ ای پیغمبر رحمت
 طلب از خدای برایشان یعنی صدقه
 دهندگان زیرا که دعای تو با دعای
 تو سکون نفس و طایفه اداست
 برایشان و خدا تعالی شنود و انا
 و طایفه آنست که این سکون پیش
 از او این صدقه و دعا کردن رسول
 خدا صلی الله علیه و آله نباشد و پس
 از آن چه میداند پس بدین که

حجاب استعدیه السلام

[illegible]

در بیان کار نظامی و
نظامی و نظامی

[illegible][illegible]

10

در غضب دارد و در عفو و ایمن بسیار و او میگوید ملائکه را و خدای داد که از این عالم چیست و در دین عقل جان و تن و مال و عرض دنیا
و آخرت صدقه میدهد چه خواهد کرد و اگر نه که جان جاد می شدن اسم و بخوبی در آتیه های پاک پاکیزه در ملا اهل و عقل قدس بر آتیه کافی بود و
نیل تمام مال و جان و سپیدن به مقام عظیم الشان و در جهان بی پایان **باب هجتم** در سر و ط صدقه و آداب انفاق کدنی و مراعات
نویز و مکر آن بدست نیاید و آنرا اگر چه بسیار است در طایفه ای است و اخبار و لکن بعد از آنکه اشاره شده در آیه که تبیغ میفرماید انفاق در راه خدا
را باغ و بوستان و زراعت و دوشان چاه و دروازه و هر چه بود مثل **اللّٰذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کذلک**
حبته انفق سبیل فی کل سنه ما نحبته والله یضاعضلن یشاء والله واسع علیم مثل آنکه
انفاق می کنند مالهای خود در راه خدا و ندانند و نه است یعنی آنچه انفاق کنند مانند آن است که بهشت خوشه آورد و هر خوشه صدقه اند
باشد و خداوند زیاده میکند برای هر که خواهد و خداوند واسع و توانا است بر دادن هر کس هر وقت هر چه خواهد و توانا است پس انفاق کننده بفرمان
تاری است که تخمین کار و در حصول آن نایده بر دهن آنچه زارع بایست رعایت کند پیش از کاشت و وقت افشادن تخم و پس از آن تا بدست
آمدن خمره انفاق کنند و راجعه از مراعات آن نیست و عمده آن با پانزده چیز است اول آنکه زارع ناچار است از تحصیل بزرگ صایح علی
که قابل کاشت و بر شدن و ترفی کردن باشد چه تخم پی منقر کم خورده و کاشت خضران مال چری نه منفق را نیز چاره نباشد از پدید کردن
مال پاکیزه و آنچه عیب است در نزد خدا و آنچه میفرماید **ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما به**
اخرجا لکم من الارض ولا یقتحو الخبیث منه تنفقون و لستم باخذ به الا ان یغضوا فیه ای کسی که
ایمان آورد و در انفاق کند از پاکیزه ای آنچه را که کسب کرده و در آورده و یا از ایمان و عقل کتب و علوم و عزت و جاه و غیر آن و از آنچه
آورده برای شانه زمین از نبات و معدن و امثال آن و نقد کسب و انفاق از حبش آنها را چه رسد بدان آن و حال آنکه خود میگوید آنرا که
در گرفتار چشم پوشید پس انسان که با همه جل و نادانی و جهل و بیگانه و پریشانی و خست طبع و پستی فطرت اگر خیر این نظر و خبیث اند و باطن
نار و باد و همد بخورد و بسا است که بغضب آید هر چند حق در آن داده اند باشد چگونه خداوند خیر و اما تمام نیک و بد بشاید که از تمام نعمت که
بند محبت فرموده و پاره فقرض خواسته که در هر کام تمام حاجت او بآن چندین برابر کرده و با و برگرداند قبول خواهد فرمود و مالهای خبیث را و حال آنکه
نی فرموده و اگر کسی بخواهد بر فرض کسبای آن حصار فی معین نموده پس در انفاق خبیث در نزد خداوند علاده و بر آنکه از قبول شدن نایده و خنده کسب
معصیتی نماند و شوقی میفرماید حضرت عسکری از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود کسی پیری پوی کند و برای خود اعتماد نماید مانند مرد
که تخمیدم که ما ذل و او باش عوام در انظیم میکرد و مدح می نمود پس اراده کردم که او را ملاقات کنم بخوبی که مرا نشاند پس دیدم او را که حلقه زده بود
بر گردن و خلق بسیاری از او باش عوام پس پیوسته حید میکرد با آنها تا از آنها جدا شد و در نکت میگردید پس متابعت کردم او را پس بخاری رسید و او را
غافل کرده و دودان از دکان و سرقت کرده پس تعجب کردم از او و گفتم در نفس خود شاید این معامله بوده پس گذشت بصاحب اناری و پیوسته با او
بود تا او را غافل کرد و او را پیش او و دانا را بدزدی گرفت پس تعجب کردم و در نفس خود گفتم شاید معامله بوده باز گفتم اگر معامله است چه حاجت بوده
بزدی پس پیوسته متابعت میکردم او را تا آنکه گذشت بر منی پس گذشت از دانا را و آن دانا را در پیش او پس حضرت از سبب آن کار از او
سؤال کرد گفت شاید تو جعفر بن محمد باشی گفتم آری گفت چه نفع می بخشد تو را شرف اصل تو با جلد است گفتم چه دارم است که ندانم آنرا گفت فرمود
خداوند عزوجل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسئنة فلا یجزي الا مثله اگر کسی حسنه آورد و برای او
است ده برابر آن و هر کس یک بدی کند پس نیست پاداش آن مگر مثلش و من چون دوانم و زود دیدم این دو معصیت چون دانا را زود دیدم شده و
معصیت پس این چهار معصیت چون صدقه و آدم هر یک از آنها برای جمل حسنه باشد پس از جمل حسنه چهار حسنه کم میشود باقی میماند برای من و حسنه

پس گفت با وادت بفرمایند عیسی که باطل کتاب خداوند آید انشاید خداوند بفرماید اما یقیناً الله من المقبولین خداوند
 هر آن که قبول میفرماید از هر کاران یعنی در هر عمل تا تقوی مستحق آن ملاحظه شود قبول فرماید چون دو مان در دینی شد و محبت با
 او کار دزدیدی آن نزد و محبت چون آنرا دادی بغیر صاحبش بدون امر او لغزودی چارگانه بر آن چهارگانه که لغزودی چهل حسنه آن
 چند گناه پس در آردی نگاه کرد و بزرگشت و حق میکارم الاطلاق در دین است که شخصی در دین آفتاب عرض کرده و آیت در دین آن مردود
 طلب میکنم فی باجم تا آنکه گفت دومی قول خداوند و ما انفقتم من شیء فهو من الله و مختلف در این اتفاق یکسان در سوال پس خداوند یکسان
 میکند در این اتفاق میکنم دومی نعم جانشین آنرا حضرت فرمود آیاتی می خداوند را که خلف عدو میکند گفت فرمود پس چه شده گفت من را فرمود
 کسی از شما کسی که در این اتفاق را از خداوند و خرج کند آنرا در راه خدا بگذرد هر چه بخواهد و هر آنکه خداوند بجای آن میکند در حق خداوند از هر مرد
 با اتفاق آن را با چیزی نیست که آنرا در احوال نموده یا چیزی را که از تمام مشبهات پاک شده یا آنکه در دوزخ برای نفس جسد نماند یا چیزی را که بگوید
 باشد در طبعهای مستقیمه و از آن لغت بگذرد یا چیزی را که در او جبهه قبی باشد که سبب شود منع کردن از او در دین مقابل او است بهر معنی که استعمال
 در آن شده و شاید در این شرطه که معنی اول یقیناً اراده شده مابعد معانی نیز مقصود باشد چنانچه از تفسیر آیه و باره از اخبار مستفاد شود و اینکه سبب نزول
 آیه صدقه دادن بعضی صحابه بود بهر معنی ربانی که از پیش و پیش و یا صدقه دادن بعضی بخرمای است که حسنه بزرگ داشت پس در اشیا هر چه جامع
 تمام معانی یا چیزی که باشد موزون تر است با اتفاق و از اینجا معلوم میشود ترافضیت صدقه آب از غیرش چنانچه کلیتی از حضرت ایزد
 علیه السلام روایت نموده که اول چیزی که ابتدا میکنند آن صدقه آب است و بیانی از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که بهترین صدقه در
 نمودن حرارت کبد است و فیض از آن جناب روایت نموده که هر که سر آب کند در وضو و یا آب در آنجا پس چنانست که بنده از آن گرفته
 اگر سر آب کند در جای که آب یافت نمیشود مانند کسی است که زنده کرده نفس را و من احیاها فکما تحیا الحیاة الناس جمیعاً هر که زنده کند یک
 نفس چنانست که تمامی مردم را زنده کرده باشد چه آب طیب است بهر معانی طلال است برای غلامی و نوز دیگرین شبها است بطهارت و دود
 ترین آنها از نظرق مشبهات و سبب حرمت چه پدید شدن آنها در چیزی از نظرقفات و سبب انسانی است در آن آب برای آشامیدن هیچ محتاج
 بتصرف و اصلاحی نماند و بسیار نظرقفات که محتاج باشد از زیادتی و دوزخ است ظلم و تعدی با و کمتر رسد بلکه در باره از آنها با وجود و محبت نفسی از آن بگوید
 نباشد و همچنین در آن بقدر حاجت ضرری نباشد و لذت آن بدرجای است که تمام بسببند تمام میل از آن شوند و حاجت آن بیشتر باشد از سایر اشیا
 بلکه تمام زندگی با و است چنانچه فرموده **و من الماء کل شیء حی** پس همه شی در او تصور نشود و این اخبار شافی نیست با اخباریکه گذشت فضل
 اول از باب چهارم که صدقه علم و حکمت افضل صدقات است و خواهد آمد نیز در قسم تمام از مقام دوم از باب پنجم چنانچه در اخبار سابقه معلوم
 حقه را نیز زاده کرده باشند خود می که در جای مقرر شده و آب در بسیاری از آیات معلوم حقه تفسیر شده با آنکه ظاهر آن نیز مراد است و این دو در نهایت
 شایسته است چه همان قسم که آب سبب حیات است علم نیز سبب حیات است پس تمام زندگی انسان با این دو باشد و گذشت که امام علیه السلام بهین
 آیه که **و من احیا نفساً** در صدقه آب است که در صدقه علم نیز است و هر آنکه در علم محتاج است زمین نرم پاکیزه و صحت و ثروت
 زار و در زیر خاک آن سنگ نباشد **البلد الطیب** یعنی چنانچه نباشد باذن و تبرک و الذی خبت لا یخرج الا نکلاً از زمین پاکیزه
 بردن میاید کیامش با و و اعلام پروردگار و آنچه خست است پروردن نیاید از او مگر خرم نابودی و منفق نیز باید پیدا کند برای عمل انفاش حاجان
 و لهای نرم شده با ایمان که بخور جاد و آتش خفته آبی ملایم و دقیق و شرح شده باشد و آنچه با و رسد معین او شود از نیکی و بر سر کاری و قوت و دهاد و
 در عمل و بر سر دوا و حاجان که از آن گرفته و نفاق و معاصی از سنگ خار است و در دین می شود زار مرد و تر و خراب و نیکی برایشان جز بر خست و قلب
 و قوت بر خست و دوا و در دوزخ از خداوند و خرد و روشن و اگر آب ظلم و عدوان در در بسیار از آیات تشبیه فرموده و خداوند حق را زمین و سنگ سخت

نشان آب طیب
 و این است

چنانچه

و در می شود و نظایر اینها حضرت امام حسن علیه السلام برای دو کس که بیعت آن حسن و حسن مجتبی مبارک بود بایه سال بعد استدلال فرمود
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بدین فرمود رخاقت کن که ما بنویسیم و بخور طعام تو را که صاحب بقوی و بخور طعام فاسقین را ای ابوذر
 بخوران طعام خود را بیکس که دوست میداری و در راه خدا بخور طعام کسی را که دوست میدارد و در راه خدا و حق را بخور کسی را که دوست
 دارد آن جناب که فرمود و همانی کن طعام خود آنرا که دوست میداری در راه خدا و حق را بخور کسی را که دوست میدارد و در راه خدا و حق را بخور کسی را که دوست
 که دشمن دارد و چیز را از حق یا دشمنی کند یا چیزی از حق را بخور کسی را که دوست میدارد و در راه خدا و حق را بخور کسی را که دوست
 طعام خود را با تقیاده و عطا کن یکی خود را بنویسین و حق را بخور کسی را که دوست میدارد و در راه خدا و حق را بخور کسی را که دوست
 خود گذارد چیزی از مال دنیا را زیرا که خواهی گذاشت آنرا برای یکی از دو نفر یا هر یک عمل کند در آن لطاعت خدا پس سعید شد با حق و سبب و اشقی
 شدی یا هر یک عمل کند در آن بصیحت خدا پس تو معین او شدی در مصیبتش پس اگر گذاشتن مال برای دارش کپس از او آن مال بصیحت کند
 شاید حاصل بر او پوشیده باشد انسان عین عاصی شود البتة بدست خود دادن با آنکه چنین کند بخشش تو را بود و گذشت که خداوند بعد از
 شرح نصیحت و آداب و مفاسد و مبطلات اتفاق برای تشخیص محل آن فرموده للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله لا
 یستطیعون ضربانی الارض بحبسه الجاهل اغنیاء من التّعفف نفهمهم بیها هم لا یسئلون
 التماس الخا کا و اینکه این اوصاف منطبق است بر حال اهل علم و صلحا و طالبین معالم شریعت غرا بلکه اغلب اصناف مشرکان و متحقی
 زکوة از آنها بخند که در اعانت ایشان اعانت دین است چه حضرت صادق علیه السلام چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده فخری
 را بهمان فخر که در آیه سابقه ذکر شده تفسیر فرمودی و الله را با آنکه اقرار کرده اند بتوحید و هنوز معرفت برسانت حضرت حتی بآب و دستان و
 شده و از این جهت ستمی بر ایشان مقرر شد که سبب رنجت و میل ایشان بشود با سلام و وقاب و بقوی از نویسین که گفتارانی بر گردن ایشان
 افتاده و قتل و خطا و ظهار و صید و هم و قتم و قدرت بر آن ندارند پس ستمی بجهت ایشان معین شد تا صرف در کفاره کنند و غار منین را بفرمان
 و در آیه از آنها که در راه خدا خرج کردند فی سبیل الله را بجهتی که خواهند بجهاد یا حج یا هر راه طاعتی بروند و مال ندارند و این السبیل
 را بجهتی که در سفر طاعت ایشان را بردند نتوانند خود را بمقتصد رسانند بلی فاجر را در هنگام ضرورت بعد حفظ نفس باید طاعت کرد چنانچه
 می آید از حضرت ابو الحسن علیه السلام روایت که فرمود او ده میشود و بیست هزار پس فرمود او ده هزار و ده میشود فاجر با ندازه یعنی مقدار
 قوت زیرا که مومن خرج میکند آنها را در طاعت خدا و فاجر در مصیبت خدا و می آید و معانی الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 روایت که که جناب عیسی علیه السلام فرمود بنی اسرائیل خردمید جبال را از حکمت تا آنکه ظلم کرده باشند بیکت و منع نکند آن را از ایشان تا آنکه ظلم
 کرده باشند بایشان و می آید از عقل و قوت که جناب کاظم علیه السلام فرمود هشتم بدینیک رزق میرود در زمین نرم و غیره و در سنگ سخت
 همچنین بیکت زند و بیامد در قلب متواضع یا آبا و میگذازد آبا میشود و آنگاه در قلب متکبر جبار یا معور و بیکت آن را یا بیامد در آنگاه زیرا که خداوند
 فرمود او تواضع مالت عقل و تکبر را است برای جهل و اتفاق از حکمت و علم اشرف اقسام اتفاق است چنانچه باید سیم آنگاه نازع بایست پنهان
 که تخم را نه زمین و مخفی کند آنرا از دشمنانش چون طیور و مورد و مثال آنها بمقدار یکد از او بر آید و حفظ حقیقی از آنها و از سایر اعدا چون حشرات و پرندگان
 و غیر ایشان با مالک ملک که بمصنوع و انتم قرض عودم مخزن الزاد و چون هر پاره از مقدمات زراعت که بفرمان بجا آورش شده و از
 گردن آن کوی نیست و قوت و تعلیم آن نیز با و است تمام مقدمات با جناب و است منقذ نیز باید پنهان دارد صدقه را از تمام خلق بلکه از شخص که
 با دیگر برساند و بخوید که ندانند از کیمت بلکه در مقام تاکید را خفا و مبالغه در آن فرموده اند چنان بده که دست چپ تو نداند که دست راست تو چقدر داده
 و چگونه چنین نباشد عالی بیکت تمامی حالات خلق که باید در صدقه دهند باشد در حال دادن و بدادن صدقه در هر یک با لارود و نفقش کمال رسد

این حدیث از تفسیر
 قرآن است و در تفسیر
 سوره بقره آیه ۲۶۷
 و در تفسیر سوره
 بقره آیه ۲۶۷
 و در تفسیر سوره
 بقره آیه ۲۶۷

سر خط سیم

بهمان داشتن اوست و تمام مفاد صدقه را از ایشان چه اولاً باید محبت محض صدقه گرفته و او است با صدقه که آن محبت یکی از دو
 بود با صدقه آن فعل دیگر نه با بغض مجبور خدا چنانکه محض رضای او توان کرد و امید غیر از آن داشت علی من کانی عربیت که حضرت صادق
 علیه السلام بر حسین بن نعم فرمود دفع نمیدی احدی از فقره تا آنکه دوست داشته باشی ایشان را و این در صدقه منافی نیست و اما در ظاهر
 بسیار باشد که با نهایت عداوت بجهت پاره از اغراض انسان مال فردان دهد و هرگز سوگواری انسان از نهانی به عدوی خود چیزی دهد و قائم باشد
 محبت صدقه و او را داشته باشد چنانکه از جمله عداوت عظیم است که از اخراجی خارج باشد که در عالمی آنها این محبت با نیست رعایت شود و
 کرده داخل نشود در زمره و لکن الله حبیب الیکم الایمان و رتبه فی قلوبکم و یکی از اخلاص است به مبارکه و اتی المال علی خیر
 که در عداوت و عداوت خدا وین ذکر شده چنانچه سید مرتضی به غیر داده اند آنست که بدیدار با دوست داشتن دادن آن در صورتی که یکی از
 اسباب قبول کردن اتفاق را که است داشتن اتفاق کردن را سبزه که و لا ینفقون الا و هم کفار هون و باگراست و بغض و این
 کسی در نهانی چیزی ندهد و اگر در دزدی محبت و میل بآنست و اما در آشکارا پس با بغض بآن بسیار شود که اتفاق کنند بجهت و بعضی از مفاد صدقه بجهت
 ثالثاً محبت دادن مال از زودی اینکه خدا ندانم بآن کرده و اگر کند بیکر یا چنانچه او را دوست دارد و دوست خدا را باید دوست داشت بلکه دوست داشتن
 کرم بخشش و دفع کردن پریشانی نام که در همه اصناف خلق پیدا میشود و این نیز چون سابق اوست و در ابواب محبت حضرت امام العظام که جزو
 ایمان و مؤمنان را که زنی از منظر و داشتن آن نیست در هیچ خاصی و خصوص اتفاق چنانچه یکی از احتمالات آید سابق است و بدون آن در اغلب صدقه
 ترجیح و محبوبت تحصیل در صدقه علانیه بر نهانی بود است و خاصاً محبت مال را در دوست میدارد و اتفاق کند چنانچه خواهد آمد و در تمام
 ظاهر آید گذشته است و در نهانی داعی نشود بر دادن مال محبوب جز رضای خدا و از برای آن در علانیه داعی بسیار باشد و سادسماً داشتن
 یقین بوجود صانع جل و علاء رسولش که اصل حقیقت ایمان است و بی آن اطاعت و فرمان برداری هرگز صورت نگیرد و محرم نشود و بعد از
 اتفاق انسان را برای امثال او و بی آن کسی در خدا غالب چیزی بکسی ندهد و در ظاهر بسیار شود که ملاحظه بعضی از اغراض بعنوان صدقه و اتفاق
 کنند هر چند اعتقادی نداشته باشند چنانچه میفرماید و ما منعه من ان یقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و رسوله
 مانع نبود چیزی از قبول کردن نفقات منافقین مگر کفرشان بکذا و ند و رسولش و صاحباً اختصاص در اتفاق و شریک نکردن برای خداوند و خداوند
 دادن صدقه چه فواید سابق در صدقه با اختصاص مقرر فرمودند چنانچه میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
 و تلبیتاً من انفسهم کمثل جنة مریوة اصابها و ابل فانت اکلهاضعفین فان لم یصبها و ابل فطل
 مثل آنکه اتفاق میکنند اموال خود را بجهت تحصیل رضای خدا یا یقین ثابت بصدق و عده او مثلستانی است در بندی که رسیده بآن بران
 تند پس بوده داده و چندان و اگر باران شدید نباشد پس شبنم باو خواهد رسید بقدریکه کافی باشد و فرموده مثل آنکه از روی ربا اتفاق کنند
 کمثل صفوان علی راب فاصاب و ابل فترکه صلداً الا یتقدرون فاکسبوا علی شیء ما تدرکون است که
 روی آن خاکسار باشد پس برسد باو باران شدی پس پاک کند او را از خاک از آنچه گویند چیزی نه بپسند چنانچه بر روی سنگ هرگز زوید و تحصیل صدقه
 با اختصاص در نهانی در غایت آسانی چنانچه تنزیب آن در دنیا در صدقه آشکارا در نهایت دشواریست و ثانیاً اول کل و عداوت و عده خداوند که
 فرموده و ما تنفقوا من چیزی یوقت الیکم کما یخلف اتفاق کنند از غیرات تمام بشمار میکرد و ما انفقتم من شیء فهو مخالف
 هر چه با اتفاق کنند پس خداوند بجای او میگذارد و عده بدان عوض و سایر فواید صدقه را با تصدیق و اعتقاد برستی آن داده چنانچه میفرماید و
 اما من اعطی و اتقی و صدق بالکسبی فیستقره الیکم و اگر کسی بدو در این عمل متقی و پرهیزکار باشد باینکه برادر از او تقاضا
 یا در جمیع احوال خود و تصدیق کند خواه از چیزی دنیا و آخرت که باز آن و عده داده شده پس دوی آسان و حقیقی میکنیم او را برای آسانیهایی

این سخن
 بسیار
 زیاده

مذکور در این حدیث کافی و غیره در دست کشی نظری از کار و بار این سلسله است و هر که در این بابان آید و غنا کفایت
 بر سر کند و کارهای او را بعضی چیز دیگر بکشد پس فرستاد خدمت امام علی علیه السلام و سسوال کرد پس دست زد که آنقدر و ما با پدر و مادر و
 غنا منکرند مذکفند این حکمی است که در کتاب و سنت نیست چون دو بار در حضرت سوال کردند آن دو آید دوست و هر دو اصل ایمان و ایمان
 دیدن عذاب خداوندی بکار نیاید چگونگی اتفاق و حدیث است که شریف است از اعمال جوانی که آن بعضی از اعراسی ایمان نامت پسنیده و بدو عذاب
 رسد چنانچه توبه از معاصی نیز سرور بخش چنانچه خداوند میفرماید و لیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدکم
 الموت قال انی نسیت الامان و یستمر توبان را که کارهای مذکفند تا چون حاضر آید یا شاعر که در علامات او حاضر گردد و توبه نماید
 شود که بعد از آن که در محکم نام خجسته که شستن معین نموده و چار است از پاک کردن آن از کجی مانع نمود توبی کردن است و از کفایت
 آنچه با او و توبه از هر چه با او کار می کند یا آنقدر از مسافت مقصود از او را ضایع نمیدانند متفق بر اینند که قصه خود را از طلب خوشنودی
 و توبه از معاصی و در حال دجاست که شستن از دم بدن آن مال را با شستن میبرد کردن آن مال که در راه خدا داده و این قصه مانع نمود از خوشنودی
 و استی که مثل آن مال مثل خجسته است که بر سسلی می باشد که بر او خاکی نشسته که چون بایان آن برسد بر خیزد و از آن تخم بکشد و سید چیزی بر دست
 نیاید و آن خاک در اینجا همان غافلان را نشان است که این اتفاق در راه خداست که در موسم توبه اعمال و انگشتان پسنیده در باطن قلوب معلوم شود که
 عرض نمود از سبب استیج بدست نیاید پس پاک کند از کزل و رنگ در هر گردن نه از جهت ملاحظه گردان زشت خود بلکه از نداشتن طینان بود و خداوند
 و حال آنکه فرموده آنچه دید پس سیدم و همین پاک کند از کز است و بی میلی باین کار و رضا نبودن باین تکلیف چه استی که خداوند سبب نیاید
 نکردن اتفاق بعضی را که ایشان نموده و نیز میفرماید ذالک بیا حشر که هو اما انزل الله فاحبط اعمالهم و چون ناخوش باشد
 آنچه از عاصی فرستاده پس با خود که هر چه کرد و نسیجی پاک کند از عجب و کینه کردن بر این عمل و سبب آن خود را بیرون استی از او بر میگردانند
 از روی عجل و با نیت و خداوند اعمال که کمر علی از غیر مقصود هم سر بر ند که آوده بنام شد به بعضی از آنها و ضرر آن در عبادت بدرجه است که فرمودند عاصی تا دم
 به از طبع با عجب است و فیضی پاک کند از حقیر استی که کفر گیرنده و بزرگ شردن آن عطا بالنسبه او چه انسان آنچه سعی کند و او ای حقوقی است
 مؤمنین چه رسد عطا کا طین باز از خداوند آنها شوند بر آید پس چگونه بر آنها از اند میفرماید تا آنکه او حقیر و عطا پس گیر نماید و فیض علی الشریع از او
 خداوند علی الله علیه و آله و است که تمام نشود عقل مرد تا اینکه بوده باشد داده و در حضرت و شمر از آن ده آنکه که چک شمر و خیر سبب که از او جدا شود
 و بسیار داند خبر که اگر از غیر از سر نموده و فیضی کتاب غایت از عطا صادق علیه السلام هم در دست که حواریین عرض کردند بحسب عیسی علیه السلام که
 میتوان بر پیوسته کرد از غضب خداوند فرموده و با یکدیگر از غضب نماید در یکدکشتند و غضب چیست فرمود که تجربه و چک شردن مردم و فیض حق است و الله اعلم
 از آن عطا بدست که فرمود و خبر شمر بدو من حقیر را پس بدستیک که کس حقیر کند و منی را یا استخفاف کند با خداوند و از حقیر میکند و پیوسته غضب است
 بر او تا از حقیر شردن خود برگردد و توبه کند و فرمود که سیکه خود شمر و منی را یا حقیر کند و او را به توبه تنگدستی او خداوند او را در در قیامت آشکارا رسوا کند
 در حقیر خلائق و فیضی بعضی از کتب قدما از جهت خبری حدیثی که گفت نشسته بودم خدمت جناب رضا علیه السلام که داخل شدند بر او و حواشی از
 اهل ارمیه پس بزرگ آنها گفت آیدیم نزد تو و شک نداریم در امامت تو و شریکیت میکنیم در آن امامت با تو احد براد بر سسکه در نزد تو نموده و از او
 ما که برای ایشان است اموال بسیار آید و می شود برای ما که حل کنیم زکوة اموال خود را بسوی فقرا و برادران خود و قرار دهیم این را صل و دینی بایشان پس
 حضرت بنصب آید بخیر که زمین در زیر بار لوله و آید و بنود در میان آن کسی که عا به و حضرت سر مبارک بریزند از دست زمانی پس سر را بلند کرد و فرمود
 کسی که حل کند بسوی برادر خود چیزی را و بپوشد که از این چیز یکی و تقضی است از عذاب یکدیگر او را خداوند عذاب نکند با واحدی از اهل عالم را
 و فرمود بر جهت او پس بزرگ آن قوم گفت در حالی که انگش جاری بود بر پیش چگونگی چنین شده ای سید من فرمود یا عیسی که خداوند جز نکرده چنان

در بیان آنکه
 که خداوند
 عیسی

[illegible]

خداوندی را بفرستد

مرا و غسل
باشد

[illegible]

خدا شومنی با خدایم
و از انکه شومنی با خدایم
دارد غرض
باشد

مراوغه

اینکه نور صاحب حقوق و خور اخیر و مدیون و اندک چنان داند که محبوب ترین چیز را در نزد او که از جانشین غیر نواز است در لطیف ترین طریقه ها که از نسبت
خداست باز کند رقیب تر است از نزد برادر مؤمنی و است که پیوسته از طرف خود و از جانب او و از طرف خداوند واحد قائله و اعداء و از خواست و
و سواخ و در کار سسنگ آفات و بیست برادر یخته میشود البته اگر چنین داند تمام هم و نهایت معذور و در حیطه هر است آن از رسیدن آن آفات
در مدت عمر مرعی خواهد داشت و این تمام نه تقدیر عالی و دور تر از دانان است که بتوان تصور آنرا کرد چه رسد به آفرین آن و حق می خیزد که اگر تمام
و نیار القمه کند و در دنان مؤمنی گذارم خدا درم که باز در حق او تقصیر کرده باشم و حق می خیزد که اگر تمام
عرض کرد و بگوید کار چیست فرموده اند که اگر همه دنیا را از او باشد و همه را اتفاق کند باز اعتقاد کند بر نفس خود حقوقی و باطل کند اگر مؤمن طای کرده باشد یکی از
مراتب است که در او حالت قلبیه خود را با یاد دادن درست و تکلیف باطنی خود را با آیه ایشان بدست آورده باشد از سرخس و دای آسوده شود و از برای
پاک کردن ریح اتفاقی خود از این دو آفت محتاج شود و هر چه کتاب و سنت و شیخ علیل ابو الفتح را از برای ترجیح آیه متوجه ادنی کلامی است شیرین که
در این ترویج کند فرموده آنرا که مال هدیه کنند در راه خدای و مال آنکه در راه خدای مصرف باشد که قصد و نیت دارد و خدای باشد و طبع رضای او بر
رضای حق باشد برای ریا و خلق آنکه در راه خدای باشد که برای خدای باشد اول در مقدمه چسبیدن نیت باید که ما بین خود و رنجی نماید از منتی و دانی که
بدین نیت نمی و بر سر ستانده نیت و هیچ بدل او نمی از قول کنند و اگر وقتی از اوقات بر سر او نیت نیم در آن وقت بر روی نور نیت نیست نمک نیت
باید نیت نکرد مگر آن کریم آن باشد که بدو منت بر خود میدهد آنکه منت بر گیرنده بدو و عذر خواهد چنانکه گفت بعلی عطاء المحسن المختل
المتدی عفو او بعد از اعتدال الذنب و دیگری گفته بعلی عطاء المحسن المختل اعطائه عطاء المحسن المختل و اعتدال ذکا کان
قد احرى ما کریم آن باشد که عطا دهد و پوشیده دارد بدو و منت نمید بخشاید و بخش با دل مطلق نمید و با خرم منت نمید و عاقلان و خرم چشم ندارد و
شیخ بخیر و آنچه داده باشد بکس نکوید چنانکه آن سر جو آنمزدان کرد و در سب بدو و در در در باز بخت شرط بر نهاد و منت بر نهان سایر آن کس نکوید لا یند
من کسر حوائی و لا شکور و اصل منت و من قطع بود من قول کسر حبل متین ای صیف زیرا که او زد و منقطع شود و منقطع شود و شکور
لشکر اجر غیر ممنون ای غیر مقطر یعنی برای ایشان و زیاده که هر که منقطع نشود و گفته اند اصل منت نعمت بود و میگویند من علیه آنکه که بر او عطا
کرده و منقطع و عطا عطا عطا فامتن یعنی عطا کن و دای رنج باشد آن باشد که ذکر آن بسیار کند و پیش کسان باز گوید که او را خوش نیاید
یا گوید چند از این مسائل که تو را خدا میداند کردن و تو همیشه در پیش خواهی بودن و خدای در از تو بر ما و عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت پدرم گفت چو
کبر عطا می دهی و دانی که سلام تو بر آن کران خواهد آمد بر او سلام کن فانی نزد اسامه بن زید اندک گفت من جعبه دارم و نیری چند را و در مبردی را نهامی که
رفتن او بجا و برای خدای بود و نهایی بر یکا که خدا بدین خبر برای آن روزند تا از با خدای هر دو ان میوه خورند اسامه گفت لا با و لا الله فیک و حق
جعبه نیت پیش از آنکه بدای و نیت کردی ایشان را خدای عطا حرام کرده منت نهادن بر عطا را گفت کبر از سر که منت نهادن بر کسی در عطا این مرا
رسد که بر بندگان خود منت نهم برای آنکه منت خلقان نکیر و قیصر باشد و منت خدای تنبیه و تذکر است و آن مخی که برای من کرد که بعضی قطع است میتوان در
آیه احتمال داد که باطل کشیده صدقات خود را بقطع کردن صدقه باینکه بر از احسانی احسانی بخندد و خواهد آمد که تمام احسان بهتر از ابتدا و است و تا اینجا
باینکه گفتیم باین بر این بود که مراد از صدقه در این و لا یسئلوا احدًا فانکم بالحق و الاذن صدقه دادن خود انسان باشد و از من و از منی منت گذاردن
و دانسته کردن گیرنده باشد و در هر دو احتمال دیگر مبرود اما اول آنکه یک مراد صدقه دانی دیگری باشد انسان یعنی کاری نگشاید که گذارد بر نهان
صدقه دهند و اگر دهند صدقه باشد غرض صدقه که بشما میدهند برگردانند و مراد از صدقه صدقه خاوند مبارک که در دانی و در سوس باشد و عطا و دیگر
رسید که فغان چیز آنحضرت عبادت یا غیر آن صدقه است از خدای بر بندگان و باطل کردن آن هر دو من کردن خویش است از خدای که فغان
با خدا و آن شرح داد و صدقات خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و عطل آن از حق و دانی و مراد از آن که ترک عطا و امر و احکام فایز است

عليه السلام

نہایت پریشان

در ظاهر است بخوان برودن رهن آید و هیچ کتاب صادق در پس در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام هر وقت که داخل شد بر امام محمد تقی علیه
 السلام از سر و بود پس حضرت باو فرمود چه شده که تو را مسرود می نیم عرض کرد ای فرزند رسول خدا من ندانم از پدرت که میگفت نزد تو برین
 روز بگو باید مسرور باشد در آن روز نیست که خداوند روزی کرده او را صدقات و نیکیها و نعماتی که بر او نازل نمیشد خود رسانده و او در روز
 آورده من ده نفر از برادران من که فقیر بودند و خیالی داشتند و از بعد و در و بهی آوردند پس هر یک از ایشان را عطای کردم و مسرور من از اینجاست
 حضرت فرمود بجان خود قسم که تو را زد که خود را باشی اگر جبط و نایود نگردد باشی آری یا بعد از این آری جبط کنی پس آنرا گفت چگونه جبط میکنم آری
 و حال آنکه من از شیعیان خلع شام حضرت فرمود آگاه باش که باطل کردی نیکی خود را بر برادرانست و صدقات خود را عرض کرد از چه بابت ای
 فرزند رسول خدا فرمود با دو جوان قول خداوند را و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الا ذی عرض کرد ای فرزند رسول خدا من نیست
 نگذاشتم بر آن قوم که صدقه بایشان دادم و اذیت نکردم ایشان را حضرت فرمود خدا میفرماید و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و
 الا ذی و خداوند فرمود بمنت گذاردن بر آنکه صدقه بپوشید و با اذیت کردن آنکه صدقه باو میدیدید آن هر از حق است یا چنین میدان
 که اذیت کردن تو تو میرا که ایشان صدقه دادی بر من گزشت با اذیت کردن تو حفظه و ملاک مقرین را که در اطراف تو عیاشی با اذیت کردن
 تو ما را گفت بلکه این ای فرزند رسول خدا پس فرمود تحقیق که مرا اذیت کردی و ایشان را اذیت نکردی و صدقه خود را باطل کردی گفت برای چه فرمود
 بگفتن تو چگونه جبط میکنم او را و حال آنکه از شیعیان خلع شام آگاه فرمود ای بر تو آیا میدانی گشت شیعه خلع پاکت فرمود و بر من آل فرمود
 و صاحب کس که خدا فرموده و جلالت و جلال من افشی الله بنده و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار سادی کردی نفس خود را با اینها با اذیت
 نکردی باین ملاکه را و اذیت نکردی ما را پس آنرا گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه پس چه گویم فرمود بگو من از انبیا و دوستان
 نهاد و دشمنان شام و ده دست و دوستان شام گفت چنین بگویم و چنین تخم من ای فرزند رسول خدا تو بگویم از آنچه گفتیم که نپسندید آن
 و نپسندید آنرا که نپسندید مگر بجهت نپسندیدن خدا و بنزد من پس حضرت جواب فرمود الا آن بر گشت بیوی تو و اوهای صدقات تو و زانیست
 از او با تو تمام شد خبر تریف که مفسوس میشوید از او باها از لوم اگر کسی بد کند در آن چشم زار بع پس از ایشان تخم دست از او بکشند و در عزا
 بجای خود بکشند و بگو تمام اتهام در آسباری او کنند تا حرکت نشود و بگو که مفسوق تبریدادن اتفاق گشت و بگو که او را خود مغرور باشد بلکه
 پیوسته در اعتقاد و از قبول شدن آن خائف و ترسان باشد تا آنکه علامت قبول را ببیند یا آنکه نزد پیامبر و دو چنانچه خداوند از ایشان
 آنکه ایشان را از شتابندگان بسوی خیر است و میسر گردان از برای آن بخورده میفرماید و الذین یؤمنون بما اتوا و قلوبهم و جلاله
 الی و یجوعون امید مند آنچه امید میدهند و حال آنکه دلها ایشان ترسانست چه که مرجع ایشان بسوی پروردگار شایسته است که عالم است
 بخفایای امور پس شاید که داد و ایشان مخافه و محاسن باشد که آن خبر ندارند و در دفع آنها انصاف کردند پس برایشان بنمایان آنها را و در دنیا
 انصاف است ایشان را از حق کافی از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود در تفسیر آیه اینکه آن در مقام ذکر بر من و امید ایشانست می
 ترسند که برگرد بر ایشان اعمالشان اگر اطاعت کنند خداوند عزوجل را و امید دارند که قبول شود و تمام جمیع از آنجا بفل کرده که ترسانند
 از آنکه قبول نشود از ایشان و نیز ترسان باشد از سوء عاقبت و مخالفت ایمان عیش از مخالفت روح از جسم چه که گشت که اتفاق ایمان تا
 آن زمان مشروط در استحقاق جزای تمام اعمال است و این خوف از آن خوف است که هرگز از کاف نباید رایل شود و نباید از استحقاق استحقاق المومن
 این مشروط و چه است در مقام افزون و زیاده ای آن باشد و این خوف و انبیا و ارجح است امام و نا انصافان عباد و در بدو رغبه و از نظر در
 طامات آنانکه صیغه علم و حکمتان عالم را فرود آورده بود و آنرا از یکدیگر خرد میسپندان بر و را فرود آورده که یکدیگر را میسپندند و هر که خوف از عتاب
 زایل نشود از غیر پس از انصاف میسر و تصدیق و توبه و از این پس عباد و طلب قبل آن آسوده و نجات پیدا شود که در توبه و عبادات

در بیان تفسیر این حدیث

در بیان تفسیر این حدیث

در بیان تفسیر این حدیث

تقریر از پاره آن مواعظ آن چشم پوشند و از بعضی نبرد آن در گذرند و بدیهای آن عمل را بجنات تبدیل فرمایند چنانچه در حدیث آمده است و
 ان تجعل ما ذهب من جمعی و عمری فی سبیل طاعتک و اینکه فراردی آنچه از جسم و عمر من در راه طاعت خود و این
 نشود مگر با نسبت بطاعت فاسده سابقه که از جهنم فدا آن در گذرند پس داخل شود در طاعات زمخاصی گذشتند که در آن قابلیت طاعت شد
 نباشد لطف در آن عفو است در گذشتن از عذاب و الله العالم هشتم آنکه نازع مادامی که در زمین بقدر آن دارد و از کاشتن میگویند است
 مسامح کند و زیاده از قوت خود و عیال خود نگاه ندارد چه با ملک از زرع و مسامح در آن در عیال معاش عاری و در زرع معاش و محبت خواهد بود
 منفق نیز بقضای فرمان بایون و جاهل و اباموالکم و انفسکم فی سبیل الله باید قایم آنچه دانا گشت در راه خدا صرف
 کند و آنقدر که برای قوت و حفظ خود و اهلش نگاه دارد از روی امداد باشد در صرف کردن آنقدر که در این راه زیاده نازد و بی بخل و مضایقه از امتثال
 آن فرمان میگویند که آنرا سبب شیخ طریقی در حدیث که حضرت صادق علیه السلام میفرمود اگر علم منوای پس طلب کن اولاً در نفس خود
 حقیقت بندگی را عیان کن و حق حقیقت این بندگی چیست فرمود چه چیز است اینکه بنده بندگی برای نفس خود و آنچه خداوند داده و ملک برای بندگی
 ملک نیست الی مال خدا میداند میکند از آنرا هر جا که خدا ایشانرا امر کرده بآن و اینکه تدریس میکند بنده برای نفس خود و تدریس میفرماید تمام اشغال من در راه
 خدا و نماز کرده و در بایان و منی کرده از آن پس هرگاه بنده بندگی برای نفس خود و آنچه خدا تعالی داده و ملک آسان میشود بر او اتفاق در هر جا که خدا
 امر فرموده اتفاق را در آنچه چون توفیق کند بنده تدریس نفس خود را بر دست آسان میشود بر او مصیبتی دنیا و هرگاه مشغول بنده با آنچه خداوند داده
 بآن امر کرده و منی فرموده فارغ نشود از آن و در برای مباحات و مجادله با مردم پس هرگاه اگر امر کرده خداوند بنده را باین است آسان میشود بر او
 و شیطانی خلق و طلب میکند دنیا را برای زیاده کشتن و مفاخرت و طلب میکند آنچه در فرست برای عزت و سرعندی و نیکباز و روزگار
 خود را سپرده پس این است اول درجه تقوی که خدای فرموده ثالث الذال الاخی فی جعلها للذین لا یؤمنون علی کافی الاصل
 و لا تضاد و العاقبة للمتقين این و در آخر ترا بر فرمودیم برای کسی که نیکو بخواهد بنده بزرگوار زمین و آنچه خداوند داده و عاقبت برای پیروز
 گاراست و چون مضمون آیه سابقه بر صرف تمامی مال است در راه خدا پس بنده باید از روی صدق بخت و خلوص طوئیت آنچه در حیطه تصرف
 او است و بدست او سپرده اند و طریقی بندگی گذارد و چون مانور است بحفظ خود و اتفاق بر عیال و اولاد پس بختی امتثال این امر بقدر کفایت از آن
 بردارد و خود را در این مصرف بخرم و گسل و مأذون بخارد و باقی را در سایر راههای خیر صرف کند چون چنین کند تمام مال مجاهده کرده و اندک
 عبودیت بیرون رفته و در اتفاق بر نفس و عیال اثر نواپس که برای اتفاق بر دیگر است برده چنانچه خواهد آمد و علی را در کرامت و استجاب
 اتفاق تمام مال خلاف است نهید اول در کتاب در دس فرموده که دست مگر آنکه از صبر خود خاطر جمع باشد و عیال بند بشته باشد و در دست
 در شرح این تفصیل از او هشتم و اینکه بایستد و توکل تمام و نمودن فقر فعلی بر عیال شبهه در مدح و در حمان آن نیست غلبه و دوستی در دست است
 روایت کرده که ناکه بنی ثعلبه بنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله تلاوت میکرد آیه و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها
 فی سبیل الله فلیس لهم بعدنا اب و بعدی علیها فی نار جهنم فتکونی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم و هم فیها
 ما کنتم لای نفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون آنکه گنج بنده در فقره را و خرج میکند از راه خدا پس فرموده ایشان را بعد از این
 ناک را روزی که کم کنند و بر فرزندانش را آن اموال در دوزخ پس داغ کنند بآن ایشانند و بخواهند از ایشانرا که بیدار است گنج
 نماید پس ناکه غش کرده چون بپوشش ناکه گفت یا رسول الله این عذاب برای کسی است که گنج نزد خود دارد و فقره را فرزند آری پس تمام مالی را در
 صدقه داد و از آن شماره گرفت و بختی را در فقرت و فقرت گفت ای پدر نیکو کار هر چه از منم گذشتن و آتش پس همان سخن را در صدقه
 خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد پس ناکه از چشم مبارکش بر او نبرد و در فقرت فرزند خود و فقره را فرزند خود و فقره را فرزند خود و فقره را فرزند خود

انچه
 بیان فضیلت
 و انچه
 در این
 حدیث
 آمده

او مستاد او را در کمی یافت پس آید نزد آنجناب و گفت یا رسول الله گشت زینت مرا برد و میان و تو جدائی انداخت پس شنید که
 حضرت میخواند و آن جهت من موصو صدمه اجمعین پس در من آید پس بردن رفت و این اثر در اسد العاطیه روایت کرده که
 او جدائی بود از انصار و غنی تر از او در مدینه نمود چون آید را شنید و آن سؤال را کرد عرض نمود قسم بآنکه ترا برستی بر سالت فرساده که
 مالکت شب خواهد کرد و حال آنکه مالکت بنامند در بی و نه و بیاری پس تمام مال خود را صدقه داد و سیح طوسی در تهنیب روایت کرده
 از محمد بن یحیی الخفنی که گفت ما جماعتی در نزد جناب صادق علیه السلام بودیم که ناگاه داخل شدند برادر مردی از نوایان حضرت باقر علیه السلام
 پس سلام کرد آنجا نشست و گریه کرد و گفت فدای تو شوم من با خدای عهدی کرده بودم که اگر مرا عافیت داد از مرضی که تیرسیدم از او
 جان خود را بیکه نقد کنم تمام آنچه مالکت اویم و بدرستی که غذای عز و جل مرا از او عافیت داده و من بفل دادم عیال خود را بقیه در خرابه
 انصار و بر دوشم آنچه را که مالکم پس میفرود ششم خانه خود را آنچه را که دارایم و صدقه میدهم آنرا پس حضرت باقر فرمود که برو خانه خود را قیمت کن
 و جمیع مناع خود را و هر چه را که بقیعت عادل پس آزاد است با ش آگاه و فرسیدی بگیر و بنویس آنچه را که قیمت کردی آنگاه برو در نزد این
 ترین مردم در نزد و در خرابه داده و با دوست کن و اگر کن او را که اگر تو را اجل در رسید بفرود منزل و تمام مالک تو را پس صدقه ده
 آنرا از جانب تو آنکه بر گرد منزل خود و عمل کن در مال خود بخو که میکردی و بخور خودت و عیالت بخو که بخورید آنگاه نظر کن آنچه صدقه میدی
 پس هر چه را که کم نموی از صدقه یا صد خوششان و در راه خیرات پس بنویس همه آنها را و ضبط کن چون سر سال شدند بر نزد آنکس که با دوست
 کردی پس اگر کم یا که در خرابه پیرون آورد آنگاه بنویس آنچه را که صدقه دادی و پیرون کردی از صدقه است یا یکی در آن سال آنگاه چشم کن
 در هر سال تا آنکه و آن گوی از برای خداوند تمام آنچه نذر کردی و بماند منزل تو مال تو انشاء الله پس آنرا بکشت دور کردی اندوهر از این
 ای فرزند رسول خدا خدا را بخدای تو کند و محقق نماید که چون شرایط صدقه تمام بود در آن شخص آنچه را میداد خداوند عوض را بجا نیش میگذاشت
 پس هم تمام مال را صدقه داد و هم چیسری از آن کم نشد چنانچه می توان گفت که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که چند مرتبه نصف مال
 خود را صدقه داد و غرض ایشان صدقه تمام مال بود و تیرج و با آمدن عوض اول نصف دوم بقدر اول بوده نصف نصف که ربع شود و
 این شد آشوب در مناف و در راه است کرده که حضرت رضا علیه السلام در خراسان در روز عرفه تمام مال خود را در میان فقرا تفریق کرد
 پس غنی بنی سحر عرض کرد که ای خیر است فرمود بلکه منفعت است هر که شمارد آنرا چه را که در پی او خواهی داشت اجر و کرم را نسیم
 زار و از آنکه نذر او است آنچه بهتر و نفس بیشتر است آنرا بکار و از آنکه نذر او کم خورده و سالها مانده و امثال آن از معایب چیز
 که در تافه است و در بر خیر و از آنجا بر زمین بختنازد منفعت نیز مضیع در خطاب هر امیر بنی فضا لوالله البر حتی تنفقوا اتما تحبون
 هر که نیاید حقیقت کمی یا نه سیچان یا ایمن از نذر و بیکان نشاید یا به بهشت نرسد تا آنکه که اتفاق کند از آنچه دوست دارد و غرض
 با آنچه دوست دارد غرضی تا آنچه دوست دارد می ندی بآید آنچه در راه خداوند خرج کند از آنچه باشد که او را دوست دارد و انسان خود نمند
 دوست ندارد که آنچه را که خداوند بنا کرد و تعالی دوست دارد چه از لوازم ایمان محبت محبت خداوند است پس غرضی محبت بخداوند
 دوست داشتیم محبوبش و عزت کاتب خداوند دوست ندارد و بر طبقات را با آن معاینه سابقا ذکر شد پس منفعت آنچه را دوست دارد
 او لا یسجد که اگر از خجاست و محرمات و مبعوضات خداوند است از آیه مبارکه که هر دن و اهر با خالق آن ندارد و همچنین اگر آنچه را دوست دارد و انفاق
 آن باعث فتنه و مشیت برای آنکه با و بد مثل آنکه متوجه فخر را خدای اندیش و با حسن فخری و دیگر از قناعت و شکرش کامیده و بر میل و
 شاکش افزوده و گاه سبب آنرا شود چون پس کند و بدست نیارد و او را هم کم کند و بر افعال خداوند ابرار نماید و همچنین اگر آنکس دوست
 دارد از آنکه منفعتی خواست که با آن مالک یا بار که الله نام علیم السلام از آن بنوشیده و چشیده و بهای عمل و سیر و ابر تاسی و متابعت

خیر از او است
 صدقه

در بیان فواید و
در بیان فواید و

[illegible]

اسلام آباد
سرکاری عمارت
وزارت کابینہ

[illegible]

و بعد از اصل این شرط در کلام مجید از حجاب صدیق و کفایت مکالمه آن حساب و در بین زمان بدست میاید چنانچه در حدیث آمده است
 و مصاحبت با انجانب معرفت بر تنگنای و احسانش سوال از تبصره حجاب چون که در حدیث صدیق از جواب این سوال او که اعراض فرمود و در
 مقام تعلیم اشبات صانع و توجید و نفی شرک بطریق حکمت بنویسد و در خطبه رسیده که شمارا بعد از اخراج و تعلیم در مقام حق از علم و عمل تعلیم آید
 الزم و دفع آن باید کرد که آنی و دانستن آن نشاید بدین و بمعرفت آن هیچ ضعیفی و کمال را نتوان در مسلک علوم و فضائل بخردن و نشود از آنها
 منفعت بردن پس از آن در مقام تبصره حجاب در شرح جواب بر آمد پس عالم بصیر باید نظر باستعداد و منفعت کند که کفایتش در علم کدام علم
 چه مقدار آرد و پس از آن در مقصد و پیش نایل کند که این علم او رسید کدام غرض و مقصد قرار داده بجات خود و در طلب حق و دستگیری ضعیفان
 میاید که باستعداد و مبادات با علم او و صید غلبه عوام و جلب منافع و دنیا و همچنین غنی مال و جاه و نظر نماید که آنچه سائل خواسته از مال یا شرف
 یا خوار دارد و اتفاق آرد که اگر باعث هلاکت این و افکندن او از نظر لطف خداوند اندر آید و در جوار دنیا و متفرقین است
 دست نگاهدارد که اتفاق بآن اعانت است بر ظلم و عدوان و بر نفی و در بر اخوان کی می سخت العقول و غیره از حضرت کاظم علیه السلام روایت است
 که هشتم فرمود که ای هشام بخیال حکمت ندیده که بآن حکمت ظلم خواهد کرد و از اهلش مضایقه کند که با شما ظلم خواهد نمود و کسی را که در حال کشی بود
 که انتخاب نوشت علی بن سید سانی که از واجب ترین حق برادر تو آنست که گمان کنی بر او چیزی را که نفع میدهد او را نه از دنیا و نه از آخرت
 و اخبار و در باب گمان آنکه علیهم السلام علوم و اسرار خود را از پدرش صاحب جواب نداده و بسیاری از سئوالات ایشان و در جواب پاره خسته و در کج
 حدیث تو که چک و سئوال تو بزرگ است و امثال آن بسیار است هر که خواهد بچکش رجوع نماید و کسی را که از امیرالمومنین علیه السلام روایت
 کرده که فرمود چ چیز است که بعد میرود چرایی که در آفتاب میرود و دروغ میرود و نورش نفع بخشد و باران نیک بر زمین شوره زار باران
 ضایع میشود و زمین از او بهره غیر و طعمه میکشد پس اسیری گذارد پس منتفع نشود و از دن نیکی که برای عین بر بند خلی از او ببرد و نیکی که کسی
 او را بجا نیاورد و کسی حصال از حجاب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است بعد برود و دوستی کسی که وفای ندارد و
 احسان کسی که سپاس او بجا نیارد و علم آموختن کسی که توه او ندارد و سرپرستی کسی که توفیق او ندارد و کسی که وفای ندارد و کسی که وفای ندارد
 بن عجلان عرض کرد حجاب باقر علیه السلام که بسیار است شصت و یک چیز است از میان اصحاب خود که بآن مواصبت میکنند با ایشان پس چگونه بدیم
 آنرا فرمود بده تا بنابر حسب هجرت در دین و دفعه و عقل و ایضا از حجاب صادق علیه السلام روایت کرده که هیچ میفرمود آنکه در کف
 گذشتا و مجرد از اجزای احش شریک دهم رزنده است لا محاله تا اینکه فرمود خبر بدید بگفت خیر از پدرش جلال میگوید یا شمارا حال شما
 و از اهلش منع نکند که گناه کار میگوید بر آتش نبوده باشد غیر طیب و داد دهند که اگر موافق برای دای خود بدید میدهند و کردند
 نگاه میدارد و کسی را مالی شیخ مفید روایت که در تواتر نوشته شده هر که نیکی کند با حق پس آن گناهی است که بر او نوشته میشود
 و کسی را بشارة المصطفی و تحف العقول روایت که امیرالمومنین علیه السلام فرمود کفیل بن زیاد ای کفیل تعلیم کن کفار را از اخبار ما که زیاد
 میکند بر آن پس رسوا میکنند شمارا یا نه یا از مریدان شمارا بسبب آنها تا روزیکه محاسب شوند بآن کار پانزدهم نزع چون
 نزع توانا و دارای تمام حساب آن باشد و نفس را بداند و مانع بجهت او از آن کار نباشد خود در صد و تحفیل زمین قابل نزع بر آید و بر نزع
 که نزع از بان معالی بود در اقدام مشغول نزع فطر سئوال او نبود بلکه ابد اتفاق بخیال او ندارد که از این نزع خبری یاد میرسد و او طالب است
 است بحسب فطرت و حیثت بلکه حرکت او همان خیرات و منافعی است که با و راجع خواهد شد در این مشغول و زمین آلت اینکار و در استخیر است
 منتفع نیز بعد از آنکه بر منافعی نیوی و همدی آن باید خود در صد و تحفیل محل قابل آن بر آید و آن منافعی را متوسط و بخود رساند و منتظر
 سئوال سائل و مطالبه سختی نباشد چه شاید کسی او را قابل اتفاق نداند پس سئوال کند یا اگر کند سختی نباشد و اگر خود در صد آن بر آید و تا

در حدیث آمده است
 که هر که نیکی کند با حق
 پس آن گناهی است که بر او
 نوشته میشود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سخن را در خبر او فرمود و در عرض استحضار بنو ابی اصلی صدقه و انفاق فرمود چه دادن پس از مسکن است از معاضده و معاطله
مستحق معید در اختصاص از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود جز او داده خداوند نیکی را و در حق کی نموده باشد دادن آن را
در وی مسکن است و اما اگر بایده برادرش پیش تو بجهت حاجتی که نزد یکت دیده شود خون او در خشارش و در نماز و طهارت و غیره اندک یا بصیرتی
یا در جامع مسکنی او را پس چشم بخدا و باز چشم بخدا و ندک اگر برون کنی برای او تمام آنچه را از اشیای بر آئینه نکافات نکردی یعنی عوض آوردی که در
نزد تو بجهت با و ندادی و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هرگاه مردی دوستی که برادرش محتاج است پس نداد با و چیزی تا آنکه از او
سئوال کرد آنگاه با و او اوج نمیدهند با و برای آن کار و غیره از آنجناب روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد بسوی مردی
بجای از خرمای بقیع که فوات آن حضرت بود در بقیع و بر دوش قریب شصت من تبریز است و آن مرد کسی بود که اینک شش و عطا و چیز را
آنجناب برادر است و از آنجناب خبر داد هرگز چیزی سئوال نیکو پس مردی بآن جناب عرض کرد و الله آن مرد از تو سئوال نکرد و کفایت میکرد
او را از پنج دست یک سو پس امیر المؤمنین علیه السلام با و فرمود زیاد نکند خداوند در مسلمین مانند تو را من میدهم و تو بخل میکنی الله است اگر من
ندهم از آنکه از من امید دارد مگر بعد از سئوال کردن پس بدیم با و پس از پرسش پس ندادم با و مگر حقیت آنچه را که از او گرفتم زیرا که او دهم را که بد
کند برای من روی خوراک بجای که بمالد آنرا برای پروردگار من و خوشش آنگاه که عبادت میکند برای او و میطلبد حاجت خود را از او پس هر که چنین کند
با و در مسلم خود و حال آنکه او بخل فاعلی است برای صله و نیکی او پس راست گفته خدا را و در عا کردن از برای آن برادر دینی که زبان آرد
میکند برای او بهشت را و بخل میکند با و متاع فانی دنیا را از مال خود زیرا که بنده در عای خود میکند الله اعلم المؤمنین و المؤمنات
با و خدا یا با و در مؤمنین و مؤمنات را پس چون دعا کند بر ایشان مغفرت را پس خواسته بر ایشان بهشت را پس الضافات نگردد آنکه این کار
را بکنند بختار و محقق کنند او را بگردار و **و ایضا** از آن جناب روایت کرده که فرمود آنچه ابتدا داده میشود نیکی است و اما آنچه میدی پس از
سئوال پس چنان است که گویا تلافی کردی با و بعضی آنچه بذل کرده برای تو از روی خود شب خود را بر دو آورده به پیداری و بجزدی بجز تو
میان بائس را و بعد از آنست که بر آورده برای حاجت خود پس عازم میشود برای انجام آن حاجت و می آید نزد تو و ویش میزد و در گنای
کردنش عرضش دیده میشود و ویش در صورتش نمیداند با آن اندیشهش بر میگردد یا خوش شود خواهد شد و **و بی** از بیع بن حمزه روایت کرده
که گفت من در مجلس ابی الحسن رضا علیه السلام بودم و برایش خبری ذکر میکردم و حلق بسیاری جمع شدند نزد آن جناب و سئوال میکردند از
حلال و حرام که ناگاه داخل شد مردی بلند قد کدم کون پس گفت السلام علیک یا بن رسول الله مردی ستم از محبت شما محبت
آبا و اجداد شما از حج بر گشتم خبری خود را کم کردم و با من آنقدر نیست که بکترل بر دم پس اگر را می بزم مستقر شد مرا به بلند برسان و خداوند من بخت داد
چون برسم ببلد خود آنچه را دادید صدقه میکنم چه من از اهل صدقه نیستم پس فرمود با و میبین خدا ترا رحمت کند و در کرد بر دم و برای ایشان سغنی
گفت تا آنکه بر آکنده شدند و باقی ماند آنحضرت اسانی و سلیمان جعفری و خیمه دمن پس فرمود آیا حضرت میدید مرا در دخول یعنی رفتن بحرم پس سلیمان
گفت خداوند کار تر پیش آورد پس برخاست و داخل حجره شد و ساعتی مایند پس پروان آمد و در راست و پروان آورد دست مبارک را
از بالای در فرمود که ای است خراسانی عرض کرد حاضرم در اینجا پس فرمود بیکر این دوست اشرف را و استحانت جوی با و برای من حاجت و کفشی
خود و خبر که شوی با و صدقه دهه آنرا از جانب من و پروان رد که من تو را نیغیم و تو مرا نمی پس پروان رفت سلیمان گفت فدای تو شوم عطا
و افرادی و رحم فرمودی پس چرا روی مبارک را از او پوشانیدی فرمود از ترس آنکه نه نفهم ذلت سئوال را در روی او و بجهت بر آوردن حاجت
آیا نشیدی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را که نهان گسندگی معادل است با هفتاد حج یعنی عکس و افشا کننده بدی مخدولست
چو شانه آن آفریده شده است آیا نشیدی کلام اولی راضی نامه یوما طالب حاجه و رجعت الی اهلی و وجهی بمانه

حاصل مصون من لیس است که اگر روزی بخت حاجتی را در روزی بر سر آورد و آن روزی بی بختی بود یا بی استخوانی
 بلکه که بدلت سوال کردار عیون من لیس است که اگر روزی بخت حاجتی را در روزی بر سر آورد و آن روزی بی بختی بود یا بی استخوانی
 سکت پس آن از روی جفا است و هم عیب کفر من لیس است که اگر روزی بخت حاجتی را در روزی بر سر آورد و آن روزی بی بختی بود یا بی استخوانی
 برساند تمام آن روز و بعضی روز زیادت آنکه که محتاج شوی باو پس عیون من لیس است که اگر روزی بخت حاجتی را در روزی بر سر آورد و آن روزی بی بختی بود یا بی استخوانی
 داری شاید او را جستجویی و نیایی و عیون من لیس است که اگر روزی بخت حاجتی را در روزی بر سر آورد و آن روزی بی بختی بود یا بی استخوانی
 باین شروطنده چهار صفت خداوندانگی سکت و پرسش اینده نعمتای که ناگون که بشمار و احاطه در نیاید بهر کس بر چه محتاج است او را
 و عیون من لیس است که اگر روزی بخت حاجتی را در روزی بر سر آورد و آن روزی بی بختی بود یا بی استخوانی
 در نزد او بود معلی بن خنیس که داخل مندر بر او مردی از اهل خراسان پس گفت ای فرزند رسول خدا آیا میدانی مولات خراسان اهل بیت و میان
 من و شما مسافتی است و در و خرم کم شده و قادر نیستیم بر برگشتن بسوی اهل خود چرا که راه اعانت کی پس نظر کرد حضرت بطرف راست و
 و فرمود آیا نمی شنوید که برادر شاهی بمکیده بر شمشیر یک آنت که ابتدا داده میشود یعنی آنچه بی سوال و دهند آن یکی است و اما آنچه میدی پس
 سکت پس نیست آن چیز مکافات چرا که بذر برای تو از آردی خود پس فرمود سکت خود را بر آورده به بیداری و بخود و چیدن میان
 امید داری و اما میدی عیون من لیس است که اگر روزی بخت حاجتی را در روزی بر سر آورد و آن روزی بی بختی بود یا بی استخوانی
 رضارش و با اینده ذلت نمیداند بر میکرد و از تو با شکستگی و بد حالتی و یا با حاجت بر آورده پس اگر چیزی باو دای چنین میداند که باو احسانی کردی حال
 آنکه فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه دانه را شکافت و جاز آن فرمود و فرستاد مرا بر آسانی که آنچه بچ کشید و از سوال کردن او تو را برگزشت
 از آنچه بر سیده باو از یکی تو دای گفت پس جمع کردند برای خراسانی چه در برهم و دادند باو و گذشت از هر معلی بن خنیس در ذکر معرفت
 واجب برادر منی که برگاه و انس که برای او حاجتی است بشاب بسوی قضا و آفتاب و طهارت و کن او را باینکه سوال کند ترا برای آن حاجت بلکه بشاید
 کن بآن و اما مشرو حاکم خود را پس که در باب مقدمه خبر ما و مقدمه که از طرف سکت مسائل میرسد که پست ترین آنها را بختن آردی و است پس
 مطلع شده بر حالت او و اعانت نکرد او را مضطرب بود سوال سبب شده برای تمام آن مفاسد و عیون من لیس است که اگر روزی بخت حاجتی را در روزی بر سر آورد و آن روزی بی بختی بود یا بی استخوانی
 علیه السلام پرسید که گرم چیست فرمود یکی که من محض تحصیل ارضه و دنی و دادن پس از نخستین **باب فی قسم در اقسام صدقه و اتفاق و بلا خنده**
 و غایات یعنی ازا آنکه بجهت تحصیل آنها صدقه کند و آنچه آزاد دهند و سیکه را و اتفاق کنند و بلا خنده هر یکی از این سه هر چه چند قسم شود پس در اینجا
 مقام است **اول** در آنکه چه باید صدقه داد و بجهت چه باید اتفاق نمود و **فصل** آنچه باید اتفاق نمود و چیست آنکه خداوند بندگان را در هر دو دست یکسان
 که یکدیگر باید با ایشان اتفاق کرد **مقام اول** در اقسام آن بلا خنده اعراض و داعی مخفی مانند که انسان خود را بندگان و مشور بکاری اقدام نکند تا در
 او چیزی نبیند و این خبر را جلب نفعی است و رسیدن محبوب و یا بر گرداندن ضرر است و آموذگی از ترغیب و متعلق آن خبر و شد دفع ضرر که جلب آن
 دفع نیز خواسته یا دین است یا نفس یا جسد یا عرض یا مال و بر هر تقدیر یا آنها را معجلا خواسته که الآن طالب آن نفع است که ندارد و دارا
 آن ضرر است که لا یشتر برای بعد تا که خبری مترقب است آمدن پس در صد رسیدن آن بر آمده یا شری کان و جش میرو و پیش از وصول
 در مقام دفع و احتراز از آن در آمده و بر هر تقدیر این مراتب را یا برای خود میخواهد یا برای عزیز محبوبی از اولاد و علما و اخوان یا عانی و دوی و غیر
 و این خبر و دفع و ضرر یا دنیوی باشد یا اخروی اگر چه تصور بعضی از اقسام گذشته در اخروی مشکل است در هر حال این اقسام از برای هر
 پست است از هر حاجتی که در خیت صدقه است اگر چه در میان آنها نیز تفاوت بسیار است و بالاتر از اینها در جایست که در آنها قصد عوضی
 از صدقه فی شود چه نفع دنیوی باشد یا اخروی یا دفع شری از آنها اگر چه با رستی و خلوص بیشتر و بهتر از دیگران باو عوض دهند و آن نیز

باب
 فی قسم در اقسام صدقه و اتفاق و بلا خنده

در
 دوم
 پنجم
 چهارم
 ششم
 هفتم
 هشتم
 نهم
 دهم

چند رقم است و با هر یک سیل خط و معرفت عوام طلب آن دو قسم را بر تبت شمار ذکر کنیم تا در اینجا که در غالب عبادات ملحق باشند
 در حق و نور و روشن بکار بر ناول بلکه خداوند از اتفاق جزو این بر داری و نسبت بان خداوند را که سر او هر که نه اطاعت و بر تبت
 و سحر بر تبت عبادت و دو قسم اگر اتفاق کند بخت اگر محبوب خداوند است چه خداوند از اتفاق و دو دسته و دو دسته از اول و دوم
 و صدق و دعوی محبت از میان و دوست داشتن بر تبت که در حضرت مقدسش محبوب باشد و عاقل طلب محبت خویش باشد
 چند و را بر آن گشتیم اگر غرض از اتفاق او اینست که از احسانهای بی پایان خداوند جل و علا باشد که جواب آن خطی بر روی
 شورت و در کتاب عاصم بن حمید روایت از ابی بصیر که گفت شنیدم که جناب باقر علیه السلام میفرماید که وقتی رسول خدا صلی الله
 علیه و آله با اصحاب خود بود سواره بر مرکب خود که ناکه خرد و آمد و بجهه افشاد پس کسی گفت یا رسول الله دیدم شما را که کاری کردید که نکرده بود
 پیش از او و در فرود بزم آمد علی از جانب پروردگار پس گفت ای محمد بدرستی که پروردگار تو سلام میرساند و میفرماید ای محمد بدرستی که
 من خوشحال میکنم تو را و ارامت تو پس بنویز در ترس مالیکه آنرا صدقه ده و بنده که از او کنه پس بجهه کردم برای شکر خدا یعنی چهارم آن
 مقصود پیری و افتاد و نامی باشد بزره انبیا و اوصیا و صلوات الله علیهم که نهایت اهتمام را بان داشتند و هیچ چیز را بر آن مقدم نمی
 داشتند چنانچه در ذیل این حدیث ظاهر و حسین علیه السلام و فضیله اقدار و با بر المؤمنین علیه السلام در هر شنبان خود را به
 مسکین و نیم و میرداوند چشم اگر غرض مجرد داخل شدن در طایفه عاقلین و قرآن باشد چه در کلام مجید پس از آیات و آورده در اصلاح
 امر قلب و ذکر صفات جمید و مذمومه آن قدر اهتمامی که بانفاق شده هیچ عمل جاری نشده ششم آنکه هر که او در اتفاق عرض خوبی
 باشد که در دل از تصور عظمت خداوند پیدا شده و این به خوف از زدن بلاهای دنیوی و عقوبات اخرویست که از تذکر جرایم و معاصی
 او دل ظاهر بشود چنانچه باید بلکه از نظر در بزرگی و جلالت حضرت احدیت قهر قلب خائف و مضطرب و جوارح خاشع و از کارهای او بفر
 در خود بیت استحقاق عقوبتی نه بیند و بی استحقاق هم تحمل عقوبت ندهد ششم آنکه مقصود مجرد قرب غزلت در نزد خداوند و رفعت شأن
 باشد بی ملاحظه نفع و ضرر و ثواب عبادی به این قرب در نزد اهلش محبوب باشد از هر چه بیالی اندر آید ششم آنکه غرض شکر نعم موجوده باشد
 و لکن هر که ادا این شکر واجب نباشد شدن آن نعم باشد حسب عده بخیر که خداوند فرموده که و لئن شکوتم لآ نزل تکم نهرون آمدن
 از عده این واجب چنانچه که ششم آنکه غرض باز شکر و جود نعمت باشد یا دفع نعمت و لکن غرض از ادا و شکر و دو مورد از دست رفتن آنها
 باشد در دعایم الاسلام از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هرگاه هر دو نفرت بسوی بعضی از ما
 و پنج بر ملاصق خود را از خداوند بیاورد و این در وقتی بود که با مرکب میگذاشت پس چون خداوند او را سلام میداشت و بر میگشت شکر میکرد
 خداوند او را صدق میکرد و با پنج بر سر و دهم از اغراض دفع غلبی است از حیات و صحت و پیداری و چاره دل را مانند جد حیات و صحت
 و صحت مرض خواب بیداریت بلکه این اوصاف را او شدید تر باشد چه از مردن و مرض خواب جمید و از اصد و از صحت و از صحت و از صحت
 و بیداری و از جری نه بیند از مردن دل بر اعضا و جوارح میرند و در نیکو ضرر آن برادران برایش از مردن جمید است و همچنین از مرض و خواب
 او چنین شوند ششم صدق و توحید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود برای جسمش احوال صحت
 و مرض و صحت و حیات خواب بیداری هم چنین است روح پس حیات و علم او است و موت و اجلس مرض و شک او صحت و این
 او خواب و غفلت و بیداری او حفظ او است و اینها در کتاب جمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود اگر پاکیزه شود
 مرد پاکیزه میشود و حیث میشود و اینها فرمود در انسان مضطرب است یعنی آن که هرگاه او مسلم و صحیح شد مسلم میشود و مسیحی شد مسیحی
 اگر ناخوش شد ناخوش میشود برای او سایر جسد و فاسد میشود و سایر صفات جمید قلبیه و منافع قلبیه باطنیه از صبر و رضا و تسلیم و تقوی و توکل و

100

دولت
نفع عرضی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

[illegible]

این فرمودای بودی چه کردی امر در گفت کاری نکردم جز این منم بلکه من کشیدم و آوردم و با من و زمان خشک بود بیکر خوردم و بیکر
 صدقه دادم بکنی پس حضرت فرمود بآن خداوند را از تو دفع کرد و فرمود بدستیکه صدقه دفع میکند از انسان مردن بدو ای سرافراز
 کاظم علیه السلام روایت کرد که فرمود مردی از بنی اسرائیل که او را فرزند بی مثل پس از برای او پسری شد و باو گفتند که او رشت
 عروس میسر دین بدی بآن هرگز گشت چون شب عروسی شد چشمش افتاد بر سر عروسی ضعیف پس برادر رحم کرد و او را خواست و غذا داد پس آن
 سائل گفت عرازنده کردی خداوند تو را زنده بدار و پس شخصی در جواب نزد آن مرد آمد و گفت از بیست پیرس که چکرده پس پدید آمد و خبر
 داد و مرد با آنچه کرده باز برگشت آن کس که با او آمد و گفت خداوند بیست هزار زنده داشت با آنچه بآن برگرد و آن حضرت باقر علیه السلام روایت
 کرده که فرمود بدستیکه صدقه بر میگردد و خداوند بطلای دنیا را با مردن رشت صاحب صدقه هرگز نمیبرد و مردن بدی علاوه بر آن
 در آخرت برای او نیز میشود و شیخ صدوق در عین از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود گذشت جسی روح الله بقیه
 او از ایشان بگذشت بود فرمود چه شده اینجا گفت که باری روح الله خلاصه و خرقه را میبرد برای فلان پسر فلان و امشب فرمود
 او در چنین آه می گشت و فرمود اگر چه خواهم کرد پس کی از آنها برسد چو ای رسول خدا فرمود چون آن زن خواهد داشت پس کردگان
 اینجا گفتند راست گفت خداوند و راست گفته رسول او و منافقان گفتند فردا خیلی نزدیک است چون صبح شد آمدند از احوال خود دیدند که آنجی
 باو رسیده پس گفتند باری روح الله آنرا که خبر دادی بگوید و زکریا که خواهد مرد پس عیسی فرمود خداوند آنچه خواهد میکند و بعد از آن پس رفتند بسوی او و
 بیکدیگر میگریستند تا آنکه در خانه را که بیدار نشوهر زن بیرون آمد حضرت با فرمود از زن خود از آن کبر برای ما پس نزد زن آمد و خبر داد و او را که روح
 و که خداوند در ایستاده با جمعی پس داخل پرده شد پس داخل شد آنجا که فرمود باو در این شب چه کردی گفت در این شب کاری نکردم جز آن
 کاری که پیش میگفتم سائل میگوید شربت چیزی باو میرساندم که باو فوت میگردد تا شب دیگر بدستیکه شب گذشت آمد و من شوق بکار خود بودم
 و این من هم کارهای خود اشتغال داشتم پس مذکور جواب مذکور تا آنکه مکرر مذکور چون سخنان او را شنیدم برخاستم بچو که در کسی نشاند تا آنکه شام
 باو مثل آنچه میسرسانید پس حضرت فرمود از مکان خود در شو چون در شد نگاه افی در زیر جاوهای او بود مانند شرفه فرمود خود را بدندان گرفت پس
 حضرت فرمود با آنچه کردی خداوند از تو برگردانید و ابی تمام و ابی الاعمال از حضرت رضا علیه السلام روایت نمود که فرمود در بنی اسرائیل فحش
 شد بد شد چند سالی بی در پی در نزد زنی لغوئی بود و در این گذاشت تا بخورد پس سالی فریاد کرد ای کنیزک خدا که رسد پس زن گفت صد و یکم
 در چنین نانی پس آنرا از دهنش در آورد و سائل داد و او را پیر کو چکی بود که هرگز میسرانید و پس بصراف رفت که کی او را بود و پس میسرانید و مادر وی
 ترک میداد و خداوند خبر بیل را فرستاد پس را از دهن گرفت و مادر وی را پس جبریل او گفت ای کنیزک خدا آیا با رضی شدی این بقره را چون
 آن بقره را اینجا در آن کتاب و ایست خود که در خدمت آنجناب عرض ذکر کرد و مذکور در پس فرمود ما او را کنیز نام داشت پس آن خود را بصدقه
 فرستاد پس از شام را که بصدق کند بقوت روز خود بدستیکه انداخته میشود بسوی ملک سلطنت مشوری بجهت قبض روح بنده مومن پس حضرت
 میداد پس باو میگوید که در آن آن منور را ایضا در حقیقت رویت از آنجناب که فرمود با ما بدان صدقه بدید پس بدستیکه بلا را از صدقه
 میکند و هر کس صدقه بدو اقول روز دفع میکند از او خداوند شرافت از آسمان فرود میاید و در این روز و هر که صدقه بدو آتی شب دفع میکند خداوند
 شرافت فرود میاید از آسمان درین شب و ایضا در آن کتاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با علی صدقه بر میگردد و اند
 قضایا که حکم استوار شده و شیخ کلینی و غیره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود میان من و مردی محبت کردن ریخی
 بود آن مرد صاحب علم غم بود انتظار ساعت یک میرداشت پس از آن ساعت بیرون آمد و من بیرون آمدم ساعت پانزدهم گفت کرد پس
 خبری شنیدم برای من مردن آمد پس آن مرد دست راست خود بر چپ نهاد و گفت ندیدم مانند او هرگز که آنم و ای بر تو چیست گفت من صاحب غم

این فرمودای بودی چه کردی امر در گفت کاری نکردم جز این منم بلکه من کشیدم و آوردم و با من و زمان خشک بود بیکر خوردم و بیکر صدقه دادم بکنی پس حضرت فرمود بآن خداوند را از تو دفع کرد و فرمود بدستیکه صدقه دفع میکند از انسان مردن بدو ای سرافراز کاظم علیه السلام روایت کرد که فرمود مردی از بنی اسرائیل که او را فرزند بی مثل پس از برای او پسری شد و باو گفتند که او رشت عروس میسر دین بدی بآن هرگز گشت چون شب عروسی شد چشمش افتاد بر سر عروسی ضعیف پس برادر رحم کرد و او را خواست و غذا داد پس آن سائل گفت عرازنده کردی خداوند تو را زنده بدار و پس شخصی در جواب نزد آن مرد آمد و گفت از بیست پیرس که چکرده پس پدید آمد و خبر داد و مرد با آنچه کرده باز برگشت آن کس که با او آمد و گفت خداوند بیست هزار زنده داشت با آنچه بآن برگرد و آن حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بدستیکه صدقه بر میگردد و خداوند بطلای دنیا را با مردن رشت صاحب صدقه هرگز نمیبرد و مردن بدی علاوه بر آن در آخرت برای او نیز میشود و شیخ صدوق در عین از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود گذشت جسی روح الله بقیه او از ایشان بگذشت بود فرمود چه شده اینجا گفت که باری روح الله خلاصه و خرقه را میبرد برای فلان پسر فلان و امشب فرمود او در چنین آه می گشت و فرمود اگر چه خواهم کرد پس کی از آنها برسد چو ای رسول خدا فرمود چون آن زن خواهد داشت پس کردگان اینجا گفتند راست گفت خداوند و راست گفته رسول او و منافقان گفتند فردا خیلی نزدیک است چون صبح شد آمدند از احوال خود دیدند که آنجی باو رسیده پس گفتند باری روح الله آنرا که خبر دادی بگوید و زکریا که خواهد مرد پس عیسی فرمود خداوند آنچه خواهد میکند و بعد از آن پس رفتند بسوی او و بیکدیگر میگریستند تا آنکه در خانه را که بیدار نشوهر زن بیرون آمد حضرت با فرمود از زن خود از آن کبر برای ما پس نزد زن آمد و خبر داد و او را که روح و که خداوند در ایستاده با جمعی پس داخل پرده شد پس داخل شد آنجا که فرمود باو در این شب چه کردی گفت در این شب کاری نکردم جز آن کاری که پیش میگفتم سائل میگوید شربت چیزی باو میرساندم که باو فوت میگردد تا شب دیگر بدستیکه شب گذشت آمد و من شوق بکار خود بودم و این من هم کارهای خود اشتغال داشتم پس مذکور جواب مذکور تا آنکه مکرر مذکور چون سخنان او را شنیدم برخاستم بچو که در کسی نشاند تا آنکه شام باو مثل آنچه میسرسانید پس حضرت فرمود از مکان خود در شو چون در شد نگاه افی در زیر جاوهای او بود مانند شرفه فرمود خود را بدندان گرفت پس حضرت فرمود با آنچه کردی خداوند از تو برگردانید و ابی تمام و ابی الاعمال از حضرت رضا علیه السلام روایت نمود که فرمود در بنی اسرائیل فحش شد بد شد چند سالی بی در پی در نزد زنی لغوئی بود و در این گذاشت تا بخورد پس سالی فریاد کرد ای کنیزک خدا که رسد پس زن گفت صد و یکم در چنین نانی پس آنرا از دهنش در آورد و سائل داد و او را پیر کو چکی بود که هرگز میسرانید و پس بصراف رفت که کی او را بود و پس میسرانید و مادر وی ترک میداد و خداوند خبر بیل را فرستاد پس را از دهن گرفت و مادر وی را پس جبریل او گفت ای کنیزک خدا آیا با رضی شدی این بقره را چون آن بقره را اینجا در آن کتاب و ایست خود که در خدمت آنجناب عرض ذکر کرد و مذکور در پس فرمود ما او را کنیز نام داشت پس آن خود را بصدقه فرستاد پس از شام را که بصدق کند بقوت روز خود بدستیکه انداخته میشود بسوی ملک سلطنت مشوری بجهت قبض روح بنده مومن پس حضرت میداد پس باو میگوید که در آن آن منور را ایضا در حقیقت رویت از آنجناب که فرمود با ما بدان صدقه بدید پس بدستیکه بلا را از صدقه میکند و هر کس صدقه بدو اقول روز دفع میکند از او خداوند شرافت از آسمان فرود میاید و در این روز و هر که صدقه بدو آتی شب دفع میکند خداوند شرافت فرود میاید از آسمان درین شب و ایضا در آن کتاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با علی صدقه بر میگردد و اند قضایا که حکم استوار شده و شیخ کلینی و غیره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود میان من و مردی محبت کردن ریخی بود آن مرد صاحب علم غم بود انتظار ساعت یک میرداشت پس از آن ساعت بیرون آمد و من بیرون آمدم ساعت پانزدهم گفت کرد پس خبری شنیدم برای من مردن آمد پس آن مرد دست راست خود بر چپ نهاد و گفت ندیدم مانند او هرگز که آنم و ای بر تو چیست گفت من صاحب غم

نو در ساعت بد پروان آوردیم و بدین آیدم در ساعت یکت پس بستم که دریم بهترین شمشیر را بر تو پروان آیدم که بستم آیدم بدین بر این که در آن
 مرا آن پدرم گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس خوش دارد که بر گرداند خداوند از بدی روزی را و این را بدی است و روزی را
 و بدین چهره خداوند آن بدی آن روز را و کسی که دست دارد و این یک سید خداوند بدی است و این اول است خداوند بدین بهترین است برای تو
 علم خودم تو **حسین علی بن علی بن موسی** در این علم خودم از این علم خودم بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 پس در تقسیم داخل عیته یعنی چون در ساعت خود کار می نمودم در این علم خودم بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 صادق علیه السلام می فرمود هرگاه در این علم خودم بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 و این کتاب است علیه السلام بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 ما شنیدیم حضرت فرمودند که اگر این را از اجداد که نیست چیزی پس بر تو نثار از صدقه و نه بر نفعت تر از صدقه و نه علم را عالم الاسلام
 مرویت که حضرت مجاهد علیه السلام نظر کرد بسوی کوتران مکه پس فرمود آیا میدارید سبب این کوتران مکه را در علم خودم بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 آن ای سید زنده رسول خدا فرمود در زمان قدیم مردی بود خانه داشت که در میانش نخ می بود و کبوتری در شکاف خانه آن پستبان کرده بود پس هرگاه
 جوجه می گذاشت آن مرد بالا میرفت و جوجه را می گرفت و میگفت برای یار بود و زمانی طولانی در میان این کبوتر و پستبان گذشت که پستبان بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 از آنجا از آن مرد بالا میرفت و کبوتر را می گرفت و میگفت برای یار بود و زمانی طولانی در میان این کبوتر و پستبان گذشت که پستبان بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 مرد بالا رفت و کبوتر را پستبان انتظار میکشید که جوجه را می گرفت و میگفت برای یار بود و زمانی طولانی در میان این کبوتر و پستبان گذشت که پستبان بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 و جوجه را گرفت و پستبان آمد و آنرا گشت و پستی با در رسید کبوتر گفت خدا یا این چه بود پس با کفشدن که این مرد جان خود را نه او که بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 از او دفع شد و بدی خداوند نسل تو را نثار می کند و قرار میدهد تو را و آنها را در جای دیگر حرکت داده نشود از آنجا چیزی تا روز قیامت یعنی
 نوزان آنها را از جای خود حرکت داد و چهره بد بختی و آن کبوتر را آورد و بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
عیت سیم آنکه قصد کند با نفاق دفع ضرر از عرض ناموس و حفظ آن چون حفظ بدن واجب است **حسین علی بن علی بن موسی** فضل الله علیه و آله بدی است که گفت من با بصیرت بودم و علم خودم و طایفه را می شناسم
 کتاب دعوات از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس حسنه است و آنچه نگاه دارد آن مرد عرض خود را نوشته میشد و برای او
 آن صدقه و این شهر آشوبه منسوب است آن کتاب انس الجاسر علی کرده که فرزدی آن چه هست امام حسین علیه السلام هنگامیکه از مدینه میرد و فرستاد پس حضرت
 جابر خدا شرفی باد و عرض کرد که او شاعر عیبت فاسق فرمود بهترین مال تو آنست که با نگاه داری عرض خود را حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 کعب بن زهیر را جرای بکشد و در باره عباس بن مرداس فرمود برید زبان او را از جانب من یعنی بدید الله که ساکت شود و هر دو شاعر
 بودند و این شعر را نام علیه السلام مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس که نگاه دارد آن را محسن خود را و حفظ کند عرض خود را
 زبانهای سگان مردم مانند شغری پشیمان و عیبت کنندگان عرض مردم که باز دارد یا ایشان را پس آن عیبت برای شاد و هر قنات است
 چهارم آنکه مقصود از انفاق دفع ضرر باشد از مال موجود و حفظ آن از ظلم و دزد و عرق شدن و آتش زدن شدن و غیر آن از اسباب تلف
 و هلاکت چنانچه گذشت در فضیلت صادق علیه السلام و نگار بکه در سفر خدمت آنجناب بودند از دزدان ترسیدند و باز آنحضرت بعضی اوصاف
 کرد و باقی محفوظ ماند و در تجارت هیچ فراوان بودند و هیچ حکارم و علایق و غیره از آنجناب مرویت که فرمود من خاصم برای هر یک که پاک
 میشود در برابر و محو اعدا و او حق خداوند را نال آنرا تلف شود و فرمود صدقه بر میگردد و فقاهت و محاسبه از آنجا که نماند که حق خداوند را
 مال مخفیست واجب چون زکوة و کفاره بلکه هر مال که بجهت صدقه و آن مال را چنانچه شایسته است و چنانچه در کتاب است و مرویت که
 که فرمود ملعون ملعون است کسی که صدقه خداوند را نال آنرا تلف کند و چنانچه شایسته است و چنانچه در کتاب است و مرویت که

این حدیث را در کتاب
 جامع الترمذی
 و مستدرک
 و غیره
 روایت کرده اند

[illegible]

رسالة السائل
في
الدين

رسالة السائل
في
الدين

حضرت صادق (ع)

وہ کہتا ہے کہ میں نے اپنے

[illegible]

خانی بایسناس
را خاکی بایسناس
و اینک بایسناس

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

عزیز حضرت مولانا علی

عزیز حضرت مولانا علی

[illegible]

[illegible]

کل امری بکسبه و بهیمن	من یفعل الخیر یفعل بهیمن	و یدخل الجنة بهیمن	حرمت الجنة علی الصبیان
مروی من الصادق علی محتسب	یخرج منها ان حج محتسب	من حج علیها السلام یبیت	رات نوره و حسه بود
امرک بمع یان عمر و طاعة	مالی من لوم و لا و صفا	امطعنی اللوم و الرعفا	عذبت بالبریه صناعه
انی لا اعطیه و لا اهی شفا	او جolan جیمن من المحتا	ان الحق الاخبار و الحقا	و ادخل الجنة لی شفا
<p>پس طعام جویش را با دانه و سب را بارورده و بخشیدند جز آب چون شام روز دیگر نه کبریا رحمت نبوی صلوات دوم پس آنرا تحریر کرد و پنج فرض نان از آن بخت و علی با رسول صلی الله علیه و آله نماز کرد پس رو به سوی منزل کرد تا اظهار کند چه طعام کدشته شد پس روی ایشان را داده خوردن کردند و کاوی برادر خدا ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا خداوند طعام دهد شمار از خانه پیشی پس انداخت علی علیه السلام و انداختند آنجا که از دست خود طعام را و علی علیه السلام انکار کرد و دستبرد</p>			
فاطمه بنت السید الکرم	بنت نبی لیس بالزینب	قد جائنا الله بدی السیم	و من یسلم فهو السالم
حرمت الجنة علی اللیم	ولا یجوز الضراط المستقیم	طعامه الصبی یعم فی الحجیم	فصاحب الخیر یفعل بهم
سپس فاطمه علیها السلام این	ابیات را انکار کرد و دستبرد	انی ساعطیه و لا ابالی	و او ثلث الله علی عبالی
و اقرض هذا القرض فی الاغوال	او جود مالک القور فی المال	ان یقبل الله و یمنی مالی	و یمکنی حتی فی الاطفالی
اسوا حیا عا و هم استمالی	اکرمی حر علی فی العیال	بکریلا یقتل یاغتفال	لمن قتل الویل و الوال
<p>پس طعام جویش را با دانه و سب را بارورده و بخشیدند جز آب و صبح کرد و روز دوازدهم و چون شام بگزر رحمت نبوی صلوات بر او تحریر کرد و پنج فرض نان از آن بخت و علی با رسول صلی الله علیه و آله نماز کرد پس رو به سوی منزل آورد تا اظهار کند چه طعام کدشته شد عصام در پیش روی ایشان را داده نمود پس کسب و کاوی کرد و فرمود ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا خداوند طعام دهد شمار از خانه پیشی پس انداخت علی علیه السلام و انداختند آنجا که از دست خود طعام را و علی علیه السلام انکار کرد و دستبرد</p>			
علیه السلام انکار کرد و فرمود	فاطمه حبیبی و بنت احمد	من سجد الله فهو محمد	قد زانه الله بحلق عبد
قد جائنا الله بدی المقید	ما لقیب ما سور اولین	من یطعم الیوم یجده فی غد	عند الاله الواحد الموحید
ما ذرع الزارع سوید	اعطیه لا یحط به انک	ثم اطلبی خرائق لیرفعند	سپس فاطمه علیها السلام انرا نمود و فرمود
یا بن عم لیربق الا الصاع	قد برث الکف مع الذراع	ابنی والله هما حیا ع	یا رب لا تفرکهما ضیاع
اوها الخیر ذو متاع	قد یصنع الخیر با متاع	عبل الذراعین بدیالاع	و ما عنی را نمی من قناع
<p>الا غناع شجر مصاع پس طعام خود را با دانه و سب را بارورده و بخشیدند جز آب و صبح کرد و روز دوازدهم و چون شام فرمود که نذر ایشان را فاش نمود و علی علیه السلام دست و فرزند خود را گرفت و ایشان چون دو جوی بال بودند که از کسکی میگذشتند پس بر ایشان را بفرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون حضرت رسول نظر کرد بایشان پرسید و چشم مبارکش از آنکس گرفت و دست آن دو پسر را بر دوش از منزل ظاهر علیه السلام چون نظر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوی که در کفش دیگران شده بود شکش بدست چسبیده و من آمد و او را سخت گرفت و میان دو پسر پرسید فاطمه علیها السلام که بیکان فریاد کرد و اغوا شد و بنویس رسول الله از کسکی پس حضرت سر مبارک با تسمان بلند کرد و گفت بار خدا یا سر کن آل محمد این جز نبی فرمود و گفت با هر بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان ان الابرار یشربون من کاس کان من اجها کافوا و انما اخرسه ای پس بعد از آن علی علیه السلام روانه شد و آمد نزد ابوجبل و بشاری و گفت ای ابوجبل آیا میسر شود نزد تو فرض بکنید یا گفت آری ای ابوجبل شاید بکنم</p>			

سپس فاطمه علیها السلام این ابیات را انکار کرد و دستبرد

فاطمه حبیبی و بنت احمد

سپس فاطمه علیها السلام انرا نمود و فرمود

[illegible]

[illegible]

باب فی بیان حقایق و بیان حقایق

[illegible]

[illegible]

طیاری

در رحمت آقا و در امان رحمت دیگر میباید ماند و از خدا و جوار رحمتی خود خارج نماند و هر چه میسر شد که بخت آن کلمه بود
و در گذشته باشد از گاه آن جیبی ماند شود و در میان و خارج می ماند و باشد پس رختند و در گذر بدین آنکه بدین و پاک کردن
آنکه بدست آمد و در دست سار و زینا بود و علاوه بر آنکه بدین خیر با نیری از آن کرد و بر آنچه سفارش بود و از هر دو در عجب عادت بحال بود که
چگونه در آن ماند و باشد و آنچه از آن که چون با نیرند و در سب در سب که هر یک در سب شده باید یکسال دست از او برداشت و در سب کرد
و نظیر خود را بحال خود که اندک اندک کرد و در سب از آن افشاده تا آنکه اول بهار شد و در فضا با عادت خاکستر از روی در چهار روز باشد
و دیدیم که آن قطعی غم و غم سبز و خرم و از چند روز عمارت و قوی تر بخان خیر شدیم که احتمال استبانه اندام چون روز عمارت رسید حاصل آن
برابر ما بود و ز عمارت بود و الله یضاعف لمن یشاء و یستقیم و نیز نقل فرمود از آن قوم که او را استان انکوری بود و در گناه شایع
عام چون خوشه بود دل مرسته خورده رسید از فرمود بیخفتن استان که از یک کران که مصل است شایع دست بردواند و بر سر دین و آنکه از آنکه
هر کس از هر جای که بود بر او صاحب و حاجت خود را داد و بر آورد و جز دادن آب کاری بآن کرد و بدست با نیرند و در آن وقت داشت
چندین تمام انکوری عمارت را از آن خود و بر کسی بآن کاری نداشت چون در آخر با نیرنای چندین شده و از همه کرد و می باغ فارغ شدند با احتمال آنکه در سال
بر شایه از نظر عاریت پسینده و در میان بر کساخته و غنی شده بآن کرد و رختند چون چیده آنرا آورد و در چندین بر او سپرد کرد و با آنکه در دست
آن بهر مرد دین علاوه بر یکا رسیدن چیزی بآن افزود و است و ششم و نیز نقل فرمود که هر سال چون کندم را پاک ده صاف نموده و بخانه می آورد و نگاه
آن میباید و در سال پس از تصفیه پیش از نقل بخانه بحال افشاده که تاخیر کرد و آنجلس حسنی ندارد کندم حاضر و دفتر موجود رختن نقل بود و رختن پس از
که می شناخت خبر کرده کندم را بحساب در آورده حق فقر را جدا نموده و در میان نشان تقسیم نمود و با فقر افشاده بردند و در میان کندم و آنکه در میان خانه
بود رختند و مقدار و سعت هر یک معلوم و پس بود چون حساب کرد معلوم شد که آنکه از آن فقر افشاده و از آن کندم چیزی کم نکرد مقدار آن مال را
که بود که پیش از دادن حق فقر اسجیده بود و بهیست و محض می بین و بهیست می در فقر خود ریاست کرده اداس عباس کسی نداد گفت که اگر
از این است تا خداوند کند که گاهی که میکند پس محروم میشود و بسبب آن از روزی پس این عباس گفت قسم بخدا یک نیت خدای عز و جل هر یک
این مکان روشن تر است و کتاب خدا و نماز و شایع و عجب اگر فرموده خداوند در سوره ن و الفلقه پس سبک بر مردی بود و او را راست
بود و از قره آن استان بر کرد و داخل منزل دخانه خود چیسری میکرد تا آنکه میداد هر صاحب حق فقر را چون شیخ مردی بصر از او را شد
پس بار آورد استان ایشان در آن سال که پدرشان مرد باری که هرگز نیافریده بود پس از آن پس آنکه آنان رختند بسوی آن استان صادر عمار
عصر پس مشاهده کردند و روزی دهنسری که مانند آن بدیده بودند و در حیات پدر خود پس چون دیدند آن فرزند این اطفال و گشتی کرد
و بعضی بعضی گفتند که پدر ما پیری بود که غناش شده بود و در حرف شده بود پس پاینده از یکدیگر عهد و پیمان کردیم که بهیم با حدی از فقر اسجیده
در این سال چیزی تا آنکه غنی شویم و مال ما زیاد شود پس ضایع تا روز یکم در این سال آینه پس چهار نفر از ایشان با رضی شدند و جمعی خشم کردند
و او همان است که خداوند تعالی فرمود قال او سطه لهم الم اقل لکم و لا تنجون وسط ایشان گفت آیا گفتیم هر
شمارا جز آنکه نمیکند خدا را و این کلام بخداوند بدین تنای استان بود پس آنکه گفت ای پسر عباس آن وسط ایشان بود و بحسب من گفت زیرا که
در سن از همه کوچکتر بود و در عقل از همه بزرگتر و وسط هر قوم بهترین ایشان است و دلیل بر این قول خداوند است که تنای امت محمد صلی الله علیه و آله
کوچکترین و میدو بهترین امتها خدای فرموده و كذلك جعلناکم امة وسطا قرار دادیم شمارا امت وسط پس وسطی ایشان گفت
از خدای عز و جل و بر طریق پدر خود با شنید که سالم نمایند و فائده بگیرد پس بر او حاکم کردند و او را سخت بزد چون برادر یقین کرد که ایشان را
کشتن او را دادند و مشورت ایشان و اقل شد با کرامت ولی غنی بی منزل خود رختند و قسم خوردند که خداوند که چون صاحب شد بچسبند و نگفتند و نشاندیم

کتابت شده است
در روز دوشنبه
در ماه رجب
در سال ۱۰۰۰
در شهر کربلا

پس سبب عذاب خداوند ایشان را جفا کرد و حال شد میان ایشان و آن روزی که ستر قتل شد بر آن پس حسیه دادند ایشان و در آن
روز آنرا بپوشانیدند و آنرا عذاب الجحیم را از عذاب البصر متعین و لا یستوفون عذاب
علیهما اطراف من من تلك و هسرعیاعون فاصبحت كالصبریم استبار نمودیم که در زمین با جماعه بخان بودیم و
بسیار انگاشتی که خشم خورده که بچسبند آنرا با خدا و آنرا انداختند بر سر او که او را دید و احاطه کرد با و عذابی از جانب پروردگار نازل
بخان که ایشان در جواب بودند پس گردید مانند هر چه یعنی سوختن آتش بر سر ایشان پس عذاب من هر چه هست گفتت تا یک که در جحیم
در او است و نور پس چون صبح کردند و بخواستند از او دادند یکدیگر را که آنرا اعدا و اعلیٰ حرکتی که ان کنتم صانین فاطلوا
و هم صانعون که با خدا و آن سر حصول خود بریدند اگر قصد جیدن دادند پس راه افشا دادند ایشان را یکدیگر کفایت داشتند آنروز
ای بر عباس نجاف چیست گفت شورت بگردید بعضی با بعضی لیکن می شنیدند عذبی غیر ایشان فقالوا الا یل خلتها الیوم علیکم
سکین و خلد و اعلیٰ حرکتی که ان کنتم صانین فاطلوا و هم صانعون که با خدا و آن سر حصول خود بریدند اگر قصد جیدن دادند پس راه افشا دادند ایشان را یکدیگر کفایت داشتند آنروز
بودند بر قصد جیدن یا بر منع مساکین یا حرمان از خیر لسان که نفیض مقصود ایشان بود از حرمان فقر و در غنای بود که بچسبند آن غنای را و می
دانستند که هر مرد و در آورده از مطهره و نعمت خدا بدین چون دیدند و در او مشاهده نمودند آنچه را و نازل شد گفتند انما الضالون
بل یحییٰ مومنون که ما بچسبند بلکه ما می بینیم که خشم و خسر و م شده پس خداوند فقر و کم کرد ایشان را از آن روزی سبب آن مصیبت که صادر
شد از ایشان و هیچ غلی نکرد ایشان را قال او سطره المداخل کثیر لولا استجوبت کنت من ایشان که با کفر شما
جرات بکسبید قالوا اصبحنا ربنا انما کنا ظالمین گفتند منزه است خدای ما ما بودیم شما کاران فاضل بعضی
علی بعضی بئلا و مومن قالوا یا و یلنا انما کنا ظالمین عسی ربنا ان یدل لنا خیرا سها انما الی و متلا
و اعیون کذا الذک العذاب و العذاب الاخره الکی لو کانوا یصلون پس در آن وقت بعضی ملاست می کردند
یکدیگر را گفتند ای ای بر ما که بودیم زیاده و زکات شاید پروردگار ما عذابی بد ما را بهتر از آن که با بسوی پروردگار خود را عظیم چسبیدند
عذاب و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر که بداند چیست و ششم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و آله فرمود باصحاب خود که کدام یک از شما در شب گذشته شرم کرد از برادر خود یا چخبان کرد خود را از برادر یکدیگر در راه خدا داشت بچه فقر که
در او دیده بود انگاه شیطان و سوسکه در آن برادر و پیوسته با او مجاهده کرد تا بر او غلبه نمود پس علی علیه السلام فرمود بمن یا رسول الله پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چسبیده یا علی آن برادر و دشمن خود را تا پیروی کنند بکار نیک تو آن مقدار که توانائی و از آن هر چند
زنده ایدی از ایشان بقیام تو دشمنان کسی غبار تو را و نکر و کسی بسوی تو که سبقت میگیری بسوی فضائل نکر نگریشی عجب نهی و انصافی
شرف از انصافی مغرب پس علی السلام فرمود یا رسول الله که ششم بر بنده ظان شنیدم مرد مومنی از انصار را دیدم که سبقت از آن مرد سبقت
خبرزه و خیار و بخیر و بخیر از آن شدت که سستی چون او را دیدم حیا کردم که مرا بچسبند پس چهل سواد پس عرض کردم از او و فقری خود را
و برای خود را فطرح و در مشه منان جو میتا کرده بود پس آنها را نزد آن فرد آوردم و با د کفتم از این متاد کن هرگاه که رسیده اندی پس
در سبب خدای عز و جل فرارید هر برکت را در آن پس گفت ای ابو الحسن من میخواهم امتحان کنم این برکت را چون یقین دارم بر کسی کفایت
میرد گوشت جو چه بخوام که بعضی از اهل منزل من آنرا خواسته پس کفتم با و بشکن از او چند لقمه بعد آنچه میخواهی از جو که خدا میطالی آنرا جو یکبند
بجست سوال من از او بجا و حمد و آل طیبین ظاهرین و علیهم السلام پس شیطان در دم خطور داد که ای ابو الحسن تو این را میکنی با و شاید
ساقی یا زبیس با و کفتم اگر او مومن نباشد پس اعلیٰ است برای آنچه میکنم هر چه بنا گفتت من سزاوارم بی کنی کردن و چسبیدن

درست و از این جهت هر چه می‌گوید می‌شود صدقه هم گشت بوی تو باشد صدقه هم پس صدقه و صدقه هم را از او رفت و ماند و داد
در سوره ای که بر آن صدقه هم را و در پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را و بدید که در وسط راه نشست که هر که می‌دید و آنجا نشسته چون
در راه می‌رفتند و در سوره ای که بر او باطلی که با و بهاء نافه را و می‌گفت آری خدا تو نشود و پدر و مادر هم فرموده اند که با تو دوستی بر من
خوبه و یکبارگی بیشتر از شران بهشت بود و ما هم از زنده بود و کار علیان پس از او راه و غیر اتفاق کن و از اشتیاج و در پیشی سوره ای و هم
خدا کمال حاجی ملا احمد زانی در خزان خود نقل کرده اند که از صاحبی از اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله بود که پس از مردن آن مرد صالح او را در جواب دیدم پس دیدم که
که از او چه کرد گفت مراد حضرت ملا خود داشت و صدقه بود آید استی که برای چه ترا آفریدیم گفت با حال صالحم فرمود که کسی با علم
در بندگی فرمود که گفت غفلان و طمان صدقه بود و بجهت هیچ از اینها تو را نیا فریدیم نعم الهی پس آنچه آفریدی فرموده که یا خاطر داری و هستی را که در اینجا
بعد از راه میری پس که یک را دیدی که سر او را عا حبه کرده بود و او را بنامه می‌برد و بار از شدت شیخ و سر پایش را در کمر می‌تخم بر او در میان
پوسته‌های خود که در بدو داشتی جای دادی که او را از سرانگاه دارد گفت آری صدقه بود چون بر آن گریه ترسم کردی ما بر تو رحم کردیم کسی و ششم
بحر و اخو عالم فاضل معاصر بر زاهد باطنه خود ساری در رو صافات الحیات نقل کرده که روزی یکی از لشکریان جناب عالم جلیل آخوند ملا خلیل فرمود
شایخ کافی را ملاقات نمود و در یکی از گویهای شریفین در دست آن شخص برات بود و الهی بود و بعضی از رعایا پس بجناب آخوند داد که بخواند تا اسم
آن شخصی که خاله بر او است معلوم شود پس چون آنجناب از آخوند فرمود این نوشته با اسم این بنده است و شخص را بنزل خود برد و آنقدر جو را
با تندرست باد و او را چون آن مرد رفت و دست شد جو را در نزد کسبان شاهی بختند هیچ کسی دهن بجا باز نکرد پس ناظرین متعجب شدند و
سلطان رسانند چون از حقیقت حال استیفات کردند و جناب آخوند را شناخت بر اگر ام و احترام او است و در این کل هم صدقه عرض
بود در مال مقام و در اقسام صدقه بملاحظه آنچه از این باید و امکان است بدل آن در رسیدن و پیش عباد و تمام انواع آن هیچ
اول اتفاق بحالت قلبیه و دوم بدل جوارح و اعضا ششم صدقه بزبان چهارم بواسطه مال پنجم صدقه کردن بزرگ آنچه از اموال
بکند از ضرورت اذیت با و چه جایز باشد آن کار برای او چه نباشد و اینها گاهی با جمیع شوند گاهی جدا گاهی بعضی با بعضی قسم اول اتفاق قلب
و دست داشتن رسیدن خیرات دنیوی و اخروی و رسیدن سرور آنها برادر و منمن محتاج و باقی بودن نعمت موجوده و بالجمود دست داشتن برای
او آنچه را که برای او زیاده بعد از رسیدن آنکه چه را باید دست داشت و طلب کرد و بدو داشتن برای او آنچه را که برای خود مکرده دارد با تفریق
آنچه را که باید خوش داشت و نه رسیدن و نه رسیدن آن محبوب و معغوض باد در کمون ضمیمه و سواد و خاطر از خداوند لطیف خیر عزم ثابت
جاری که صدق آن ظاهر باشد بر واقف بخصایات سائر و تقصیل بمقام بر خافه آن لازم و تخم و فی آن سائر صدقات بی روح بلکه گاهی صاحبش تنگ
در رشته نیا فتن چنانکه کسی چیزی بدیگری دهد و در دل نخواهد که خیر آن حبیب یار و رسالت از برادران دینی او سوره نشود همیشه مفید در کتاب
احضاص از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اهل نیکی در دنیا اهل نیکی باشند در آخرت با ایشان می‌گویند گمانان شما آفریننده شده
پس بخشید حسنت خود را بر کسی که خاسته و نیکی کردن واجب است بر هر کسی بدل و زبان دوست پس اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن بدست پس
نیکی کند بدل و زبان و اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن زبان پس صدق کند از ابدل ایضا در آنچه صدقه در کتاب خوان از آنجناب روایت
کرده که فرمود دوستی برابر مراد را تو است برای برابر و دوستی فجار مراد را فضیلت است برای برابر و بعضی فجار برابر را زینت است
برای برابر و بعضی برابر فجار را رسوائی و امانت است فجار ای هم تحف العقول از جناب سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود اما خدای تعالی
بر تو پس در دل داشتن یا خواستن سلامتی ایشان پس بودن یا در میان و رفت سیدگان ایشان الخ و هم کافی از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود در ضمن حقوق واجب برادر و منمن که آسان ترین حق او آنکه دوست داشته باشی برای او آنچه را میخواهی برای نفس خود مکرده و

برای آنکه در این راهی بود **شیخ** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که هر کس غسل می کند که در این
راه باشد بر او صد بار دعا واجب است و با آن دست داشته باشد و در دست راست او و در دست چپ او بر او صد بار دعا
و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا
که شیطان گفت **شیخ** گفت که هر که در این راه باشد بر او صد بار دعا واجب است و با آن دست داشته باشد و در دست
راست او و در دست چپ او بر او صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا
برای خود و **شیخ** گفت که هر که در این راه باشد بر او صد بار دعا واجب است و با آن دست داشته باشد و در دست
راست او و در دست چپ او بر او صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا
جمع می کند بر او صد بار دعا واجب است و با آن دست داشته باشد و در دست راست او و در دست چپ او بر او صد بار دعا
و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا و در هر روز صد بار دعا
است بر حد نصاب و در حال حاجت ایشان اصرار دارد پس مطلوب علی رسیدن خیر است بآنها و هر که در این راه باشد و اگر اشتباه می کند
باشد پس باید که دست در دعا و بخوابد و بخوابد و بخوابد و بخوابد و بخوابد و بخوابد و بخوابد و بخوابد و بخوابد
و بیکر اگر منتبذ شود محبوب او خواهد شد و هم چنین بسیار شود که محبوب انسان با محبوب برادرش مختلف شود و بیکر اگر منتبذ شود
شان با قدرت با امثال آنها در اینجا باید مراعات کند محبوب او را و بآن اخبار منافات ندارد و الله العالم قسم دوم احادیث
بجای و احادیث دیگر در این کتاب است که در هر صفت آن مختصین آنها در انواع و اقسام این قسم قابل ضبط است اگر کثرت
مراتب آن که بحسب تفاوت درجات و احوال پیدا شود و گاهی باشد که برادرش در بلا باشد و خود را مقدم دارد بر برادرش و جان با دوست
یا صحت خود را ایثار کند و بخیرین این بلا جان و جوارح و سلامتی او را بکار دهد و چون آنچه در شیخ جلیل حسین بن سعید ابوازی از اصحاب حضرت
علیه السلام در کتاب مونس از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود قسم بخدا که عبادت کرده نشود خداوند بخیرتی افضل تر از ادای حق مومن
پس بعد از ذکر جوارح و حقوق مردم اگر با و جنسیری رسید پس چنان خداوند را در آن عطا کند پس عطا کند با و آن بلا را بخل شود از جانب او عانت کند
و این سه فقره تازه با مقام بلا است که اگر بآل دفع شود بده و اگر بر تن باید از او دور کرد و در جانی گریزی از آن نیست نخل شود و اگر در پیش محتاج
اعاشی است بکن و ایثار بجان گاهی در جوان بخردید می شود زنی انسان بی همت که متشنج می شود و شیخ جلیل مذکور در کتاب نه از آن
روایت کرده که داد و دینی علیه السلام گفت هر آنکه عبادتی بکند خداوند را و در آنجا اعم زور را و خداوند بیکر که از آن نکرده باشم پس داخل شد در
محاب خود و بجای آورد از آنجا که خداوند ناگاه صدقه ای در محراب ظاهر شد و گفت ای داد و بخت آورد تو را و در آنجا کردی اشتباه
و فراموش گفت آری گفت البته تو را شکست نباید در بدستیکم من تسبیح می کنم خدایم را در هر شب هزار تسبیح که منتبذ می شود با هر چه هزار عدد
بدستیکم گاهی در فراغ هم پس آواز می کند مرغ در هوا پس گمان می کنم که او که رسیده باشد پس خود را بر روی آب می آغوشم برای او که در آنجا رود و حال آنکه
نیست برای من گناهی و **شیخ** مفید در این روایت کرده که چون حاجت دالی شد گیل بن زیاد را طلب کرد پس او را طلب کرد و در حال عطا و مروت
مستید او را قطع کرد چون گیل از او دید گفت من محنت پریم و غم تمام شده نزد از نیست که سبب بمانم مردمم قوم خود شوم پس خود نیز از حاجت
و نیت خود خود را برای تو من بگشتم رساند و **شیخ** گفت که غیر او در احوال محمد بن ابی غیر که فقیه ترین اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است
نقل کردند که چهار سال بارون الرشید او را حبس کرد و تا زیانها بر او زد که نشان شیخها را با و نشان دهد آخر بروز نداد و از این مستبیل در
حکایات صالحین بسیار است و **شیخ** حصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرد که خداوند فرمود که گاهی ندهد در هشت خود و نه
صفه را که در کند بر خداوند نیکو بگردد با هم بکن یا حبس کند حق مردمی را و او است که گفتیم به و از زیاده ای آنچه مالک است فرمود عطا کند با و از
نفس خود و روح خود پس اگر بکند بر او از جنس و طبیعت او نیست بخیرین نکه در آنها و شیخها را نشان فرمود که در این قسم است که در این نماز و

[illegible]

[illegible]

حضرت یمن ترار و نادر و اخی و داد است و داد است آنچه میل کند آن مسند و نه برادر و بسطی می فرمود بر کس گشت کوی را
 چهل کام در زمین بخواری مقابل یکصد سوزنی از آن برودن تمام این ارطاد و کر زمین محل صدور و کشت است و بد آن را
 در میان حسانت خود و در قیامت منسرج ترار و دنیا بعد از آن و فروبی کرد و جمیع کتاب است و آنست که بود و کرد و در روز
 او را در اعلای جهان و در خدای او و صدوق در فقیه و است کرد که هر بن برید گفت عقیقه بانی محمد است علیه السلام ما را بنیم
 نیاست میت فرمود آنی حتی اینکه داد و تنکی است حد فراج میکند بر او آن نیکو پس بر داد می آید و میگوید تخفیف داده شد از او
 این تنکی بخت نماز فلان برادر تو فرمود و خوشحال بود میت ترسم را و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود رنده بندی که برای او می
 آورند **شیخ طوسی** و شیخ مفید و شیخ نجاشی رحمهم الله نقل کرده اند که صفوان بن یحیی که اصحاب جناب رضا علیه السلام است و بتصریح
 ایشان اثنی عشری ازین خود بود در روز اهل حدیث و عابدترین ایشان است و روزی صد و چاه رکعت نماز میکرد و در سال سه ماه روزه می
 گرفت و بیرون میکرد زکوة مال خود را هر سال سه مرتبه چون که او و عبد الله بن عبد الله بن علی بن عثمان که هر دو از برکان اصحاب حضرت کاظم علیه السلام
 بودند در مسجد الحرام جمع شدند و با هم معاشرت کردند که اگر یکی از ایشان مرد باقی مانده نماز او را نکند و روزه او را نکند و حج او را بجا آورد و زکوة از
 جانب او بدد و ما و بسند رنده است پس آنکه و مردند و صفوان ماند و فکر آن بعد به نیابت آن دو نماز میکرد و روزه میکرد و حج میکرد و هر
 چیزی از نیکی و صلاح که بر آنجا میکرد برای آن دو در حق میبرد و رحمه الله و حشر ثامعه مخفی نمائند که از اقسام انفاق بخارج بلکه به
 زبان و مال اصلاح مفاسد خود و اخوان و مفاسد ما بین ایشان است که در آن ناکید و ترغیب بسیار رنده خدا تعالی میفرماید انما المؤمنون
 اخوة فاصبحوا بین اخوتکم چه چنان که مؤمنین با یکدیگر برادرند پس اصلاح کنید بین برادران خود و ایضا میفرماید
 فاتقوا الله و اصلحوا ذات بلیکم که از خدای بترسید و اصلاح نمایند خوایران که میان شما است و از حضرت عقیب حکایت میفرماید
 که آن از پدید الا اصلاح ما استطعت از دعوت کردن شما جز اصلاح غرضی ندارم تا فقه دارم و مسند بود و ما کان رتب لاهلک
 القری بظلم و اهلها مصلحون خدا تعالی چنین بپایند که هلاک نماید قریه را بسبب ظلمی و حال آنکه اهل آن قریه اصلاح کنند گانده و قریه
 تهذیب شیخ طوسی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اصلاح حقیقت احوال ما بین خلایق بهتر است از عامه نماز و روزه و **عمر** میفرماید
 الا عمل از آنجا بر دست بر سر راه و در دست اصلاح میان دو نفر صلوة بهتر است برادران که با یکدیگر داد و داده میشود با اجر سه مرتبه قدر و **عمر**
 او را و علی از آنجا بر دست که هر دو علی جدا بپایداشتن و اجابت بهتر از اصلاح میان مردم که بگوید خیر یا ایها الذکر بخیر و **عمر** میفرماید
 از جناب صادق مرویست که فرمود اگر شش گنیم میان دو نفر خوشتر است نزد من از آنکه دواشت فی صدقه بدم و بینم از خود صدقه که صدقه
 دو سده از آن اصلاح میان مردم است هر گاه فاسد شده و نزدیکی میانشان هر گاه از یکدیگر دور شوند یعنی شش دان ایشان چون یکدیگر
 خشم کنند و سببی فرمود و بفضل که چون دیدی میان دو کس از شینه بازای پس بر طرف کن آبرو بدادن مالی از مال من و نیز روایت کرد
 از ابو حنیفه سابق حاج که پیشرو فاطمه بود برای پیغام آوردن که گفت گذشت با من فضل و من و دادام زاع میکردیم در میراثی پس بسیار
 بر سر ما سخی بعد از آن گفت بیا نید بسوی منزل من پس آنم زد او پس بر طرف کرد و در از میان با چهار صد درهم پس داد آنرا با آواز جا
 خود تا چون هر یک از ما دیگری مطلق شد که دیگر دعوی بر او نکند گفت گاه با شنید بدوستی که آن در هم از مال من نیست و لیکن امام جعفر صادق
 علیه السلام امر کرده هر چون نزاع کنند و در میانان ما بر چهری اینک اصلاح کنم میان ایشان و دفع کنم نزاع را از مال او پس اینکه
 دوام از مال ابی عبد الله علیه السلام است و **عمر** تفسیر فی روایت و صفات لغزان که شنید است میان دو نفر که با هم خصمه میکردند و با هم
 که آنکه میان ایشان صلح میداد و نمیکند شد از ایشان تا از یکدیگر باز شوند و **عمر** کتاب حقیقات مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

اصلاح کند میان او و میان حق و بر حقش را بخت یا شکر یا تعالی که بخت که هر چه باشد میان حق و بر حقش
هر کس اصلاح کند سر بر خردا اصلاح میکند خداوند عطا کند و او را شکر یا تعالی که بخت که هر چه باشد میان حق و بر حقش
و خیار بود از اصلاح آوردن مفاسد این دنیای و عرضی ظالمان و باطل و اکل چنانچه باید اندک با اصلاح خود آنکه با اصلاح خود که بخت
با در فرزند و عیال و همین شوق تا آنکه بختش را در دنیا نگاه با اصلاح با این اثر آن که بختش را با اصلاح است اما اصلاح و بختش را
سزاست بر اصلاح ایمان و عقاید از مفاسد آن از شرک و ذات و صفات و افعال و محبت و تقاضا و سوء ظن و کینه و ابرو
که سبب است برای آمدن بسیاری از صفات فحشاء و اطلاق قسیر که پس از اصلاح عقاید باید در اصلاح آنجا که بخت کند قلب را از مفاسد
که خود آنرا کتب نموده و صفات خبیثه که قلب با آن نبرد و تارکیت و سخت نموده و آن آینه عرش غایب را بچراغین بسپارد کرده که خدا تعالی را
نام و صفات و وزانی و پاک آفریده بوده و متوقف است بر اصلاح ماکول و منزه و بی اساس و محسن و من و صاحب و سایر امور که متولد
و مرکب است در امور معاش خود از غلبت داده یا ضروری بودی یا بجز تربیت و قوه نباتیه و قوه حیوانیه و تحمیل آن بقانون الهی و آداب شریکه
بعضی از آن اشاره شده و باب ششم نیز بخیر که غالب خلایق پیشه گرفتند که از هر چه خواستند و ایشان را خوشی آمد و غلبه نمود هر چه باشد از هر کجا
حالی در هر جا هر چه را در مرتب شود وی بر نگردانند و نه بخیر که الهی بدعت سر مشق و دین از تحریم حلال و حلال از تحریم خود نیاید و ضعیف کردن قوه که در کرب
سواری سیرانیت و امانت الهی است که مأمور است ب حفظ و حراست و از پروردگار از جاد و مستقیم بطرف افراط یا تفریط که نگاه باید پیش
آن حد که از حد و تکلیف بر نیاید و کسرش کند بخیر که وزیر بار او امر و نواهی نیاید چون بهت عالی و تائید الهی رشتن این عمل را بدست آورد و دلش را
چند در صد اصلاح قلب بر آید و صفات رذیله او را با تامل صادق آگاه تواند خود پیدا کند و گرنه با دانی عیب و عیب کوی بی غرضی منفر شده و ماده
سبب آن صفت را که از کجا آمده و بعد و علم و عمل خود را از آن خلاص کند و خدا او را بصلاح مبتدل نماید و پیش از این جعفری تکیه شیخ مضبوط
و مباشرت فی تعبد از خود است و در کتاب نه بر روایت کرده از جناب کانم علیه السلام که فرمود لازم ترین علم برای تو علمی است که دلالت کند تو را بر صلاح قلب
تو و ظاهر کند برای تو خدا و او را آنکه مرین کند از اوصاف حسنه و خصال پسندیده که در کتاب خداوند در مقام بیان مفاسد آن دسته و نهی و نهی و
تو حیف از آنکه و منافع و مصالح این دسته و امر و ترغیب اینها است و باین مجاهده تحمیل خواهد کرد صلاح هر خدا و اگر که اصلاح مفاسد عقاید و صفات
توحید و ایمان بود و خود را فارغ و آموده نداند مگر پس از تحصیل خویش بوزن و محکم که خدا تعالی مقرر فرموده برای معرفت حق و باطل بر هر خطا
کردن خدایی باطلها که بصورت حق در آمده بجهل و کسر شیا بین الهی و حق چون در خود آثار صلاح و رشد ظاهر دید بدین که بر داند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که هر شهادتی و امیرید و از هر سه سوال خواهند کرد از رعیت داری او پس از رعایای داخل انسان از جوارح و قوای ظاهره و باطنیه
زن و فرزند از رعایا ینکه باید در مراقبت حالشان کوتاهی ننمود و قد و خود را در اصلاح هر یک دریغ نفرمود چنانچه میفرماید و احرا هالك بالصلو
و اصطر علیها و اذ ارا ال خیر ابر نماز که نمود و دین است و خود نیز نفس را جس کن بر محل مشاق و معتب آن که بگردار و گفتار ایشان را بسوی خدای آری
و فرمود قوا انفسکم و اهلبکم نار و قودها الناس و الحجاره علیها ملائکه غلاظ شداد آنکه سایر خویشان و اقوام
که ایشان را بمضون و اندر عشقونک الا قربین نبرسان خویشان نزدیک خود را حق تعالی است در اصلاح مفاسد و آنکه همسایگان و محض
آنکه سایر خویشان و در هر یک یک نظر کند که سبب تغییر خلقت الهی است و علت تبدیل فطرت اصلیه در ایشان که بر صحت و سلامت و توحید و جسته
و از چه راه خدا و در آنجا اخل شده که اگر آن سبب برداشته و آن را بجهت شود و محال است و توبه خود برگردد و راه خدا را در انحراف مختلف باشد و بدست آورد

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

میں نے

بروفا

خدا را بکلی و عاقل و خداوند مدد میدهد خدا را حق و آفریننده را بر خود و مسدود و در عالمی است و اما است خدا
 برای کسی هم می آید و او در دنیا هم در قدرت و بهر روز ناگهانی گنبد و در پیش از او و در دنیا است آنچه بعد از آن بود خدا را
 خود و این است که این عمل را مستقیم احوال نامند چنانچه مدق در حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و است و آنکه فرمود
 سید عالم در حقیقت است اصناف دادن قهر و هم را بر نفس خود و موافق برادر در راه خدا و در خداوند هر حال که نفس گاهی فعل کرده
 و موافق برادر در حال و در آخر حدیث و نیست یعنی مراد از آن که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله که کسی کرد و از خود و تو چیزی که
 خدای امر کرده آن گویی و هرگاه دارد و بر تو چیزی که نمی فرموده از آن و گدازی و گاهی آنرا استند ها مبتنی بر المؤمن تحت
 چیزی که امتحان شده با مؤمن بشمارند چنانچه در کتاب جمال و غایات و مشکوٰۃ از انتخاب حضرت باقر صادق علیه السلام روایت شد
 و گاهی آنرا استند ها افتراض الله علی خلقه تحت ترخیزی که خدای تعالی واجب کرده و استند چنانچه در گاهی و معصومه الاخوان صدق
 روایت بلکه آنرا از آن است بر چیزی نموده که این است طاعت آنرا اندازند محسوب باشند چنانچه صدق در تفسیر و حلال از حضرت رسول صلی
 علیه و آله روایت کرده که فرموده با علی سپهر است که این است طاعت آنرا اندازند موافق برادر مؤمن است در عالمی که نفس می خداید
 صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده امتحان نکرده خداوند بندگان را بچیزی که تحت تر بار بر ایشان از دادن و ایمان و با جمیع معصیت
 غشاه و در جمیع مستند آن مراد از آن است هر دایه که شد که مقصود و بخل است چه خوشی فرموده شیخ مفیر بن ابوالفتح که در اینجا دو و عده است
 یکی از خدای و یکی از شیطان و عده شیطان غرور باشد و عده خدای تعالی مقصود سرور و نه شیطان و موافق و تحلیل و عده خدای تعالی و
 و تنزل و عده خدای بعضی و ثواب باشد و عده شیطان چون سر آب و عده خدای تعالی و سرور و باشد و عده شیطان کذب و در و
 و عده خدای تعالی با اخلاف باشد و عده شیطان از اخلاف و آن علف باشد و عده شیطان از اخلاف و عده شیطان
 اخلاف که پس بود عده شیطان مغرور شود که او تو را دشمن است ان الشیطان لکم عدو فاحذروه و عدو او تو را دشمن و تو
 در دشمن لا تعبد الشیطان الله لا یستحق عدا و مبین و ترابصیت بخواند و از او چیزی برساند و بر سوار است بر بخاند
 و خدای تعالی تو را میزاند و کار تو را میسازد و عده تو نیست میده و هر سه لذت می بخند و عداست باشد از این بزرگترین و بدان که شیطان
 در عداست نفس است تو را و عده با ظلمت میسازد و خدای جل جلاله تو را نکوست و خداوند فضل تو را و عده مغفرت و فضل میدهد و اخبار
 مستحق صدقه مال سفر کا گذشت و معلوم شد که گفته مان و نصفه اند انکو ریز و جانش از تو فرست و از طرف یاری خدی ندارد و جماعت بسیار
 صدقه بنام الرا حایز دارند مخصوص از کسی که خیال ندارد و مقام تو کل و یقین تمام و حد و سطح مقدم داشتن برادر مسلم است بر خود آنچه احتیاج
 او بآن بیشتر است از تو با قدر تو است محض ترین در بیان نزول این شریف و یو و ثرون علی انفسهم و لو کان بهر خصا صده
 که در مع اخبار است که دیگر بر این نفس خود دیگر نیند هر چند در ایشان فقر و حاجت بود که نمیشد نازل شد در حقیقت نکرده در احداث بود در نوبلی
 آورده که کفایت یکی از ایشان را میکرد پس کی گفت بدو بظان آن شخص خوالد دیگری کرد تا آنکه اب در هر حقیقت فقر و در و می شنیدند و در و
 گفت و در مشکوٰۃ طبری روایت که کسی که بر این کرده بود و بجهت یکی از صحابه فرستاد گفت ظان برادرم با حاجت تو محتاج تر ندایم پس نزد او فرستاد و
 همین شخص برای دیگری تا آنکه بهیفت خانه و برداشتی به خانه گذشت و در گشت بماند اولی پس آن نازل شد و گذشت از گاهی که چون ابان
 بن مطلب سوال نمود از جناب صادق علیه السلام از حق مؤمن بر مؤمن چه بود ای ابان اینک سمت کنی با او نصف مال خود را پس نظر نمود و در
 که حالت او تغییر کرده پس گفت ای ابان آیا عیالی که خداوند غرور و حل و ذکر فرموده در مؤمن علی انفسهم را هرگاه تو قسمت کردی با او
 ایثار نکردی ایثار را که گاهی که از آن نصف دیگر با و دی و نفس جمال هر دو است که جناب صادق علیه السلام فرموده با او هر دو نصف دیگر

این حدیث در کتاب
 التوحید است

این حدیث در کتاب
 التوحید است

اگر گفت هیچ کس نباشد که عفو کنی گفت از دم بر نیاید گفت در پیشگاه گفت نه عرض خاص کنم رسول صلی الله علیه و آله گفت پس تو مثل او باشی مردی گفت
 یا رسول الله عفو کنم و ایضا فرمود و آن کان دو عسرة فظرة الی عیسرة و آن صدق تو اخیری است که اگر بدین شایسته و عفو کن
 باشد پس او را عفو دهم تا وقت تو انگری و اگر دست کشید از رئیس المال خود پس آن هزار است برای شما دین و اگر داشتن راضی و نامزدی و بی کتاب
 جعفریات از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود با و در کجا دارد از دست خود را از مردم پس بدست کشید آن صد ذایت که صدق
 میکنی آن از جان خود و سپیدی در انجام و دست از آن جناب که هیچ رنی نیست که صدق کند بر شوهر خود پس از آنکه ملاقات کند شوهر او را یعنی از
 صدق خود در گذرد مگر آنکه نوشته میشود برای او هر دویاری آزاد کردن بنده و هر چه حاصل از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود و نیز هر است
 بر کس از ای آنها باشد بکمال رسانده حاصل یا از کسی که هر کس بر عظم و فرود خشم خود را بچشم داشتن رسیدن فرود خداوند و عفو کند و بیامرزد خواهد
 بود از کسی که داخل میکند او را خداوند عزوجل در بهشت عجب و او را عفو می کند در مثل ربیع و صفر و اذا ما غضبوا هم یغفرون و این
 ذیل آیه شریفه است که در سوره شوری است و غرض استظهار به آنست که خداوند فرموده و ما عند الله خیر و ابقی آنچه نعم که در نزد خداوند
 بهتر از متاع دنیا است که در دست ثنات و بادوام تر است و آن نعمتهای ذخیره کرده در نزد خود برای مصافی مقرر فرموده که در آنجا ذکر میفرماید
 یکی از آنها کسی است که چون غضب کند بیامرزند و غفران همان عفو است باز یادنی پوشاندن آن جرم و خلاصه از مطلع شدن احدی بر آن حتی از نفس
 خودش یا اینکه با و بگوید تو ظالمی که کردی یا بخوی بنایند که من چندی تو چو کردی و مواخذه نکردم چه در خیال آن بچاره مستی است بکار خلاف
 و تلمیحی است که قابل برداشتن نیست و در سکت همان آیت است که میفرماید و من عفی و اصلح حاجره علی الله هر که عفو کند و میان خود و آنکه بر
 ستم کرده اصلاح کند فرود او با خداست و این مدح برای عفو منافعی نیست آنچه را که بعد از آن فرموده و لمن انصرف و ابعد ظلمه
 حائلت ما علیه من سبیل هر که حضرت طلبد و یاری خود بعد از ستم کردن بر او پس بر این کرده و ای نیست یعنی عفو نکند در مقام
 انتقام بر آید چه شاید عفو در آنجا باشد که ظالم ندانم ستمه و انتقام در آنجا که بر ظلم خود ایستاده یا عفو از حق خود است و انتصار برای حق او یا
 انتصار در اول کار و عفو بعد از تسلط و اقتدار و عفو است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود عفو زکوة طغریا فستن است عفو بهتر است احسان
 و عفو مصباح الشریع است که حضرت صادق علیه السلام فرمود عفو مگر کام قدرت از طریق مرسلی و بر هر کار دانست و غیر عفو آنست که در
 ظاهر ظلم کنی رفیق خود را در جرمیکه کرده و فراموش کنی از اصل آنچه تو رسیده در باطن و سببانی نیکیهای خود را و نمیدانید راه ایند را جرمیکه
 خداوند او را عفو فرموده و آمرزیده و آنچه پس کرده از گناهان و آنچه پس از آن خواهد کرد و درینست داده او را با کرام خود و پوشانده او را از نور
 بهاء خود زیرا که عفو و غفران دو صفت از صفات خداوند عزوجل که از او بدیعت که است در نهانی دلها می بریزد مای خود تا مخلق شوند
 باخلق خالق خودشان و چنین کرد ایند ایشان را که میفرماید خدای عزوجل و لیعفو و لیصفح الا المحبون ان یغفر الله لکم و الله غفور
 رحیم بر نیاید عفو کننده و گذرند آید است نمیدارید که بیامرزد خداوند مرثا را و خداوند آمرزنده هر بایست و کسی که عفو کند از بشری مانند خود
 چگونه امید دارد و عفو پا و شاه جبار را و نبی صلی الله علیه و آله در مقام حکایت از پروردگار خود که امر خود او را باین خصیتها پیوندد که با آنکه از تو بریده و عفو کن
 از آنکه تو را ظلم نموده و بخش کن با آنکه ترا محروم داشته و نیکی کن یکسکه با تو بدی کرده و خدای ما را امر نموده بر پیری او و میفرماید و ما انکم المرسلون
 فخذوه و ما نهی که عنه فامضوا و آنچه نبی داده شما را و امر الهی پس بگریزید آنرا و آنچه نبی کرده شما را از آن پس نگاهدارید خود را از کردن آن
 و عفو تر خداست در دلها می خواصش از کسی که آسان کرده بر ایشان سر خود را و رسول صلی الله علیه و آله میفرمود آیا عفو دارد یکی از شما که بوده باشد
 مثل ابی صفی که گفت یا رسول الله چه کاره بود ابو صفیتم فرمود مردی بود پس از شما چون صبح میکرد میگفت با و خدا یا من صدقه کردم بر عرض خودم بر تو را
 یعنی هر کس در حق من هر چه خواهد بگوید من را نسیم شخص برضای خدا که برای خاطر من بچشم زنده است چنان کس بعد از شنیدن در دل چیزی نگردد چه

در عفو و غفران
 در عفو و غفران

[illegible]

که او سوره شریفی عازم شد که با ایمان آوردیم از سبک شریفی فصلی و در سوره شریفی و در سوره شریفی
و لیکن از آن غفلت کردیم سبب است تعالی ملک داری پس دانایان غفلت و غفلت که از دستش رفت چون باو نگردد و بدیم
از بهشت بجهنم ایمان بنیاد و درون باو و لیکن با این کفر خدا تعالی مراعات داده از دوزخ برکت عدل و انصاف میان رعایا و انصاف
برین پس و احسنه اگر ایمان میآوردیم هر یکسید بودیم باو ای سید اهل بیت محمد علیه السلام و ای امیر امت اولین مردم کریمند و گشتند
اگر چنین گشتند عفو نمیکرد و صیفا را از شریر همان نگاه میدارد و هر یکسید از کار نیکش جبران نکند و در وقت حساب در مقام سؤال در آید
بجز آنکه رسیده از او بخواهد گشتند حق عوالی احسانی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همه شما دانی و علیا بنید و از بهشت گشتند
گشتند از رحمت او یعنی از جگر کی و قیاسی با آنها آنکه فرمود پس امام را عیبت و او سئوالت از رحمتش و هر در اهل خانه خود کا علی است و او
سئوالت از رحمت خود در زن در خانه شوهر را عیبت و از او پرسند از عیبتش و خادم در مال سید خود را عیبت و او سئوالت از رحمتش و او
شمار می دهد و شما سئوالت خواهید شد و از سببانی انچه معلوم می شود که هر نفسی را عیبت بر جوارح و اعضای قوای خود پس سئوالت خواهد بود از عیبتش
چرا و از محنت بدن از سبب استعداده و لوازم سلطنت صورتی نیست چنانچه در مجلس مبین شده و عاقلان نمیکنیم انچه تمام را در ذکر هر
مناسبت دارد با این مقام اتفاقات گذشته باو باید دیگر که در او است شش قمقه شاذان بن جبرئیل فی در کتاب ضایل و این شهر است
از حناص العلو بنظری عالم جلیل شیخ سلیمان بن عبد الله با خوری معاصر علامه مجلسی صاحب بلند و معراج در رجال و غیره در اربعین خود روا
کرده اند از این مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون مرا با آسمان بردند فرمان رسید که برین عرضده دارند بهشت و دوزخ را پس
دیدم هر دو را دیدم بهشت و جهنمی که ناگون او را دیدم و دوزخ که ناگون عذاب او را چون بر شتم جبرئیل گفت آیا خواندی یا رسول الله که
نوشته بود بر دای بهشت و آنچه نوشته بود بر دای دوزخ کفتم نه ای جبرئیل گفت بدرستی که برای بهشت در است بر هر دو آن چهار
کلمه است هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در است برای کسیکه یاد کرد و بکار برد آنها را و بدرستی که برای دوزخ هفت در است بر هر دو آن
سه کلمه است هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در است برای کسیکه یاد کرد و بشناخت آنها را کفتم ای جبرئیل برگرد با من تا بخوانم آنرا پس گشت
من جبرئیل و ابتدا نمود بر دای بهشت پس بر او اول آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چه بر دای
و زیویکی زندگانی دنیا چهار خصلت است قناعت انداختن کینه اذ دل و ترک حسد و عجلت اهل خیر و در و ایم نوشته بود لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی زیور است و زیور سر در آخرت چهار خصلت است دست کشیدن بر سیرتیمان و در
نمودن به بیوه زمان و کوشش نمودن در حجاج سلیمان غنچاری و پرستاری کردن فقرا و مساکین و بر دای بهشت از آن نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی زیور است و زیور سمانی در دنیا چهار چیز است کم گفتن کم خفتن کم رفتن و کم
کم خوردن و بر دای چهارم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس ایمان آورد و بخداوند در دنیا
پسین پس نیکی کند با محبت خود هر کس ایمان آورد و بخداوند در دنیا پسین اگر کم کند همان خود را هر کس ایمان آورد و بخداوند در دنیا پسین
پس نیکی کند با پدر و مادر خود هر کس ایمان آورد و بخداوند در دنیا پسین پس سخن خیر که بد با مساکت شود و بر دای بهشت از آن نوشته بود لا
اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس خواهد که دلیل شود پس دلیل نکند هر کس خواهد که او را شتم نکند خود شتم نکند هر کس
که خواهد مظلوم نشود ظلم نکند و هر کس خواهد که بر او زیور است و از بهشت است و از بهشت است و از بهشت است و از بهشت است و از بهشت است
ولی الله و بر دای بهشت از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس که دوست دارد که برش هم
دین شود و هر کس که دوست دارد که بخورد او را اگر همان در زیر زمین پس چاروب کند مساجد او هر کس دوست دارد که تا یک نوبت

بسم الله الرحمن الرحيم

در بی دادم گفت برود و سنان گفت کی گفت دیگری دادم گفت تو دانی هرگاه که ای حرف کن **ف** رسول صلی الله علیه و آله گفت شد
 تو در دین صدقه باشد بر خیشا و ندان و صدقه باشد برای آنکه هم صدقه باشد و هم صلح و از این بیان توان فهمید که اگر خارج باشد صدقه
 باشد و اگر حساب باشد چهار شود و اگر عالم باشد پنج شود و بگذارد ای در این آیه باشد که در گفت آنچه تو را باشد از فاضل نفقات ابتدا بپرداز و داد
 کن آنکه با تو بود دیگر باشد هر چه قرابت او نزد بیکر باشد ولایت و اولیتری او را باشد آنکه گفت فاضلری نماید بر میان برای آنکه بی بدین باشد
 و ایشان را کسی نبود که قوی کار ایشان کند و ایشان طفل باشد آنکه گفت سالکین که ایشان چیزی ندارند تا کفاف بدارد آنکه گفت و این
 دلیل بر آنکه بیکر غریب باشد و نهایی ندارد **و** در کتاب جعفریات و غیره روایت که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اقر بن مالک بن خثعم
 فرمود ای سراق بن مالک آباد است گفتم ترا بر بهترین صدقه گفت آری پدرم و مادرم خلاصه بود و رسول الله فرمود بهترین صدقه بر خیره است و
 و خیرت که ایشان برکت اند بوی تو و میت بر ایشان کسبند و غیر تو **و** ایضا از علی علیه السلام روایت کرده که شخصی عرض کرد یا رسول الله
 کدام صدقه بهتر است فرمود بر هر یک که در زمانی دشمنی است **و** ایضا از آنجا روایت کرده که فرمود بهترین صدقه بر بنده ایست که نزد او
 بدی باشد **و** ایضا روایت کرده از آنجا که گفت یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر سیری که چشمش از کسکی سر بسته باشد
و ایضا کافی از آنجا روایت کرده که فرمود هر که خویش خود را صلح کند با او حج با عمره کند خداوند نویسد برای او دو حج و دو عمره و چشمش
 کسب کرد و دل کرد و بار بر از خویشی مضاعف میکند خداوند برای او اجر داد و چندان **و** صدوق در ثواب الاعمال روایت نموده از آنجا
 صادق علیه السلام سئوال کرد که از صدقه دادن یکسانیکه سئوال می کنند بر در خانه یا از ایشان اساک کند و بدو بخیشا و بدو فرمود بلکه بفرستد
 آن صدقه را به وی آنکه میان او و آنکس خویشی باشد پس آن جسم را بفرستد که بگوید **و** ایضا از امیر المومنین علیه السلام روایت نموده که فرمود
 صدقه نیست یعنی هیچ در دست نیست با کامل و با جرم نیست و حال آنکه خویشی بر ایشان باشد یعنی با وجود فقیر در هم و اقربا و ادان صدقه بدیگران بی
 فایده است **و** ایضا از آنجا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که راه رود و بسوی خویشا و بدو خویش بفرستد مال خود بجهت صلح
 کردن جسم او عطا میکند خداوند و اجر صدقه شصت و برای او بر کارهای چلی هزار حسن است و محو شود از او چهل هزار گناه و بگذرد برای او در جنت
 مثل آن و چنان خواهد بود که بندگان کرده خدا را صد سال با صبر و طلب حبس بر این دنیا این اخبار بسیار و کما حاصل آنها رعایت رشته نسب و انصاف
 رحمی است پس از آن توجه بدیگران **ل**کن بر او افتخار بر دو قاف که کتاب است و دانا یان با سر او شریعت پوشیده نیست که انصاف رحمی بی تنها
 روحی صوفیست بی روح و جسد است بحساب انصاف روحی و پویست که نهی نورد ولایت و ضیاء ایمان در حق است که ریشه آن در زمین و شاخ در بران
 در آسمان بی اگر بر دایم جمع شوند قد و آن بالا شود و لیکن اگر جدا شوند اگر بر است جمع کنند چنانچه ششخ طبری در کتاب احتجاج روایت کرده که
 محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری نوشت خدمت امام جعفر علی الله تعالی فرجه کسی قصد میکند برون کردن حبس از مال خود و ادان آن مردی از آنجا
 خود پس می یابد و خویشان خود محتاجی آید صرف کنند آنرا از آنکس که نیست کرده او را و بدو بخیشا و بدو خود پس جواب رسید که بر کرد و اند از بسوی
 کسیکه نزد بیکر است با و از جهت نهی و آن صاحب مال بقول عالم یعنی موسی بن جعفر علیه السلام برود که فرمود قبول نکند خداوند صدقه را و حاکم
 آنکه خویشا و بدو جمع باشد بنشیند که از میان خویش و آنکه نیست و اگر کرده بود تا آنکه کر شد باشد فضل با بالنام و آن ممکن نشد و مراد
 شود در اینکه صدقه را با نام و بدو بسته رعایت بدمب علی چنانچه تفریح فرموده و اگر عطاء و بر آن تاج علم بر سر و جامه تقوی در بر و او بر وجه
 مقدم و از جهت او ای از حد و تیر آن اتفاق و بدو است بجامه الامتیا و او اندر می نشینم السلام که خلفا و جانشین ایشانند و رعایت کبری
 علی مرتضی علیه السلام در سال صدق و این بی محمود در غالی الشالی روایت کرده از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود و صدقه بر خیر نیست
 است نمی صدقه در او بعد نمی ده باشد و آن صدقه است بر عامه خداوند میفرماید من جئت بالحق فله خیرا من الله اما من جئت بالباطل فله خیرا من الله و فرمود

در بیان
 صفات
 سیرت

[illegible]

۶۶
 در بیان
 صلوات
 بر ائمه

در بیان حدیث
راوندی بابی
اموات

استودی خداوند از نیکی کردن و الهی که مومن باشند بخت رضای خداوند را که حق و الهی مستحق است از حق خداوند را بدو
باشد بر مناجادین دست و منگ کند فرزند را از اطاعت خدا بسوی خدمت خودشان و محبت خدا و از یقین بسوی شک و از نور هدایت
و نیا و نخواستن ایشان از اختلاف آن یعنی بسوی محبت و شک و نیا که اگر چنین کنند پس محبت ایشان اطاعت است و طاعت ایشان محبت
و مافصل احکامات دارد برای علماء را در فصل سیم از باب چهارم ذکر نموده ایم و هم چنین در باب پنجم ثابت کردیم که مضمون آیه مبارکه که خداوند بندگان
و کرات بسیاری در فضل اتفاق و شرط و آداب مصلحت آن در آخر سوره بقره در مقام ذکر اتفاق بیان فرمود که لا یفقر الی الله فی سبیل الله
لا یستطیعون ضربانی الا من یحبهم الجاهل الغیباء من التفتت لا یستلون الناس الحافان
صدقات و اتفاقات برای فقرائی است که محسوسند در طاعت خداوند و نیت نمایند که بخت تحصیل محاسن بسبب شتغال بطاعت
و نادان بحال ایشان بپرداز ایشان را نیاز بخت کما بداشتند خود را از سؤال منطبق است بر معشر اهل علم و طلاب دین و در صنفی غیر ایشان
خاقد باشند که از آن شرط را که در آیه است **و فی کتاب غایب** شیخ جعفر بن احمد فی معاصر صدوق از حضرت باقر یا صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود بالای هر صدقه صدقه است یعنی در فضل و صدقه بر فقرا و خویش از همه بهتر است و همانا هر از مومن در اینجا غیر عالم
عالم نباشد و این شرا ثواب در مناقب خود روایت کرده که عبد الرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سوره الحمد چون آن طفل
خواند سوره را نود و نه فقرت عطا فرمود بعد از آن هزار شرفی و هزار حله و پر کرد و این را از او پرس بعضی در این عطای سخن گفتند فرمود که ما خدا
میکنند آنچه کرده یعنی بخت تعلیم او و اگر این مقدار فائزده بخت تعلیم میباید اگر عالمی باشد که یا موز و معارف و اخلاق و شریع را که
علوم قرآن است تمام و نیا و فائزده عشری از حق او را و شاید بعد از این زیاد این توضیح شود و باقی ما در شرح احوال از حال تمام طبقات آنکه
برایشان اتفاق افتاد **اول** اموات که از همه اشیاء خیریه و خیریه ترند و گذشت که صدقه بر ایشان باز و یکی از هفتاد هزار دینار و طلب
راوندی در کتاب سلب لباب خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فراموشش کنید مردگان خود را در قبرستان خود و
مردگان شما امید دارند احسان شمار و مردگان شما محسوسند شوق دارند در کردارهای نیکو و شما و ایشان را تو انانی نیست بیهوده بفرستید بسوی مردگان
خود صدقه و عاریت فرمود که امیر خراسان را در خواب دیدند میگفت بفرستید برای من آنچه که می اندازید برای سگان خود که من خجالت
آن **و شیخ** در آن کتاب نسبت الحار و روایت کرده که از آن جناب که فرمود چون صدقه در هر چه نیابت مرده امر میکنند خداوند بزرگوار
را که بر دانه با خود بسوی قبر او هفتاد هزار ملک را که در دست هر یکی طبعی است پس بر میدارد بسوی قبر او و میگوید السلام علیک یا ولی قبری
و بقیان پس بقیان است بسوی پس در شان میشود و عطا میکنند خداوند بانه هزار شرف و هفتاد و بیست و تفریح میکنند با و هزار حله و در پیوسته
با و هزار حله و بر میآورد برای او هزار حاجت **و صدوق** در فیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
بدینست که مرده خورسند میباید بر حمت فرستادن بر او دستخدا بر برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بیدار بسوی او میفرستند
فرمود که داخل میشود در قبریت نماز و روزه و حج و صدقه و نیکی و دعا و نوشته میشود و اجراء برای آنکه بجا آورده و برای میت و فرمود
هر عملی که کاری کند از جانب میت کار شایسته و چندان میکنند خداوند برای او چه آرزو نفع میدهد خداوند بانه صدقه و عطا و خیر
فائزده اتفاق میت بر چند قسم است **اول** آنکه غیر چون از منفعت عطا فرموده و یا توسط اهل بیت رسیده چون دعا و استغفار و نماز و
زیارت و حج که نمودند **و فی کتاب** جعفریات از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود فرستادند بسوی میت و
دادند نفع بهتر از استغفار و عطا کتاب درست بنی منصور از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت گفتیم حضرت کاظم علیه السلام
و جافض میداد میت را فرمود آری حتی آنکه او در محلی است پس میت میدهند با و و غرض است پس خوشنود شود و ناز و گفت گفتیم میت را

مذاق تمام اتفاق بر اموات

[illegible]

مجلسه

امام علی بن ابی طالب علیه السلام

وہ بیان دارق
ہمایت
ہمایت

علیه السلام حدیست که در بنی اسرائیل مردی نمونی بود که او را همسایه بود که فراداد هربانی و مداراست میکرد با نمونی و احسان میکرد با و چون کا فرموده
 خانه بنا کرد در آن نمونی بنی او را حفظ میکرد از حرارت و در خوری او را میآورد و در از جای دیگر و یاد گفتند که این نمونی بخیر بود که داخل نمیکرد
 بر همسایه نمونی خود فلان پسر فلان از زنی و مدارانی و میرمانندی با و از نمونی دنیا و غیره بنی او را حفظ کرد و حدیست که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله فرمود نمونی نباشد اگر همسایه از شما دین نموند هر کس که او را در سرای بست باید داشتن که این نباشد از همسایه رابل و دلتی همسایه نمونی نباشد
 گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگر تهمی از نا جابت کنی و اگر در دینش باشد او را دستگیری کنی و اگر فرعون خواند بدی و اگر
 خیری رسد او را تنبیه کنی و اگر نصیبتی رسد تفریق کنی و اگر بیزد و بخت و شش حاضرانی و دیوار از بالا می رسد او را بدی و اما او را دستگیر کنی و اگر
 او را از بجای بیوی مطبوعات که نوزاد و مکر او را الضیبه کنی تا هر چه خوری موجب صحت و سلامتی شود و فرزندان تو شود و اگر بیمار شود و بیادست او
 نمونی و اگر میوه خوری او را از آن نصیب کنی و اگر رنگی بپنهان داری او را رنگی ناکو دکان تو خوری از آن بدر بر ند و کودکان او بپسیند
 پس ایشان را از زواید آنگاه گفت همسایگان سه اند یکی آنکه مستحق دارد و یکی دوست دارد و یکی گنجی دارد اما آنکه مستحق دارد همسایه باشد مسلمان
 خوب باشد و حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشی و آنکه دوست دارد همسایه مسلمان باشد حق اسلام و جوار دارد و آنکه گنجی دارد همسایه باشد اما او
 مسرک که حق همسایگی دارد و بس و مستحق گنجی روایت کرده از آنجا که فرمود ایمان بنا ورده بمن سبک است را بر بر بدی و همسایه او که سر
 باشد و فرمود حدیث اهل قریه که او را که سبک است را بر آرد و خداوند نظر کند بسوی ایشان روز قیامت و بنی از جواب صادق علیه
 السلام روایت کرده که فرمود چون بسپارم این یعقوب رفت ندانم که او را چه می آید و مرا هم نیکی چشم فرمودی و او را بر مردی پس خداوند
 و می نمود بسوی او که اگر من آن را در امیرانده باشم هر آینه زنده میکنم ایشان را برایتو تا جمع کنم میان تو و ایشان ولیکن بجا طرداری و مستغنی را
 که کسی را در میان کردی و خردی و فلان در جملی تو روزه داشت زان چربی با و زمانندی و در روایت دیگر فرمود یعنی از آن شادی
 یعقوب ندانم که او را چه می آید از فلان بنی که فرمود که آگاه باشید هر که نماز بخواند پس باید بسوی یعقوب چون بسپارم ایشان را بدی و هر که نماز
 بخواند پس باید بسوی یعقوب و در مالی صدوق حدیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر ضایع کند حق همسایه را پس
 نسبت از ما و چه سبب بر نیل و نسبت یکند را همسایه تا آنکه گمان کرده که او را از ارث بران میکنند یعنی حق تمام ایشان در مال میت مندر میرسد
 و هر که کند خدایان انقسم را پس احدی که حق را در میان کنی حدیست که آن صاحب که فرمود محرم همسایه بهر سبب مثل محرم مادران

در نزد ایشان و این چنین فرمودند که ای مسلمانان بدانید که خداوند سبحان و تعالی را هیچ شایسته‌ای نیست که در برابر او
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به یک نام یکی از ایشان گفتند و فرمودند که ای مسلمانان بدانید که خداوند سبحان و تعالی را هیچ شایسته‌ای نیست که در برابر او
او بر خود واجب تراشد پس اگر در این برده مسالوی شده پس بوی او که چهار دست و پا شود و بوی او که در میان او و در میان او
رو به پادشاهی پس اگر آن که مسایه خود را فرقی که از یکدیگر میگذرد فرموده پس نیست آنکه نزد مسایه است از بلاد و سطحهای او که
که باشد آن مسایه فرموده هر که در خانه خود را بجهت ترسیدن از مسایه برای مال خود پس مسایه او مؤمن نیست پس گفتند
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر مسایه صحبت فرموده از بهت ترین حق او بر مسایه آنکه اگر قرص بخوابد قرصش در دو و اگر استخافه کند بفرمانش برسد
و اگر از او عاریه بخوابد باو عاریه دهد و اگر محتاج شود باحسانش احسانش کند و اگر او را بخواند اجابت کند و اگر مریض شود عیادتش کند و اگر
مردی شیع کند چنانچه از او بخواهد اگر باو چیزی رسد خورسند شود و بر او برکت بیفتد و اگر باو صحبتی رسد بجهت عزت او محزون شود و بدین شود بر او
به بنای سکن خود پس او را ازین گفتند شرف شدن بر او و اگر قرضی منافی با او را از او بگیرد که بخواهد خود چیز تازه آورد برای او و آن بفرستد اگر بداند که
که در نزد او ازین نیست یا ستودار او آنرا از او از عیالش اگر نفسی بخل در نزد آنگاه فرموده و بشود و آنچه را بگوید بگوید و بگوید حق مسایه را
که از آنکه از آنگاه که خداوند رحم کرده برای ایشان و تحقیق که خداوند وصیت کرده مرا به مسایه تا آنکه بمانماید و از میراث قرار میدهد و آنکه
فرموده بداند که مسایه را قسم اند تا آخر آنچه گذشت تقریباً روایت شیخ ابو الفتح و شیخ ابی حمزه است که امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت فرموده
و وفات فرموده و ترسید از خدا ترسید از خدا در مسایه بمان که آن وصیت بفرمانش است که بپوسته وصیت میکرد آن تا اینکه بماند که در یکم که
حضرت ایشان را از میراث خواهد داد و شیخ شیخ ابو الفتح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر کس که مسایه را بیازارد
آزرد و باشد هر که از او عاریه آرد و هر که با مسایه بماند کارش کارگر کند بماند کارگر کرده باشد و حقش واجب لا یموت فرموده
مسایه حق علیه السلام که هر که طلب کند دنیا را بجهت استفاده از مردم و در پانی کردن بر مسایه ملاقات میکند خدا را و حال آنکه روی او مانند ماه
در شب چارده و هر کس که طلب از دنی فرموده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر که دست دارد که عمرش از بهر مردم در
نزد باشد پس بگوید که در او صلوات رحم کند و احسان کند مسایه خودی چنین فرموده که بگوید و او را مسایه باشد که بعد از او را ضعی باشد
اگر زنده خواهد شد پس فرموده در حرمت مسایه بر مسایه مثل حرمت مادر او است و چنین فرموده که یک از وصیت کند مسایه خود را بجهت کشیدن و یک
خوبین نیست از او چنین فرموده هر کس خیانت کند مسایه خود را بیکو حب ازین طوطی میکند از خدا و کردن او در قیامت تا ازین جهنم تا آنکه در ظل
و درخ شود و چنین فرموده که یک منع کند یا محتاج را از مسایه اش نگاهداری محتاج شود بآن منع میکند خدا بد فضل خود را از او در قیامت طلب
علیه السلام در تفسیر آیه که شده بعد از ذکر اخبار گفته که خداوند بندگان را فرموده در این آیه مذکور حق والدین و ختم فرموده که حق ملک و خلافت نیست در دین
این دو حق تا اینکه دانسته شود که آنچه در بین این دو حق ذکر شده واجب است و حق من کتاب گفت العقول مردوست از جناب سجده علیه
که فرموده اما حق مسایه این خط او است در نبودن او اگر ارام او در حضور و یاری او عارضی در هر دو حالت و با حق طلب مسایه و چه حق مسایه ازین
او تا آنکه بشناسی آنها را پس اگر شناختی آن بدینا از او بدین ضد و محبت تحصیل آن باید بوده باشی برای آنچه دانستی خط او را چه بدین
اگر نیت او در دفع او در خاطرش نزد باو بجهت حق بودن آن بر او و کوشش فراخداری بر او و در حکایت و انانیت بود و انگاری او را در بلاد
و بکت نری بر او چون غنی بود رسد در گذری از فقرش او و پوئانی و فله او را و نگاهداری او خود را از او اگر او با تو جهانی کند و پرون نزدی او
ایک بوده باشی مفاد او و برگردانی از او زبان شهادت کند و او معاشرت کنی با او معاشرت فرودانه و حقش کافی مردوست از عمر و مکره
که گفت داخل شدیم بر جناب صادق علیه السلام پس گفت که مرا مسایه است که ازین میکند مرا فرموده رحم کن او را کفم خدا رحم کند او را پس بدین

مقامی زبان و ادب

[illegible]

[illegible]

بچرم داین کبر که در او خواب است در زیر سینه من یا چو ریایا صبر و بکند و بکند از برای او بر گردان و آن چو بر یکی بود و در او بود
 گوشت و طبعی حالت اخلاص و خوراک را با تیغ نداشت و سید فرمود من شام بخورم نه در گردی و صبر دی که شام خورده و سیر شده پس خواب
 سید جواد و خادم فرستند تا بجا نهد و سید بنده را از دست خادم گرفت و او بر گشتن در را گوید و درون آمد سید با و گفت تو شام
 که امشب با تو شام خورده باشم چون خواست شغال خوردن نموده من گفت این غذای تو نیست زیرا که او طبعی است بغیر کرب و غم و اندوه و آسایش
 و من بخورم تا خبر بدی مرا بدو و پس سید امر را فرمود در خوردن و او صبر نداشت و خوردن پس با چادر قصیده را نقل کرد و من گفت و الله مطلع شد و قضی
 احدی را سید در آن روز که از من دور اند و این در شب غیب از سید و اسم آن یونین شیخ محمد غلامی بود و آنچه در کتب بود حضرت
 سوش که نام کنای از اقسام و بهای آفرین است هر شوش و در قرآن چیزی میشود **مؤلف گوید** شیخ محمد غلامی را قصیده را آخر عمر در کرد و در
 بعد سالها از او در وقت عزت و جاه و جاه مطهره و اخبار اهل بیت علیهم السلام و حضرت بود و در اخلاص و محبت و کوشش و
 امام محمد علی السلام و در بعضی از اصحاب را اعتقاد آن بود که کثرت حضور شرف عده بود و در آن باب قصیده است که مقام ذکرش نیست طاعت
 چه کار و ایستام و اجبار و ضل الفغان و صدقه بر ایشان متفرقا گشت و **محمد** جعفریات از امیر المومنین علیه السلام مرویست که فرمود
 آنچه هر یک شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه میفرمود و بسوی تو ای صاحب عرش نبوی و دنیا و عسل میکند شما را بخوبی کردن بد و کس ضعیف
 پیوسته و دیده **و در** این است که امیر المومنین علیه السلام در وصیت آن فرمود و ترسید از خداوند برتر سید از خداوند باریه و تیان پس که
 نه عهد ایشان را تا بعد که در آن ایشان بدو شود و طاعت کند و بشناسد که هرگز از شما سوال نکند و در حضور شما ضایع شوند و **محمد** تفسیر شیخ ابوالفتح
 و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بهترین خانه های شوقا بود که در او می بود که در آنجا با و احسان کنند و بدترین خانه های
 شاقخانه است که در او می بود که با و بدی کنند **و ایضا** فرمود من و کفیل کنند و نیم در بهشت هم چنین باشیم و بدو انگشت اشاره کرد و
 سبزه و دملی **و ایضا** فرمود هر که نیم را با خود کسیر و طعام و شراب تا چنان شود که از او استغنی شود بهشت او را واجب کرد و **محمد** تفسیر
 امام علی السلام مرویست که از آنجا که فرمود خداوند تاکید نمود بر یکی کردن بینان بجهت انقطاع از پدران خود پس هر که حفظ کند ایشان را
 خداوند او را حفظ میکند و هر که اکران کند ایشان را خداوند او را اکران کند و هر که دست خود را بر سر می نماید مقام هر مانی با و میکرد و اند خداوند او را
 در بهشت بهر وجهی که گشت در زیر دستش قری فرایق تر از دنیا و آنچه در اوست در آن فقر است آنچه نفس بخواد چشم را لذت دهد در آنجا
 جا و دانی خواهد بود و **محمد** تفسیر شیخ ابوالفتح از آنجا که فرمود چون کسی تنی را در جایی بگذارد که باریک باشد خداوند او را تنی باریک کند که بندگان
 که باریک دین پدرش را در خاک پنهان کرد و هم نعمت خود که هر که او را خوشنود کند باریک بگذارد و او را در بهشت و فرمود شیطان نزدیک می
 شود مانند را که بر هیچی باشد و گشت در باب چهارم چیزی که مناسب با مقام **طائف** چشم سبکین و فقر که حسن فقر و پریشانی و ایجاد
 فقری حتی در کزاجات جهان کردن الفغان در ایشان نباشد چون خویشی و علم و عجز و مسایکی و حق و کشت و صدقه بر ایشان با و آنگی
 ده و در **محمد** تفسیر شیخ ابوالفتح از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود نیست سبکین آنکه میکشند بر در خانه سوال میکند و
 آنکه باز کرد و اند او را بخشنه یا بدو خشنه و دلقه بلکه سبکین آن باشد که از مردمان چیزی نخواهد و نداند و خواست و ناسا و او را که برادر صدقه
 کنند آنکه گفت اگر خواهی این آیه بخوانی بحسب حال اهل الغنیاء من العففت و در چشم سبکین یا نه **لا یستأمنون الناس**
الغنیاء حاصل فرموده آنجا که مضمون آیه مراد از سبکین که در آیه بسیار امر با احسان و تخریص بر انعام اوست همان فقری متعظین اند که زلت
 سوال را بر خود راه میدهند و خدا تعالی ایشان را معین فرموده برای تحمل فقر و خود آنجا که در عالم غایت است که سبکست را چنانچه میفرمود الله
 احییو و تمیتو و استغنی منکم و احیو منکم و **محمد** تفسیر شیخ ابوالفتح از جمله زلت گفت حسیه نه سبکین میگوئی گفت برای

در بیان این
 در بیان این

دودکانی در دست فرستاد و چون رسید
مادر علی السلام را این بشارت داد که
پسند از خود اول آن را می
دهان داد اقبال روزگار
شمار از قوت و صلح
صبر و استقامت

این کتاب جمیع از آنکه انکار نیست و نه تحمل سال آنکه گفت نظر تا مسکن را در حساب نمی و اگر چیزی خواهد روشن نمی و اگر چه دریم خرابی باشد بسیار
 راه دست داری و نه خوشن زدی که ای تانده ایغالی ترا جنت خوشن نزدیک کن و اینها که آن نسیب از آنجا که روایت کرده که فرموده
 روز قیامت منادی از قبل رب العزت که ای ای که اندک اندک فرموده که این را اگر کردی در دنیا بهشت و بعد از مرگ در بهشت و نه خرفی و
 اما که چاره هستی و در پیش داری که در دنیا ایضا را بدد و بر خرابی نور نشانند و در همان در حساب باشند و هو یک جز اول که مسکن
 کسی است که سوال کند که در شریفه فیس البران تو کو اسالین را بعد از مسالین ذکر فرموده و از اینجا معلوم میشود که در او حضرت زکریا که
 و محمد و چون اگر با و نیست در آن کلام شریف بلکه بیان محل اتفاق که در آن تاکید و تخریص شده و الا سائل را بجز در سوال قطع نظر از بر سائل
 و فقر حق پیدا شود که او آن حسنه با حاجت سوال باشد چنانچه می آن تغییر و غیره است که فرمود سائل را حق است اگر چه بر آب آمده و
 فرمود سائل را و کند هر چند بنم کوفند سوخته باشد و اگر سائل هیچ حق نیست جز آنکه کشف حال خود کند در پیش تو و آبروی خود بریزد و در
 مقام بذلت بایستد خود کفایت بودی بگوید زاعزالی آمد تا بر امیر المؤمنین علیه السلام سوال کند امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا اعزالی چیزی
 توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود را بر زمین بنویس بخیری و سوال کن تا و ازل سوال در روی تو نیاید دیدن و گذشت که عطا
 که از پس سوال بود به آبروی سائل بر نیاید و دشمنی در این باب خوب گفت ما اعتاض باذل وجهه بسؤال یعنی عوضا
 ولو نال الغنی بسؤال و اذ السؤال مع النوال و ذنه و حج السؤال و خف کل نوال و اذ ابتلیت ببذل وجهه
 سائلا فابذله للضمره المفضال ان الکبر اذا احباک بموعده اعطا که سلسا بعضی مطال و گذشت اخبار در
 فضل اعانتان السبل و صدقه بر مسالین در مقامات متعدده و شرح تکلیف سوال با سائل مشروط خواهد آمد در باب چهارم انشاء الله ششم از
 مواد صدقه و اتفاق حیوانات ابل و وحشی و خاکی حلال با حرام بری یا مجری حق حشرات چون مور است و اما می که موزی و امر بکشتن و در سیده و چه
 از او نفی ظاهر هر چند که بدفع دشمنان و کشتن و زیان باشد از او توبه رسد یا رسد داری حق میایی باشد یا نه و می می ثواب الاعمال مرویست که
 حضرت صادق علیه السلام فرمود چون عسی گذشت بکنار دریا انداخت بقرص نان از قوت خود در آب بعضی از او برین عرض کردند یا روح
 چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود و آنرا حیوانی از حیوانات دریاد و ثواب آن در نزد خداوند بزرگست و می کتاب جعفریات
 مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود داخل شد در بهشت دیدم صاحب کی را که او را سیراب کرده بود از آب و چنین روایت کرده
 که وقتی آنجا مشغول وضوء بود که ناگاه که به خانه پناه آورد و آنحضرت پرسد ائت که آن که ریشند است پس طرف آبر کج کرد بطرف او تا که به
 از آن خورد آنگاه و وضوء ساخت و آنجا از او باقی ماند و می می از آنجا و اب است که فرمود بامیر المؤمنین علیه السلام یا علی میخواهم بر تو آید در
 اتفاق بر سببان الذین یهفون اذوا الصبر اللیل و النهار ستر و علائمه که نیک اتفاق میکنند اموال خود را در شب و روز
 نهانی و سبب آن نزد ایشانست و نزد پروردگارشان و نیست ریشی بر ایشان و اندو و این میثودان آیه نفقه بر سبب است در نهانی و آشکارا
 و صدق در نفقه بعد از نقل نزول آیه در اتفاق بر سببان فرمود که اعتقاد ما این است که اصل نزول آیه در شان حضرت امیر علیه السلام
 و آمده شده و جاری شده در نفقه بر سببان است و آنجا نمی تیغ است یعنی نزول آیه در باره کسی بجهت حاجتی یا غنی از نیک به منافات ندارد و مشغول
 او مانند آنرا چندان تفاوت بسیار باشد و می می آداب معاشرت اسب غیره را بخار بسیار و آمده که تا منزل کرد و ناول علفه را را بدهند
 و در راه هر حاجت بدنه بر او عرضه و نه در باره سبب است و داغ و بر و پیش نگذارند و چون بنده بر چهار پائی سوار میشود میگوید یا خدا یا اودا
 بر من جبرانی کن و می می صاحب حسن مرویست که صاحب صادق علیه السلام فرمود کسی بوزارید در روزه که خشم خود آب میدهد یا نکست کسی نیست
 خور آب و بدگست شیدم از روحی الله علیه و آله که میگفت هیچ چهار پائی نیست مگر آنکه سوال میکند بر صاحب که خدایا روزی کن مرا که می شرح

خود بخور
روز عشا

که سر که در علف و سیراب که از آب زیاد از طاقم فراخ گشت پس دست درم که خود او آب و هم قیصری شافی مثل کرده که
 بر عاتم که از خاص امیر المؤمنین علیه السلام بود نان خورد و دیگر برای خورد چه و یکگفت اینها همسایگان بایند و بر ما حق همسایگی و در نزد
 و در کتاب سیره حبیبیه از بعضی زهاد نقل کرده که او هر روز نان بگشت خورد و دیگر چون روز عشا نورافش آن روز با آن نان بخورد و از
 غراب امور آنکه مور که بری مشهور در نزد جمیع عوام و عوام را نگاه میدارد و انسان مدعی مشهور چون بران الدین جلی صاحب سیره مذکوره جهان
 عزافت بر او مستولی نموده که این حکایت را بنویسد برای استحباب روزه روز عشا نورافش را داده که اعتقاد اهل سنت است و حال آنکه اگر برای
 این روز در ماه رمضان بخورد که روزه هش و احب است و همسایگان هم الاطلاق از محمد بن الولید روایت کرده که در خدمت حضرت خواجه
 علیه السلام غذا خوردیم چون فارغ شدیم و خواهر ابرو پخته غلام خواست بردارد آنچه از خورده طعام افتاده بود پس با دست خود آنچه در محراب
 بجای خود بگذارد هر چند از آن که سفندی باشد و همسایگان از بعضی کتب مناقب نقل نموده از کج که گفت دیدم حسن بن علی علیه السلام را که غذا
 میخورد و در پیش روی کسی بود هرگاه بقیه میل میکرد بقیه مثل آن برای سگ میذاخت پس گفت ای فرزند رسول خدا یا دور که این سگ را زده
 طعام تو فرمود بگذارد و از او بدستیکند من چای میکنم از خداوندانیکه صاحب روحی نگاه کند در روی من و من بخورم پس بخورم او را و همسایگان
 کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند دوست میدارد سگ که در کبد نشسته را و هر که سیراب کند کبد نشسته را از حیوانی یا به
 غیر حیوان سایه می آید خداوند او را روز یک سایه نیست حسنه سایه او و همسایگان گفت القدر و دست که حضرت سجاد علیه السلام در سفری غذا
 میل میکرد و در نزد آنجناب مردی بود پس آهویی زد او را از طرفی باب خود گشاید و خورد و ایشان غذا میخوردند و در گذاره آن موضع پس حضرت فرمود
 بآن آهوی بیا بخور و زمانی پس آهوی آمد و مشغول شد بخوردن از سفره و همسایگان اختصاص مردیست که آنجناب در راه که بود با صاحب خود ناکام شفا
 گذشت بایشان در حالیکه غذا میخوردند پس بان جماعت فرمود آیا میشود برای شما که پانی دهید بن و خدا را شاد بگردید که این شغال را شربت ساند که
 من او را بخورم باید نزد ما پس قسم خوردند برای او پس فرمود ای شغال پاپس آقا قفا پیش روی آنحضرت پس انداخت برای او که کشتی از
 استخوان جدا شده پس گرفت آنرا و رفت که بخورد پس حضرت آنکلام را اعاده فرمود آنها امتعه شدند پس آمد پس یکی از آنها ترش روی کرد
 در روی شغال و در کشید لبها را چنانکه دندانهایش پیدایش شغال رفت و میدید پس حضرت فرمود کیست که با من خد کرد و پیمان شکست
 مردی از آنها گفت ای فرزند رسول خدا من در روی او ترش روی کردم و ندانستم پس استغفار میکنم حضرت سکوت کرد و خواهد آمد که آن
 جناب فرمود من زراعت میکنم مگر آنکه قبره از آن بخورد و همسایگان اوصاف ششم بن عبد مناف مذکور است که چون ولیمه میداد یا غذائی داشت
 و چیزی از آن زیاد می آید امر میکرد آنرا برای وحوش و طیور می انداختند تا بحدیکه معروف شد و مردم از برای یکدیگر نقل میکردند و
 از القاب شریفه حضرت عبدالطلب که از او صیاد بود مطعم طیر السماء است یعنی خدا دهنده مرغان بود و سبب این لقب آن بود که همیشه از
 خانش طعام جدا میکرد برای طيور و وحش و آنرا میدادند و هر کس که میخواست از آن غذا میخورد و همسایگان خبر وفات امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است
 که آنجناب نموده بام کلثوم در شب شهادت چون مرغایان دور آنحضرت بر میزدند و فریاد میکردند و ناله میکردند و هر کس که اینها را را می شنید
 زیرا که جس کدی خبری را که زبان ندارد و قادر نیست بر سخن گفتن اگر گرسنه شود یا تشنه پس ایشانرا غذا داده و سیراب کن و گرنه را می کشد و
 بخورند از کیهایی زمین و همسایگان علل الشرایع مردیست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از امیر المؤمنین صلوات الله علیهما که اگر ام کینه گاو را
 که او سید بهائم است سر خود را بلند نموده بآسمان از ششم خدا از آن روز که سال را پرستیدند و مخفی نمائند که در جهنم صدقه
 بر حیوان حسن اتفاق بر آنها شاید چند چیز باشد اول آنکه اتفاق بر آنها خوسب شود برای تحویل بلکه گرم و سخاوت و در سق
 سحبه بخل و ناست و آسان شدن بدل و احسان و شیرین شدن جود و عطا در کام انسان چنانچه از اسحق بن معلوم الهیه است که هر که

کلاه
 سینه
 سر
 چرخ
 میل هند کرک
 شال سنگ
 خرگوش رومانه
 آهو گردن بلبلک
 عمامه
 کلاه
 سبیل
 دامن
 ابرو
 انگشت
 عقاب شاهین
 جغد غراب
 طبلک
 مرغابی
 لعل
 فری کبوتر
 نقاش طوطی

و بعد از تحقیق اودم و نظر کردم در این دست و پدیده برنده از حیوانات در زمین می آیند پس اضطراب و خوفم زیاد شد و محب کردم از این حیوان
 چون یک نظر کردم در ایشان دیدم حیوانات مختلفه متضاده چون سبزه و کوه و کوهی و جنگ و کرک با هم مختلط و پیچیده میزنند بعد از این
 غریبی و جمع شدند و در این محل و سنگ کرده بود و سرهای خود را بسوی من و فریاد میکردند و بروی من پس خود کفتم و درست که سبب این
 این وحوش و درندگان که با هم و متحد دریدن من مانند حال آنکه یکدیگر را میشدند نیست این مگر سبب امر بزرگی و عاده عظیم چون تا قبل که در کتب
 آمد که اشبث عاشق راست و این فریاد و هتاه و اجتماع و وحشیگری برای صحبت ابی عبدالمطلب علیه السلام است چون مطهری سلام علامه را دیدم
 و بر سر خود زدم و خود را از اتمام از این مکان و میگویم حسین بن علی بن ابی طالب این کلمات پس برای من در وسط خود جانی خالی کرد و در و در آن
 حله گرفتند پس بعضی سر بر زمین میزدند و بعضی خود را خاک می انداختند و همین کوه بودیم تا طلوع فجر طالع شد پس آنکه که وحشی را از عهد و عهد
 و بهیچ ترتیب بر خنثی نماند مگر متفرق شدند و این عادت ایشانست از اتصال تا حال که هر چه و ما را است حتی آنکه گاهی در و عاشق را بر من شبیه شد
 پس یک سر سینه از اجتماع آنها در اینجا آگاه غایب بر خنثی کرد و آنی از دست که در فرسایان برای اظهار کوه خود جهتا کند پس خواش
 کردم که فرادانسان من باشد که طبعی کنم و برای او بیارم گفت روزی فرود ایدم اگر فرود اجیری نرسید روز بعد همان قوباشم چون شب شد
 کفتم طعام نیکی را بسازید بجهت همان عزیز که سالهاست طبع نخورده پس من میباشند و صبح از برج طنجی کردند و من بر روی سجاده نشستم
 تعقیب بودم تا آنکه نزدیک شد بطریق آفتاب ناگاه هر دو ایدم که بشتاب کوه بالا برد پس رسیدم و بخلاص خود که حضرت نام داشت
 کفتم و از نزد من بیار پس او را از او داد که باید گفت نشانه ای من پس آن چون بنزد عابد رفتم آنگاه می آیم نزد شما پس چون بنزد عابد رفتم
 او فرود آمد و از اشخ جزی گرفت پس بگشت و آمد و سلام کرد و پشت پسیدم بسبب این شتاب چه بود و چه کار داشتی و چه باو دادی و تو
 کیستی و از کجا آمدی گفت اصل من از بلده خوی اندر یاکا گشت در کوهی مرا در دیدند فلاحتی و باغ اهدای مرا میدادند و نزد معلم گذاشت پس غیبت
 و خط و مسائل دینی را آموختم پس مرا عیال و سرایه داد و در امر خود مستقل بود و دوش در عالم خواب با مراد منسب علیه السلام دیدم پس من فرمود
 برسان و بعد از آنکه که در کوه انداخته است پس از طلوع آفتاب بکین آمد حلال پاکیزه کفتم فدایت شوم از کجا بشناسم حلیت پاکیزگی او را فرمود و در نزد
 فلان حاجی دباغ پس از خواب بیدار شدم و شبیه شد بر من وقت از شب پس از خانه پردان آمدم از همه آنکه مسله اعدا در رسم و وقت که حضرت
 نقیص فرمود و خانه دباغ را نیز می شناسم چون قدری رشم عسرت مرا گشتند و بنزد او رفتم و نزد کفتم ای پسر این چه وقت بیرون آمد
 و حرکت بود کفتم مرا شغلی با فلاحتی حاجی دباغ بود و با هم عاهده کردیم که در آخر شب او را ملاقات کنم از خواب بیدار شدم و وقت را نشاختم و خود
 از خانه پردان آمدم از ترس خلف و عده پس شب کردان مرا گزشتند نزد تو آورده و آن دباغ مذکور عرویی بود و معروف پس از آن که گفت
 بسیار اینجا آنرا صدق و صلاح مشاهده میکنم بزیاده را بخانه حاجی دباغ پس اگر او را شناخت و بخانه اش بر داند و بگذرد و کره او را برگرداند
 نزد من پس مرا آوردند تا خانه حاجی دباغ و گفتند این خانه اداست و بکناری ایستادند پس در را که مقدم خود حاجی پردان آمد و در را باز
 کرد پس سلام کردم جواب گفت و مرا در بغل گرفت و میان و چشم مرا گشود و داخل کرد و در خانه و اینجا بخت گزشتند پس کفتم بکن آرد حلال
 میخوانم گفت بچشم درخت ثنائی آورد و سر بسته گفت این انبساط راست پس کفتم حقیقت آن چنانست گفت آنکه تو را امر کرد باین مرا نیز امر کرد
 که از تو بهاستام پس بدوش کردم و غار صبح را بهنگام بالا آمدن بگو که درم باقیل از ترس فوت وقت باین فضی است مر خدا را که هر کس
 خواست میدد جناب خود اعلی الله تعالی فرمود که در نزد یکی دامت آنگاه که ما فرل داشتیم جماعتی از مومنان ایشان اهل کوفه بودند کسی نزد ایشان
 فرستادیم که قدری دوغ و پیر بگردان آنها از فروختن اشاع کردند و او را از میان خود بیرون کردند با دست خالی و حال معوم پس بگشت
 و ما غمی کشید که جماعتی از ایشان رو جا کردند با اضطراب و گفتند چون ابا کردیم از فروختن دوغ و ماست و فرستاد و شمارا بیرون کردیم

حاجی
 دباغ

10

مکتبہ اسلامیہ
کراچی

خج کل روزی قریب ۱۰۰ بار

[illegible]

[illegible]

و در خدا با او را احاطت کن تا اگر فرمود و عیبم اگر بدل کن مال خود را در حق خود از تو بدین و بدین دیگر می اندازد و خط او و فی
کالی هر دین است که حضرت امیر علیه السلام باصحاب خود و عیب دیگر که چون بیهوشانه ازل شود قرار دهد مالی خود را پیش جانهای خود
اگر سرور آید طای سخی بن فرار دهد جانهای خود را پیش دین خود و بداند که هلاک شده کسی است که دینش هلاک شده و مال برده عیب کسی است که
دینش را برده و آگاه باشد که عیب غیری بعد از عیبش یعنی آنرا که عیبش را او نداند و آری هر چه است عیب بی نیازی بعد از دین و عیب که
اگر پیش را نماند و اگر پیش نماند و بر احدی پوشیده نیست که قوام دین حفظش و نشر و تقویتش از وجود علل و اهل دانش است خصوص
و اتمام عیب است که باب دعوت بشیر و مجاهد و با کفار رسد و منحصر شده مجاهد و در ابطه دینی و کوشش علل و حفظ نفوذ دین و قلب مسلمانان از غارت
ملک و منافقین و شباهت لمحیر بن نبوت و حق قلم و تیغ زبان و مشر و خاکه مش که جهالت اجتماع از چند چند برکت و با نفع و مشکل را از جهاد
با کفار است و بیان کردیم مراتب ایشان را در دین و جهات رسیدن خیر و منفعت ایشان را بعد از مسلمان پس آنرا که دست کو تا به باشد از تعلیم
عظم و احاطت تربیت خود و قوام چاره بنامند از تقویت دین و تقویت اجتماع فراهم آوردن اسباب تحصیل و اشتغال و معاش لازم که اختیار
آن صورت تقویت طلب صرف عمر را اصلاح آن مافی یا و اگر فتنه و کوشش علوم و طب است تا سبب این خدمت شریک شود اجتماعت را در هر
خاصه که برکت علم با ایشان میرسد و از خوان فتنی که آنها خوردند و از این برکت کنند و برادر نکلی که آنها که دین را بر تیر می و دهند و اگر چنین کنند
از قسم چهارم است که مانگند چنانچه که مش که فرمودند یا عالم باش یا تعلم یا محبت ایشان و منف چهارم ما بش که هلاک می شود و محبت برستی
نشود اگر ازاله یا دست با زبان ضالعه کند و توسط آنها با ایشان خیری نرساند و چون در مقام برآمد خصوصیات آن که چند نفر متعدی را
از همه جدا آمده کند یا بسیار بر اندازیم بعضی جهات چون منزل و در کوشش و آب که کتاب نظایر آن فارغ نماید و غیر آنها از مطالب جزئی که به
حسب آن و مکان و شخص مختلف است باید رجوع کند به علم و برکت صاحب که دانش از لوث طبع و نفسانیت پاک و آنچه فرماید صدقه خود را
در آنجا صرف نماید که آنچه و صدقه خود را بخواهد رسید ان شاء الله **باب یازدهم** در چگونگی و نحوه صدقه بدها کرد و اسطه پیدا شد که
طالب خیر و ساعی در احسان باشد و رساندن آنرا با هوش برای خویش خوزی شمارده و خصوص اگر ممکن از آن نباشد در دادن منت و اوفتی از
او بگیرد و نزد توسط آن شخص دهد و او را برکت تصدقه خیری رساند بلکه اگر زیاد از یکی باشد چنین کند چ با جمع این شروط و نبودن محدودی
در رساندن و اسطه صدقه با هوش رسیده و از صاحب چیزی کم نشده و حجبی نباشد رسیده و بسیار است که بهمان مقدار و اسطه تفاوت و کینه یا و
که در نهایت از دلبا برداشته شده و انشاء پیدا شود و سبب عجب و میل جمعی کرده در اتفاق و گاه است و چنده را از آن مقدار کمیت کی با کمالی
شرم آید و لیکن با اسطه در آن خزانة نباشد و صاحب ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام مرویت که فرمود اگر جاری شود خیری بهشت است
و است هر آینه هر چه فرمود میگردند بدون آنکه از حقش چیزی کم نشود و حق صاحب الاعمال از رسول خدا اصلی آفته علیه السلام مرویت که فرمود هر
که صدق کند صدقه از جانب جوی بسکینی است برای او از اجر هر چند فرگیرد از صدقه را از یکدیگر چهل هزار انسان آنگاه برسد با انسان که
برای هر یک یک اجر کافای است و آنچه در نزد خداوند است بهتر و بادوام تر است برای آنکه هر چه کار با شد و احسان کنند اگر شما بدینده
حق صاحب الاعمال از جناب باقر و صادق علیه السلام روایت کرده که ده سال که کسبند خداوند عز و جل و آنکه از مالش دهد و آنکه بر دشمن جاری شود
و اما آنچه وارد شده در مدح و فضیلت دادن صدقه بدست خود چنانچه صاحب کافای از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود صدقه بدست
نگاه میدار و مردن برادر و دفع میکند عظام از بازار را در می شود و از عیبها و شیطان که خیر می آید که کسبند او را که بدید و هر چه عیبی از
رسول از اصلی علیه السلام مرویت که فرمود و دخلت است که دوست ندارم که شریک شود مرا در آنها احدی ضوی من پس بدین شریک آن از نماز
من است یعنی غیر آنچه او است صدقه من که او باید از دوست من بدست سازد و مرد که او بدید و هر چه عیبی از

در این سبیل مردم با مانع و امثال آن می دانند بعد از رسیدن به دست مائل بر سبک و اندک و از این سبب در هر چه می بینند
 روانند پس منافاتی با آنچه ذکر شده ندارد چه احتمال دارد که این جبار در مقابل آن باشد که انسان هیچ دست بصدقه نهد بلکه بفرزند
 سلام بفرستد خود بگوید طلا بخیر را برادر فقیر بده بلکه ضایقه است که خود بدیده و حاصل بیرون کردن صدقه از مال خود شرکی نگردد و احتمال
 رود که دست واسطه بنزد دست مائل باشد چه برکن نوع و کالای از فقیر دارد که هر جا تواند خیری برای او تحصیل کند و دست مائل
 است و عهده مجاهده مالیه دل کردن از آن و از دست و ادبست و بعد از رسیدن بدست واسطه علفه منقطع و چنانست که مجلس رسیده و عهده
 رود که دادن بواسطه در جانی باشد که واسطه را در کف دستش داد و غیر اعتقاد خیر و رجای ثوابی نباشد محبتی یا بقدری آن فقیر در نظرش با کبر ندارد
 و در هر چند عرضی باشد از گرفتن از آن واسطه یا دهنده را بر اطلاع آن واسطه ضرری باشد و بالعکس بودن واسطه جامع شروط و احتمال
 بود که دادن بواسطه در جانی باشد که آن واسطه دانا تر باشد از صاحب مال بمورد اتفاق و طبقات مردم از غنی و فقیر و عالم و جاهل و متعفف و
 راس و عاجز و مضطر و نظائر ایشان و تواند صدقه را بجهل محبوب خداوند تعالی رساند چه در این صورت معین است دادن بواسطه چنانچه در باب
 نهم بیان کردیم و احتمال دارد که دادن بواسطه در آنجا باشد که تحصیل خلاص بی آن میرنشد **باب دوازدهم در صدقه که از آن**
 پدید هر کس برای هر فایده و در غرضیکه در نظر گرفته یا برای نفس خود است یا برای محبوب عزیزی که گرامی است در نزد او و متوقف بحسب ظاهر اصلاح
 بسیاری از امور معاش و معاش او بوجود و سلامتی او چون معلم ناصح و والدین و فرزند و عیال و اخوان و امثال ایشان مثلاً در حالت مرض یا سفر
 یکی از ایشان صدقه میدهند بحسب صحت و سلامتی او و خیر آن بالاخره راجع میشود بخود او چه صحت عالم بسبب سلامتی دین و است سلامتی فرزند
 باعث قلت یا بر طرف شدن رحمت و کلفت او است و چون پیرمان عقل و شغل و دجوان هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر نیست از وجود متقدس
 حضرت امام عصر و روحنا و روح العالمین خدا بلکه محبوب تر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان ضعیف و نقصان و در اعتقاد کسبی و
 خللی است چنانچه با ساینده معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود ایمان نیافریده اهدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل
 بیتیم محبوب تر از او از جهان و فرزند و تمام مردم و چگونه چنین نباشد حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و محبت و عافیت و سایر نعمت
 ظاهری و باطنی تمام موجودات از پروردگار وجود او و خود مقدس و اوصیاء او است و چون ناموس عهده دارد بر دین آفتاب دماه و صاحب این
 فقر و بارگاه و سبب سکون زمین و حرکت افلاک و روشن دنیا از نمک تا سبک حاضر در طلبه اختیار و غائب از مردمک اغیار در این احصار حضرت
 حجت علیه السلام است و جاه صحت و لباس غایت اندازه قامت آن نفس مقدس و شایسته قدان ذات اقدس است پس بر خود پرستان که قافی
 اهتمامشان در حفظ و حراست خویش است چه رسد تا آنکه جز آن مقدس کسیر لایق هستی در سر او را عافیت و تن و پوستی ندانند لازم و محترم است که در
 مقصود ذاتی و غرض اتم ایشان از چنگ زدن بدانان هر رسیده و کسی که برای بقای صحت و استعجاب عافیت قضاء حاجت و دفع بلیت معتبر
 شده چون دعا و تضرع و تصدق و توسل سلامتی و حفظ آن خود مقدس و و حفا خدا باشد و بر مستقیم و مضایقین ادعیه تعقیب نماز و ماه مبارک
 و غیر اینها پوشیده نیست که آن ظاهرین علیه السلام تا چه حد اهتمام و تاکید فرموده اند در عابری حفظ و سلامتی آن خود و عظم از شر جن و انس و طول عمر و
 نعم الهیه دنیویه و اخروییه بلکه سالما قبل از ولادت آن مولود مبارک خود در عتب نماز و سایر اوقات چنین میکردند و منصرفی در وسیله
 میان دعا و صدقه نیست و شاید تاثیر حسنی پیش باشد و از اینجا است که سید جلیل صاحب کرامات علی بن طاووس در کتاب کشف
 المحججه بعد از وصایای بسیار بفرزندش و فرستادن در محالات انتخاب میکرد و مقدم در انتخاب را بر جواز حج و زور و رفق
 نماز حاجت میکند و صدقه از جانب او را بر صدقه از جانب خود و از هر که عزیزتر است نزد خود را بر برای او را پیش از دعای برای خود
 مقدم دارد انتخاب را در هر حرکت که این دعا است برای او یعنی خواسته بصدقه بصدقه و عهده بندگی که استی با او و متعینی است در اقبال او

برای صدقه دادن وقت سر کردن ذکر کرده و چنین فرموده **الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَتَاكَ لَكَ وَهِيَ صَلَاتُهُمْ مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ صَلَاتُهُمْ**
وَصَلَاتُهُمْ عَلَى عِبَادِهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ اسْتَفَارَهُ وَهِيَ كَلِمَةٌ وَهِيَ كَلِمَةُ لَيْلٍ وَنَهَارِهِ وَصَلَاتُهُمْ قَدْ تَقَرَّبَتْ بَيْنَهُ
أَخْرَجَهُ وَمَا لَا يَجْهَدُ أَمْرًا وَمَا يَفْضَحُ شَيْئًا مِمَّا يَخْلُصُ إِلَيْهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ اسْتَفَارَهُ وَهِيَ كَلِمَةٌ وَهِيَ كَلِمَةُ لَيْلٍ وَنَهَارِهِ وَصَلَاتُهُمْ قَدْ تَقَرَّبَتْ بَيْنَهُ
بَاب سَبْعُونَ در بیان احوال فضل صدقه کلای خوش و بیانی و کسب و کسب سهل و حفظش آسان و سزاوار است پس
آن در سودا و کمون جهان و خوشتر بر رخسار و رخسار بد آنکه خداوند کرم منان با عمل صدقه کاری کند چنانچه در عده فرموده که اگر
بایع کار بیک انسان و آن مشت در حلا است از قربت لطف و احسان که با صدقه کند از روز و او را تا زمان رسیدن بخرای آن اقول
اخذ و دم حفظ **سیم** تبیه چهارم ترکیب پنجم **اعلان** ششم **مجمع** هفتم **مباينات** هشتم **مکافات** اول **اعمال** یعنی که هر چه
فرموده **الرَّحِمْلُو** **اِنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَاخُذُ الصَّدَقَاتِ** و **اِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** ایضا است
که خداوند است که قبول میکند توبه را از بندگان و میگیرد صدقات را و اینکه خداوند است پذیرنده هرمان و این از فضایل خاصه صدقه است
چنانچه **فی تفسیر عیاشی** مرویست که حضرت مجاهد علیه السلام چون عطا میفرمود و بمائل می رسید دست ما نظر ای کسی پرسید چرا چنین میکنی فرمود
زیرا که صدقه میافزاید دست خداوند پیش از دست بنده و فرمود نیست چیزی مگر آنکه موکل است باو ملک مگر صدقه پس بدرستی که می افزاید دست
خداوند **فی تفسیر** روایت کرده که فرمود من ضامنم بر پروردگار خود که صدقه نبرد دست بنده تا آنکه برسد دست خداوند پس آن آید و او خواهد
و **فی تفسیر** از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود **بِسْمِ اللَّهِ** چنانچه **فی تفسیر** مکر آنکه موکل شده بر او ملک غیر از صدقه پس آن میرسد دست خداوند
و اینضمون اخبار بسیار و پاره از آن سابقا ذکر شد و خواهد آمد **در حفظ** چه انسان بر هر چه ترسد از اموال از نظر حق و ادب و وقوع در
ممالک آسانی و در غنی چون بخند و دزدی دهد و بجزرت مقدسش سپرد و باون صدقه و اتفاق بر اهل آن مال را نگاه میدارد و از آن ممالک نجات
داده در روز حاجت بآن باو بر میگردد چنانچه گذشت در شرط دهم از باب ششم در خبر سفر جناب صادق بآن تجارت و نیست دادن صدقه و
حفظ از انشاء **فی تفسیر** امام علیه السلام مذکور است که چون انسان از دادن زکوة کوتاهی کند خداوند میفرماید ای بنده من آیا مرا بخیل نسبت
دادی یا مرا شتم داشتی یا کتمان میکنی من عاقرم تو انانیتم بر آنکه بدیم تو زود است برگردد تو روزیکه بوده باشی محتاج ترین محتاجا اگر بدی زکوة ترا
فی تفسیر شیخ ابو الفتح و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هیچ مال بصدقه و زکوة نگاهداری **سیم** تبیه یعنی ترتیب
کردن و ترقی دادن چنانچه خداوند میفرماید **يُحْيِ اللَّهُ الرُّقُوبَا** و **يُؤْتِي الصَّدَقَاتِ** نازل و تباه گرداند خدای مالی را اگر از ربا حاصل آید
و زیاده و افزونی دهد صدقات را و **فی تفسیر عیاشی** از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود خداوند میفرماید نیست چیزی مگر آنکه
موکل کردم باو کسیر که حق گذار غیر از من جز صدقه پس بدرستی که بخوشی میگیرم آنرا بدو دست خود که خستی حق اینکه مردی از من صدقه میدهد بخیر یا
یا پاره خرما پس تربیت میکنم آنرا برای او چنانچه تربیت میکند که است و اگر بیشتر خود را پس ملاقات میکند او را روز قیامت و حال آنکه مانند
کوه احد و بزرگتر از احد است و **ایضا** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستی که خداوند تربیت میکند برای یکی از شما
صدقه را چنانچه تربیت میکند یکی از شما فرزند خود را تا آنکه ملاقات کند او را روز قیامت و او مثل احد است و در خبر دیگر بر اینضمون نقل فرموده
و گذشت از تفسیر شیخ ابو الفتح که ترازی گیر اسبجد از طاعت سبک باشد پس چیزی چون کوه احد در گفته حنائش نهند سگین شود و بجز به آن با
نشاند و از حالش پرسد خدا بقال منماید این آن خیم خرم است که تو فلان روز برای من بصدقه دادی من آنرا برای تو میروم و ایندم تا بوقت
درماندگی تو را فریاد رس باشد و **فی تفسیر** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آن خدا را که حال من را بداند و او است که

نه باشد که صدقه در کسی طلال دهد ایستاد بر طلال و در آستان شود الا صدقه پاک و الا الصدقه در دست طلالی می ماند
برای از او بستاند از او هر دو را ند چنانچه یکی از شما کرده کسی بود اند تا یک صدقه که از برای خدای داده باشد مانند کوه عظمی شود اینجا خواهد مدال
چگونه ان الله الا هر چهارم ترکیب آن اگر چه بجهت معنی است که بر آنها در اینجا موجود است چون طهر به خداوند پاک بکنده صدقه را از هر
بر و طاعت و اتم که داراست چون خواست که رو کند و غنیه چنانچه که شد الا آنکه مقصود در این عنوان با نیجه کردن و غیر است و غایب غیر شایسته
پروین آورد است از آن و این غیر تمیز است چه مقصود از او ترقی دادن شخص صدقه است بقدر استعداد یکد داراست و آیه ای که از او میشود
که در دست شود و غنیه که کوی کرد و غرض از این پروین آوردن در خان و دیگر است مثلاً از شاخه و حبه انداختن در هم چنین در خان و دیگر از
نایج آن پس بکنده هر صدقه شود مثلاً چنانچه در اینجا یک مثال هزار مثقال میباشند بزرگ کردن که چک است و ترکیب زیاد کردن کم است
داین در صدقه علم و کلمه حق بسیار ظاهر باشد چنانچه که در اشاره بآن شد و کلام و تفسیر حکمران علیه السلام که گوید راست گفتنی هر چه آورد و خدمت میجو
علیه السلام پس فرمود کدام محبوبتر است نزد تو بدل او میت نصف که است هزار درم میشود یا مضیق غایم برای توبانی از علم که معذور کنی بآن طلال
ناصبی را که در قریه خواست و دریایی و بخت دمی بآن مضیق اهل قریه خود را اگر بهترین این دو را برگزیدی من هر دو را برای تو جمع میکنم و اگر بخت
را اختیار کردی تو را غیر میکنم و دیگر فانی هر کدام که خواستی پس گفت ایفرزند رسول خدا تو ای من در حضور کردن آن ناصبی و بخت دادن آن مضیق
از دست او باز نده میت هزار درم است فرمود بلکه بیشتر است از دنیا میت هزار هزار مرتبه پس گفت ایفرزند رسول خدا پس چگونه بزرگرم است بزر
بلکه آنستیا میکنم بهتر از آنکه که مقصود کنم بآن دشمن خدا را و در کنم او را از اولیا خدا پس حضرت فرمود ننگه و گناه که را اما آیه آخره و یا و
و او میت هزار درم پس رفت و آنرا حاضر کرد از جواب چندی تا پنج باب
برودی بنده خدا را بچنان نفع بزرده
باشد نفع تو و احدی از دوستان نگارست که
سپردی مودت خداوند را و او مودت حق و مصلحتات الهیه را
ناید و مودت سپین از آل ایشان را ثانی و مودت اگر با بر ابعاد مودت بر او ان موطن خود را خامس پس کسب کردی بعد هر مومنی کاوه
چیز که آن بتر است از دنیا هزار مرتبه پس گوید ارباب و تورا بچشمی هر اعلان یعنی ظاهر کردن خداوند آنچه را اتفاق کرده در زمانی برای ملا
اعلی از ملا که او بسیار و او صیا و عظیم السلام و مؤسسی و آن اعلان علاوه بر تشریف احترام سبب شود برای محبت آنجا است و دعا و
استغفار و تقاضا و در آن عصر که حق مطلق نبود بسیار شد کسی برستی و خلوص نیت صدقه داد و احسانی کرد پس خداوند آنرا ظاهر نمود
آیه بخش نازل فرمود که تا روز قیامت آنرا خوانند و آن یکی را یاد کنند اللهم شفی من و ستایش خداوند بنده ضعیف را بجهت دعا
چیزی از او را بداند و نشاید این خود کافی است در فضل صدقه بلکه هر چیز از او باشد مرتبش است تراست چه در جی بی رضایت شود و بعد
مقام رضا چیزی نباشد و در آیات شریفه انفقوا را اتفاق کننده و صدقه دهند و در جی فرموده و با ما جی مختلفه و او عیاف شریفه ذکر فرمود
که عفو بر است ایشان را همه تقییر نموده و ساد عوالی مغفرة من ربکم و جنت عرضها السموات و الارض انفق
المؤمنون الذین ینفقون فی السراء و الضراء و کاظمین الغیظ و العافین عن الناس و در صفات متقیین فرموده و فی
و قائلهم ینفقون و هم اذ قهین و با و قهین و نه لبس البر ان تولوا و جوه حیکمه قبل المشرق و الله
و لکن البر من امن تا یک فرمود و اتی المال علی وجهه و الفرخ و البیاضی و المذککین و ابن السبیل و الشانبا
و فی الوقایب و در آخر آیه است او انک الذین صدقوا و انک هم المقفرون و کما یمن نام نهاده انفسه
کا فوا قبل ذلک محبین کا فوا قبل ذلک من النیل ما به و جیون و بالاسحا و هم بنسبه مغفرون و فی انوار
حق للسائل و المحروم و هم اذ قهین و عفا و ذی القربی حق و المساکین و ابن السبیل ذلک خیر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

و در حق است در حسن بجماعت خواندن یک کبریا حضرت خداوند و در هر صراط چهار چیز است خلاص من حسن خلق و کثرت ذکر خداوند
و محنت آثار و در مالک چهار چیز است کبریا از ترس خدا و صدقه نهانی و ترک عاصی و نیکی بوالدین و در بهشت و بهشتیان چهار چیز است مهر بر کار
و شکر نعمت و انفاق مال در طاعت خداوند و حفظ امانت در وقت جنگی کردن نماز که امانت بزرگ خداوند است در وقت قیام و بیخوابی
علیه و از چهار چیز است محبت آنجناب پروردگار شنیدن و محبت اهل بیت علیهم السلام و حفظ زبان از نامزاد و پناه و در هر صراط چهار چیز است
کم خوردن و کم گفتن و عبادت خداوند و خداوند تعالی چهار چیز است امر معروف نهی از منکر و نصیحت خلق و معافی بر هر کسی **باب**
چهاردهم در فضل اعانت سلسله طایفه سادات اگر چه عنوان این بابها و فضول مقامات آن شرح منافع و شروط و مقامات
بود که واجب آن بر سادات عظیم الشان حرام و بعضی اقسام مستحب بر همه یا بعضی از ایشان کرده و باقی جایز پس محدودی در ذکر ایشان در ملک
که دشمنان بود جز احرام آن سلسله علیه از گذاشتن اسم صدقه بر احسان و اکرام که ایشان شود چنان لفظ در مقام خمس که محض بایشانست که
شده در مقام ذکر اعانت بایشان کمتر این که را استعمال فرمودند بلکه در بسیاری از اجزاء صدقه زکوتی وارد شده و صدقه چه گاهی مردم است
و فرمودند خداوند منزه فرمود نفس خود و رسولش و اهل بیت رسولش را از آن پس فرمود صدقات از آن فقرا و سائکین و سایر بر صاف است
که در قرانت بلکه نهی فرمودند از صدقه بر مؤمن که آنچه را مؤمن میدهند صدقه نباشد چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که هر کس
یا رسول یا کسیست سخن زکوة فرمودند مستضعفین از شیعه محمد و آل محمد علیهم السلام که قوت گرفته بقیستان در دین و امانا که قوت گرفته بصیرش
در دین و بیگوشد معرفتش در دوستی اولیا خدا و دشمنی دشمنان او پس این برادر شماست در دین و حبیبی که تراست شما از پدران و مادران
خانیان پس با ندهید زکوة و نه صدقه زیرا که دوستان شیعیان با او نمایند که بجهت حرام است بر جماعت از زکوة و صدقه و لیکن هر
مید مید برادران با بصیرت خود همان نیکی است و بلند دارد بدو ایشان را از زکوة و صدقات و منزه دارد به ایشان را از آنکه برسد بایشان
چهره گاهی شما آید دوست میدارید یکی از شما که بشود هر یک بدن خود را آنگاه بریزد بر بدن برادر مؤمن خود بدینست که هر گاه آن بزرگتر است از
چهره بدن پس چهره بکنید چنان برادر مؤمن خود را و با بخله فضل رعایت و احسان بر بنمایانید بزرگ و عظیم و ثواب آن جسم اخبار دارد
در کتابی که در غیب آن بسیار و حکایات دیدن خیرات بزرگان از اعانت کردن بایشان بسیار و دیگر که چهل عدد از هر دو صنف قنایست
بسم الله الرحمن الرحيم اول در کتاب شریف صحیح الرضا علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چهار نفرند که من شفاعت برای ایشان فرمودم
ایماست هر چند بیایند بکنان اهل زمین اگر ارام کنند از زمین و بردارنده حاجتهای ایشان و کوشش کنند در کارهای ایشان چون ناچار شود
یا بناد و دستارند ایشان اهل زبان و قهر در آنجا از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که نیکی کند یکی از فرزندان عبد
المطلب او آن شخص را مکافات کند بآن کار در دنیا پس من مکافات میکنم او را در آخرت و چون ملاقات کند مرا روز قیامت من در تفسیر
امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه رعایت حق خویشان پدری و مادری خود را کند داده میشود با و در
بهشت نژاد درجه که دوری بین هر چه بقدره و بدین است که بخواهد میان بختی است که صد سال بدو و دیگر چه آن از نقره باشد و درجه دیگر
از طلا و درجه دیگر از لؤلؤ و درجه دیگر از زمرد و درجه دیگر از یاقوت و درجه دیگر از عنبه و درجه دیگر از کافور و بهشت این
درجات از این اصناف فرمود کسیکه رعایت حق خویشان محمد و علی صلوات الله علیهم نماید داده میشود او را از فضل و مراتب در جانا
و زیادتى اجرا بر قدر زیادتى فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابوبن نبی و آل اهل حسن و در نسخه امام حسین علیه السلام فرمود بر تو با جان
بر خویشان ابوبن نبی خود محمد و علی را اگر چه ضایع نموده باشی رعایت خویشان پدر و مادری خود را و بر هر چه و حجاب کن از ضایع نمودن خویشان
دینی خود تدارک کردن خویشهای پدر و مادریست خود از جهت آنکه شکر کردن اقارب آنحضرت بسوی ابوبن نبی تو محمد و علی نفع تو بیشتر

در تخریب باغات و زمینیه

دارم از مشرک کردن آثار نبوی نزد پدر و مادر و بخت آنکه خوشان ابوبی تو هرگاه مگر کنند تو را نزد محمد و علی علیهما السلام باندگی از قبیل نظر و بختی
که ظاهر کنند ابوبی دینی برای تو بر طرف بکنند از تو گمان ترا هر چند بری باین بین باشد تا عرض به دستیک آثار ابوبی نبوی تو چون مگر
تو را کنند نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده باشی حق خوشان ابوبی دینی خود را انفع ندیند و دفع عذاب از تو بکنند بقدر تمیل
که مثل است میان غرب در محاربت آن پوست یفتی است که میان **محمد** است و علی **علیهما السلام** فرمود که حق قرابت
ابوبی دینی با محمد و علی علیهما السلام و حق محبت ایشان حق است از حق خویشهای پدر و مادر نبوی زیرا که ابوبی دینی را رضی میونسند نزد
از ابوبی نبی با او ابوبی نبی با تو اند ابوبی دینی ما را که محمد و علی است خوشند کنند از **محمد** و **علی** علیهما السلام فرمود که
کسی که بوده باشد ابوبی دینی او که محمد و علی علیهما السلام است بهتر نزد او و خوشان او اگر م باشند نزد او از ابوبی نبی او و خوشان ایشان
گفته خدا تعالی در حق ایشان که تقضیل و ادوی بهتر با حق خودم قسم که میگردانم تو را افضل و اختیار نمودی تو آن جعیر که اولی بودند با اختیار نمودن
حق خودم قسم که میگردانم تو را در داد قرار خود و هم محبتی اولیاء من اولی است و **جعفر بن محمد** علیهما السلام فرمود که هر کس که مقدومش
نباشد که قضای حق قرابت ابوبی دینی و ابوبی نبی خود پدر و بکنند بجهت آنکه قضای حق قرابت هر کین مانع باشد از قضای حق دیگری پس مقدم
دارد حق قرابت ابوبی دینی خود را بر حق قرابت ابوبی نبی خود را بدو در و ذی قیامت چنانچه مقدم داشت قرابت ابوبی دینی خود را مقدم دارد و ابوبی
جنات من پس یاد میشود فوق آنچه آمده شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او و موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود در
حالیکه به آنحضرت عرض نمود که برای فلان کس هزار درهم بود پس و مال با عرض نمود که هر دو را میخواهی است سر بایه او بکنی این خبر بدو دادند
پس گفت که ام کین از این دو متاع انفع است برای من گفتند مرا و که این متاع زیادتی دارد بخش بر آن متاع هزار چند آنحضرت فرمود آری
چنین نیست که لازمست در اینصورت افزود را بنا بر مقتضای عقل خود که اختیار نماید افضل را گفتند آری فرمود پس چنین است برگزیدن قرابت ابوبی
دینی تو بر ابوبی نبی محمد و علی علیهما السلام افضل است ثوابش با کثر از آن زیاد دینی زیرا که فضل او با اندازه فضل محمد است و علی علیهما السلام برابر ابوبی نبی
و کسی بجانب رضا علیهما السلام عرض کرد که آیا خبر ندیم تو را بر این نگاری که از انفع و سر بایه دو ماده فرمود آنکس گشت عرض کرد فلان کس که فروخت
دینارهای خود را بدو که بعوض آن گرفت پس برگرداند مال خود را از ده هزار دینار به هزار درهم حضرت فرمود من بگویند که این مردوده هزار اشرفی
خود را بفروخت هزار درهم آیا چنین نبود که تخلف نمودن او از انفع و حریت او اعظم بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندیم شما را که کسی که تخلف از بیع
و حریت او اعظم از این باشد گفتند آری فرمود من بگویند اگر انیز هزار کوه از طلا میداشت و هزار حبه از درهم مفقوش میفروخت یا چنین بود
که تخلف انفع او اعظم تر و حریت او اعظم از این خواهد بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندیم شما را بسخن ترا از این چه تخلف و بزرگتر از این در حریت گفتند
آری فرمود کسی که مقدم دارد در نیکی و احسان قرابت ابوبی نبی خود را بر قرابت ابوبی نبی خود محمد و علی علیهما السلام زیرا که فضل خوشان محمد
و علی علیهما السلام که ابوبی دینی ابوبی نبی دین او دین بر خویشهای پدر و مادر است افضل است از فضل هزار کوه هم مفقوش و **محمد بن علی** علیهما السلام
فرمود کسی که اختیار کند قرابت ابوبی دینی خود محمد و علی علیهما السلام بر قرابت ابوبی نبی خود خدا تعالی اختیار نماید او را در
روز قیامت در حضور ضایق و مشهور سازد او را بخلعت های کرات خود و شرف او را ظاهر سازد بر بندگان جز کسیکه مسادی باشد با
در فضایی با فضل او و **علی بن محمد** علیهما السلام فرمود بدو بستیک از جمله تعظیم جلال خداوند است برگزیدن قرابت ابوبی دینی خود
که محمد و علی علیهما السلام اند بر قرابت ابوبی نبی خود و بدو بستیک از جمله استخفاف بجلال خدا است برگزیدن قرابت ابوبی نبی خود بر قرابت
ابوبی دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند و **حسن بن علی** علیهما السلام فرمود مردی عیالش کردند بود پس از خانه
در آمد که چیزی بیاید و قوتی را ایشان تواند خریدم هر چه که بخواهند که بخرند

شده و فراموش و داخل خانه نشد چنانچه در خواب دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که با او بود حسن و حسین علیهما السلام که پیش روی
 آن حضرت با او می نشست پس حضرت با ایشان فرمود که ایست پدر شما پس امیر المؤمنین علیه السلام جواب داد که ایست ما هم یار رسول الله و در پیشگاه
 آن حضرت بود پس حضرت با فرمود چه شده و چرا که نمی دیند حق اینم را گفت یار رسول الله این حق دوست در دنیا که آورد ما هم فرمود بده با او پس او
 بآن مرد گشت از صوفی سفید و فرمود این حق تو است پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بگیر این را و رد کن بکس که بیاید نزد تو از فرزندان
 بنو هاشم چنانکه نزد تو است برد که نیست بجز آن قدری بعد از آن مرد را فرمود آن مرد گفت بپایار شدیم و حال آنکه گفتم بجز این دوستم بود و بعد از آن مرد

[illegible]

کفتم بدیاری یاد خواب گفت بیدارم کفتم چه عوارضی کن پس در دوش که چون نظر کردم برادر اترقی در آن بود پس آن زن گفت ای مرد خدا ترس
 غم تو را انداخته باشد که فریب داده باشی یعنی بخار را و مالین را گرفت بانی کفتم نه افتد لیکن خشمه چنین است پس خواست دفر را که
 حساب در آن بود پس دید که گشت در آن آنچه نوشته بود بر علی بن ابطالب علیه السلام نمک و زردی و در روایت اشتباهی بود در کلمات
 یکی از آنها که خواندیم **دوازدهم** در آن فصلی که در کتاب مسند المال نقل کرده از کتاب توفیق عمری الامامان که او
 روایت نموده از ابی الحسن علی بن ابراهیم بن عثمان دقاق که گفت وارد شد بر من روزی فخری علوی از فرزندان حسین بن علی علیه السلام پس
 گفت صدیق آرد من بده کفتم قیمت آنرا حاضر کن گفت قیمت باین چیزی بنویس بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس آنچه خواست دادم
 و نوشتم قیمت آنرا بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس شنیدند علویان این قصه را پس می آمدند و سوال میکردند و من میدادم پس می گفتند نویسنده
 جدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بپوسته بایستاد دادم تا آنکه غلظت برای من چیزی پس روزگاری سر بر دهم با سختی و تنگی آنگاه رفتم خدمت
 سید عمر بن محمدی العلوی و عرض کردم آن خطوط را بر ایشان و نگایت نمودم با و از پیشانی و سختی پس جوانی نداد چون شب شد دیدم پنهان
 صلی الله علیه و آله را در خواب و با او بود علی بن ابطالب علیه السلام پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بن فرمود ای ابو الحسن چرا می شناسی کفتم آری تو
 محمد صلی الله علیه و آله گفت مسلم فرمود پس چرا شکایت از من کردی و تو معاظه باین کردی کفتم یا رسول الله فقیر شدم پس حضرت فرمود اگر معاظه کردی با
 من در دنیا بدیم بود اگر معاظه کردی با من در آخرت پس صبر کن گفتم نیکو بد کار می هستم پس مرد سخت خرج کرد و از خواب بیدار شد و گریه می
 کرد پس بر من رفت بپوشی که بهما و صحران چند روزی گذشت که او را مرده یافتند در غار کوهی پس او را برداشتند و دفن کردند پس در آن
 شب خدمت فرمود صلی الله علیه و آله که او را در خواب دیدم که بر او بود و طلب از استبرق و او در باغستان بهشت راه میرفت پس با او گفتند تویی ابو الحسن
 گفت آری گفتند چگونه رسیدی باین نعمت گفت هر که معاظه کند با محمد صلی الله علیه و آله میرسد با آنچه من رسیدم بدانید که من رفیق رسول الله
 صلی الله علیه و آله شده ام این نعمت را بمن دادند بجهت صبر من **پنجم** باز در آنجا از کتاب مذکور نقل کرده که گفت علی بن عیسی در میر که
 من احسان میکردم بعلویه و اجرا میداشتم برای هر یک در سال در مدینه طیبه آنقدر که کفایت کند طعام و لباس او را و کفایت کند عیالش را و
 این کار را در وقت آمدن ماه رمضان میکردم تا سلج او را از حبل ایشان شیخی بود از او لاد کوسی بن جعفر علیهما السلام و من مقرر داشتم بودم برای
 او هر سال پنجاه درهم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در رستوران عبور میکردم پس دیدم او را که مست افتاده و تنی کرده و بکل آلوده شده
 و او در بدترین حالی بود در مشایع عام پس در نفس خود کفتم من میدهم این فاسق را در سال پنجاه درهم که آنرا صرف کند در محبت خداوند
 هر آینه منم یکم مقرری سال او را چون ماه مبارک داخل شد حاضر شد آن شیخ در نزد من بپستاد بر در خانه جو نسیدم با و سلام کرد و
 عرضم خود را مطالبه نمود کفتم نه و اگر اچ نیست برایتو مال خود را بگویم که هر که در معرفت کنی در محبت خداوند آید بدیم تو را در رستوران که مست
 بودی بر که در غارت و دیگر نزد من میا چون شب شد پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در دم در نزد من مجتمع بودند پس پیش رفتم اعراض
 از من پس بر من دشوار آمد و مرا بدگشت پس کفتم یا رسول الله بمن چنین میکنی با کثرت احسان من بفرزندانت و نیکی من بایشان و دودورانها
 من بایشان پس مکافات کردی مرا که اعراض نمودی از من منم و آری چه افتاد فرزندان مرا بداندی از در خانه ات بیدترین حالی و نا امید
 کردی او را و جائزه هر ساله خبر میدی پس کفتم چون او را بر معصیتی شمع دیدم و قصیه را نقل کردم و کفتم جائزه خود را منع کردم تا اعانت نکرد
 باشم او را در محبت خدا تعالی پس فرمود تو آنرا بکست خاطر او میدادی یا برای من کفتم بلکه برای تو فرمود پس بخواستی بپوشانی بر او آنچه از
 او سرزد بجهت خاطر من و اینکه از اخلاص من است کفتم چنین خواهم کرد با او با کرام و اغراض پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم ابی
 آن شیخ چون از دیوان مراجعت کردم داخل خانه شدم امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم بعلوام که با و در نزد او دهم در دو کسبه

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

وقد كان من جملة ما كان عليه من العجز والضعف

درستی بختان را دست عدل از پیشانی
خاکست زرد که خنجر در دهن او فرو داشت
او قضاوت کرد که این چه نوعی است
شدم تمام و در خنجر بیامان
نورانی و فرستاد بر آن کشت
بسیاری با جاها و فرستاد بر آن کشت
از در این خانه فرستاد بر آن کشت
فرستاد بر آن کشت

سپاسی جوری نقل کرد از کتاب فقط بدین و در کتاب سبط المال منقول است که در حق مردی عیسی بود و او را چند نفر در حق
آن اوقات که در حاکم از طرف شانت و نشان پیاده بست هر قدر دستنهای از شدت کرسکی و کثرت سرعایر شدند پس داخل مسجدی
شدند و خرمایانند و با ایشان بجهت تحویل قوت بردن رفت پس دیدند رئیس بلد که نشست و جمعی برده را درگاه پس پیش رفت و هیچ کرد
برای او بری کار خود و شادان و اینک ایشان علم با نذر رئیس گفت که او بیاد کرد که شما برستی طوبیایه بگوید گفت من در این بلد عجم و شادی ندارم
و خدای تعالی در سون آگاهند که من راست میگویم پس گفت او نشد طوبیایه را و برکت و بکفت با جده با رسول الله پس در عجم بر سر برادرید
نشسته بود که در گذار بود و در جاهی طوبیایه پسیدان کیت گفتند او در عجم بلد او جوسی است گفت شاید برای ما تو را او گشایی یا نه گفتش رفت
و خبر داد او را از حال خود و در خان و آنچه میان او و رئیس بلد گذشت و اینکه در خان در سجده و چیزی ندارد که قوت کنند پس خادم خود را و او را
کرد و گفت بخان خود بگو که جامه خود را بپوشد و برود آمد زن و با او بود کثیر النسب پس با او گفت با این زن برود ایشان مجده برادر در خان او را
و بیاد در بخان پس با او آمده و خراسان آورد و برای ایشان طاقی شامها کرد و ایشان را کاهم فرستاد و از بهترین جاها با ایشان پوشانید و از
فاخرترین فرستاد با ایشان فرستاد کرده و از لذت ترین شامهای بگو با ایشان حاضر کرد پس نشستند طویات با آن زن صحبت میکرد و در جواب فرستادند
تا آنکه با مردان خود مسلمان شدند چون نصف شب شد رئیس بلد که مسلم بود در خواب دید که باقیات برپا شده و علی و اداسه شده بر سر
رسول خدا و در آن شب کلام قهری دید از نبر جد سبزو زهر و لعل و در و با قوت سرخ گفت پس گفت با رسول الله برای کیت این قصر پس از این
اعراض فرمود گفت با رسول الله چه می دانم این اعراض نمودی یا می مسلم بود ختم از است تو فرمود شاید حاضر کن گفت خدا و رسولش و اما تو ندان پس فرمود
آیا تو نیز زدم گشایی شاید با در این قصر را افزاد است که طویات در خان نادید پس گفت و جوسی است فرمود و او بخوابید که آنکه با اهل پیش
مسلمان شده و گفت پس بیاد شد من مسلمان و برسان که میسر کردم و بود خدا و در طوبیایه میزد و پرده ای آمد چشم میگردم از خانه و دیگر طوبیایه
داد و بدو ناما یک رسیدیم با آنجا پس با ختم ایشان را نزد اهل پس هند کردم که یکرم ایشان را نزد او گفت های بر تو و را با این رای نیست مرا با اسلام
خود و ترمان قسم بخدا که من و اهل تم بخوابیدیم مگر آنکه مسلمان شدیم بر دست ایشان پس مگر التماس کردم و نه از اشرافی با و دادم گفت والله
خی میوه و جده هزار اشرافی و در پیش آن از دراهم بلکه اگر این اشراف را بخوبی کنم و ایشان را بچشم خود و خواهی دید پس پیوسته خضوع و تذلل میکرد
و دست و پایش را بوسیدم گفت همه است همه است آنکه که او را در خواب دیدی و تو را بدوی من فرستاد من او را دیدم و خداوند بر من
منت گذاشت برکت قدم در خان رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم حدیث از از خواب و او میگفت ایضاً این قصر این تو و اهل
بیت تو است بهت آنچه با فرزندان من کردی و شمار در بهشت خواهید بود و خداوند آفریده بود شمار احوال من از و نه از دل **موقوف** که یک
آیه الله علامه در کشف البیّن این حکایت را بخوبی و بیکر نقل کرده که ابطه از این و اختلاف در مواضع بسیار دارد و چون این مختصر را بنویسم چون ظاهر و حق
و نه و مال برده یکی بود از ذکر آن اعراض کردم **هفت** که در کتاب حوالی الله الی این ای جبهه رحمانی و تحفه آلا ناسید خدای
بن شد قم بن علی بن الحسن النقیب فی الزمید علی محمودی داد و فی رتذکره الخراسان سبط ابن الجوزی و وسیله کمال احمد بن فضل کی و کشف الیقین
علامه علی اعلی الله مقامه منقول است که عبد الله بن مبارک که پیوسته میگرد در مالی و مالی و دیگر جاه میسخت و در پنجاه سال برای کار و اقلست
داشت پس هر وقت در بعضی سالها که فرستاد بود برای خریدن مخرج سفره و تدارک کسج و با او بود با قصد اشرافی و متوجه بود از اشراف و نشان
که شد که کشتی برای سنج بخرید پس در راه طوبیایه را دید که در غریبه شعلت کند بر پای مرغان آن خرده و آمرزاک مسک و عباد که گفت نزد او
قدم و پرسیدم چرا نیکی گفت ای مردمان و آنرا خداوند را که میفرماید و تو نشنیدی و این است که ای ای که نشنیدی که پرسیده
پاره چیرا که اگر ظاهر شود برای ما اند و آکین که شد شاه الله اعلم که میگویم که بعد از من و فرموده که این تفریح خیر و خداوند را که این تفریح

در این حدیث که در کتاب سبط المال منقول است که در حق مردی عیسی بود و او را چند نفر در حق آن اوقات که در حاکم از طرف شانت و نشان پیاده بست هر قدر دستنهای از شدت کرسکی و کثرت سرعایر شدند پس داخل مسجدی شدند و خرمایانند و با ایشان بجهت تحویل قوت بردن رفت پس دیدند رئیس بلد که نشست و جمعی برده را درگاه پس پیش رفت و هیچ کرد برای او بری کار خود و شادان و اینک ایشان علم با نذر رئیس گفت که او بیاد کرد که شما برستی طوبیایه بگوید گفت من در این بلد عجم و شادی ندارم و خدای تعالی در سون آگاهند که من راست میگویم پس گفت او نشد طوبیایه را و برکت و بکفت با جده با رسول الله پس در عجم بر سر برادرید نشست بود که در گذار بود و در جاهی طوبیایه پسیدان کیت گفتند او در عجم بلد او جوسی است گفت شاید برای ما تو را او گشایی یا نه گفتش رفت و خبر داد او را از حال خود و در خان و آنچه میان او و رئیس بلد گذشت و اینکه در خان در سجده و چیزی ندارد که قوت کنند پس خادم خود را و او را کرد و گفت بخان خود بگو که جامه خود را بپوشد و برود آمد زن و با او بود کثیر النسب پس با او گفت با این زن برود ایشان مجده برادر در خان او را و بیاد در بخان پس با او آمده و خراسان آورد و برای ایشان طاقی شامها کرد و ایشان را کاهم فرستاد و از بهترین جاها با ایشان پوشانید و از فاخرترین فرستاد با ایشان فرستاد کرده و از لذت ترین شامهای بگو با ایشان حاضر کرد پس نشستند طویات با آن زن صحبت میکرد و در جواب فرستادند تا آنکه با مردان خود مسلمان شدند چون نصف شب شد رئیس بلد که مسلم بود در خواب دید که باقیات برپا شده و علی و اداسه شده بر سر رسول خدا و در آن شب کلام قهری دید از نبر جد سبزو زهر و لعل و در و با قوت سرخ گفت پس گفت با رسول الله برای کیت این قصر پس از این اعراض فرمود گفت با رسول الله چه می دانم این اعراض نمودی یا می مسلم بود ختم از است تو فرمود شاید حاضر کن گفت خدا و رسولش و اما تو ندان پس فرمود آیا تو نیز زدم گشایی شاید با در این قصر را افزاد است که طویات در خان نادید پس گفت و جوسی است فرمود و او بخوابید که آنکه با اهل پیش مسلمان شده و گفت پس بیاد شد من مسلمان و برسان که میسر کردم و بود خدا و در طوبیایه میزد و پرده ای آمد چشم میگردم از خانه و دیگر طوبیایه داد و بدو ناما یک رسیدیم با آنجا پس با ختم ایشان را نزد اهل پس هند کردم که یکرم ایشان را نزد او گفت های بر تو و را با این رای نیست مرا با اسلام خود و ترمان قسم بخدا که من و اهل تم بخوابیدیم مگر آنکه مسلمان شدیم بر دست ایشان پس مگر التماس کردم و نه از اشرافی با و دادم گفت والله خی میوه و جده هزار اشرافی و در پیش آن از دراهم بلکه اگر این اشراف را بخوبی کنم و ایشان را بچشم خود و خواهی دید پس پیوسته خضوع و تذلل میکرد و دست و پایش را بوسیدم گفت همه است همه است آنکه که او را در خواب دیدی و تو را بدوی من فرستاد من او را دیدم و خداوند بر من منت گذاشت برکت قدم در خان رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم حدیث از از خواب و او میگفت ایضاً این قصر این تو و اهل بیت تو است بهت آنچه با فرزندان من کردی و شمار در بهشت خواهید بود و خداوند آفریده بود شمار احوال من از و نه از دل موقوف که یک آیه الله علامه در کشف البیّن این حکایت را بخوبی و بیکر نقل کرده که ابطه از این و اختلاف در مواضع بسیار دارد و چون این مختصر را بنویسم چون ظاهر و حق و نه و مال برده یکی بود از ذکر آن اعراض کردم هفت که در کتاب حوالی الله الی این ای جبهه رحمانی و تحفه آلا ناسید خدای بن شد قم بن علی بن الحسن النقیب فی الزمید علی محمودی داد و فی رتذکره الخراسان سبط ابن الجوزی و وسیله کمال احمد بن فضل کی و کشف الیقین علامه علی اعلی الله مقامه منقول است که عبد الله بن مبارک که پیوسته میگرد در مالی و مالی و دیگر جاه میسخت و در پنجاه سال برای کار و اقلست داشت پس هر وقت در بعضی سالها که فرستاد بود برای خریدن مخرج سفره و تدارک کسج و با او بود با قصد اشرافی و متوجه بود از اشراف و نشان که شد که کشتی برای سنج بخرید پس در راه طوبیایه را دید که در غریبه شعلت کند بر پای مرغان آن خرده و آمرزاک مسک و عباد که گفت نزد او قدم و پرسیدم چرا نیکی گفت ای مردمان و آنرا خداوند را که میفرماید و تو نشنیدی و این است که ای ای که نشنیدی که پرسیده پاره چیرا که اگر ظاهر شود برای ما اند و آکین که شد شاه الله اعلم که میگویم که بعد از من و فرموده که این تفریح خیر و خداوند را که این تفریح

و در این محبت که مرا در حق آنست و یکی که در حق من کفایت می نمود و علی طایفه السلام که در اصطلاح کن چنانست و در این گفت و راست
 و در این قسم خود و بجهت کشف کردن خرم برای تو زیرا که مندا که از این عظمای العیوب و مستار العیوب کشف آن کرد و بخوار الذنوب پس کفایت
 تو را قسم دادم و از تو میگذردم که اگر راستی خبر تو در این بودی گفت ای عبد الله طاهر و لا اله الا هو که در این دیدی مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را و تو
 بدان کن من زین سیدم طویلام و چهار دختر که چاک سید و نیم دادم و پدرشان در این بود یکی وفات کرده و این روز چهارم است که برایشان
 میگذرد که خبری بخود ندانم کار با منظر را رسید خوردن بنده بر احاط است و من بغیر مرغ مرده خبری دیگر نیافتم بخوانم که این را پاک کنم برایشان
 بر کم بخورند از ناله و دفع کسی ایشان بنویسد عی الله که گفت پس با خود و کفایت دای بر تو ای پسر مبارک که است آنکه بشنود در کشتن چنین فرصت یافت
 که برساند شفاعت جدا و سید طوفا که است میگویم که سوال نزد صراط روز یکبار که از پدرش و مادرش و برادرش و در پیشش روزی که
 قطع نذر مال و ناله و مکر آنکه پدر و خداوند با قلب عالم از معاشب ای علوی و دامن بزرگ بیکر آنچه خداوند بدو داده چنین کرد پس بر کشته شد
 کشته شد و من جمیع کن روز را در در پیشش پیش علوی سر در پیش افکند بود و ملققت من میخند و من رخم غزل خود و ندیدم در خواب حالت متونی به
 سواد حج در این سال و مرا حجت خود داده کار خود دادم و ششم در خانه خود تا اینکه حج کردم و مرا حجت خود ندانم بهجت
 بهستقبال حاجیان و مساکین و مصاحبان خود از شهر میر و نیم پس بر کس از ایشان را که ملاقات میکردم و میگفتم که خدای تعالی قبول کند حج تو را
 پسندید و ناید من ای خداوند از این چنین و عی الله که گفت ای عبد الله یا خداوند ای که همراه ما بودی در فغان محل و فغان ضعیف و بسیار است
 که من مردمان این را بهر متکبر ندادم که کار خود را بخوانی ایشان و حج نکردن خودم و تمام شب در این فکر بودم پس حضرت رسالت پناه را در خواب
 دیدم که فرمود من ای عبد الله عجب مدار که تو رسیدی بفریاد در ماندگان و اصلاح آوردی و سستی فرزندان مرا پس خواستم از خدا تعالی که خلق
 کند بر صورت فرشته را که حج کند برایت و هر سال تا روز قیامت پس اگر خواهی حج کن که اگر خواهی کن که او حج خواهد کرد برایت و هیچگاه
 ایضا در نخله از آن روز که راست که سید ابوالحسن طاهر بن الحسن مردی بود عالم عامل و فاضل کامل باو مدد و صلاح و تقوی جمیل القدر عظیم
 انسان بلند حجت میماند و در مردی خراسانی در خلافت و دوستی بود و خراسانی بر سال حج کنی که در زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 می آمد و در دست اشرفی برای او می آورد و این معنی بود برای او در هر سال تا آنکه مردی بخراسانی برخیزد و بگفت تو مالیت را ضایع میکنی
 حرف میکنی در غیر مجلس زیرا که ظاهر هر حرف میگردانند و غیر خلافت خدا و رسولش و مکر تر این سخن را باها گفت تا آنکه خراسانی را متصرف کرد و از او
 دال را بغیر داد و او را ملاقات کرد و هم چنین بر سال دادم چون سال سیم شد و زمان سفر حج رسید پسر منی الله علیه و آله در خواب دید که باو
 میگوید ای فلان ای فلان ای فلان که در حق تو از من سستی دشمنان او را و قطع کردی صلح خود را و آنچه باو میکردی از یکی خلق کن صلح خود را از آن
 زبده باو آنچه دوست شد از او تا تو را توانا است پس از خواب برخاست خوشحال و مسرور با خواب مدار که سفر حج خود را کرده و مبلغ را با خود
 برداشت بخود و پسر منی الله علیه و آله باو آمد و باو ملاقات کرد و در میان این سخن حج بجای آورد و زیارت حضرت مشرف شد رفت نزد ظاهر دست
 و پای او را چسبید داشت در آن مجلس که سادات و اشرف و فضلا و اعیان بودند پس ظاهر را بیدار کرد و فرمود این فلان شنیدی در باره کن سخن
 دشمنان را پس چو هم پسر منی الله علیه و آله در خواب دیدی پس اگر کردی ترا بر سستی شنیدی که قطع شده بود در طول سال باو ملاقاتی و اگر
 امر میکردی ترا ملاقاتی آوردی از آن روزی که از من جدا کردی و بدیدم خود سوگند میدهم ترا که چنین بود و گفت قیام چنین بود و الله العزیز و رسول
 خدا کسی را نماند و آن جز خدای تعالی ظاهر گشت در نزد من و در حق تو در سال اول دادم و سیم دادم و گشت مشرب پس دیدم رسول خدا صلی الله
 علیه و آله که میگفت من هم بخود که خبری تو را شنیدم و آنکه که مامور که بدیدم و آنچه فوت شده و تا چه صلح خود را از تو قطع نکرد پس چه
 کردم خدای عز و جل را و مگر نمودم بر نیت و اسائنش چون تو را دیدم و دستم نموده تو را که مرا آنچه در خواب دیدم پس عرض سالان را که

[illegible]

و انست شوت ياد را کما من الشیخ فی غیر الصلوات و دیدند ایان فرعون و بعدا سجنه و من بعد الطلاد
و یکم بکینه البرا اما اما ملازمه محبه الصلوات و بنظر من سجنی فی ذلک و من شقی و سجنه و بعدا
عالمی شمس این و بعد سجنه اما ملازمه محبه الصلوات و بنظر من سجنی فی ذلک و من شقی و سجنه و بعدا
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن شب که با وی میفرماید برود جوی خزان موسی با و یکم بکینه
از ادای رسالت آن موسی گمان کند که او باین وسیله خواسته خود را بیاورد و نماید و از او فایده ببرد یا او را نزد آن مرد سلطان و غنی و
مستباری هست چون مرد مسلم با نروت مال گنید و در رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حربه و نیم و یکم که همان سخی را با و فرمود پس
علی الصلح اندوختن پس سجنه و بعد سجنه اما ملازمه محبه الصلوات و بنظر من سجنی فی ذلک و من شقی و سجنه و بعدا
سجنه و بعد سجنه اما ملازمه محبه الصلوات و بنظر من سجنی فی ذلک و من شقی و سجنه و بعدا
فرستاده بود و نه مکرر فرموده پس موسی گفت ای شهدان لا اله الا الله و ان محمدًا رسول الله و این اصحاب خود را طلب
نمود و بایشان گفت که من تا حال در خلافت بودم و حال بدست حق باز گشت کردم پس شایسته اسلام آوردید که هر که از شما مسلمان شود و
در دست اوست از اموال من از آن دست و هر که از شما بیکند هر چه در نزد اوست از مال من باید دست بردارد پس همه آفتوم و اهل مسلمان
شدند و آن جویر آخری بود که به پیشش ترویج کرده بود و تفریق کرد میان آنها آنجا گفت یا مهدی که آنده حاج بود کشفه و الله و حال می
خواستم از تو پرسیم گفت چون در قمرم بیاورم ترویج کردم طعانی را ختم خود را خواندم پس اجابت کردند در مسایلی من حاجتی از سادات
خدا بود که مالی ندانم پس من امر کردم غلام خود را که برای من حسیری در میان خانه خورشید خایه در این اثنا شنیدم که دشمنی با ما در پیش میگیرد
ایما در از میرساند این محسوس را بوی طعانش پس طعام و جامه و اشرفی بسیار برای ایشان فرستادم چون ایشان آن احسان را از
من دیدند از خمرک باقی و خمران گفت قسم بخدا که این غلام را با و نگرفتیم پس همه دستار برداشتند بعضی گفتند خدا وند مشهور کند و را
باجه ما رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی این گفتند پس اینست از دعوت که با اجابت رسید عیسی و یکم که در آنجا روایت
کرده از جیش ابی الفرج از ابن النجیب که گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی در دیوان مشغول بودم که ناگاه خادمی خیز از جا
سیده نزد من آمد و با و گوید که در آن هزار اشرفی بود پس گفت که سیده میگوید که این زر را تقسیم کن در میان ستمین که او از پانز
ترین مال من است و بنویس برای من ناهای تا آنکه بایشان میدی تا آنکه بعد از این هر چه از این مال بستم آمد صرف ایشان کنم این حسب
گفت پس آمد و رقای خود را جمع کردم و تحقیق را از ایشان پرسیدم پس نام شاه میرا برای من بردند سید اشرف را ایشان تقسیم
کردم همه آن باقی ماند نزد من تا نصف شب که ناگاه بشنیدم خانه را میزد چو رسیدم گفتم گفتن خدان هر دو سایه من بود پس بجای
گفتم آنچه بدقتی است چه سایه من است و در من نیاورده پس رخصت دادم و اخلا شد پس با و گفتم چرا و پرسیدم از او که چه کار داری
گفت که ستم من با و یک اشرفی دادم آنجا رفتم نزد زوجه ام گفت چه شخصی بود که در این ساعت تو را بر خمت انداخت گفتم وارد
شد بمن شخصی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنمود نزد من چو رسیدم که او را اطعام کنم پس یکم که در اشرفی با و دادم آنرا گرفت و مشکو
کر با و رفت چون به در خانه رسید نزد جدام بر نه آمد و حالی آنکه میگوید و میگفت یا ایا ای که کنی که مثل حسین بودی و به تو آورد و تو
به او یک اشرفی میدی و حال آنکه سید منی احتیاج او را بدو تمام نموده مانده بود پس شخصی در دم جا کرد و از عصب و رشم و کینه استیغرا
تمام با و را گفتم که رفت چون بخانه برگشتم پیشان مندم و گفتم حال این خبر میرسد متوکل را و او دشمنی دارد و طویلی را پس چرا خواهد گشت
پس نه جدام من است که میرسد منی تو کنی که این خبر خدا و جد طویلی من را این سخن بود و یکم که در خانه را نزد مشعلها و چو آنها برد دست خدام ظاهر شد

و انست شوت ياد را کما من الشیخ فی غیر الصلوات و دیدند ایان فرعون و بعدا سجنه و من بعد الطلاد
و یکم بکینه البرا اما اما ملازمه محبه الصلوات و بنظر من سجنی فی ذلک و من شقی و سجنه و بعدا
عالمی شمس این و بعد سجنه اما ملازمه محبه الصلوات و بنظر من سجنی فی ذلک و من شقی و سجنه و بعدا
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن شب که با وی میفرماید برود جوی خزان موسی با و یکم بکینه
از ادای رسالت آن موسی گمان کند که او باین وسیله خواسته خود را بیاورد و نماید و از او فایده ببرد یا او را نزد آن مرد سلطان و غنی و
مستباری هست چون مرد مسلم با نروت مال گنید و در رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حربه و نیم و یکم که همان سخی را با و فرمود پس
علی الصلح اندوختن پس سجنه و بعد سجنه اما ملازمه محبه الصلوات و بنظر من سجنی فی ذلک و من شقی و سجنه و بعدا
سجنه و بعد سجنه اما ملازمه محبه الصلوات و بنظر من سجنی فی ذلک و من شقی و سجنه و بعدا
فرستاده بود و نه مکرر فرموده پس موسی گفت ای شهدان لا اله الا الله و ان محمدًا رسول الله و این اصحاب خود را طلب
نمود و بایشان گفت که من تا حال در خلافت بودم و حال بدست حق باز گشت کردم پس شایسته اسلام آوردید که هر که از شما مسلمان شود و
در دست اوست از اموال من از آن دست و هر که از شما بیکند هر چه در نزد اوست از مال من باید دست بردارد پس همه آفتوم و اهل مسلمان
شدند و آن جویر آخری بود که به پیشش ترویج کرده بود و تفریق کرد میان آنها آنجا گفت یا مهدی که آنده حاج بود کشفه و الله و حال می
خواستم از تو پرسیم گفت چون در قمرم بیاورم ترویج کردم طعانی را ختم خود را خواندم پس اجابت کردند در مسایلی من حاجتی از سادات
خدا بود که مالی ندانم پس من امر کردم غلام خود را که برای من حسیری در میان خانه خورشید خایه در این اثنا شنیدم که دشمنی با ما در پیش میگیرد
ایما در از میرساند این محسوس را بوی طعانش پس طعام و جامه و اشرفی بسیار برای ایشان فرستادم چون ایشان آن احسان را از
من دیدند از خمرک باقی و خمران گفت قسم بخدا که این غلام را با و نگرفتیم پس همه دستار برداشتند بعضی گفتند خدا وند مشهور کند و را
باجه ما رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی این گفتند پس اینست از دعوت که با اجابت رسید عیسی و یکم که در آنجا روایت
کرده از جیش ابی الفرج از ابن النجیب که گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی در دیوان مشغول بودم که ناگاه خادمی خیز از جا
سیده نزد من آمد و با و گوید که در آن هزار اشرفی بود پس گفت که سیده میگوید که این زر را تقسیم کن در میان ستمین که او از پانز
ترین مال من است و بنویس برای من ناهای تا آنکه بایشان میدی تا آنکه بعد از این هر چه از این مال بستم آمد صرف ایشان کنم این حسب
گفت پس آمد و رقای خود را جمع کردم و تحقیق را از ایشان پرسیدم پس نام شاه میرا برای من بردند سید اشرف را ایشان تقسیم
کردم همه آن باقی ماند نزد من تا نصف شب که ناگاه بشنیدم خانه را میزد چو رسیدم گفتم گفتن خدان هر دو سایه من بود پس بجای
گفتم آنچه بدقتی است چه سایه من است و در من نیاورده پس رخصت دادم و اخلا شد پس با و گفتم چرا و پرسیدم از او که چه کار داری
گفت که ستم من با و یک اشرفی دادم آنجا رفتم نزد زوجه ام گفت چه شخصی بود که در این ساعت تو را بر خمت انداخت گفتم وارد
شد بمن شخصی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنمود نزد من چو رسیدم که او را اطعام کنم پس یکم که در اشرفی با و دادم آنرا گرفت و مشکو
کر با و رفت چون به در خانه رسید نزد جدام بر نه آمد و حالی آنکه میگوید و میگفت یا ایا ای که کنی که مثل حسین بودی و به تو آورد و تو
به او یک اشرفی میدی و حال آنکه سید منی احتیاج او را بدو تمام نموده مانده بود پس شخصی در دم جا کرد و از عصب و رشم و کینه استیغرا
تمام با و را گفتم که رفت چون بخانه برگشتم پیشان مندم و گفتم حال این خبر میرسد متوکل را و او دشمنی دارد و طویلی را پس چرا خواهد گشت
پس نه جدام من است که میرسد منی تو کنی که این خبر خدا و جد طویلی من را این سخن بود و یکم که در خانه را نزد مشعلها و چو آنها برد دست خدام ظاهر شد

درستی کنید و نامز نکوید جلبیت و چهار مهر و نیز در انجا روایت کرده با سنا و معتز از ابی عبد الله که او فرمود جدا محم
صطفی صلی الله علیه و آله فرموده است که زود باشد که من در قیامت از برای چهار طایفه چهار صنف مردم شفاعت کنم که کرم ایشان را
بشکل گناه همه بنیاد اول کسی که برای دریت من ششیر کند و ایشان از انصرت و یاری دهد و دوم مردی که دریت مرا در حال فقر و فاقه دست کنی
پیدا بچد و دست او باشد از محال و منال سخاوت کند و با ایشان بخشش کند سیم مردی که دریت مرا بدل و زبان و دست دارد چهارم مردی
دریت من عاجز و در مانده باشد حاجتی از حاجات ایشان برآورد و در گذاردن حاجات ایشان می نماید **جلبیت و پنجم**
عالم جلیل و جبرئیل که پندیده شد در عرشش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم علامه علی طهرانی چهار صنف اشرف اعلی الله مقامه که در آخر
صفر ۱۲۹۹ هجری قمری شد خبر داد مرا شما که و الحمد لله حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه الله که سابقا ذکر می از او شد می گفت که چون دو جو
اولادم جمیعاً از برکت علویه بود که در کربلا علی منزل داشت پرسیدم چگونه بود سبب آن گفت پیش از آنکه عیال اختیار کنم در طهران
بودم شبی در خواب مردی را دیدم که خوش صورت و شایلی بود و جامه سفید در برداشت پس من گفت اگر قصد زیارت امام حسین علیه
السلام داری پس تمجیل کن که بعد از ده ماه و یک راه مسدد و می شود بخو یک مرغی پرور از آنجا بگرد و در خاطر من زیارت آنجناب بود پس چون
بیدار شدم میبای زیارت مولای خود شدم پس زیارتش مشرف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس نگذشت از آنجا که میبین
کرده بود که راه مسدد و شد پس دانستم که آنجناب راست و آنکه در خبریکه داد صادق بود چون سید العلماء و المحققین پرسید علی صاحب
ریاض از من حالجات نیکو دید در طبابت نفوس مردم را بسوی من ترغیب میکرد پس مدتی ماندم و مردم من رجوع میکردند تا آنکه روزی در
محکم خدیشته بودم ناگاه زنی داخل شد با خاد و من چون از مردم فارغ شدم کسی نماند نزدیک من آمد و دست خود را پرده آورد و دیدم
نمانده در آن جبر استخوان بجهت مرض آنکه چون از او مشاهده کردم طبعم مشتعل شد و باو گفتم این مرضیست که بتوانم او را علاج کنم پس آب مسر تا کشید
د پرده رفت دلم سوخت خاد و او را از او دادم و پرسیدم این زن کیست گفت صاحب یکم از پدر و مادر علویه است و شوهرش
علوی بود او را از من آرد و با مالی فسر او ان که از اندازه بیرون بود و چهار صنف کرد برای عبد الله الحسین و الان دستش خالی
شده و مالی ندارد و با من عرض ملائمه که دیدی پس باو گفتم بگو باید تا معالجه کنم پس آمد و شروع کردم در علاج او از رصده و حمامات و
مسملات و معاینات تا ششماه پس از دمشق و سایر بدنش که با من عرض مستلما بود و شروع کرد و کشت روئیدن و سال نشد که مرض آنرا
تمام شد چنانکه گویا بر کز داشت پس علویه پیوسته نزد من میآمد و چون مادر بغیر زنده میمانی میکرد تا آنکه مدتی گذشت پس در خواب دیدم
همان مردی را که خبر داد را راه بسته میشود و امر کرد مرا بفرستیم در زیارت ابی عبد الله که میگفت ایفلان میبایست برای سفر آخرت که نمانده از عمر
تو کرده زدن پس بدار شدم از خواب ترسان و هر سان پس گفتم لا حول و لا قوة الا بالله الله و انا لله و انا اليه راجعون
و گفتم این آخر ایام من است از دنیا پس در آن روز عزرا بی عارض شد سخت و شدیدا تا آنکه بستی شدم و علویه پستاری میکرد مرا و آنچه حاجت
داشتم انجام میداد تا آنکه روز دهم شد و احبای من جمع شدند در کنار من پس در آن هنگام که ایشان نظر میکردند بمن نظر میکردم با ایشان که
ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از عالمی به عالمی دیگر و از آنجا که در د در من بود ندا هدی را میدیدم و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار
خازن کشا شده و در نفرز آنجا پرده آمدند که بنایت عیب و ندیک از آن دیوای من نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چهری از
بدن مرا سر میگرداند و لیکن نه در آنجا میدیدم که از عروق من چیزی من خلق و متصل است با ایشان و چون یکبار و نصف کرد و آن ناخبرم تا آنکه
جان خود را پسین دیدم که بچهره رسیده در آنجا نماند و از شکافه شده و مردی بیرون آمد و بآند و نگر گفت بگذارید با ایشان گفتند
ما نوریم پس ایشان گفت بدرستی که حسین بن علی علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند که رجوع کند بدینا این برخاسته و رفتند

درستی کنید و نامز نکوید جلبیت و چهار مهر و نیز در انجا روایت کرده با سنا و معتز از ابی عبد الله که او فرمود جدا محم
صطفی صلی الله علیه و آله فرموده است که زود باشد که من در قیامت از برای چهار طایفه چهار صنف مردم شفاعت کنم که کرم ایشان را
بشکل گناه همه بنیاد اول کسی که برای دریت من ششیر کند و ایشان از انصرت و یاری دهد و دوم مردی که دریت مرا در حال فقر و فاقه دست کنی
پیدا بچد و دست او باشد از محال و منال سخاوت کند و با ایشان بخشش کند سیم مردی که دریت مرا بدل و زبان و دست دارد چهارم مردی
دریت من عاجز و در مانده باشد حاجتی از حاجات ایشان برآورد و در گذاردن حاجات ایشان می نماید جلبیت و پنجم
عالم جلیل و جبرئیل که پندیده شد در عرشش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم علامه علی طهرانی چهار صنف اشرف اعلی الله مقامه که در آخر
صفر ۱۲۹۹ هجری قمری شد خبر داد مرا شما که و الحمد لله حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه الله که سابقا ذکر می از او شد می گفت که چون دو جو
اولادم جمیعاً از برکت علویه بود که در کربلا علی منزل داشت پرسیدم چگونه بود سبب آن گفت پیش از آنکه عیال اختیار کنم در طهران
بودم شبی در خواب مردی را دیدم که خوش صورت و شایلی بود و جامه سفید در برداشت پس من گفت اگر قصد زیارت امام حسین علیه
السلام داری پس تمجیل کن که بعد از ده ماه و یک راه مسدد و می شود بخو یک مرغی پرور از آنجا بگرد و در خاطر من زیارت آنجناب بود پس چون
بیدار شدم میبای زیارت مولای خود شدم پس زیارتش مشرف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس نگذشت از آنجا که میبین
کرده بود که راه مسدد و شد پس دانستم که آنجناب راست و آنکه در خبریکه داد صادق بود چون سید العلماء و المحققین پرسید علی صاحب
ریاض از من حالجات نیکو دید در طبابت نفوس مردم را بسوی من ترغیب میکرد پس مدتی ماندم و مردم من رجوع میکردند تا آنکه روزی در
محکم خدیشته بودم ناگاه زنی داخل شد با خاد و من چون از مردم فارغ شدم کسی نماند نزدیک من آمد و دست خود را پرده آورد و دیدم
نمانده در آن جبر استخوان بجهت مرض آنکه چون از او مشاهده کردم طبعم مشتعل شد و باو گفتم این مرضیست که بتوانم او را علاج کنم پس آب مسر تا کشید
د پرده رفت دلم سوخت خاد و او را از او دادم و پرسیدم این زن کیست گفت صاحب یکم از پدر و مادر علویه است و شوهرش
علوی بود او را از من آرد و با مالی فسر او ان که از اندازه بیرون بود و چهار صنف کرد برای عبد الله الحسین و الان دستش خالی
شده و مالی ندارد و با من عرض ملائمه که دیدی پس باو گفتم بگو باید تا معالجه کنم پس آمد و شروع کردم در علاج او از رصده و حمامات و
مسملات و معاینات تا ششماه پس از دمشق و سایر بدنش که با من عرض مستلما بود و شروع کرد و کشت روئیدن و سال نشد که مرض آنرا
تمام شد چنانکه گویا بر کز داشت پس علویه پیوسته نزد من میآمد و چون مادر بغیر زنده میمانی میکرد تا آنکه مدتی گذشت پس در خواب دیدم
همان مردی را که خبر داد را راه بسته میشود و امر کرد مرا بفرستیم در زیارت ابی عبد الله که میگفت ایفلان میبایست برای سفر آخرت که نمانده از عمر
تو کرده زدن پس بدار شدم از خواب ترسان و هر سان پس گفتم لا حول و لا قوة الا بالله الله و انا لله و انا اليه راجعون
و گفتم این آخر ایام من است از دنیا پس در آن روز عزرا بی عارض شد سخت و شدیدا تا آنکه بستی شدم و علویه پستاری میکرد مرا و آنچه حاجت
داشتم انجام میداد تا آنکه روز دهم شد و احبای من جمع شدند در کنار من پس در آن هنگام که ایشان نظر میکردند بمن نظر میکردم با ایشان که
ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از عالمی به عالمی دیگر و از آنجا که در د در من بود ندا هدی را میدیدم و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار
خازن کشا شده و در نفرز آنجا پرده آمدند که بنایت عیب و ندیک از آن دیوای من نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چهری از
بدن مرا سر میگرداند و لیکن نه در آنجا میدیدم که از عروق من چیزی من خلق و متصل است با ایشان و چون یکبار و نصف کرد و آن ناخبرم تا آنکه
جان خود را پسین دیدم که بچهره رسیده در آنجا نماند و از شکافه شده و مردی بیرون آمد و بآند و نگر گفت بگذارید با ایشان گفتند
ما نوریم پس ایشان گفت بدرستی که حسین بن علی علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند که رجوع کند بدینا این برخاسته و رفتند

بر کشتیم بحال اول و آنجا که در اطراف من بودند دیدم که در آنجا حساب مردن میسند پس چندی در آنجا که در میان سرور شدند
 و بشارت دادند که ناکاه و علوی و اصل شد و گفت بشارت باد شما را بقای فلان زیرا که خدمت حسین علیه السلام شفاعت کرد و فرمود خداوند
 و گفتند چگونه و این گفت من رفتم نزد خیر حمید حسین علیه السلام پس خبری کردم پس بوی خداوند و شفاعت کرد و خداوند
 پس جواب بر من ستودنی شد و جواب خدمت حسین علیه السلام را دیدم پس کتب را جدا و از آنجا که شفاعت فلان را فرمود فلان عرض معنی شده
 کتب من آقایی من من کتبم از شفاعت فلان را دیدم پس فرمود من جدا و از آنجا که شفاعت را در اجابت دیدم استجاب خواهد فرمود و آنگاه
 هستم ای مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و دعا نمود پس فرمود بشارت باد تو را بدستیک خدا تعالی دعا می مرا استجاب فرمود در
 شفاعت فلانی جناب حاجی قدس سره میفرمود عمر و الدرد را وقت بیت و هفت یا هشت سال بود و روز و اوقات قریب بود سال و هشت
 و بمن میگفت ای فرزند از برای علویات نشان بزرگی است و من از ایشان عجایب دیدم و باره از ان کرامات را نقل میکرد مؤلف
 گوید خداوند به آن مرحوم پنج پیر بعد از آن عرض خطا فرمود و از علویات تیرین دست از اطبای ما برین یکی از ایشان مرحوم مرحوم بود که آن
 بود از آیات خداوندی در زهد و تقوی و کرامت و حسن خلق و معاشرت و نموده بود از خلص اصحاب ائمه علیهم السلام و کلمین علماء گذشته
 در سفر و حضر و تقی با او مصاحبت کردم و اگر آنجا هم صفات حمیده و عبادات و رفتار و حال را نقل ذکر کنم از وضع کتاب بیرون خواهم رفت
 حشر الله تعالی مع موالیه بلایت و مشی عالم ربانی دستار در روز اخبار و اشارات قرانی المولی الاجل جناب
 آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله نقل نموده از یکی از ارحام خود که در نهایت تقوی و سداد و مواظب طاعات و عبادات و ارباب
 زرع بود که شبی در ایام کرانی در مسجد بودم پس از ادای نماز با جماعت و خطبی بر سر برآمده در ضمن مواظب شری از خمس سادات و اعانت
 در زیاده کرام پان فرمود و مردم را تحریص و ترغیب نمود پس بگویم که میکند در خانه انداخته و شتر زیاده شدن تقی باین تنگی و کثرت
 فقر ادای میزد و در جمیع اشکار کشیدن آن سال که نمایم حاجی و دیگر بیا شود و پس از آن خمس کند ماتی مانده را دادن حسنی میزد
 چه بجهت ظاهر حاجی تازه نیست و یا محتاج خانه تا آخر سال همی پس با خود قرار داد که اولاً خمس کند موجود را بدهم و باقی را بفرزاده و بفرزندان
 و قرض دادن بر کس بر چندنی اعتبار باشد تمام کنم پس بجا نماندم خواسته طعام حاضر کنند اقتناع کردم که تا خمس این کندم را نه بر چیزی
 نخواهم خورد و گفتند باند فرزند را رضی شد پس فقر سادات را که می شناسم حاضر کردم و حساب کندم که در میان کند و با بود میدنم پس
 خمس آنها را به ایشان دادم و فرستد آنجا غذا خورد و علی الصبح در مسجد حاضر شدم و فریاد کردم که هر کس کندم بخور یا بخریدن یا بقرض یا
 آید مردم از شنیدن این خبره خورشند و بسوی خانه شافتند آنچه بود به قیمت وقت یا قرض که بسنگام مردم در دهند بر دند نظر شد آدم
 مسجد پس از ادای فریضه چون سبب خانه بر کشتم در راه دیدم جماعت اگر آفتد کندم آوردند که در غبستی در مردم مانده و از قیمت صبح زیاده
 از دوا و ثلث کاهیده پس شکر آبی بجای آوردم چون بجا نماندم و مشغول حساب کندم فرخنده و قرض داده شدم دیدم باندازه پس از
 دادن خمس است که گویا از آن کند و آن که دزدن کندم هر یک معلوم بود چیزی برداشته شده و آنچه سادات بردند نقضی کندم و هم بر
 دانستم که این کرامت با هر از خلوص اعانت بان در زیاده ظاهر بود **بلایت و هفت** عالم فاضل جلیل میرزا عبد الله اصفا
 معروف با خدی تلمذ علامه مجلسی در کتاب ریاض العلماء در ضمن احوال سید اجل امیر کمال الدین فتح الله بن حسیه الله بن عطاء الله الحنفی
 الحنفی السامی الشافعی ذکر نموده که او را گمانی است نامش ریاض الباراد در مناقب ائمه ابرار علیهم السلام در آنجا روایت کرده از اربعین
 از اربعین از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر که دید یکی از فرزندان را در آنجا است برای او بجهت تقطیع من تحقیق که عراجا کرده و هر کس را
 حاکم پس از مناقش است **بلایت و هشت** میرزا آقا روایت کرده از اربعین سید علاء الدین از سلمان رضی الله

در بیان فضیلت
 حسین

بعضی از آنجا که در آنجا
 بعضی از آنجا که در آنجا

مجلس

1993

1. 1.1
 2. 1.2
 3. 1.3
 4. 1.4
 5. 1.5
 6. 1.6
 7. 1.7
 8. 1.8
 9. 1.9
 10. 1.10
 11. 1.11
 12. 1.12
 13. 1.13
 14. 1.14
 15. 1.15
 16. 1.16
 17. 1.17
 18. 1.18
 19. 1.19
 20. 1.20
 21. 1.21
 22. 1.22
 23. 1.23
 24. 1.24
 25. 1.25
 26. 1.26
 27. 1.27
 28. 1.28
 29. 1.29
 30. 1.30
 31. 1.31
 32. 1.32
 33. 1.33
 34. 1.34
 35. 1.35
 36. 1.36
 37. 1.37
 38. 1.38
 39. 1.39
 40. 1.40
 41. 1.41
 42. 1.42
 43. 1.43
 44. 1.44
 45. 1.45
 46. 1.46
 47. 1.47
 48. 1.48
 49. 1.49
 50. 1.50
 51. 1.51
 52. 1.52
 53. 1.53
 54. 1.54
 55. 1.55
 56. 1.56
 57. 1.57
 58. 1.58
 59. 1.59
 60. 1.60
 61. 1.61
 62. 1.62
 63. 1.63
 64. 1.64
 65. 1.65
 66. 1.66
 67. 1.67
 68. 1.68
 69. 1.69
 70. 1.70
 71. 1.71
 72. 1.72
 73. 1.73
 74. 1.74
 75. 1.75
 76. 1.76
 77. 1.77
 78. 1.78
 79. 1.79
 80. 1.80
 81. 1.81
 82. 1.82
 83. 1.83
 84. 1.84
 85. 1.85
 86. 1.86
 87. 1.87
 88. 1.88
 89. 1.89
 90. 1.90
 91. 1.91
 92. 1.92
 93. 1.93
 94. 1.94
 95. 1.95
 96. 1.96
 97. 1.97
 98. 1.98
 99. 1.99
 100. 1.100

[illegible]

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

وہی ہے جس نے

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

مردود را ندیده که در دقتی را از میان برداشته که درین چنین آید و در کمالی بود و در عینیک از آن جدا شد و باقی ماند
و از شش فرمود و مسل محمد آل حبیبین از نوبه او را علیه السلام بایشان بخش کرد و بی عقب و پشت تا سر حد کف می رسیدند و از
اشرفی بآن بود بایشان نمود و بر کس با یکبار رسید و بمنزل آن شخص و دیده جدا شد و در میان خود یکبار از آن
گفت که دست و پنج شایده آن بهر خاسته که در دیده از برای شوق معاد در زنده شدن اموال و کسبیت در جوع اولی و معاد در آن
حسی شده و نمود و از مقام حبیبین و حقین رساند و از قبل و قال پسندال کسبهاست از باب ضلال تا پنج شایده که احکام است
نمود و قیامت بر مانی محسوس برای اثبات منابع و توحید و معاد و صدق جزای اعمال میراث که باشد و باین چند هزاران هزار مرد و حسی را
کرد و حیات جاودانی دادند و در مقام کالیف الطاعت فرایین البتة اینسان از الطاعت نزد یک کردند و از محبت دور و چهره باری دیده
شد و دیگران دانستند که سلطان عالم عالمیت که کردار مانی خلق و خلقت شایده خلوات برادر پوشیده نیست یکی را باضافه آن یکی هزاره
و دیگران از آن باز یانه عذاب تأدیب کنند و در کساعت که بهی از تو انگر از ابر خاک مذلت نشاند ساختی دیگر چه را حاجتی میازی بر سر گذارد و
برای کمال حسنی کرد و در دنیا و دوحای بندگانه از چگونه و سیل منیل مقصود کند مظلوم را یاری نماید و معاصد را کشیک خود و آخر خسته شود
در مقام قدرت از ملاقات و بجان جان بخشد و در مقام هدایت دامن جبر را از لوث همت گناه بیرون کشد و مظهر عار و سوا غاید و ظاهر است
که و جدالی شدن اینجاست حق و اضافی مثال آن جز دیدن چنین آیت و نظیر آن نشود و در آخر آیات این قصه خداوندان شده با نیر است
فرمود که لا یحیی الله الموفی فی یوم یکم ایا تدر اعلم که تعقلون خدا تعالی مردگان را چنین زنده کند و آیات هیچ خود را بر آنچه اشارت
شد و غیر آن بشناسند یا ندانند و عقل کار بندید و قنکر دانا می کشید و در اول و آخر این قصه هر چه بود بیا کرد و آن که با تامل
آن فائده را از پرده آن آوردند و از آن خبر من خوشا چنین شد و اثر بزرگ آن قربانی و صدقه مقبوله را می بینند و بشوق و رحمت هستند و بگردیم
در آینه در صد در زنده کردن مرده یا اموال بسیار بر آید مالی جمع کنند و قلوبی مجتمع در میان گذارند و از اعانت زبانی و بدنی مضایقه
کنند و جهالی مستقیم را از هم سعایش آموده کنند که بفراغت نفوس مرده خود را از نادانی زنده کنند و بآن زنده شدن مردگان بسیار
زنده شوند و غایبان تیدست را از مراد و غیر هم از شرف و وحدت نگاه دارند و سبب شوند برای وجود نفوسیکه مشکین کشند زمین را بعباد
خداوند و بسیار است که از یک نفر بیکار و نظیر آن صورت بگیرد و لیکن از جهت حسنی از مال و ترغیب بکران خود یا بواسطه عقد باز و بکلیه آسان
شود بدون ظهور خسارت و خلل در رشته زندگی و این فایده دیگر است از فواید شرکت در عبادت چه بسیار از همام دین و امور همه پسین
است که بی اجتماع و تقویت صورت بگیرد بلکه در حق جوار اشاره شد که همه در هر چیز بهر محتاجند و بقوت و نظا هر است اصلاح امور معاد و دنیا
خود کنند تفاوت در ظهور و خفای بعضی از آن امورات بالتنبیه بعضی در ظاهر آن تاکید در اجتماع بیشتر زنده مثل رفع بلای عام که از گناه خفا
و عام نازل شده و لهذا امر با جماع عام شده چنانچه در نهج البلاغه است که ای المؤمنین علیه السلام فرمود و لوان الناس من جهن بمنزل
بهمم النعم و تقول عنهم النعم فرغوا الی ربهم یصدون من نیتا تهم و ولد من قلوبهم لرب
علیهم کل شاد و واصلی لهم کل فاسد و اگر مردم آنگاه که فرد می آید برایشان بلا و بر طرف میشود از ایشان بغمتا پناه
چوید بوی پروردگار خود بایات خدا و در مای مضطرب ترساک بر آید که بر کردار خداوند بایشان بر سر کرده را و بصلاح
آورد بایشان بر تباد شده را و آنرا بملایا و غلام است که امر فرمودند با جماع مسلمین در هر آنچه غار و ده تفرج و استسقاء از خداوند
بنابر که و تعالی بلکه فرمودند میشود که بعضی از مؤمنین پیش خدا را بیاخذند و امری که آنکه استغاثت شود و شرف مساعده الداعی مردیست
که خداوند و حق کرد و حبیبی علیه السلام که ای حبیبی نزد یک یار مؤمنین را و امر کن ایشان را که و ما کنند با تو و حق کانی مردیست که جنان

[illegible]

第 一 卷

[illegible]

۱-۲-۳

تاریخ گفت که من زجه تاریخ را در چشم دیدم و آن کائنات بزرگ بنیکو کسیر عالمه در چند عله و الا که هر یک جمله که مشتمل است بر اینست
 باب بطور رسیده بعد از تفحص بسیار در جرماتی از خط سید محمد حجت علی مد ظلت الله عز و جل نقل شده در کتب معتبره که او از اهل کرامت و
 پوشیده ماند که تعیین در صدر جمیع بود است مشتمل بر تاریخ و ظاهر اصل مسیحین بود که بعضی معتقد است بر آنکه
 فوت شیخ صدوق پیش از او است و از این قسم اشتباه مکرر دیده شده و لهذا جماعتی محض بر شیخ صدوق و شیخ یحیی بن عقیل
 سین و الله تعالی هو العالم و تمام هر آنچه گفتیم در این فائده شریفه از مناقع اشراک و اجماع در امر دینی و دنیا داخل است
 زمان الهی که فاعل البر و التقوی اوست از خدای تعالی امر جمیع مکلفان را بر معادست و مظاهر و باری و اذن بگوید که
 بر تقوی و پرهیزکاری که بنیکو باشد از فضل و احسان و احسن از آن آنکه اصل اعانت از روی بر تقوی باشد که انسان بر تقوی و
 اعانت کند دیگر بر بر تقوی چه سود که دیگر بر بر تقوی اعانت کند و لیکن اعانت او از روی گناه و سرکشی نیست فائده و آنکه
 باطله و حال حسرت و مشیبت است از اذیت باشد پس دفع حاجت و تیر غلت که موجب الهی و معین بر تقوی بود حاصل شد لیکن
 با فرائی و فساد اصل اعانت و احسن از آن آنکه این اعانت را ببار متقی کند و افضل از همه آنکه شخصی را متقی از روی بر تقوی بارتقی راز
 بر تقوی اعانت کند تا فائز شود با علی در باب اعانت و بر سر تمام حسرت آن **باب شانزدهم در شرح حال و**
 جماعتی از هندستان از جوهر گنزدین و ایمان که از آنچه دارا پند صدق گفتند و از خدا تعالی مالی تازه طلبند که اگر عطا فرماید آن انفا
 نماید و چون عطا نماید پس بقوتی خاصه مستلزم باشد چنانچه در سوره توبه میفرماید و منه عاهد الله لنن ایتنا من فضله
 لنصدقن و لنكونن من الصالحین فلما اتيهم من فضله یخولوا به و قولوا هم معصون فاعطاهم نفاقا ف
 قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعده و بما کافوا یکنون باره از مردمان یا منافقان کسی است که
 عند کرد با خدای تعالی که اگر در دارا از فضل خود هر آینه صدق دهیم البته در پرتیبه میباشیم از شایستگی پس چون بداد ایشان از
 فضل خود بخیل نودند بآن و اعراض کردند و ایشان معتاد پس از پی در آور د ایشان را بخیل مرض نفاق در دل های ایشان تار و زهر یک رسیده
 خداوند بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه وعده کرده بودند با او بسبب آنکه بودند دروغ می گفتند در اصل عهد که با خدا تعالی کرده
 که منافق حقیقی بودند که در دل استداره و تصدیق بوجود مقدسش نداشتند یا داشتند و لیکن بمقام یقین رسیده و بنای آن بر پایه محکی نبود
 که در همان حال معاهده بنای خلاف عذر داشتند و در دل بنای مبر بردن آنقدر نداشتند یا در آنحال اگر چه بانی برداشتند عهد
 با خداوند بودند و لیکن بجهت ضعف یقین و نمان بودن حبت مال و جاه و اعتبار و اولاد و خیال و طول امل و خوف فقر و موطن بخت و
 در کمون خاطر و سودا و غلبه بخواهش کلامی امر شکیه و خود را خالی پند از انصافات و منزله داند از آلودگی بکثافت و قدرت آنها
 بلکه خویش را متصف بپند بخلاف آنها و اظهار کند نفرت و سوء عاقبت آنها را لیکن بخیر امتحان و جهنت بار از پاداشد و کمون خاطر
 بر همه ظاهر کرد و از یک خواستش زن و اندوه و سر زنده دیدن زینت و متاع و آلات زیادی همسر و رفیق و چشیدن غذای لذت
 و مشاهد جانم جدید و عهدی در دل ماندن و خانه خودی بخاطر آوردن خدا حقه و عیش را اگر بعد از پیر هفتین محکم بسته بود بیک متعالی
 از جوی در هم شکند و پایه پایش را اگر بر پشت مای زمین گذاشته بیک خواستش نفسانی از ریشه کند پس آن نفاق کن که با شور خستیا
 کرده بود نفاقی تازه برای او زاید و خداوند صاحب آزار با نمرض عقوبت نماید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و مرض
 دوم که از جانب خدا است جزای مرض اول است که خود بر گزیده و بآن امتحان ضعفش بقوت مبدل شود و اگر مستور بود آشکار گردد و
 اگر اندک بود زیاد شود پس هم توان گفت آن نفاق حلی یا نفاق ضعیف یا مستور که سبب خلف عهد و شکستن پیمان بود نفاقی تازه آن

این حدیث در
 کتاب
 مناقب
 شیخ صدوق
 آمده است

بازید بنیادین اتفاق

باقی در آن مستند باینکه او در وی دوی بر دارد و آن را در حقش محبت کند که عقاب خداوندی بکشتن محرم و سبب
محرم نیست برای دل بر عقوبت مقرر نموده که در یادش پیش با صبیان عصاره ایجا و کند چنانچه گاهی بیایای آسمانی و ارضی عقوبت
ناید طیار از اخوان الله قلوبهم فاما اللدین فی قلوبهم من حق و اذ هم من جالی رجس و حرج و نیل کردند از
خداوند باین یا حضرت خداوند عزیز بپیشان فرزند و آنکه در دلهای ایشان مرضی بود از اتفاق و شکست و آیات خداوندی بر آرزوی حق
و قدرت الهی باینکه تا در افروخته و این کذب بر عباد با خداوند و اتفاق در مراتب مذکوره را به حکام مستقیم بیان علامتی است و هیچ
و نشاند است آشکارا که بدین آن هر فردی داند که او کاذب است یا صادق مؤمن است یا منافق پیروز اجد در دل بند یا بزبان در مقام
بزل چینی که دید و اجمال بیزان شافقین صدق و کذب آنگاه برای خودش اگر تعاقبش پیشد و در خود احتمال خلاف نهد و برای
دیگران آنگاه بپسند که اگر چه در ادراست از انواع احوال و اقسام ملاذ از ملک و عقار و مونس و مرکوب و فرش و خانه و در و در و
و غیر اینها هرگز زیاده از آنچه با دست بیاید دارد و بی درشته زندگیش از هم گسسته شود نگاه دارد و اگر هرگاه که بدستش آمد در راه خداوند اتفاق
کند چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فضول معاش نگاه دارد و در صفات مؤمن فرموده است که فضول کلام را نگاه دارد و فضول معاش را نگاه
کند بلکه در کتاب جعفریات مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت برنی داد و کرد میکرد و برپیش میگفت
الحمد لله که در بنیادین یعنی شهید شده و معلوم میشود که این در باره از خرد است آنحضرت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باز در خود را برین یعنی
مرد خود را با طریقی که کن فلعلک کان یخجل بما لا یخضر و یقول فیها لا یغنیه بئس شایسته است بکل میوزید آنچه اگر اتفاق میکرد
ضرری با او نمیرسید چون از فضول معاش بود و سخن میگفت در آنچه نفی با دیر سازد و معلوم میشود که این در صفت و کردار که بنظر شما حق دارد و نه
چیزی در نزد خداوند جهان بر کند که مانع میشود از نهضات را از تاثیر و حال آنکه فرمودند بالای هر بنیکی دیگر است تا برسد بکشته شدن در راه
خداوند که نیست بر تراز آن هیچ بنی که خصوصاً اگر در کتاب بیاورند انتخاب باشند پس اگر در رفتار خود چنین باشد در عهد خود صادق بلکه بجز آرزوی
مال برای هر نفسی برای او اجز و پسند چنانچه در حقش است و مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود بدو بستی که بنده مؤمن فقیر
سکندر بود که در روزی کن را تا چنین و چنان کنم از یکسایه و راههای خیر پس هرگاه دانست خداوند از این که در رفیت خود صادق است
چون بود پس او از اجر مثل آنچه زشت برای او اگر میکرد و آنرا بر آنکه خداوند بسیار عطا و کرم است و چنین در آیتش کرده که هیچ مؤمنی
نیست که قرار داده بر نفس خود حسنه یا چیزی از خیرات را پس حاصل شد میان او و افضل عالمی مگر آنکه میباید خداوند برای او آنچه جاری
کرده بر نفس خود هر دنیا و اگر با داشتن زیادتی از اناده استیلا و دل نگذرد از محبت آنها و اتفاق نمودن در راه خدا طلب مال دیگر که
از آن فقیر دهد در عهد خود کاذب است و در صحن عباد برستی بانی نیست بر وفا چنانکه کسی که او را نکند در حال بر اتفاق آن زیادتی که دارد
نه خفت و نه در فقرش نگاه داری آنرا با آنکه نماید چندی از این با و محتاج شوی یا عیالت زیاد شود و یا فرزندانش پس از تولدی نیاز باشد
یا طالب استیغاث که تو را دیگران چنین کنند و نظار این از هر خجاست حفظ و محفوظات اتفاق چنانکه بعد از رسیدن مال جدید با او خواهد بود
آنرا بپایانست که حسب فرموده خداوند و فقر باشد از بعد در وقت خدا اتفاق که الله سبحانه و تعالی چه که اندک آنرا بفضیلت
که حضرت الانفس الشیخ مخور و است خداوند موجود و حاضر و غایب حال از همه اینها و در بنیادین با صفت آنرا بکثرت کمی ثروت که
لازم دارد که محرم و غلبه شیطانی و آنکه با او با بعد از آمدن مال جدید بر کثرت و مقادیر آنرا خواهد داشت یا از آن محرم و غلبه
اصل و مکرر شیطانی و بیشتر آنرا بکثرت از وی محرم و غلبه شیطانی و آنکه با او با بعد از آمدن مال جدید بر کثرت و مقادیر آنرا خواهد داشت یا از آن محرم و غلبه
آنچه در آن است در نزد خود فضولی بخود نگشاید و هر چه در آنرا بکثرت از وی محرم و غلبه شیطانی و آنکه با او با بعد از آمدن مال جدید بر کثرت و مقادیر آنرا خواهد داشت یا از آن محرم و غلبه

کرد و در عهد عثمان باید از نرسنول نکرد و در آخر عهد عثمان از دنیا رفت **باب هفدهم** در بیان احوال از
 در کتب فراوان و کبرنده بالمشیه و علما و اهل زرت و معرفت حکم سنوال از ارباب اموال زبان حال با احوال
پوشیدن نمائند از آنجا که انسان سرایه و بضاعی جز فقر و امکان و نیستی ندارد چون بگوید نکرد چیزی از خود نیست
 خود را دارای هیچ ندارد و آنچه را بصورت مالک است چون غارت و امانی است که ما از آن تصرف و قوه آنرا ندیده و ندانیم
 را آنقدری برد و خیمه می بندد که پس بگوید که ای گذارنده اما بدیست که از تصرف در آن محروم است بقی حفظش از او و نقضش برای
 بکران پس او را چاره نباشد از سنوال آنکه داراست بی نیاز اگر خواهد بود و از خزانه اش چیزی کم نشود و اگر نداند از روی مانع می
 ست که در او نکرد و بخت نداشت و بختی است که در نقش را گیرد و سائل هر آنچه الحاح کند طالع نکند و از سنالت فنی با و نرسد و
 بی از خسارش نیز در هر چه رد کند و محروم نماید باز اجربندی و در وجودیت باقی است و اگر صادقانه کسی در گمش را کو بیگش از غیر
 مالی نیست مصاحبی ندارد که بخشش را در نظرش قبیح و اساک را نیکو نماید و خستنه نقضش را اندازه و نیای نیست که چون بردارد
 زان چیزی بجا بدهد برای خود وقتی معین نموده که در غیر آنوقت حاجت خویش نشود و زود آورد و نه در بانی دارد که نتوان بیدار نشود از آن
 بود و بختی نباشد که به هم اندازد و در خزانه اش نباشد و در آن خزانه چیزی نباشد که گاهی او را بآن حاجت فتنه هوشیمنه جلیل
 ن موسی تلکبری روایت کرده از نوف بجالی که گفت دیدم امیر المومنین علیه السلام را که پشت کرده شتابان میرفت پس گفت ای مولای
 من کجا را قصد کردی فرمود بگذارد مرا که آرزوهای من پیش انداخته ام بسوی محبوب کفتم ای مولای من آرزوهای تو چیست فرمود دانسته آنها
 آنکه آرزو از دوست و بی نیازم از ظاهر کردن آنها برای غیر دهنده را کافی است در تادیش که شرکی قرارند و در نعمت او و حاجات خود
 غیر مرد کار خود را پس کشم یا امیر المومنین من بر نفس خویش ترسانم از حرص و نگریش بسوی حطام دنیا پس فرمود من کجایی تو از پناه
 اقصین و گفت عارفین کفتم دلالت کن مرا بسوی او فرمود بدیست که خداوند غر دل میرساند آرزوی تو را بحسن تقصیل و تو ملازم او شوی
 و قصد خود و روی گردان از بلای بخت که در دل داری و اگر تو را حلقی داد در اجابت پس من همانم از و در آن و منقطع شوی بسوی خداوند
 و بفرمایم قسم عزت و جلال خودم هرگز نرسد قطع میکنم آرزوی هر که بغیر من امید دارد و بنا امید می دهد هرگز نیو شایم در اچاهه خواری در
 میان مردم و هرگز نیو دور میکنم او را از راحت قرب خود و هرگز نیو جدا میکنم او را از وصل خود و کم و بقیه در نایم یاد او را آنگاه که رعایت
 میکند غیرم آیا آرزو مند است و ای برادر ای شاید خود غیر مرا در حال آنکه برداشتن سختی بدست من است آیا امید دارد بسوی مرا
 و حال آنکه منم زنده و باقی میگوید در دای پندگان مرا و حال آنکه آنها بیهوش است و و امید دارد و و امید کند در مرا و حال آنکه با دست پس
 نیست آنکه امید دارد منم از برای هر جمای بسیارش پس من امیدش را نا امید کردم که داندم آرزوی بندگان خود را امیدوار شدم
 برمی بجز همان متصل خویش و کردانم امیدهای ایشان را ذخیره برای ایشان در نزد خود و بر نمودم آسانهای خود را از کسی که طالت نکند
 از هیچ من و او کردم ملائکه خود را که نبندد در نار میان من و بندگان من آیا امید آنکه که انبار کرده او را طائی از طائمی من آنکه مالک
 نیست احدی برداشتن آنرا بکردن من پس چرا بنده رو بر میگردد بسبب آرزوی خود از من و حال آنکه با و دوام چیزی را که از من شود
 نکرده و پس از من سنوال میکند و از غیر من سنوال میکند آیا هر چنین میداند که ابتداء عطا میکنم خلق خود را بدون سنالت آنکه از من سنوال
 میکند پس اجابت میکنم سائل خود را آیا بخیم من پس بنده ام مرا بخیل نسبت میدهد آیا دنیا و آخرت از آن من نیست آیا کرم و جود صفت
 من نیست آیا فضل و رحمت بدست من نیست آیا ناست که آرزو ما با غیر من مکر بسوی من پس که قطع میکند آنها را از من و شاید که امید
 دارد و آرزو مند از غیر من قسم عزت و جلال خود اگر جمع کنم آرزوهای اهل زمین و آسمان آنکه عطا نم هر یک از ایشان کم نشود

کلام مخفی
 حضرت علی
 نهان

دوست محمد اودک

الهی بشر را چنان گشتی و جوان بار بر پندارند و مقلب قلوب و مجتذبه میل و تقریر از لایحه حضرت احدیت گشتی تا از آنجا که اعمال ناشایسته
 خود بدست گرفته و حساب خود را از نفس چون شریک از شریک عدوی طایف بکار گشت و خیانت خود را در امانت الهیه از کمال و قوی و
 اسوای که با وسیره بر خود معلوم نماید که تا چه قدر تعدی و تقریط کرد و از حد و شرع تا کی تجاوز نموده و مستحق چه مقدار سیاست و عقوبت
 شده و از ساخت قرب و مقام لطف و احسان تا چه اندازه و در افتاده و برادر گشت و بهیود استوار و در مناسب افعال و عین
 عقوبت است نه زوال رحمت و جزای که دارد و نیز اعمالش و بدین اوضاع نفقت است از الان نعمت مخاشنه با این سرمایه خسران مقام بزرگی
 بیند که بر در خانه صاحب ال بحیث سوال ایستاده و میداند که صاحب خانه از در دین مطلع و بر احوالش قاهر و لیکن با سید و ست
 که هم عقودری میگوید و چیزی میطلبد که اگر دوا جز کریم اندازد که سببی نداده و بعد بر بال کسی استحقاق نداشت تا از آنجا که غلط نماید و اگر ندان
 غلطی نموده و مستحیر احمد و مکر چون بایاسی چنان از مخلوق و غنی چنین از و بحیث تفاوت نفس و ذکر از رشتن بعضی بی سبب از
 دریای کریم را ساحل حضرت ملک الملوک اگر حاجتی خواست و مشغولی کرد ماضی است صادق که در هدیه اجابتش دادن و دادن و بجا نماند
 خواسته یا بهتر از آن که حاجتش بآن پیش و کمالش اصلح است در دنیا یا اخرت و بیشتر مردم بجهت ندانستن احوال و دانستن خود را مستحق هر
 قسم لطف و رحمت و ندیدن در خویش چیزی قابل مواخذه و رفتن اگر باشد بر اندن استغفار بر زبان و پنداشتن تاثیر را در کار و ادعیه و
 ختم باشد خاص است از تدبیر و تفهیم و ترطیب و تخفیف و تمهین و مثال آن که در تاثیر محتاج بود و موجود هیچ حالت نفسانی و هیچ صفی از صفات
 در ذیاد و مانع نباشد ضرر ایشان از ادعیه و اوار و پیش از نفی است که در آنجا معتقد و از آنجا متفقند زیرا که از عالمی بشمارد عالمی برای
 حاجتی مخصوصی که در کتاب مقبری مینویسند پس آنرا در آنجا حاجت خوانند یا غذای حرام و لباس حرام و مکان حرام و شغل حرام و اعراض از فریضه
 بسیار و قلب شک خراب و یران عاری از صفات اهل ایمان پس اجابت ظاهری در عقب آن بلا فضل نیندیش کای بدعا که در آنجا
 بطلان دعا اعتقاد ندارند که مکر خوانند و اثری ندیدم و کای در مطهر را و ششام و هند که در و غما گویند مردم فریبند و بسیار است
 که در بالا از ایشان شک میکنند و در اصل دین است میشوند و از کثرت جهالت و غرور در خویش با نفی پیمینند و از روی متعصب
 خود را منزه دانند و آنکه در شتم اخیر از اقسام حاجات که غالباً ادعیه و اذکار را بحیث انجلاخ او خوانند علاوه بر بی قابلیتی محل و عدم استحقاق
 اجابت در بیشتر ایشان موانع دیگر است که با حسن حال و استحقاق او مرا حاجت را جمیع میشود مثل حضور و دن آنچه خواسته بحال او اگر چه از
 نادانی چیزی در او پنداشته یا مالی خواسته و سبب طغیان او است و زنی خواسته و باید بردن ایمان او است و فرزندی خواسته و دین
 جهان او است و شغالی طلبیده و مرض باعث غفلت او است یا بحال نظام عالم چون عاجز از عملی که ماکه در فصل آن سراغ او بد که بکس
 شخص او از تمام منافع که از برای انسان و حیوان و نبات و جماد بلکه برای خود داعی دست کشد و در چشم سرمه متعصب صلاح خود را
 واقعی این در حق حوائج را علی بایست کامل و بصیرتی تمام و تأییدی سادی و نفسی بی جنونی و نافی با وقت و نظری در عواقب و در بر
 ادراک بین پس که نوح علیه السلام با مقام نبوت نجات پسر خود را خواهد پس خطاب رسد الله لیس من اهل البیت اندر عمل گنج صالح
 فلا تستلن ما لیس لك به علم انی اعطاك ان تكون من الجاهلین قال رب انك عوذ بك ان استلک ما
 لیس لی به علم و الا تعقل لیه تو چینی کن من الجاهلین بن ای نوح این پسر مرد تو نیست صاحب عمل ناشایسته است پس نوح
 از من چیزی را که دانایستی بصلاح او من پند میکنم تو را که نباشی از نادانان یعنی بصلاح و خدا آنچه را خواهد گفت پروردگار من پس نوح
 حیرم تو از آنکه بخوام از تو چیزی را که دانایستم با دینی بصلاحش و الا بر با شعوری میداند که چه میخواهد و اگر عریانیا عریزی در رحم کنی بیایم
 از زبان کاران و بعد آن تهدیدات و انیمهذرت و طلب عفو در رحم بحیث صورت آن دعا بود که با نداشتن بصلاح معلوم نفرمودند

و این بیان از کمال
 و عجز است

در بیان مقام
و در بیان مقام

صلح و در مقام احباب از آن برتر است که با علم صلح بر چیزی بخواند چه رسد ماحاک که بداند و این قضیه مستور علی
برای بهستان از که هر دین در پیش که حاصل حاجت را با بصیرت تمام لغت نخواهند با فقیهین مغرور شوند و مخبر سسوال
نکست که خطای ایشان پیش از صواب پوشیده از ایشان زیاد تر از ظاهر است و با بطلان کمالی و با صانع بزرگ که
علی در استحقاق دیگری بودن صلاح است و سایر مواضع جزئیه که در باب آداب دعا ذکر نموده اگر عالی مستجاب شود و سالی
عناظر باید محل تجب استغفار است که چگونگی مسائل و سسوالش از چگونگی استغفار را نموده و برای آنکه کفایت شود از آیات و اخبار
ببراست که تمام ذکر آنها نیست و در توضیح بکافیت که حاجت ندارد بدلیل و چون استیجاب انسان فقیر عاجز باشد سسوال که تمام
از غنی کریم و حاجات خود را بخواند اما از قادر و رفیع جیم داین از لوازم و آثار توحید ذات و صفات و احوال عباد و تبارک و تعالی
تعالی است چنانکه در دل اندر وی بران و در جهان و مشاهد و حیوان و قرار و از جان بود که نیست خالق و راز قی بر ذات مقدس
یکانه در صفات کالیه غرور و عجز و جلی و استیلاج و سایر افعی که هر صفت را چاره با و پناه برده هر غرق از او کجاست طلبه البتة غیر جلی
و سسوال جزئی تواند خواست زیرا که او را مانند خود خیر و عاقل و اندر هرگز فقیر از مثل خود چیزی نخواهد کرد و آنجا که بفرمان الهی او را حواله
محکوم کنند و اذن سسوال از غیر و چند که در آنجا سسوال رود است بلکه گوی واجب و کفای تجب شود با مراقبت حالت قلبیه که در
دل محسوس بران برداری سسوالی که نماند و اما ملک ضرر و غنی دادند و اگر فرمان برسد حرام یا مکروه است که با لایحه خود را با آنجا کشند پس
کشش شد که سسوال از مخلوق و احکام مختلف باشد اول آنکه وجوب و آن در سسوال از علوم واجب عینی است که هیچ انسان را چاره از او
آموختن آن نیست چون محارف حقه و عقاید دینی که چلی با آنها مخلوق ابدی آورده و در توضیح و معرفت معاصی قلبیه و جراحی که در
هر حال مکلف است ترک آنها و ارتکابش با دخول جهنم آورد یا عذاب برنیز و قیامت و معرفت و اجابت غلبه قلبیه و جراحی بر آن یا
روزی یا ماه یا سال که در کتب فقه و اخلاق شروح شد پس بران و آن واجب است تعلیم این و لازم از اهلش با و بی شرط و ترتیب که در
مجلس علمای آیات و اخبار بسیار که اگر فرمودند بران سسوالی علم از علم و ذکر فرمودند پیش واجب شود در حال اضطراب و خوف
هلاکت نفس از اگر سسوالی یا لشکی یا سیر یا یکر یا با و اما نمکی در میان و بسته شدن ماه چاره جز از باب سسوال که در آنوقت بهتر است و حق
واجب شود و در کتب عالم الاسلام هر دین که حضرت باقر علیه السلام فرمود روزی میبختی از اهل بیت خود که رد کنند شما
پس مردی از اصحابش که در آنجا حاضر بود گفت ای فرزند رسول خدا گاهی سسوال میکنی یکسختی نیست فرمود شاید رد کنند کسی که
اعتقاد کنند سختی نیست و او سختی باشد پس نازل شود بر ایشان پناه میرم بخداوند آنچه نازل شد بعقوبت گفت چه نازل شد
بعقوبت فرمود که بعقوبت میکشت هر روز برای عیال خود یک کوفته میگرد برایشان از طعام باین که کوفته افتد که ایشان را
گافی باشد و در عصر او پیغمبری بود از پیغمبران که عزیز بود در نزد خداوند کسی با و استخوان داشت پس خود را کفام و اهر خود را پنهان نمود
و مشول بیاحت شد و خیارات ترک کرد و مشول شد هیچ کاری جز آنکه اگر کسی او را بیطاقت میکردی ایستاد بر در خانه پیغمبران یا اولاد او
پیغمبران یا علمای سسوال میکرد چنانچه اهل سسوال میکنند پس اگر بعد از آنکه مدتی خود کند می یافت از بی مشول خود میرفت و از او
مشول دست میگشاید و عجزش بشی کفایه بعقوبت افتاد و ایشان از خوردن طعام فارغ شده بودند و مانده بود در نزد ایشان زیاده
بسیاری پس سسوال کرد و اعراض نمودند با و چیزی دادند و ندادند و اگر کرد اندک و طول داد ایستاد در آنجا منتظر چیزی که نزد ایشان بود تا آنکه
ضعف کرد سسوالی و ضعف طول ایستادن بر او غالب شد و از پاها افتاد و غش کرده پس کمال بیاد ناپاها زبنت گذشت و دید او را کسی
بر او گذشت و چیزی نماند که آن را نداده با غشش گشت و در محاسبه بعقوبت بگرد خوابید که نزد او آمد پس گفت ای بعقوبت پروردگار

عالم میفرماید در حیثیت تو دست دادم و دست را بر تو تمام کردم پس میگردد و بر او چنان تو بفرستی از پیوستن من که گفتم است نه حق و او بفرست
 شد و پس تو او را ایل میت انداختی و طاعت میکند و حال آنکه در نزد خدا بود از زیادتی آنچه بر شما انعام کردم آنقدر که اندکی از آن را رانده و میت
 پس باو چیزی نداید و او را برنگرداندید که از غیر شما سوال کند تا آنکه غش کرد و افتاد بر زمین پس بدیدیشش و تو بر فراش خود سیر و در آنچه بر تو
 انعام کردم یعنی فراش خواب میخفتیدی و شما هر دو در نظر من بودید قسم عزت و جلال که بفرمایند که بلی که داستان شود بر روی سنگ
 پس یعقوب از خواب برخاست ترسان و در خواب در آمد و مشغول گردید شد تا صبح آنگاه بپرسید آمدند و از او سئوال کردند که در آن دست
 همراه خود پس حضرت آنقدر را تا آخر نقل کرد و مقصود از این حدیث تشریفاتی است بردن اضطراب از است تمام خرافات و ذکر است سئوال را تا
 آنجا که استیسا در تک سئوال کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون تنگ شود بر یکی از شما پس انعام
 کند بر او و آن حالت بخند بر هلاکت جان خود و **سئوال** از آنجناب روایت کرده که در این سئوال کرد در سه جا بدید خن که از هر جا
 منقطع شده و دیدی که سسکین شده و حاجتی که از من می بپرسید صاحب را و نظیر آن از آنجناب امام حسن علیه السلام روایت کرده که بسیار
 فرمود حلال نیست سئوال مگر در یکی از سه چیز و مثل آن میاید از رسول خدا صلی الله علیه و آله **سئوال** از آنجناب مثل سئوال از انواع
 علوم و کمالات و آداب و سنن که واجب باشد و انتق آن عینا و کفایت و تعلیم پاره از صناعات و حرفه که در شرع ممدوح و مستحب است
 چون زراعت و مساجت و کتابت و کاشت درخت و چراندن مواشی و غیر آن و شاید پاره از موارد سئوال فرض استیسا بتوان کرد
 چنانچه در مباح میاید ان شاء الله تعالی **سئوال** از اسم رفیق و نقشبند **سئوال** کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کجا
 محبت پیدا کرد یکی از شما را برادر شمر خود را پس سئوال کند از او از اسمش و اسم پدرش و نسبش و او را از حق واجب او و حد
 برادر ی آنست که برسد از این و الا بجهت احمد است **سئوال** از آنجناب روایت کرده که فرمود سه چیز است که از
 جفا است ای که صاحب گند مردی یا مردی پس برسد از اسم و نسب او **سئوال** کافی مرویست که آنجناب فرمود از عاجزترین
 ترین عاجز تر و بیشک ملاقات کند مردی را پس او را از آن مرد خوش آید پس برسد از اسمش و نسبش و موضعش **سئوال** از آنجناب روایت کرده که
 چون سئوال از مال حرام یا عمل حرام یا علم حرام چون کمانت و تخرات مشبهه و سئوال از مصیبت آنکه در خلوت مرتکب آن شده
 و سئوال غنی در غیر مقام اضطراب حاجت باستور و آشتی غنای خود و اظهار پوشش نمودن فقر در نزد آنکه چیزی ندیده با و مگر بجهت فقری که از
 او فهمیده و در او اعتقاد نموده بتلبس سایل **سئوال** از آنجناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر که سئوال کند از
 مردم چیز را از نزد او است قوت آنزد او پس او از سرین است **سئوال** از آنجناب روایت کرده که فرمود سه نفرند که ملطف و
 رحمت نظر میکنند بوی ایشان خداوند در روز قیامت و تزکیه میکند ایشان را برای ایشانست عذاب دردناک و دقت از مردان نجس
 که که از حد رد کرده اند **سئوال** از آنجناب روایت کرده که اگر چیزی دهد باز غنی باشد **سئوال** از آنجناب
 مرویست که هر که سئوال کند بلی استیلاج پس گویا که شراب خورده **سئوال** از آنجناب مرویست که هر که سئوال کند
 از مردم در نزد او است قوت سه روز ملاقات میکند خداوند را و روزیک ملاقات میکند یعنی ثواب و عقاب او را و حال آنکه نیست در روزی
 کوشش **سئوال** کافی مرویست که آنجناب فرمود نیست بنده که سئوال کند بلی حاجت پس ببرد مگر آنکه خداوند او را محتاج میکند بآن خیر و
 جزایم دهد او را بجهت آنکه آتش **سئوال** از آنجناب مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود بجز بن مسلم که ای محمد اگر بداند سائل که چیست در
 سئوال سئوال نخواهد کرد احدی از احدی و اگر بداند دهنده که چیست در دادن رد میکند احدی احدی را آنگاه فرمود ای محمد هر که سئوال
 کند و حال آنکه غنی است ملاقات کند خداوند را و روز قیامت باروی فرستاده و شیعه ابو القحوم از فضیله و مجاز و آیه که

در این کتاب
 از آنجناب
 روایت کرده که
 هر که سئوال کند
 از آنجناب
 در این کتاب
 از آنجناب
 روایت کرده که
 هر که سئوال کند
 از آنجناب

مفنده چهارم و پنجم و ششم و هفتم سوال

(۲۶۳)

ما که در پیش از عزاداری چون نقش در آب و خط بر هواست می رسد معالی الاخبار روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید و این را
که چیت توکل بر خداوند عزوجل گفت و اینست آنکه مخلوق نه ضرر میرساند نه نفع نه عطا میکند نه منع و یا یبوس بودن یا نمودن خود را از خلق
پس چون بنده چنین شد کاری نمیکند برای احدی سواي خداوند و امید ندارد و نه برسد مگر از خدا و طمع ندارد در احدی سواي خداوند پس
این است حقیقت توکل و مسائل ما سئوال را نفع ده و بجهت ندانند و بکرم و عطایش امیدوار باشند و از نقش خائف و در آن ضرر خود را
نمیدانند هرگز پیرایون سئوال نکرد و آنهمه خواهر بر خود را ندانند پس هر توکل نباشد **سئوال** ما سئوال بود و خلق بخداوند را
و کان بدردن بکار ما این چه اگر مسائل ندان خداوند و یا چیز را که بظاهر خود را محتاج بآن می بیند و دادن دیگر از از روی صلاح و اندک
که اگر عکس بود مورد شاد بودی که هرگز بآن راضی نبود ناچار آنچه داده شد خوشنود و قانع بود پس راضی نبودن به عفو خود و کوشش
کردن در تحصیل زیادتی بکدامی و تلقی ناچار از روی کان بدردن بخداوند است که آنچه مستحق بود باو نداده یا اگر عجز و لایه کنه اجابت
نکند یا بجان کجا هواطلاعی ندارد یا دیگر برای سبب را ترجیح داده و ما پنج البلاغه در عهد نامه که امیرالمؤمنین علیه السلام برای مالک اشتر و
نوشته مذکور است که جو در جنگ در حصص و صفت نشانیه متفرقه که جامع یعنی نشان آنها سوار و خلق است بخداوند و مخفی ماند که هر صفتی که مبرده و
حرکت علی و کار بست آن کار هم سبب زیادی و وقت آنصفت خواهد بود چنانچه در باب سیم بیان کردیم **چهارم** هر آرد در سئوال بود
ادبر بالانسب جمیع انبیاء و خصوص نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که این همه اصرار و ابرام نمودند در پوشیدن جامه تعفف و توکل و ترک سئوال و توکل
حتی از خود ایشان با آنکه سئوال از ایشان سئوال از خداست و استکانت و تذلل بر در خانه ایشان همه اقسام رواست چنانچه شیخ
ابو الفتح در تفسیر خود روایت کرده از ابو سعید خدری که گفت ما را مال بگفتی رسیدن بر خاستم پیش رسول خدای رفتم برای آنکه او را سئوال
کنم و از او چیزی خواهم او حدیثی که در رسول صلی الله علیه و آله چون مرادید این بود که گفت هر که عفت کند خدای تعالی او را عقیف گردانند
یعنی هر که سئوال کند خدای تعالی او را مستفی کند و هر که خوشتی از مردمان بگیرد خدای تعالی او را توانگر کند و هر که از او چیزی خواهد که ما را
باشد برای او بخل نکنیم من گفتم اینکه رسول صلی الله علیه و آله گفت کار بندم و سئوال نکنم و تعفف کنم تا خدای تعالی مرا مستفی کند از سئوال
و از رسول صلی الله علیه و آله پرسچ چیز خواستم و خدای تعالی کفایت کرد پس از آن چندان مال پیدا نکردم و قوم ما در آن غرق شدیم و نیز حاجت
بنود کبر که از ما سئوال کردن و **هفتم** این فند در عدة الداعی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود بخت شد حال
یکی از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله پس روزه اش باو گفت اگر مرغی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس سئوال میکردی از او شاید
چیزی عطا فرماید پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس شنید که میفرماید یکسکه از ما سئوال کند عطا کنیم او را و هر کس استغناء کند خداوند بخلی میاز
میکند که اگر مرتبه چنین کرد پس در رفت و تیشه عاریه کرد پس بگویی بالا رفت و در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع کرد تا آنکه دو شتر و یک غلام
آورد پس فرود رفت و بیشتر آورد و آنرا فروخت پس بیوسته کار میکرد و جمع میبرد تا آنکه تیشه خرید آنکه جمع کرد تا آنکه دو شتر و یک غلام
خرید آنکه مالش افزود و حالش نیک شد پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرود آمد و آنجناب را که چو ندانم سئوال کند و چو نشنید که میفرماید
پس حضرت فرمود گفتم تو هر کس از ما سئوال کند با عطا میکنیم و هر کس استغناء کرد خداوند او را راضی میکند پس ظاهر شد که سئوال خلاف
سواد و اب باشد با ایشان بلکه ادبیت چه تمام عرضشان از آن بلاغات و محقق شقت و زحمت بخیل معرفت مردم بود که عباد آن توحید
پس آنچه منافعی آن باشد نقص باشد عرض ایشان را و البته تمام شوند از آن **پنجم** آنکه دست کشیدن از در خانه خداوند و آوردن بجان
مخلوق ادبیت است هر ملائکه و موکلین را و بلکه در آنجا خصوص اگر سئوال چنانچه متعارف است متضمن باشد در غیر که ایشان مانورند بر لعن
براد چه این لغوس مقدس محبت باکی ذات و مقام قریب است غرق در انجام خدمتی که بر ایشان مقرر شده چون حفظ و صراست و ثبت

در بیان سبب تعفف
و توکل بر خداوند

مدت زیادت
بکار کرد

علی و شامه و العلام و غیر آن بحرفی تا اعلام طبع که میشود مگر تا شایسته در نزد خداوند متعالی شود و بخرج در آیند و محبت ایشان مبتذل
 عداوت و استغفار نشان مبتذل طبع و شفاعت ایشان مبتذل بخدمت بلکه طغیان گاهی بجای رسد که الهام مبتذل بغایت کرد
 چنانچه شرح این مجله را در مقامش در دارالسلام ذکر کرد و ایم هشت ششمی بر سر شیطانی که آن حاصل شد و عمر معصود و از اضلال
 و غیبت که در کردن مردم باشد از راحت بندگی و تذلل و عبادت خداوند چه اعتقاد ضعیف وجود مقتدرش که قابل شد کاهداری صفت
 را از رشتن نزد مخلوق و اعتقاد رسیدن ضرر و دفع از منع و عطای او قابل بقایست و درین او بر شیطانی سهل و آسانست پس سؤال پنجم
 خود محبوب ذاتی و استیم از اسباب قریب پروردگار و است سائل را باقره از حد و ایمان و اسلام هفتمی که سؤال ششم
 است برای عداوت سائل سؤل از صورت حرمان و در هر چند رد حق و صاحبش معذور بلکه از اولیاد و مؤمنین باشد که عداوت با
 ایشان از کائناتان کسبیه بلکه هر چند بنی و محبت باشد که نیز عداوت حسنه کفر نباشد چنانچه در پیش شیخ طوسی مرویت که حضرت صادق
 علیه السلام فرمود مجمل بن خنیس ثمالی و الله اگر از من سؤال کنید پس عطا کنم بشارت فرمود است و است با شهادت محبوب تر است نزد من از اینکه سؤال
 نکنید بشارت پس عطا کنم بشارت فرمود است و است با شهادت محبوب تر است نزد من از اینکه سؤال
 السلام که در سؤال کنید و جواب خود را از برادران شایع میکنند پس غضب می آید پس کافره میشود و باین ضرر دریای شریفه اشاره شده که
 فرمود و منه سر من بلرکت فی الصدقات فان اعطوا امنها و منوا و ان لم اعطوا امنها اذا هم منخطون و از
 ایشان کسی است که عیب چه بد و خوار و خست کردن صدقات پس اگر دهند نشان می شود و اگر ندهند نشان از آنها ناکسان ایشان نا
 خوشنوی نمایند و هم تغییر عیاشی و غیره مرویت که جناب صادق علیه السلام فرمود به اسحق بن غالب چه مقدار رحیمی سینی اهل این
 آیه را آن اعطوا امنها تا آخر بعد فرمود ایشان بیشتر از دو ثلث مردمند و همین مرض سبب رذیلت است سائل گفت شده هر چند
 جامع باشد سایر مشروط باشد را چنانچه در کافی مرویت که حضرت باقر علیه السلام فرمود و محمد بن مسلم که رد کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 شهادت سائل را که سؤال میکند گفت خود پس جناب باقر علیه السلام فرمود زیرا که او این نیست بر شهادت بحجت آنکه اگر با داده شود راضی
 میشود و اگر منع کرده شود غضب می آید و روایات و اخبار بسیار در حدیث مؤمنین و جلب اسباب آن دخی فرمودند از کینه و عداوت
 ایشان و سؤال هم برنده محبت است هم آورنده عداوت هشتیم که سؤال علت شود عداوت سؤل هر سائل را که طلب کرده
 از او چیزی را که عمر بدن بلکه دین خود را صرف جمع آن کرده و از دوست و دشمن و دوی حقوق دست کشیده تا آنرا دست آورده و در شهنای
 حکم از دل با بسته بخیمه در قطع کردن آن جراتی بقلب می رسد پس جو استیم غارت چه من محبوب خود مورث کینه و دشمنی است چه
 رسد اگر از خود جدا کند و گشت نزد علی را اعلام الدین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در جواب آنکس که گفت بیاموز مرا علی که خلق مرا آرد
 داشته باشد که هرگاه خواستی غلبه تو را دوست دارند پس یکی کن با ایشان و اعراض کن از آنچه در دست ایشانست و هم تغییر الهام
 حسن عسکری علیه السلام مرویت از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود و محمد بن مسلم نهی که بدان گرامی ترین خلق کسی است که خیر او برایشان بسیار
 باشد و از ایشان پنهان و متعطف باشد و گرامی ترین مردم نزد ایشان بعد از آنها کسی است که از ایشان متعطف باشد هر چند که محتاج باشد بسوی
 ایشان یعنی باند اشتن از ایشان چیزی نخواهد و جز این نیست که اهل دنیا عشق دارند مال دنیا را پس کسی که فراموش کند ایشان را در چیز دیگری
 عشق دارند با و مکر است نزد ایشان و کسی که فراموش نکند ایشان را در آنها و ممکن کرد ایشان را از آن اموال یا پاره آن یعنی اعانت کند
 ایشان را در رسیدن بآن معصومه عزت و احترامش بهتر است هجدهم که سؤال کرد و در عقبه دارد معاصی بسیار را از سائل
 بدیگران که در مقام سؤال بود و جفا و عفت با خود و معصومان مانع بود ایشان را از سؤال پس چون بپسند سائل را که سؤال کرده و چیزی

بسیار است
 در کیفیت
 این

نهم و دهم و یازدهم از تفاسد سوال

۲۰۰۰

بدست آورده و با این ملکه نهاده چنانکه است و طبع زور را در شود و شاید از هر چه خود را در این رعایت میسند خصوص اگر دارای
 و مسند باشند و آن رسول چون خوشی و صاحب و جوار و تعلیم و اتحاد بد با شغل و هر وقت پس سوال اولی آنست که از سطل آن است
 سوره و جاتنا گذارد و جز زنا خورد و محققان را شمره باز کردند در و عطا کنند و شیده شود و فحشاء داده و زور شود و غیبتها کرده و عطا شود
 گاه شود که از این طبقه طبقه دیگر از غایبین و باز ماندگان سرایت کند و اس آن سائل بلوت و قدرت همین بد بها بلوت شود چنانچه هر فرد
 هر کس طریق بدی میان مردم گذارد و شریک باشد در و بال هر که بآن عمل کند بدون آنکه از صاحب عمل چیزی کم شود **دهم** از تفاسد
 سؤل در مصیبت دروغ چه بسیار که باشند اما که ممکن نباشد از بر آوردن تمام حاجت متعارف را با بعضی سوال یا بعضی از آنرا بقدر حاجت
 زاید از ضروری محاش است پس آنکه فی الجمله رعایتی از آداب شرح دارد در جواب تو بر یکسند و خود را در ادای ملاکت دروغ نیندازند و
 عاتق ناس که قیدی ندارد نداری دارند و معرفی ندارند که چگونه تو بر یکسند خود را در ادای ملاکت دروغ ناچار صریح دروغ گویند که چیزی نیست باز
 و حال آنکه نیز است و دارد و گاهی از اجتماع مای مخلقه تو که کند و در جاه و دلی دیگر افتد و پاره از مغز درین بجای یا مال یا عاری از جاه شرح
 بی اظهار دارا فی بلکه با افتخار بد اشتیاق و کند و این حاجت از ترکه بسیار آمده و لیکن قلب سائل را این از دیگران بر جانند و **یازدهم**
 افتادن سائل در عسکه کذب و مستند شدن به مال آن بلکه ممکن است آن را برای او در سنن حج کذب و در سوائی دنیا و افتضاح آخرت آن در نظرش و
 رسید کردن آنرا با اجتماع بی درجی بذات مقدس خداوند جل و علاه او یا لاش برای طغریافتن بر لقمه نان یا عشر در جم و نظایر آن دگاه شود که تا
 آنچه گفته دروغ و بسیار کم است سائل که در مقام بماند و حال و شرح حاجت و سبب احتیاج دروغی نباشد و لا محاله در اصل
 اظهار احتیاج با آنچه ندارد و بخواهد که بسیار باشد چنانچه ظاهر شد سابقا نیز آن را احتیاج و آنکه گم کنی یا زنا کرده و امور خود را بکلیت
 کلیسی و صدق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قطع کنید بر سائل مستتر یعنی بگذارد هر چه
 میخواهد بگوید پس اگر نه آن بود که مساکین دروغ میگویند رستگار نیستند اگر چه دیگر ایشان را داد و **یازدهم** از تفاسد سائل مستتر یعنی بگذارد هر چه
 مشتاقی بسیار و ابتلای سؤل و جواب با مردم که از آن سائل سوال کردن از این سؤل آموخته و سبب او بر در خانه نباشد و باری
 حاجت خود را فرود آوردند و دادن آن سائل را رسید اجتماع مقاصد خود قرار دادند پس آن بیچاره بگردانی افتد که برای او خلاصی نباشد اگر
 خواهد همه را حاجت کند ممکن نباشد اگر بعضی قادر باشد از عمل آن و ترجیح بعضی عاجز باشد و اگر بیسبب نباشد از او شنوند و دادن
 آن سائل را شاید که یکگزیند مستلزم شود که در هر دو نوع گاهی بید گفتن آن سائل که سبب این باشد گاهی با اظهار بیسببی یا از صدقه دادن
 که سبب جط او است و گاهی بیسببیدن و غیر اینها از تفاسد **هشتم** مانع شدن سؤل از ادای تکلیف بزرگ
 بمعرفه و منی از منکر که امیر المؤمنین علیه السلام در بزرگی شان و فرموده چنانچه در نوح البلاغه است و ما احوال البرکلهما
 و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهي عن المنکر الا کففت فی غیر محلی نیست تمام کارهای نیکو و
 جهاد در راه خداوند در نزد امر معروف و منی از منکر مگر مثل میدی در درباری بزرگ چه سؤل لازم دارد و عجز و التماس را در اول و خشوع
 و ذلت و حقارت در نزد سؤل را پس ازین مقصود و در ارشاد شیخ مفید و غیره حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود حاجت
 خود را بر بسوی هر کس که میخواهی که امیر او خواهی شد و استقنا جواز هر که میخواهی که نظیر او خواهی شد و احسان کن بر هر که میخواهی که امیر او خواهی
 شد و عظم امیر در نظر مسیر و امید احسان جدید و قطع مرسوم مانع است از افتادن واجب موصی اگر متوقف شود بر سایر مراتب از بزرگو
 و در مناجات انجلیه و مصلی که حدیث از جناب سجاد علیه السلام تقریر شده باین معنی باینکلمات و لا تجعل وجوهنا و
 مبدل و لا احد من العالمین فانه من حمل فضل غیره من الادمیین خضع لمدخلهم بمعنی باطل و امر بیغضه

در این باب از تفاسد سوال

دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم مفاد سوال

۱۰۰

علی مصعبین خداوند انکسار بر روی ما را خوار و ذلیل برای احدی از اهل عالم زیرا که هر کس که بر کبر و احسان غیر خود را از
 او تمسکین خاص می شود برای او پس نمیکنند او را از باطنی و او را مبغوض ندارد بر کردن معصیتی **چهاردهم** کشاندن
 سوال صاحبزاد محبت مبغوض خدا و اولیائش از ظلم و فاسق و کافر چه فطری انسانست دوست داشتن آنکه با و احسان کرده
 چنانچه مشاهد است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و عادت سوال
 در حق بر قضای حاجت نگذازد و سائل را بر اقصا کردن بر سوال از نیکان و اخبار و لباس شود که از دل سرایت کند زبان و در حق
 و عادت و مدح را بد که هر یک خودی است برای طاقت دین و **دوم** دره الباهره شهید اول مرویت از رسول خدا صلی الله علیه و
 آله که فرمود چون فاجری را مدح کنند عرش برزخ در آید و **سوم** کشی روایت کرده از صفوان بن یرقان که گفت داخل شدم
 حضرت کاظم علیه السلام پس فرمود ای صفوان هر چه از تو نیکو است مگر خیر گفتم خدای تو شوم که است آنچه فرمود که رایه دادن تو شران
 خود را با غیر دینی برون گفتم و الله که رایه ندادم باد برای کبر و نخوت و نیز برای صید دلو و لیکن رایه دادم باد برای انیزه یعنی مکه و خودم مباشر
 اینکار می شوم و لیکن غلامان خود را با او روانه میکنم فرمود ای صفوان آیا که رایه تو میماند بر زمین ایشان گفتم آری خدای تو شوم فرمود آیا دوست داری
 بقای ایشان را تا که رایه تو برون باید گفتم آری منسوب پس بر که دوست داد بقای ایشان را و از ایشان است و هر که از ایشان است بر
 دارد شود صفوان گفت پس رفتم و فرود ختم شران خود را تا آخر آنها پس خبر برون رسید مرا خواست پس گفت ای صفوان بن رسیده که تو خود
 شران خود را گفتم بی گفت چه گفتم من پرسیدم و غلامان بکار گیرند گفت میهات من میدام کی تو اشاره کرده باینکار اشاره کرده تو را باین بوی
 بن جعفر علیها السلام گفتم مرا چه کار بودی بن جعفر علیها السلام گفت از این بگذر اگر نبودی مصاحبت نیکوی تو هر ایستد تو را میکشتم **مؤلف**
گوید شنیدم از خراسانی و ذوالشریحه شیخ الفقهاء و مصباح الاقنیاء البدر الازهر جناب شیخ جعفر شوشتری اطال الله بقاءه که حاکم بر جرد
 روزی بدیدنی عالم جلیل جناب سید مرتضی طباطبائی رفت پس از شرفایی و قضای و طرد بر خاستن چون بصبحی خانه آمد ایة الله فی عصره و ناموس
 زمانه و در هر فرزند از جنده ایشان جناب سید مهدی بحر العلوم را که در آنوقت بحسب در شمار اطفال و قابل نشستن آن مجلس نبود ملاقات
 کرد ایشان را بجا که شناساندند ذاتیاد و اظهار جربانی بسیاری کرد و رفت پس جناب سید نجم دمت پدر رسید و گفت باید مرا از این طلبه پرور
 بی که قیرم طاک شوم گفت چه گفت می خیم قلب خود را از آن ساختی که بگن جربانی کردی فی الجمله میلی در آن با و پیدا شده و آن بغضیکه باید با و
 داشته باشم ندارم دیگر در اینجا نباید این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد و البته استحکام پایه باین خود بدایت امر و صغر
 سن نتیجه چنان خواهد داد و برزگی که پرده کرامت و فضل و عبادت و علم آنجناب را و اندکی از آنرا در دار السلام ثبت نمودم **پانزدهم**
 از مفاد سوال سبب شدن اوست برای دشنام و نسبت بخجل و نامت دادن سائل مسؤل بلکه تشکر کردن سایر معاتب سوره مجله
 او را از حسب و نسب و غیره بلکه بهتان زدن و افترا بستن با و و با هست که داشت یا داشت واجب النفعه در پیش داشت یا در دادن
 آن چیز یا و اعتقاد مضد و ضرری داشت و بر فرض بودن آنها و غیر آن از موانع نهایت مکرری کرده و از مستحی اعراض نموده استحقاق اینهمه
 جز از شخص او از کجا بحر سیده و سبب نزول آیه حرمت غیبت قضیه بود از این باب چنانچه همیشه طریقی نقل فرموده در تفسیر خود که ابو بکر
 عمر جناب سید از فرستادن خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بر ایشان طعانی کرده میاید در پیش حضرت و در فرستادن فرستاد که انبار داران
 حضرت بود پس اسامه گفت چیزی نزد من نیست پس سلمان نیز آنها آمدند گفتند اسامه بخجل کرد و سلمان را اگر بفرستیم بسوی چاه پرانی آتش فرود میرود
 آنگاه رفتند نزد اسامه بجهت نخست آنچه حضرت جواد کرده بود بر ایشان پس حضرت فرمود چه شده که می خیم تیره کی کوشت را در دهن شاکفته با و
 رسول الله ما کوشت نخوردم امروز فرمود که دیدید که بخوردید که کوشت سلمان و اسامه را پس نازل شد آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا

چهاردهم
 پنج

در عدم جوارح کردن مؤمن نفس خود را

(۲۲۱)

بسم الله الرحمن الرحیم
 در این باب که از اصول دین است از روی آنکه گفت روزی داخل مدرسه بروی خود صادق علیه السلام و در نزد او بود
 حاجی بن محمد و ای داد و کسی که فرمودی کند برای برادر مؤمن خود مجلس طبعین و نیای او پس حقیق که باز کرده و بیان کردی که میان او و خداوند
 در روزی که گفت مولان من برای مؤمن سلطان نیست که که خورده و بفرخداوند فرمود ای داد و آیت شد که خداوند میفرماید و **لَا تَقْتُلُوا**
النَفْسَ الَّتِي حَفِظَ اللَّهُ و گفت مولای من هلاک شدنش شکی نیست و در اینجا فرمود ای داد و دیگر صاحبان اضطرار زیرا که ایشان بخلاف این باب اختیار
 و اگر بفرموده علی بن ابی طالب که از خود بگویند شکی نیست که بهتر است در نزد من که دنیا برای او باشد تا به من چشم جلیل حسین بن علی
 و جوانی از اصحاب رضا علیه السلام در کتب مؤمن از جناب علیه السلام روایت کرده که فرمود برای جناب موسی بن عمران برای
 بود که برادرش در راه خدا بود و موسی علیه السلام او را کرم میداشت و دوست میداشت و معظم بود در نظر او پس مردی بزرگوار آمد و گفت
 من دوست دارم که برای من سخنی گوئی یا این جبار و آنجبار ملک بود از ملک بنی اسرائیل آن مؤمن گفت و الله او را نمی شناسم و هرگز از او حاجتی
 نخواهم گفتم بر تو ضرری نیست در این پیش یک خداوند جل حاجت هر را درست تو را کند پس دلش برای او سوخت و ما او رفت و درون
 خبر دادن به جناب موسی پس با او رفت نزد آن جبار چون جبار او را دید نزد یک خود خواند و تقطیع کرد او را پس حاجت آن مرد از او خواست جبار
 آن حاجت را بجهت او برآورد پس جبار در یکی نکرد که بطاعت او جمع شده و این جمع شده جنازه او اهل محکمتش و پسند برای مردن او و او را
 باز از کار که حاضر شوند در جنازه او و از قضا آنی آن جوان مؤمن برادر موسی علیه السلام مرد در نزد آنجبار و عادت برادر جناب موسی آن بود
 که چون داخل منزل خود میشد در خانه را بر روی خود می بست پس کسی نمیدانست که میرسد چون موسی علیه السلام قصد او میکرد و در برابر روی او باز
 میکرد و او داخل میشد و جناب موسی علیه السلام به روز او را ترک کرد چون روز چهارم شد بجا آمد او را و او را پس گفت سر در است شکر و
 کردم برادر خود را و نزد او غم نمی آید و در باز کرد و داخل شد برادر ناگاه دید که آن مرد درده و حشرات زمین بر روی او راه میرود و همچنان
 او را میزد و چون کسی این را دید عرض کرد پروردگار تو حق را جمع میکنی برای او مردم را دوست خود را یکیش حشرات زمین را بر او مسلط
 میکنی که از می بین روی او بخورد پس خدای عز و جل فرمود اینده است من سؤال کرد این جبار برای حاجت خود پس آنرا برآورد و برای او
 پس جمع کردم اهل محکمت او را برای نماز براد تا مکافات کنم ای را از جناب مؤمن بجهت برآوردن حاجت او تا بیرون رود از دنیا و نباشد بر او
 و حجت که بخواهم او را بر آن و بر این مؤمن مسلط کردم حشرات زمین را که بخورد از محاسن رخسار او بجهت سؤال کردن او این جبار را این
 سؤال بی رضایت من بود تا اینکه بیرون برد و از دنیا نباشد برای او نزد من که این را که جبار بجهت کثرت فراح نیز بفرمودند
 با من طلب که او سبب است برای رفتن به بیت و بهاء و آبرو **وَجَاءَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سَاعًی** از مقام عظیمه سؤال بجهت مستجاب شدن دعای سائل
 است در حق خود بلکه در حق مسئول چه از شرایط لازم اجابت دعا تا امید است از محقق و متوصل شدن است بایشان بگام و رود و شد
 و نزد علی بن ابی طالب پیدا شدن حاجت چنانچه **وَقَالَ الدَّاعِي يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** و آیت کرد که خداوند عز و جل فرمود نیست غفلتی
 که چنانکه از محقق فرمید که اگر آنکه طبع میکنم سبب است تا نماز او سبب زمین را از او پس اگر سؤال کند مرا عطا میکنم او را و اگر نخواهد مرا اجابت
 میکنم و در کانی و انانی شیخ مخید و غیره و دیت از جناب صادق علیه السلام که فرمود هرگاه خواهد کسی از شما که سؤال کند از خداوند بخیر
 که آنکه عطا کند بایشان یا نفس شود از جمیع مردم و نباشد برای او امپی که از خداوند عز و جل پس اگر دانست خداوند از اقبال و مسئول
 نخواهد کرد از خداوند بخیر زیرا که آنکه عطا خواهد کرد بآورد و عده و دیت که خداوند عز و جل کرد و هیچی که بخواند مرا خواندن عز و جل شد که داد
 رسی ندارد ای عیسی سؤال کن مرا سؤال کن غیر این پس جناب خواهد شد از تو دعا از من اجابت **وَقَالَ عِيسَى كَانِي** و دیت از حضرت سجاد
 علیه السلام که فرمود دیدم چنانچه خبر را که جمع شده در قطع طبع از آنچه در دست مردم است و یک یک اسید ندارد مردم در چیزی و بر گردانده او خوار

در عدم جوارح کردن مؤمن نفس خود را

سیدان فاضل
سیدان فاضل
سیدان فاضل

برای سوال و جواب

اینکه بیست و نهمی آنرا جاری پس ندید که آنرا سوال کند بعد از آنکه پرسید و بعد از آنکه پرسید برای آنکه برای صاحب الدار
 یا تو نامی معتدل یعنی طلال نیست برای او اینکه بگوید آنرا و حال آنکه قاضی است که باز دارد و نفس خود را از صفی و شرفی
 مردیست از محمد بن عجلان که گفت بر خود من پریشانی سختی و تنگی و صیقلی نمود برای تنگی کار من طلال من شدیدی سبکساز و برک که
 الحاح میکرد صاحبش در مطالبه پس متوجه شدم بسوی خانه حسن بن زید که در آن روز میردینه و بوجه استثنای گویان من و او و دو مطلع
 شد بر این حال من محمد بن عبد الله علی بن الحسین علیهما السلام و میان من استثنای قدیمی بود پس مرا ملاقات کرد در راه و دست مرا گرفت
 گفت من رسیده آنچه تو در اندیشه آنی پس یکی امیدوار شدمی برای کشت آنچه بر تو نازل شد که من حسن بن زید که گفت پس در این حال حاجت
 رو انشود و مقصودت برآورده نکرد و بر تو با و آنکه توانا است و او کریم ترین که میباشد پس طلب آنچه آورده داری از نزد او بر آنکه
 شنیدم بهر عیون محمد بن جعفر بن محمد علیهما السلام خبر میداد از پدرش از پدرش از پدرش حسین بن علی علیهم السلام از پدرش علی بن ابیطالب علیه
 السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدا تعالی و وحی فرستاد بسوی بعضی پیرانش در بعضی از وحی خود که قسم بغزت و جلال هر سینه قطع
 میکنم آرزوی هر آرزو مندی که امیدوار شده بغیر من بنا امید می و هر آینه در برش کم لباس بدلت در میان مردم و هر آینه در برش کم در
 از فرج خود و فضل خود آیا امیدوار است بنده من در حقها غیر مراد حال آنکه غنیمتها در دست منی است و امید دارد و غیر مراد غنی خود را
 بدست من است بکندای در نا و آنها است است باب من باز است برای هر که بخواند از آیتها ایند که هر که سر برسد بلای مالک نیست کشت
 آنرا از او غیر من پس چه شده که می بینم او را که امید دارد و غیر مراد عرض کرده از من و حال آنکه عطا کردم با وجود و کم خود چیز را که از من نخواسته
 پس عرض کرده از من و از من سوال نموده و سوال کرده در بلای خود و غیر مراد منم خدا اینکه اینه انتم بعهده من از پرستش پس آیا از من نخواسته
 وجود کنم نه چنین است آیا نیست جو در کم از من آیا نیست دنیا و آخرت از آن من پس اگر اهل محبت آسمان و زمین چه سوال کنند از من
 و عطا کنم هر یک از ایشانرا آنچه خواسته کم کنند این از ملک من مثل مال کسی و چگونه می شود ملک منم قیم بر او پس وای بر کسی که در عصیان
 کند و عاقبت نکند مرا پس کفتم ای فرزند رسول خدا عاده کن این حدیث را بر من پس سر مرتبه آنرا عاده کرد پس کفتم نه بجا قسم که نخواهم بعد از
 این حاجتی از احدی پس در یکی نشد که خداوند رساند من در حق از نزد خود و در اول این باب خبری دیگر با منضمون گذشت و همی
 سیزدهم صحیفه کا و است و من فوجی بجا حجتی الی احدی من خلقک و جعل سبب فحشاء و نك فقد تعرض للحرمان
 و استحق من عندک فونت الاخوان و در دعای بیستم است و لا تقصنی بالایستغاثه بغيرک اذا اضطررت و لا بالحق
 لسؤال غیرک اذا افتقرت و لا بالنصر الی من دونک اذا هبت فاستحق بذلتک خذلانک و منعک و انصاف
 یا ارحم الراحمین چون مشغوف شده باده از ضرر و مفاسد سوال و ظاهر شد کثرت مضرت بزرگی و مفاسد آن که در هیچ کس
 یافت نشود معلوم شود سبب تشدید آن در شرح و اجمال و ابرام در ترک آن عیش و صدق در صفات الشیخ از جناب باقر علیه
 السلام روایت کرده که فرمود بجای شیعہ علی علیه السلام کسی است که بگفت کند چون بابک مکان و طبع کند چون طبع غراب و سوال کند از
 مردم هر چند میرد از کسکی و همین مضمون در مشکوٰۃ طبرسی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که بهر منم خبر بودی و یا هر چه
 صادق علیه السلام روایت کرده که کردی از برادران و تبار انصار خدمت رسول صلی الله علیه و آله آمدند پس سلام کردند و جواب او اینست
 یا رسول الله ما نرزد شما حاجتی است فرمود بیا رید حاجات خود را گفتند آن حاجتی است بزرگ فرمود بیا رید آن چیست آن حاجت گفتند حاجت
 شوی برای ما بشت ما برود کار خود پس حضرت سر مبارک بریزد ناخست آنگاه متذکرانه بر زمین نشانی میکرد است پس سر مبارک بلند کرد و فرمود
 بجای آورم آنرا برای شما بر این شرط که سوال کنید از احدی چیزی را جناب صادق علیه السلام فرمود پس چنان بود که هر دوی از ایشان در شرط

و بیایند
 و بیایند
 و بیایند

قریب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از نعمت خود را بر بنده میداد و کاره ما را از الهام و حسن و حاجت را در هر دو علم متوقف را دوست دارد و فاضل علیه زبان بسیار
سوالی الحاح میکنند را دشمن دارد و در کتاب من لا یحضره الفی که حضرت سجاد علیه السلام شبیه روز عید بنامی را که
سوال میکرد از مردم پس منسوب بود و ای بر تو باد آیا از غیر خدا سوال میکنی در امری که آگاهی بعد است آنکه در شک بنام بنده
سید شوند و در علم هر دین است که کسی عرض کرد یا نجاب که اگر نزد ولید میر عبد الملک میرقی و آنحضرت در مکه بود و در آنجا بود و برای
حکم میکرد و برای تو محمد بن الحنفیه در صدقات امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود و ای بر تو آیا در حرم خدا سوال کنم غیر خدا را من شک
دارم که سوال کنم دنیا را از خالق پس چگونه سوال میکنم آنرا از مخلوقش زهری گفت لا حرم خدا یعنی الهییت را در دل و لید انداخت
حکم کرد برای او بر محمد بن الحنفیه و در گفت العقول و بشارة المصطفی در دین است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و بیکل ای بیکل
محبوبترین چیزی که اطاعت کنند آنرا بندگان برای خدا یعنی بعد از اقرار با او و اولیاء و علیهم السلام تحمل و تقف و صبر است ای بیکل
غایان مردم احتیاج و چیزی و مضطر از خود را و صبر کن بر او بجهت تحمیل امر بغیرت و تشدد در بعضی نسخ که سناخته خواهی شد مستحق
اخبار بسیار است که گمان حاجت از کجای میشتی است و و اعلام الدین مرویت از عسکری علیه السلام که فرمود دفع کن از خود
سوال کردن را ما دایم قدرت داری بر عقل زیرا که برای هر روز روزی جدید است پنج چیز از اقسام احکام سوال باشد است
آن در جانی است که خالی باشد از جمیع محذورات حرام و مکروه که شش پس باید آنچه میخواهد حرام و مکروه نباشد و در خواستن نیز ضرر نمیزند
برای خودش و مسئول دیگران نباشد و اگر متوقف است بر دخول خانه یکی از اقسام اذن صریح یا مخفی باشد حال ظنی و داده و نباشد و
در سوالش زیاده و از اظهار حال و اگر توانی توسط مقال چیزی نباشد از امر و ابرام و الحاح و قسم دادن و شکایت و تکذیب و کذب
و اغراض انداختن او را سبب برای منع و عطا بلکه باشد قلب مسئول در میان دو انگشت قدرت و تحت قبض و بسط خداوند که
اگر خواهد نفس کند با او و اگر نخواست محرومی از جانب او است و بار غایت تمامی این شروط و ادب باید احسن از کند و مسئول پنج چیز را
اولی اسلام چنانچه درج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر کس شکایت کند حاجت خود را بسوی مؤمنی پس مثل آنست که
شکایت کرده آنرا بسوی خدا تعالی و هر که شکایت کند بسوی کافری پس چنانست که شکایت کرده از خداوند و و هر چه از این سوال
کنند از مخالفین پس بر چنانچه میسر کنز اگر چکی مرویت از جناب باقر علیه السلام که فرمود بجا بر استعانت بخود پیش یا در حاجتی و طلب
از او غدائی و سوالی کن از او شربت آبی و و عقل الشریع مرویت از آنجناب که فرمود سوال کنید از ایشان که ما را بر مقتضای
ما نعمت در بر آوردن حاجت ایشان روز قیامت و فیما بین آنجا از آن جناب مرویت که فرمود میخواهید حاجات خود را از ایشان
یعنی مخالفین پس میشود بر ایشان وسیله نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله روز قیامت و این و خبر ایشان است بآنطلب که در اخبار بسیار
رسیده و پاره از آنها که شسته که خداوند در قیامت محض گرامت مؤمن هر کس بر او حق دارد هر چند بدو آب و وضوئی باشد تا قی کند و
جرا دهد و مؤمن را در زیر پست او نگذارد پس حاجت خوانستن از مخالف سبب شود برای تخفیف عذاب و پاره از ایشان یا در دفع آن
در بعضی و فرق این دو طایفه در محل خود مقرر شده مسجدا رقت قلب و عفو و صبر بانی مسئول باقی استحقاق که احتمال برود تا شیره
کردن سوال در قلبش که بر انگیزد او را از برای قضای حاجت و اما اختصاص شیخ مفید مرویت از جناب صادق علیه السلام که فرمود و
خداوند که دایم رحمت را در دل رحیم دانی از خلق خود پس طلب کند حاجت را از ایشان و طلب کند حاجت را از سخت دلان که قساوت دلا
و لهایشان پس بدستیک خداوند واجب گردانید غضب خود را برای ایشان یا فرود آورد غضب خود را در ایشان و و اعلام همین
یعنی مرویت از آنجناب که فرمود بخوانید و فصل را از رحیم دلان امت می که زندگی خواهد کرد در سلطه و بالمشاء و قاضی خلد بنو الله

در میان جناب
سوال مباح

طلب خواهد شد ریاضی و تقیست بر او از نزد خداوند و اگر نکرد در آورده آن نعمت را در معرض زوال و در کتابی که در دست است
 باقر علیه السلام که فرمود خیر بدیه خداوند است بر غنی پس اگر حاجت او را بر آورد پس قبول کرده و به خداوند عزوجل یاد او را بر یاد و دعا
 او را پس تحقیق کرده که در آورده خداوند عزوجل را و در کتاب شریف جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هرگاه
 بر در خانه شما بیاید مرد سائلی در شب پس او را رد نکشید و چنین فرموده سائلی بگوید کار عالمیاست برای آنکه استیفا کند او را پس
 که عطا کرد با و پس عطا کرده خداوند بتارک و نقالی را که کسیکه ردش کند پس تحقیق که رد کرده خداوند را چنین فرمود قطع کنسید بر سائلی
 مسئلت او را بکناید او را که از پشیمانی خود شکایت کند و از حال خود خبر دهد و در عالم اسلام مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام
 که گفت سائلی را هر چند به نیجه خراب باشد و بدید بسائلی هر چند آمده باشد بر پشت اسب و رد نکشید سائلی را که بیاید نزد شما در شب بزرگ
 های سوال میکند کسیکه نه از انس است نه از جن و لیکن برای آنکه زیاد کند بان سوال خیر شما را و در کتاب مناقب العتول مرویست از حضرت
 سجاد علیه السلام در حدیث حقوق که فرمود اما حق سائلی پس دانست با و هرگاه یقین داری بصدق او و قادری بر سه حاجت او و دعا
 کردن برای او و آنچه نازل شده با و دعا عانت کردن در حصول مقصودش پس اگر شک کنی در صدق او و پیشی گرفت بسوی تو متمم بودن
 او عزم نکن بر این و این جهالت که بوده باشد این از یک شیطان که قصد کرده باز دارد تو را از خلقت و حامل شود میان تو و میان مقرب
 شدن تو نزد پروردگار تو پس و اگر از او را با ستر حال او یعنی ظاهر کن دروغ او را و برگردان او را برگردان و اگر غالب شدی
 بر نفس خویش در باره او و عطا کردی او را با اعراض از آنچه عارض شده در نفس تو از او پس بدستگیر این کار را از کارهای صاحبان عزم
 و در کتاب اختصاص مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود که هر کس که بیاید نزد او برادر بر مؤمن بجهت حاجت خویش پس آن حاجتی
 است از خداوند که کشانده بسوی او پس اگر بجای آورد و از او پس وصل کرده خود را بولایت ما که آن وصل است بولایت خداوند عزوجل
 و اگر رد کرد حاجت او را و حال آنکه قادر بود بر آن تحقیق که ظلم کرده بر نفس خویش و بدی نموده با و در کتاب غنی ثانی مرویست از آن
 جناب که فرمود هر مؤمنی که سوال کند از او برادر بر مؤمن حاجتی را و او قادر باشد بر آوردن آن و ننگد آنرا برای او و مسلط میکند خداوند بر
 او و برادر بر او که میکند و انکشان او را و در کتاب غنی ثانی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت کفتم بجناب صادق علیه السلام فدایتو شوم مؤمن
 رحمت است بر مؤمنی که فرمود آری کفتم چنانکه است این فرمود هر مؤمنی که برود نزد برادر خود بجهت حاجتی پس نیست آن مگر رحمتی از خداوند
 که فرستاده آنرا بسوی او و قرار داده آنرا سبب آمرزش و بلندی مرتبه او پس اگر برادر او را حاجت او را قبول کرده آن رحمت را بقبول
 کردن آن حاجت و اگر رد کرد حاجت او را با قدرت بر آوردن آن پس حسد این نیست که رد کرده از خود رحمتی را از جانب خدای عز
 و جل که فرستاده آنرا بسوی او و بسوی مقرر فرموده برای او و ذخیره میکند خداوند عزوجل آن رحمت را تا روز قیامت تا آنکه صاحب آن
 حاجت حاکم می شود در آن رحمت اگر خواست میکند آنرا بسوی خود و اگر خواست صرف میکند بسوی غیر خود ای امیر المؤمنین پس اگر روز قیامت
 شد و او حاکم شد در رحمت خدا که ظاهر و کواره شده برای او پس بسوی کی می بینی صرف کند آنرا کفتم کمان ندارم که برگرداند آنرا از نفس خود
 فرمود کمان ندارد بلکه یقین کن بریزه که او در نخواهد کرد آن رحمت را از نفس خود ای امیر المؤمنین بیاید برادرش نزد او برای حاجتی که قادر
 بر انجام آن پس بجا نیارد آنرا مسلط میکند بر او خداوند و ماریرا که برگرداند او را در قریش تا روز قیامت چه آنکه آفریده شده باشد یا نغذ
 و در کتاب بجا از کتاب قضاء الحقوق صوری نقل کرده که آنجناب فرمود مؤمن محتاج رسول خداوند است بسوی غنی قوی پس اگر برودن آمد
 رسول بدون قضاء حاجت آفریده میشود گناهان رسول و مسلط میکند خداوند بر غنی قوی شیاطینی را که برگرداند او را فرمود و تقییه میکند
 او و میان اهل دنیا پس راضی نمی شوند با آنچه در نزد او است تا اینکه بشب میفتد بر ایشان یعنی مالی خود را بکفالت و بطلب ایشان و در

این را از آنکه در کتاب غنی ثانی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود هرگاه یقین داری بصدق او و قادری بر سه حاجت او و دعا کردن برای او و آنچه نازل شده با و دعا عانت کردن در حصول مقصودش پس اگر شک کنی در صدق او و پیشی گرفت بسوی تو متمم بودن او عزم نکن بر این و این جهالت که بوده باشد این از یک شیطان که قصد کرده باز دارد تو را از خلقت و حامل شود میان تو و میان مقرب شدن تو نزد پروردگار تو پس و اگر از او را با ستر حال او یعنی ظاهر کن دروغ او را و برگردان او را برگردان و اگر غالب شدی بر نفس خویش در باره او و عطا کردی او را با اعراض از آنچه عارض شده در نفس تو از او پس بدستگیر این کار را از کارهای صاحبان عزم و در کتاب اختصاص مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود که هر کس که بیاید نزد او برادر بر مؤمن بجهت حاجت خویش پس آن حاجتی است از خداوند که کشانده بسوی او پس اگر بجای آورد و از او پس وصل کرده خود را بولایت ما که آن وصل است بولایت خداوند عزوجل و اگر رد کرد حاجت او را و حال آنکه قادر بود بر آن تحقیق که ظلم کرده بر نفس خویش و بدی نموده با و در کتاب غنی ثانی مرویست از آن جناب که فرمود هر مؤمنی که سوال کند از او برادر بر مؤمن حاجتی را و او قادر باشد بر آوردن آن و ننگد آنرا برای او و مسلط میکند خداوند بر او و برادر بر او که میکند و انکشان او را و در کتاب غنی ثانی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت کفتم بجناب صادق علیه السلام فدایتو شوم مؤمن رحمت است بر مؤمنی که فرمود آری کفتم چنانکه است این فرمود هر مؤمنی که برود نزد برادر خود بجهت حاجتی پس نیست آن مگر رحمتی از خداوند که فرستاده آنرا بسوی او و قرار داده آنرا سبب آمرزش و بلندی مرتبه او پس اگر برادر او را حاجت او را قبول کرده آن رحمت را بقبول کردن آن حاجت و اگر رد کرد حاجت او را با قدرت بر آوردن آن پس حسد این نیست که رد کرده از خود رحمتی را از جانب خدای عز و جل که فرستاده آنرا بسوی او و بسوی مقرر فرموده برای او و ذخیره میکند خداوند عزوجل آن رحمت را تا روز قیامت تا آنکه صاحب آن حاجت حاکم می شود در آن رحمت اگر خواست میکند آنرا بسوی خود و اگر خواست صرف میکند بسوی غیر خود ای امیر المؤمنین پس اگر روز قیامت شد و او حاکم شد در رحمت خدا که ظاهر و کواره شده برای او پس بسوی کی می بینی صرف کند آنرا کفتم کمان ندارم که برگرداند آنرا از نفس خود فرمود کمان ندارد بلکه یقین کن بریزه که او در نخواهد کرد آن رحمت را از نفس خود ای امیر المؤمنین بیاید برادرش نزد او برای حاجتی که قادر بر انجام آن پس بجا نیارد آنرا مسلط میکند بر او خداوند و ماریرا که برگرداند او را در قریش تا روز قیامت چه آنکه آفریده شده باشد یا نغذ و در کتاب بجا از کتاب قضاء الحقوق صوری نقل کرده که آنجناب فرمود مؤمن محتاج رسول خداوند است بسوی غنی قوی پس اگر برودن آمد رسول بدون قضاء حاجت آفریده میشود گناهان رسول و مسلط میکند خداوند بر غنی قوی شیاطینی را که برگرداند او را فرمود و تقییه میکند او و میان اهل دنیا پس راضی نمی شوند با آنچه در نزد او است تا اینکه بشب میفتد بر ایشان یعنی مالی خود را بکفالت و بطلب ایشان و در

کتاب فی الحقیقه

داخل شود و شاعرین که شش سید بزرگ عطا میکنند او را پس اینها سید شیا طینی که میگرداند و راقی قنبر از رفا و روایت کرده که
کتابیه را فرموده که اگر با ششای رفا که ایمان نیاورده بخداوند و نه بقرصه علی علیه السلام که یکبار پادشاه و او را
مومن او بخت حاجتی خنده کند و در پیش کمر بست مخصوصش در نزد او بستاند پسوی بر آوردن آن و اگر نیست در نزد او بخت
بکشد و تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه بر آورد آفرای او پس اگر باشد بخلاف آنچه توصیف کردم پس نیست ایای میان او و حق
کتاب فی الحقیقه مروت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای میکند مومن ایمان خود را تا آنکه دارا شود و در خصلت با انگاه
شمرده تمام آنرا که از خدا آنهاست سخاوت کف و روز کردن سالی و بخل نمودن به نانی و ششچ ابراهیم کفنی هر مجموع الذریب
فعل کرده از کتاب بهر شیخ فاضل محمد بن محسن باورانی که مشتعل است بر زشتی او و چون چه کرده که در کتاب صلی علیه السلام
فرمود هر که سالی یا محروم بر گرداند هفت هزار ساله داخل آنگاه میشود و در هر کتاب بقاری شریفه ابی عبد الله محمد بن علی بن الحسن
ابن عبد الرحمن علوی چنین مروت است بستاند او از حق بهر صورت از آنکه طویل از نانی شریع که گفت شنیدم جعفر علیه السلام را که او میفرمود
به ازادی غلام ای بگریز ای ازادی آیا در نزد تو چیزی هست که آنرا صدقه می گفت ای سید من چیزی هست بستاند از صدقه که اگر ایمان
از کجاست و هم فرمود مروتی و این آورد و در مسجد و ذکر کرد که خود و غیالش دور و زاست طعمانی بخورده اند ازادی گفت پس بیرون رفت پس
دیدم مردی را از دوستان ابراهیم از کسانی که اقرار می کردند برای رسول خدا علیه السلام پس داخل شدم بر آنجا که کثرت شمار اند و هنگام دیدم
بر کس این سالی را نه خرده نه بر شمار فرمود بگو گفت او از دشمنان شما است پس غم مخور بجهت او پس آنجا بر یا و بر آورد که یا محمد پس در شب
داخل شد پس فرمود بیا در دو اکثر شهر پس آورد آنکه اکثر را آنجا فرمود آن شخص را نیز دمن آر پس او را نیز دشمن آورد پس آن
اکثر را گرفت و با و داد آنگاه پس فرمود ای ازادی بر ستم که صدقه فریضه است از جانب خداوند هنگامیکه موجود باشد خصوصاً
بر کسی که جوکان جز دارد و قسمی تفسیر شیخ ابو الفتح رحمه الله مروت است که خدا قیامت کوید یا بعضی از بندگان بنده
از تو طعام خواستم ندادی و شرابا خواستم ندادی چه خواستم ندادی بنده کوید یا رعایا کی بودی چگونه بودی فلان بنده که رسد از تو
طعام خواست ندادی و فلان شخصه از تو آب خواست ندادی فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلاه فلان ابوم فضل که اسفا
من امروز فضل خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از او باز گرفتی و چون معلوم شد که اجابت رسول از عظم تکلیف الهیه است و در مسائل ازاد
سکونت پس شروع کنیم به آنچه عده کردیم از ذکر احکام و آداب رسول آقا اولین سخن منی فائده که اجابت و انفر عارضی شود احکام پنجگانه را
و حوای آن را تمام سوا برای از بسیاری از علوم پیدا شود چرا که احکام شرعیه که مبتلا است بان از طهارت و نجاست و نما
و روزه و زکوة و صدقه و مال و مال و مال از عالمی حکم شده با هر چه و غیره و کسی نمیشد که از عده جواب آید و خودی بر گویند
بنامش در آن جواب بستاند و اجابت و عیش و شرام خواهد بود و حق مروت است از جانب صادق علیه السلام که فرمود و یا نیست مروت
علی علیه السلام که بر ستم که خداوند عهد نگرفت بر جانان و طلب علم تا آنکه عهد گرفت به علم بر جانان و غیر از آنجا که
کرده که زکوة علم تعلیم است بر بنده کسان خداوند بهر فرمود که صبیغ فرمود بهر سیرایش منع گفتی حکمت را از دانش که ظلم خدا
کرد با ایشان و در سالی بنده فانی مروت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بهر دیکر که خدا قیامت را بکسی بنده فانی
او را با آنکه دانا است بان طاعت میکند خدا را و روز قیامت در جهنم که بجای از آتش او را به کام کرده باشند و حق من از حق
از آنجا که فرمود بر ستم که عالمی که کسان کند علم خود را مروت میشود و رعایا که حقوقش را بر از جمیع اهل قیامت است و گفتند که کسان
بر بنده حتی بنده های کوچک و بزرگ و حق تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مروت است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود و بنده

رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر آن کس که بپسندد از او در هر کسی که آن کند از او در آنجا که واجب است اظهار آن علم و تقیید او بر طاعت
 شده باشد میاید روز قیامت بجایم کرده شده بجای از آن و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر گاه که آن کند عالم علم خود را از آنش کمتر
 کند جانی بد آموختن آنچه را که چاره از یاد گرفتن او نیست و بخل و رزق مال را در بیکی کردن خود و بفرود شد فقیر بین خود را بدینای خیر برنگ
 شود و بلاء و عظیم شود عقاب و در هر حال شیخ گشتی مرویت از حضرت کاظم علیه السلام که نوشت یعنی بن بود سانی از حبس که از
 واجب ترین حق برادر توانست که بپایان نماند از او چیزی را که نفع میدهد و او را نه از دنیا می آید و نه از آخرت او حقش حوالی انبیا
 مرویت از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کسی که محتاج بپسند مردم سبوی علم او که بپایان نماند از او چیزی را که نفع میدهد و او را نه از دنیا می آید و نه از آخرت او حقش حوالی انبیا
 اجرت بخواند و از او است بر خدا تعالی که در حقش کند او را در پیش چشم و حقش را از دستش فضل الله را داند می مرویت از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسی که بشکند معنی را یا بلند کند حکم الهی را یا بپایان نماند از او چیزی را که نفع میدهد و او را نه از دنیا می آید و نه از آخرت او حقش حوالی انبیا
 بر فطش و حال آنکه میداند که او ظالم است پس تحقیق گیر او شده اند اسلام و نبی واجب شود اجابت در آنجا که خط جان یا
 ناموس برادرش من موقوف نموده بر آن چنانچه در هر عقاب لا محال از حضرت مجاهد علیه السلام مرویت که فرمود کسی که بر سر آید
 شب او در محضر او باشد که سر نه خورده خدای تعالی میفرماید ای فلان من گواه باشی بر این بنده که من او را بر گردم پس حصیان کرد مرا
 و اطاعت کرد غیر مرا و من اگر از شتم او را بر روی عمل خودش قسم بعت و جلال خود که هرگز او را بخوانم از زید و این تهدید نباشد و اگر در آنجا
 که گرسنگی مورث هلاکت یا مضرتی تحت باشد چنانچه مراد همین است آنچه در چند خبر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 قسم بآنکه جامع و قبضه قدرت او است که ایمان نیاورد و من بنده که بر سر آید بر روی و برادرش یا صاحب مسلمانش که سر نه باشد یا مراد
 ایمان پاره از مراتب او است و حقش کافی مرویت از سماعه که گفت پرسیدم از جناب صادق علیه السلام که کرده ای آنکه در
 ایشان است یا دینی و برای برادران ایشان حاجت شدیدیست و در کوه ایشان را کافی نیست آیا آنها را میرسد که بر باشند و برادر
 ایشان که سر نه باشند پس فرمود و برادرش مسلمان او را ظلم میکند و یا دینی او را میکند از او او را محروم نمیکند پس اجابت بر مسلمانان
 گوشش در آن موصلت و یا دینی کردن یکدیگر بر آن کار و مواسات با اهل حاجت و ملاطفت از شما که خواهید بود و بر آن طریق که خدای
 او فرموده درباره ایشان و فیض از آنجا مرویت کرده که فرمود و هر مردی از شیعیان که بپایان نماند از او چیزی را که نفع میدهد و او را نه از دنیا می آید و نه از آخرت او حقش حوالی انبیا
 طلب حاجت کند از او در حاجت خود پس حاجت کند از او و حال آنکه قدرت او در قبل می کند او را خداوند بآنکه بر او در حاجت حاجت
 از دشمنان را که خداوند بپایان او است خدا کند او را روز قیامت و فیض از آنجا مرویت کرده که فرمود و ای کذا در مردی حاجت
 برادر مسلم خود را که گوشش کند در آن مواسات کند با او اگر آنکه مستلزم شود با حاجت کسی که که آنگاه شود در آن و اجری نباشد او را و فیض
 از جناب کاظم علیه السلام مرویت کرده که فرمود کسی که روگردان شود از برادرش که پناه برده و پناه از حال او پس او را پناه
 ندهد با آنکه او را راست بر آن پس تحقیق قطع کرده ولایت خدای عز و جل را و فیض از جناب صادق علیه السلام مرویت کرده که فرمود و هر مردی که
 منع کند از مؤمنی چیزی را که بآن محتاجست و حال آنکه قادر است بر آن از خود خود یا از نزد غیر خود بپسندد او را خداوند روز قیامت در جا
 سیاه شده روی او بر گردید و چنان او بنحویکه ظاهر شود و سپید او و غلظت و پستی او و گردنش این گشته شود که این خاشی است که
 خیانت کرده و خدا و رسول او را آنگاه امر میشود که او را آتش بریزد و فیض از جناب کاظم علیه السلام مرویت کرده که فرمود و هر مردی که
 کند او را از آن خدای تعالی سیرا پایدی را که من یا بخل و رزق بپسندد و یا قسم بعت خود که در آنجا نباشد که در پشت من و حقش
 عقاب لا محال مرویت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسی که شکایت کند بر روی او را از برادرش پس بر او را حرام میکند خداوند او را

خداوند بپایان او است که بپایان نماند از او چیزی را که نفع میدهد و او را نه از دنیا می آید و نه از آخرت او حقش حوالی انبیا

مشت دارد و در هر یک که خواهد بود یک کعبه کشد حاجت طلب حاجتی را و حال آنکه قادر است بر آوردن آن پس بر او است مثل
که عشار پس بر خاست تا کعبه بنی حوف و عرض کرد یا رسول الله چه مقدار برسد کعبه عشار فرمود بر عشار در هر روز دست بحد است
و یکصد و هجده مرتبه که کعبه عشار است که هر که بخواند یا خست برای او یاری و از برای شادمانی بختی کردیم کعبه عشار است **و در هر**
حرام چون اجابت سالی که پرسد از چیزیکه گفتن و ظاهر نمودن آن برای او جائز نباشد چه آنکه آن حسیه از اسرار الهیه است که افشا و تعلیم غیر
الهی حرام است یا در جواب ضرر جانی یا عرضی و مالی یا شد برای مسئول یا مائل یا برادر نمون دیگر بلکه هر یک که جان و مالش در شش مخموم یا
و بیشتر این موارد و اخلت در عتوان تقیه و محل طفره از جواب در دع مسائل بسنج نرمی یا تو بره در کلام چه تقیه در شرح مطهر از بزرگترین واجبات
است مخفیست در کتمان همان اصل مذهب از مخالف در آنجا که برسد از اد بلکه لازم است کتمان بسیاری از علوم حق اهل بیت علیهم السلام
و نکات و اسرار و لطائف کلام خداوند را از هر کس که پایه ایمانش بر بنای محلی نباشد که خواند آنها را عقل نماید **و کافی از جناب صادق**
علیه السلام مرویست که فرمود نکست ما را بجناب آنکه فاش کند احادیث ما را بلکه کشته ما را بعد **و محاسن مرفی مرویست که آنجناب**
فرمود بچند نفر از اصحاب خود که فاش نکنید ما را و خبر ندهید بآن کمر باهش زیرا که فاش کنند بر ما امر را سخت تر است گفتش بر ما
از دشمن ما **و اختصاص مرویست از آنجناب که فرمود بدانی معید مدایی که سلام بر شان بناد اعلام کن ایشان را که قرار ندهند احادیث**
ما را که در قلوبهای محکم و سینههای همیده و صاحبان عقول کرانمایه شتم آنکه دانه را سگافت و جان را آفرید که نیست شتم کننده عرض ما و آنکه
خود را در مقام محاربه با ما در آورده و شمش بر ما شدید تر از فاش کننده بر ما حدیث ما را در نزد کسی که نتواند او را تحمل کند **و مرویست**
نعمانی مرویست از آنجناب که فرمود هر آینه خبر میدهم مردی را بجهنم پس پیروی او در روایت میکند آنرا از من خود یک شمشیر پس حلال میکند به
سبب آن بر خود لعن خدا و بیزاری او را و او را در آنحضرت روایت کردن او است برای آنکه شایسته شنیدن و تحمل آن نباشد **و مرویست از آنجا**
مرویست که امیرالمومنین علیه السلام فرمود بچند یقه بنی العمان که ای حذیفه خبر ده مردم را بچیزیکه دانایستند بحقیقت آن پس طغیان می کنند
و کافر میشوند زیرا که بعضی از علوم سخت و مشکل است و سنگین بار که اگر او را بار کنی بر که بهما خبر می آورد و از برداشتنش و بر اینصورت اخباره
بسیار است و در جمله از آنها و عده چشیدن حرارت آهن در دنیا دادند تا آنکه فاش کند اسرار اهل بیت علیهم السلام را **و از این قسم است**
اجابت سؤالی از آنکه خود حرام باشد چون زنا و لواط و تقبیل و نظر با حنیئه یا مقدمه باشد برای حرام بتفصیلی که در فقه مفسر است چون
چون دادن زهر یا آنکه خواسته خود یا غیر را بکشد و دادن سلاح بدشمنان دین هنگام جنگ و دادن انگور یا آنکه داند که او شربش میکند یا
چوب یا آنکه شمش میارد یا برای برین و او بدد یا حربه بدست ظالم و دهاکاه که اراده ظلم دارد و نظایر اینها از اعانت ظلم و عدوان
و خصیان **و کافی مرویست که مردی از شیعیان عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام فدایت شوم بسیار است مردی از**
مادر تنگی و سختی میافته و کار معیشتش بر او سخت میشود پس او را میخوانند یعنی امر او و لایه بنی عباس برای بنا کردن جائیکه او را بسیار دوا
برای نهریکه او را بکشد یا بند آب که اصلاح کند آنرا پس چه میفرمائی در این پس حضرت فرمود دست ندارم که برای ایشان که هرگز زخم
یا بند سرشگیر یا بندم و از برای من باشد از مال دنیا بقدر باین دو کوه مدینه بلکه میخواهم اعانت ایشان بقدر سیاهی مرکب که
بچشم چسبند زیرا که اعانت کنندگان ظلم در روز قیامت در سر پرده از آتش خواهند بود تا حکم فرماید خداوند در میان بندگان **و خبر دیگر است که هر کس**
بیاورد تا زیاده را در پیش روی سلطان خداوند آن تا زیاده را در روز قیامت از او بمانی کند از آتش که درازی آن
همشاه ذراع باشد و او را مستقیم میکند بر آن شخص را آتش چشم که بد جایگاه است **و خبر دیگر و عده عذاب شدیده شده برای آنکه**
برای عتق غلامی بپردازد یا لقمه در دوات ایشان بگذارد **و مسجدی برای ایشان بنا کند و بر اینها باید قیاسی که در سایر انواع اعانت و انعام**

فمن حرام است اجابت کردن سائل اگر ماضی باشد چنانچه در سرائی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود: «ما
 یمنعکم من الاجابة انکم یجری ارضی باو حوش کند سیدی جزئی از اهل و دمس کتاب سید المرید است از حضرت ادریس علیه السلام
 که دست محمد بن علی بن موسی که هرگز صدقه دهد ماضی پس آن صدقه برای هر ریش و او بدو نه برای حسن و دمس و صدقه و دست که
 فبیت صدقه بر ماضی و دمس کتاب صفات السید مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود: «هر کس سید کند و حق اداء
 پس حسن کند و سنی از مادر و دمس سرائی مرویست که عمر بن یزید پرسید از آن جناب صدقه کردن بر ماضی یا بر بدیه پس فرمود
 صدقه کن بر ایشان بی هیچ چیز و آب ده ایشان را اگر بیدانی و زید یا زید عسب باند و دمس حضرت حسن عسکری علیه السلام مرویست
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صدقه و هبند و دشمنان را مانند درواست در سمر خدادند که دمس سرائی مرویست از جناب
 کاظم علیه السلام که فرمود شخصی که پرسید که اگر برای زکوة ائی سید اگر دم یا چهار سال در کجی حرف کند فرمود اگر برای الواهی سید اگر دمی از
 کینه کند و بدو در دیار که خدا بی تعالی حرام کرده اموال ما را یا اموال شیعیان ما را بر دشمنان و خواجده آمد و من و دمس حضرت از جناب
 کرده که اگر ماضی از کسکی و شکی میرد نباید با د طعام و شرابی داد و کسیکه ماضی را سید کند بر کسند و شکی را از او نش اورد و زیادت
 هر چند آخر زید شده باشد و غیر از این قسم است اجابت کردن فاسق و ظالم در دشمنی بکافران و برای ولیمه و مانند آن و غذا یا آلات
 علاج یا منزل و از مال حرامی باشد که بینه مسئول برای متصرف در از راه مباحی سید آنکه مادر دقتی بقوتی باشد برای او که سبب زیادت
 حق با ظلم او شود و غیر این از اقسام اجابت محرمه که بر منال پرسیده است و بعضی محرمه است چون اجابت سؤال طالب علوم حد که
 تعلیق بر او واجب نیست نباید و یا آنچه حق مال فساد می شود و اجابت متغیر بذل برای و اجابت محتاج با اجابت بدنی یا مالی
 مالی که در آن ضرر دینوی یا دنی بر احدی باشد یا آنچه صدقه را داد است و اجابت برادر موس چون انصاف است دعوت نماید و دمس سرائی از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود و صیت یکم امتان خود را از حاضرین و غایبین که اجابت کنند دعوت سلم را بر حسب ساحت بیج
 میل باشد زیرا که از عهد دین است و غیر آن فرمود که کسی حق است برای تو من بر تو من که چون او را بخواند اجابت کند و آمر جناب
 صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود و دمس واجب بر برادر سئل اجابت دعوت است و دمس کسی که از لغوی که از اجکی مرویست از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود و سلم را بر برادرش می حق است که از عهده آنها برون نیاید مگر با دای آنها یا آنکه از او در کند و دمس که از آن
 می حق اجابت دعوت و مراد از دعوت یا خواندن بضاقت است یا برای سر موی و بعضی از علما گفته اند مراد از اجابت دعوت
 چون او را او دارد بدو این احتمال بعید است و اجابت برادر موس هر از دین کردن با او آنرا که خواستگاری کرده چنانچه در مسکنه
 الا و از شیخ طبرسی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود در عبد الملک که در کستان مراد از جناب من عظام برسان و خبر ده
 ایشان را که من خاتم بر ایشان بهشت را که هر کس طایفه از ایشان و سر دکی از آنها کسی که خواستگاری کند از او موسی پس تزویج کند با او
 و کتاب موسی بن سعید از موسی مرویست از آن جناب که فرمود در مقام بیان ذرات خفا حبش الی کثر خزیکه بر او داخل شد آنکه
 می آید نزد او برادر مسلمش و از او خواستگاری میکند پس باو بگوید تو مال نداری و غیر اینها از موارد اجابت منقول که بر منال در ابواب
 سابقه مخصوص باب نهم پوشیده نخواهند چنانچه هر کرده و محل آن بسیار است ولیکن متفرق در احادیث اهل بیت علیهم السلام و
 باید که بعضی از آن قاعده میکنیم اول اجابت شارب خمر دادن و دمس و قبول شفا عقی چنانچه در سرائی مرویست و غیره مرویست
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شارب خمر اگر بر حق شود و از عیادت گنبد که در هر چهاره شارب خمر نشوید و اگر شارب
 داد او را ترکیه گنبد و اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج گنبد و اگر سؤال کرد از شما مانعی را پس او را این ندانید و باو چه چیزی بفرست

در اجابت
 در اجابت

در حدیث آمده است که هرگاه اندک از اجنبات که فرموده کسی که نبوده بعد از آنکه خدا بخالی او را حرام نموده و بر زبان می آید است و دارد
 که چون او استغفار می کند باو توبه می کنند و چون بر او را قصدین کنند و چون شفاعت کند شفاعت پذیرند و در کافی
 از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر کس دختر خود را بشارب غریب ترویج کند این تحقیق که قطع کرده و حمل او را و در حدیث
 از جناب مرویست که فرمود شارب غریب اگر چه استغفاری کرد پس باو توبه می کنند زیرا که کسی که ترویج کند دختر خود را بشارب غریب
 چنانست که او را کشیده باشد او را بسوی زن داد و هر اجابت کسی که بطلبه برای ولیمه عروسی در روز سیم چنانچه در کتاب جبرئیل
 مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ولیمه روز اول حق است روز دوم نیکی است پس هر چه زیاده از این باشد ربا است و حدیث
 صادق علیه السلام که داوی این خبر است فرمود که پدرم مرا خبر داد که پدرم را یعنی حضرت سجاد علیه السلام را بولیمه عروسی دعوت کردند و
 پس اجابت فرمود انگاه روز دوم خوانند باز اجابت فرمود پس در روز سیم دعوت نمودند پس امر فرمود که آن رسول را از اندک تا آنکه از
 نظر مبارکش متواری شود و در حدیث دیگر تصریح شده که ولیمه عروسی در روز سیم و زیاده بر آن ربا و محض است و در حدیث از جناب
 مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس طعام کند طعامی از روی ربا و محض بخورد خداوند باو مانند آن طعامی را از جهنم
 و بگرداند آن طعام را آتش در شکم او تا آنکه حکم کند میان مردم یعنی تا آخر روز باز پسین است پس اجابت کردند دعوت بهمانی برای
 خست نکردن و آخر آن چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اجابت نکن در ولیمه عروسی و خفته کردن و آقا
 لکن در خست نکردن دختران و چنانچه هر اجابت کردن کافریا فاسق یا منافق در دعوت بهمانی ایشان چنانچه در کافی مرویست از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اگر بخواند را غوثی برای خوردن ذراع کوفسندی هر آینه اجابت خواهم کرد او را و این را در حدیث
 و اگر مشرکی یا مین فقی بخواند را بسوی کوفسندی یا مشرکی اجابت نخواهم کرد او را و این از حدیث است و در ولیمه عروسی مرویست که آن
 حضرت بنی فرمود از اجابت کردن فاسقین چون دعوت کنند بسوی طعام خود نشان پنجبر اجابت کردن در ضمن بهمانی خود
 گمانیکه اغنیای او دعوت میکند بهمانی خود نه فقر را چنانچه در دعوت سید فضل الله را وندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و
 آله که فرمود کرده است اجابت کسیکه حاضر میکند در ولیمه خود اختیار او حاضر نمیکند فقر را و در حدیث از جناب مرویست که عثمان
 بن حنیف را که والی بصره از جناب امیر المؤمنین علیه السلام بولیمه می آید و خویشانش دعوت کردند و او اجابت نمود پس حضرت
 باو مکتوبی نوشت که اگر فقراتش این است و ما ظننت انک تجیب الی طعام خود ما ظننت انک تجیب و غنیتم مد
 و گمان نداشتم که تو اجابت کنی بسوی طعام تو بلکه فقر در دیش ایشان سهم رسیده اند که ایشان را ز سر طعام خود حاضر می کنند
 و اندر روی نیازشان خوانده شده اند بهمانها است ششمی اجابت سوال آنکه قبل از سلام کردن سخن گوید چنانچه در حدیث
 خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود کسی که پیش از آنکه سلام گوید پس جواب ندهد او را و فرمود در حدیث
 احذر بسوی طعام خود تا آنکه سلام گوید هدفتمی اجابت سائل غیر قائل حق و امامت ائمه اطهار علیهم السلام زیاده از آنچه
 رخصت دادند و مقرر فرمودند مگر در آنجا که دادن زیاده از آن خود و کثرت احسانها بسبب باشد برای تالیف قلب و صلح بین و قلت
 عداوت و دست برداشتن از آزار کردن مؤمنین و شیعیان کلمینی و صدوق و فقیه و حر و ابیست که در حدیث از جناب
 صادق علیه السلام پرسید از سائل که سوال میکند و حالش معلوم نیست که چه رزق و چه رزق و چه رزق و چه رزق و چه رزق و چه رزق
 افتد برای او و فرمود بدو کمتر از درهم راوی پرسید تا چه مقدار عطا کنی داد باو و فرمود و قلت درهم و آن بحساب حال گتر است نه نیم
 قران و پس از عبداللہ بن ابی یعفور روایت کرده که گفت کفتم باجناب خدای تو شوم و میگوئی در زکوة که برای چه گفتی

بیان آنکه بیانی
 در حدیث از جناب
 صادق علیه السلام
 مرویست که هرگاه
 اندک از اجنبات که
 فرموده کسی که نبوده
 بعد از آنکه خدا بخالی
 او را حرام نموده و بر
 زبان می آید است و دارد
 که چون او استغفار می
 کند باو توبه می کنند
 و چون بر او را قصدین
 کنند و چون شفاعت
 کند شفاعت پذیرند و
 در کافی از جناب صادق
 علیه السلام مرویست که
 فرمود هر کس دختر خود
 را بشارب غریب ترویج
 کند این تحقیق که قطع
 کرده و حمل او را و در
 حدیث از جناب مرویست
 که فرمود شارب غریب
 اگر چه استغفاری کرد
 پس باو توبه می کنند
 زیرا که کسی که ترویج
 کند دختر خود را بشارب
 غریب چنانست که او را
 کشیده باشد او را بسوی
 زن داد و هر اجابت
 کسی که بطلبه برای
 ولیمه عروسی در روز
 سیم چنانچه در کتاب
 جبرئیل مرویست که
 رسول خدا صلی الله
 علیه و آله فرمود ولیمه
 روز اول حق است روز
 دوم نیکی است پس هر
 چه زیاده از این باشد
 ربا است و حدیث صادق
 علیه السلام که داوی این
 خبر است فرمود که پدرم
 مرا خبر داد که پدرم را
 یعنی حضرت سجاد علیه
 السلام را بولیمه عروسی
 دعوت کردند و پس
 اجابت فرمود انگاه
 روز دوم خوانند باز
 اجابت فرمود پس در
 روز سیم دعوت نمودند
 پس امر فرمود که آن
 رسول را از اندک تا آنکه
 از نظر مبارکش متواری
 شود و در حدیث دیگر
 تصریح شده که ولیمه
 عروسی در روز سیم و
 زیاده بر آن ربا و محض
 است و در حدیث از جناب
 مرویست از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که
 فرمود هر کس طعام کند
 طعامی از روی ربا و
 محض بخورد خداوند
 باو مانند آن طعامی را
 از جهنم و بگرداند آن
 طعام را آتش در شکم
 او تا آنکه حکم کند
 میان مردم یعنی تا
 آخر روز باز پسین
 است پس اجابت کردند
 دعوت بهمانی برای
 خست نکردن و آخر آن
 چنانچه در کافی از جناب
 صادق علیه السلام
 مرویست که فرمود
 اجابت نکن در ولیمه
 عروسی و خفته کردن
 و آقا لکن در خست
 نکردن دختران و
 چنانچه هر اجابت
 کردن کافریا فاسق یا
 منافق در دعوت بهمانی
 ایشان چنانچه در کافی
 مرویست از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که
 فرمود اگر بخواند را
 غوثی برای خوردن ذراع
 کوفسندی هر آینه
 اجابت خواهم کرد او را
 و این را در حدیث و اگر
 مشرکی یا مین فقی
 بخواند را بسوی کوفسندی
 یا مشرکی اجابت
 نخواهم کرد او را و این
 از حدیث است و در
 ولیمه عروسی مرویست
 که آن حضرت بنی
 فرمود از اجابت کردن
 فاسقین چون دعوت
 کنند بسوی طعام خود
 نشان پنجبر اجابت
 کردن در ضمن بهمانی
 خود گمانیکه اغنیای
 او دعوت میکند بهمانی
 خود نه فقر را چنانچه
 در دعوت سید فضل
 الله را وندی مرویست
 از رسول خدا صلی الله
 علیه و آله که فرمود
 کرده است اجابت کسیکه
 حاضر میکند در ولیمه
 خود اختیار او حاضر
 نمیکند فقر را و در حدیث
 از جناب مرویست که
 عثمان بن حنیف را که
 والی بصره از جناب
 امیر المؤمنین علیه
 السلام بولیمه می آید و
 خویشانش دعوت کردند
 و او اجابت نمود پس
 حضرت باو مکتوبی
 نوشت که اگر فقراتش
 این است و ما ظننت
 انک تجیب الی طعام
 خود ما ظننت انک
 تجیب و غنیتم مد و
 گمان نداشتم که تو
 اجابت کنی بسوی طعام
 تو بلکه فقر در دیش
 ایشان سهم رسیده
 اند که ایشان را ز سر
 طعام خود حاضر می
 کنند و اندر روی
 نیازشان خوانده شده
 اند بهمانها است
 ششمی اجابت سوال
 آنکه قبل از سلام
 کردن سخن گوید
 چنانچه در حدیث
 خصال از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله
 مرویست که فرمود
 کسی که پیش از آنکه
 سلام گوید پس جواب
 ندهد او را و فرمود
 در حدیث احذر بسوی
 طعام خود تا آنکه
 سلام گوید هدفتمی
 اجابت سائل غیر قائل
 حق و امامت ائمه
 اطهار علیهم السلام
 زیاده از آنچه رخصت
 دادند و مقرر فرمودند
 مگر در آنجا که دادن
 زیاده از آن خود و
 کثرت احسانها بسبب
 باشد برای تالیف قلب
 و صلح بین و قلت
 عداوت و دست برداشتن
 از آزار کردن مؤمنین
 و شیعیان کلمینی و
 صدوق و فقیه و حر و
 ابیست که در حدیث از
 جناب صادق علیه
 السلام پرسید از سائل
 که سوال میکند و حالش
 معلوم نیست که چه
 رزق و چه رزق و چه
 رزق و چه رزق و چه
 رزق و چه رزق افتد
 برای او و فرمود بدو
 کمتر از درهم راوی
 پرسید تا چه مقدار
 عطا کنی داد باو و
 فرمود و قلت درهم
 و آن بحساب حال گتر
 است نه نیم قران و
 پس از عبداللہ بن
 ابی یعفور روایت
 کرده که گفت کفتم
 باجناب خدای تو شوم
 و میگوئی در زکوة
 که برای چه گفتی

فرموده زکوة برای رفقای تو است یعنی شعیبان گفت گفتیم اگر از ایشان زیاد آید فرمود باز برگردان بایشان تا سه مرتبه چنین بگوید
 و بدان قسم جواب داد آنکه پرسید با اینانی ایشان یعنی خلافت داده شد و از آن چیزی فرمودند و الله مکر خاک مگر اگر تو هم کنی بر او پس اگر
 رحم کردی بر او پس بدو باز از آن آنکه اشاره کرد بدست مبارک کن که داشت انگشت ابهام را بر پنج انگشتان یعنی آن باره این خطبه
 باشد و چنین از آنجانب روایت کرده که منی فرمود از او در صدقه بکسانیکه سوی سر ایشان زیاد است که از بنا که من نیز بخدا و کرم
 باشد و در تفسیر نام حسن عسکری علیه السلام مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در مقام بیان محل زکوة و اما خطبه
 پس خطبه ایشان از زکوة و صدقه پس کسی عرض کرد یا رسول الله استضعفین از غنیان یعنی که جاهلانند در مخالفت با با بصیرتند و در غنی
 و معاندند و از بد با حکم ایشان چیست فرمود داده شد و بیکت نفر از درم کمتر از درم و از نان کمتر از یکت قرص و در کتاب نیز می
 مرویست که از جناب صادق علیه السلام پرسیده که اگر نیایم از اهل ولایت یعنی از شیعه کبریا یا جایز است برای ما که صدقه خود را بیک
 بغیر ایشان پس فرمود اگر نیافتنید اهل ولایت را در اکثریکه هستند بفرستید زکوة واجب را بسوی اهل ولایت که در غیر شریفانند و اما
 آنچه هست از صدقه که واجب نیست پس اگر نیافتنید اهل ولایت را پس خرجی نیست بر شما که بدهید از اطفال و مردانیکه بر حق باشند
 اطفالند کسیکه ناصبی نیستند و دشمنی ندارند و بی شناسند و بی را که شما بر آن هستید پس با شما دشمنی کنند و بی شناسند و بی شناسان
 که از پیر و بی شناسند و با دشمنی شوند و ایشانند استضعفین از مردان و زنان و غریبی و غار و که عطا کنند بایشان فقر از درم کمتر از یکت
 قرص نان یا درم تمام را پس بده مگر با اهل ولایت زید گفت پس بگویم خدای تو تو هم چو میگوئی در سائل که سؤال میکند در در خانه و هر که
 و با کسی که بگوید بفرموده با و اگر اعیان کن و بده بغیر اهل ولایت مگر آنکه ولایت رفت کند برای او پس بدو باز از آن
 نان و باز از فقره تا ناصبی پس ولایت بر او رفت و در هر سال ده سبب کس که هر چند ببرد از کسکی مشکو و بفرماید و از سر
 زیرا که پدرم بفرمود که کسی که بگوید بفرموده با و اگر اعیان کن و بده بغیر اهل ولایت مگر آنکه ولایت رفت کند برای او پس بدو باز از آن
 هشتمی اجابت صاحب خانه از نشستن بر صدر مجلس چنانچه مرویست که چون داخل شدی بر کسی در خانه نشستن
 او را در نشستن بر جا که تعیین کند جز در صدر مجلس و در قول القبول مرویست از جناب کمال علیه السلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 فرمود نه نشیند بر صدر مجلس مگر در یک دروازه خلعت باشد جواب گوید هرگاه پیشری پرسند و می گوید آنکه که قوم از منی گفتند و نه نشیند
 و اشاره کن بآن رای که در او است صلاح اهل پس هر کس که نباشد در او چیزی از این خلعتها و تشیید پس و اجماع است و آنچه در کتب آمده
 است که تشیید بر صدر مجلس مگر در آنکه در او این خلعت باشد یا یکی از این سه و شاید مراد از فقره دای علم با حکام حلال و حرام باشد و
 ثانی علم معارف و حقایق و اخلاق باشد و از آنات علم سیاسات عامه و خاصه و معاملات و معاشرت باشد و
 اجابت صاحب خانه همانرا در اعانت بر مقدمات حرکت و مراجعت از منزل او چنانچه در کتاب خصال مرویست که دارد شد بر حضرت
 صادق علیه السلام کرده ای از تشیید حبیبه پس ایشانرا ضیافت کرد چون اراده کردند که رحلت کنند بایشان نوشه داد و عطا کرد و آن
 فرمود آنکه بظنان فرمود و در شود و اعانت نکنید چون آنجا رفت فارغ شدند آمدند نزد آنجناب بجهت و حاجت پس عرض کرد خدای فرزند
 رسول خدا ضیافت کردی پس بگو ضیافت نمودی و عطا کردی پس فرمود آن خطبه بودی آنکه بظنان فرمودی که ما را اعانت نکنند
 رحلت حضرت فرمود و اهل بیت که اعانت میکنند همانرا بر خدا رفعت کردند و از آنجا که در بیت است که با حرم و بیابان عالم
 علیه السلام دارد شد بر جسم منافی چون در آنکه رحلت کنند ظلال را آنحضرت از آنجا نشاند و آنرا است که بدین پس آنحضرت
 عرض کرد دنیا من رسول الله شد و اگر اعراف منی ظلال ما را اعانت نکنند و لازم سفر پس حضرت بایشان فرمود و اما در این حال که از

این خطبه را در کتاب
 خصال امیرالمؤمنین علیه السلام
 در باب بیعت و در باب
 بیعت با اهل بیت
 در باب بیعت با اهل بیت
 در باب بیعت با اهل بیت

فاعل و ارباب حاجت علاوه بر حق از آن در اختیار بسیار است اما اختصاص میدهد در دست از جناب صادق علیه السلام که در
 هر دو کسکه در هر دو برادر مومن خود یا سلی بجهت حاجتی بین خود را بر پرده نگاه دارد و منع کند از نادیده پست در حق خدا خواهد بود تا او را
 بکشد و بر دایق خداوند میان او و آن مومن در بهشت هفتاد هزار قلعه قرار دهد که باین بر قلعه تا قلعه دیگر هزار سال باشد
 که در هر هزارین ضرره است که چون برای موی نیمه از خصال امیر المومنین علیه السلام را بیان میکرد که آنجناب در موی باقی است
 و حاجتی او را از ما محب نمیکرد و پرده برای جنابش نمی داشتند و هر زاندر سال از خود چنانچه خدای میفرماید و آنرا
 التماس فلانته هر سال از آن در اندن گاهی بزبان شود و گاهی بدست و گاهی با اشاره و گاهی بهشت کردن و در ترشش بود
 بلکه سکت کردن در باره کسی که گفتن عزیز و قدرشان رفیع است و بعضی مضرین گفته در آنجا که خدای فرخنده آنرا که گنج نهند زرد و
 سیم را فرمایند بشارت ده بعد از آن روز که آن سیمتا و زربا بتابد بر آتش دوزخ و داغ کنند باین پیشانیهای ایشان
 و پهلوی و پشتیهای ایشان که سبب تخصیص دادن خداوند پیشانی و پهلوی و پشت را برای آنکه چون سالها آیند که بر پیشانی زنده
 آنکه پهلوی از او کردند آنکه پشت بر او کنند و استیلا است و اعتقاد کردن باینکه سائل فرستاده خداوند است و از جانب
 رسول است چنانچه گذشت در اخبار معتد به کثر رفتار که سئول باستی باو کند از اکرام و تحویل و احترام آنکه رفتار کند با او و قاضی میکند
 بار رسول سلطان عظیم الشان که غالب و قاهر است بر او و الا مقدم داشته رسول بنده ذلیل را بر رسول پروردگار حالیان و چنین
 کس از حد و حقیقت بندگی بیرون و دست ترازا که خداوند در خشان فرموده و توبه و عذر بعد از آن چهل و هشت و چنانچه
 داشتن حاجت او را بدید از جناب خداوند بدست آن رسول برای او چنانچه در چند فقره فرمودند بدست ترجمه که لازم این اعتقاد است
 قبول این بدید است و در کنه جانش هزار بار بدتر باشد از آنکه بدید سلطانیز کم نمرد و کند که سالها او را از انواع نعمت خود پشاند و بهر
 محتاج بود باور سازد پنج صحر بزرگ داشتن این بدید در دل که از آثار بزرگ داشتن و داشتن خداوند عظیم است که داراست
 عرش عظیم و ملک عظیم و ثواب عظیم و عذاب عظیم و ایام و صایای امیر المومنین علیه السلام است به امام حسن علیه السلام
 که اندک از خداوند تبارک و تعالی شیر بزرگ تر است از بسیار یک از خلق میرسد و اگر نظر کنی در آنچه می بینی از طوکل و در عایا تو ایست
 که برای تو دارند یک از طوکل تو میرسد اختیار است و بر تو در اعمال فردان که از داندان میرسد عار است و لازم تقصیر این بدید بهر دل کردن
 و گرفتن او است بجد و عزم ثابت و سرور و افتخار و مهابت بر غیر خود که چنین خدایش برگزیده و باین بدید سینه الهیه بر سرش
 محبت داشتن سائل چنانچه سائل شرح کردیم و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باینکه در مقام ذکر ادب با سائل که نگردد
 را دست داری و بخوابی نزد یکداری یا خدای تعالی تو را بر حمت خویش نزد یک کند هفت و شصت فقر بر حسین این نعمت جزایه و
 بدید جلیله القیام بدل و زبان و جوارح چون شکر برسانم آتی بهمان نحو که در مجلس بستن شده هفت و شصت فقر باشد و انصاف و تلا
 در رد و هر کس ترش روی و بی نکر و بی سائل که داخل است در زجر و نرسائل و خداوند در مقام تو بخ و سر زعفران بعضی از صحابه
 میفرماید حبس و قتل آن جامه الاهی روی ترش نموده اعراض کرده و برگردانید از اینک آمدند و آنکه روی و گذشت که توبه
 حدقات و طواف رستار است و هر خنده کردن بر روی سائل چنانچه گذشت که توبه و برگردانید از اینک آمدند و آنکه روی و گذشت که توبه
 نیست بر آن مادی که گذشت که اگر از آن گذارد صاحب حاجت سخن گوید چنانچه گذشت که حاجت دارد و اگر کند
 او و بیکه بیشتر حاجت خود چنانچه از آن گذارد و بیکه در دست امیر المومنین علیه السلام می آید
 باو نیز خود بیکه حاجت خود را بر زمین کس که حاجت دارد بیکه در دست امیر المومنین علیه السلام می آید

این کتاب
 در بیان
 حاجت
 است

اولی روایت کرده که مردی آمد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت یا امیرالمؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است فرمود بفرمای
خود را بر زمین که بد جای دارد و بود پای میخ پس نوشت بر روی زمین که من فقیرم تا من حضرت فقیرم و در آن روز و در آن مکان
آن مرد این ابیات را نثار کرد و گفت کوننی حلقه بلی محاسن لها صوف اکول من حسن الناحل الا ان
تلت حسن تنانی قلت مکرهه ولست تنفی بما قد نلت بدلا ان المثل له لجهی ذکر صاحبها کالغیت
یجی نداء السهل والحسلا لا ترهه الذهر تعرف بذاتی نکل عبد سیحری بالذی خلا بی حضرت
فرمود صد اشرفی با و بدید پس کسی گفت یا امیرالمؤمنین تحقیق که او را بی نیاز کردی فرمود بدیدستیکه شنیدم که رسول خدا صلی الله
علیه و آله میفرمود فرود آید مردم را در منازل خودشان یعنی با هر کس بقدر خیرش رفتار نماید آنگاه فرمود با علی بدرستیکه من عجب
دارم از کردی که منجرند ملک و اموال خود و منجرند از آذگان را به نیکی خودشان مؤلف گویند این خبر را دیدم بچه عالم جلیل قضا
کر امات بخش الدین محمد بن علی بن حسن جیانی حدیثی سمعی در مجموعه که تمام آن بخط او بود و بیشتر از آن خط بخش الفقهاء شنیده اول
نقل کرده بود باقی جمله اختلافی که مقتضی تکرار نکست نقل کرد در آنجا از سید تاج الدین محمد بن معین که از علماء معروف و شیخ مشهور اول
است که او روایت نمود از غوث سبسی که او گفت گذشت جابجا بر بن عبد الله انصاری با کلام از شتران خود پس از او خواهم شنید که
که در نزد ما فرود آید پس فرود آمد و مشربا با ما بر برد چون صبح شده و دانستیم که با سود کی انس گرفته گفتم ای جابر آیا خبر میدی ما را به
جزی از مکارم اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت من و قبر و علی علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه اعرابی فریاد کرد که السلام
علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته پس علی علیه السلام فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا اخا العرب پس اعرابی گفت
یا امیرالمؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است که آنرا نزد خدا بردم پیش از آنکه نزد تو آورم پس اگر اذن من رانی بقضای آن حاجت محمد بن
خداوند را و مشکر تو بجای آوریم و اگر بجای نیاوردی آنرا شکر کنیم خدا را و معذور داریم تو را پس علی علیه السلام فرمود بنویس حاجت خود
را بر زمین که من اثر فقر را در تو آشکار می بینم پس نوشت بر زمین که من فقیرم پس علی علیه السلام فرمود ای متسبر بده یا و حد را پس
آنرا حاضر کرد و بر او پوشانید پس اعرابی آن ابیات گذشته بخواند جز بیت اخیر چون حضرت کلام اعرابی را شنید فرمود یا اخا العرب
هرگاه با تو است این یعنی دارای چنین کمالی پس نزدیک من آی در اینجا پس نزدیک آنجا آمد پس حضرت فرمود بقدر عطا کن با و از
بیت المال مسکن و شاه اشرفی جابر گفت پس گفتم یا امیرالمؤمنین مرا فرمودی او را که بنویسد در پیش روی تو پس نوشت من فقیرم
پس فرمودی حد را با و دهند پس بر او پوشانید پس برایتو ابیاتی خواند پس منظرش را نزد خود بلند کردی و مرا فرمودی که بخواه اشرفی با و دهند
حضرت فرمود بلی ایجا بر شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود اخذوا النماص منا و لیسر با هر کس بقدر شأنش رفتار نماید
و بیاید که اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد پس حاجت خود را بر زمین نوشت و مثل نوشتن است خاموش کردن چراغ چراغ
خواهی دانست یا زده همره که خواست سخن گوید و از پریشانی خویش شرح دهد و سخنش قطع کند و بگذارد که از حال خود آنچه خواهد
که بر چنانچه گذشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فیروزه در تفسیر شیخ ابو الفتح رازی مرویست از عبد الرحمن سلی از آنجا که فرمود
چون مرا ای سئوال کند قطع سئوال او کنی تا از آن غایب شود و آنکه جوابی کنی او را با و قاهره این بخبری اندک یا بروی نیکو که وقت باشد که
سالی بشمار آید که نه ای باشد نه حق باشد نه با و خداوند متعال در تفسیر خود را نثار کرد و چگونه میگوید و در آن روز
کمان بدینسان که آنچو میگوید از فقر و درویشی خویش دروغ پندارد بلکه اگر در نفس خود شک کند در صدق سائل آنرا از شیطان دانند
که شک کرده و دروغ پندارد و از انحراف از او استعاده برد و بدی خداوند پیرویش کند و در خیر حق الحصول فریج فرمود که این از حقوق است

تمام این حدیث را در کتاب
صحیح الدلائل ج ۱ ص ۱۰۰
در کتاب فقهی و فقهی
نزد ابی جعفر و در کتاب
حاشی که در آن آمده و در
سنگ کرم و در آن آمده و در
نور سنده در آن آمده و در
بر زمین پس تا آنکه
روی زمین پس تا آنکه
فقد و کسب و در آن
خاندان و در آن
فان و در آن
سائر و در آن
خلفه قانع و در آن
پایان و در آن
آنجا که
چون آنرا از او بدیدیم
بداد و خوش آمد و رفت
ایام و در آن
و است

خداوند فرمود پس عیسی بجا شد و در تنه صندلی افتاد و توبه دعا خواند و بخداوند فرمود چه رحمت میدهد در اعانت علیکم یا خداوند
 فرمود اگر براه خطا رفت عیسی این صفت بیستش بنام گفت مالک یا خداوند اگر بیستش بنام گفت غفر کند او را باشد
 صریح فرمود اگر این بیستش بنام گفت پس صاعقه از آسمان فرود آید و او را بسوزاند پس حضرت خدیجه و آن کس را بطرف او انداخت
 و در میان جامع الاخبار از کتاب فضل انطب بخاور فی البحر را این طریق نقل کرده که اعرای آمد نزد حضرت و گفت که من می شناسم
 کاه را و از ادای آن عاجز شدم پس در سخن خود گفتم که مسئول میکنم که بهترین مردم را و می دانم که کرم تری از اهل بیت رسول خدا
 علیه السلام پس حضرت فرمود یا خداوند سوال میکنم از تو سه سلسله پس اگر جواب دادی از کی عطا میکنم خوش است آن مال را و اگر جواب دادی
 از دهم میدهم بود و گفت آن مال را و اگر از دهم جواب دادی عطا میکنم بر همه آن مال را عسالی گفت ای فرزند رسول خدا یا مثل و مسئولی می
 کند از مثل می شناسم خود شنیدم چه دم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر و المعروف اعزای گفت پس از هر چه خواهی
 اگر جواب دادم چه او کرده از تو می آموزم و لا حق الا بالله پس حضرت از او پرسید بر می گویی که در آن خبر بود پس کس بجا است او را دست که
 در آن هزار شتری بود که شتری با و داد که در آن نگینی بود که قیمت آن دو سیت درم بود و فرمود ای اعرای آن مرد را برده بطلب کارای خود و بکش ترا
 هر کس که در حاجت خود پس اعرای آنرا گرفت و گفت اللهم اعلم حبش یجعل و سالنم خدای ما تراست که رسالت خود را در کجا قرار
 دهد و می گویی از سمیع بن عبد الملک مرویت که جناب صادق علیه السلام روایتی بود پس سائلی نزد آنجناب آمد پس امر فرمود خوش انگوی
 با و و سئال گفت مرا حاجتی نیست در این اگر در پی باشد پس حضرت فرمود خداوند وسعت دهد برای تو پس رفت و با و پیروی عطا فرمود
 پس برگشت و گفت آن خوش را بر کرد و ایند حضرت فرمود خداوند وسعت دهد با و چیزی نداد پس سائل دیگر آمد حضرت سه جبار انگه گرفت
 و با و داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین الذی رد قتی حمد خدای که مرا در پی داد پس حضرت فرمود بجای خود با من پس دو
 کف مبارک را بر نمود و با و داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین پس حضرت فرمود بجای خود با من بظلم جبار تو هست از درم می
 گفت با و بود و قریب به سیت درم پس فرمود به آنرا داد پس سائل آنرا گرفت و گفت الحمد لله رب العالمین هذا منك و جدک لا
 شریک لک این از جانب جناب مقدس تو است و پس حضرت فرمود بجای خود بایست پس او را محتاج فرمود پیرانی که در بدن مبارکش بود
 و فرمود بپوش اینرا پس آنرا پوشید و گفت الحمد لله الذی کسافی و مستر فی ساس خدای تراست که مرا جامه داد و پوشانید ای بنده
 خدا خداوند تو را پاداشی نیک دهد و عا کمره برای آنحضرت که باین نگاه برگشت و رفت سمیع گفت پس جان کردیم که اگر او عالمیگر بر می
 آنحضرت پیوسته با و میداد زیرا که هرگاه او حمدی میکرد خدای ترا حضرت با و عطا می نمود و **فلیست و دهر** آنکه آنچه خواست بمانی
 بدست راست خود دهد چنانچه می گاهم الاخلاق و غیره مرویت در صحف حضرت رسول صلی الله علیه و آله که دست راست آن
 جناب برای طعام و شراب و گرفتن بود و نمیکرفت مگر بدست راست عطا می فرمود مگر بایست راست و **و می** عامم الاسلام
 مرویت که آنجناب بدست میداشت طرف راست را در هر چیزی و آن جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بخاور مرد مگر با
 دست راست خود و نه نشکر مگر با آن عطا کند مگر با آنرا که در اهلای و آخی باشد یعنی بدست راستش و **و می** بجا از کتاب خود پس نقل
 کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه کسی بگیرد پس بگیرد بدست راست و هرگاه عطا میکند عطا کند بدست راست پس بدست
 شیطان بگیرد بدست چپ و میدهد بدست چپ **فلیست و لیسمی** پس بدست چپ را بعد از رسیدن بدست سائل
 چنانچه می خصال صدوق در حدیث اربعه مرویت که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در سخن ادب عطا که هرگز نیندازد و اگر نیندازد
 داده تا بدین خود پس او را بوسد زیرا که خداوند بیکبار و آنرا پس از آنکه بدست سائل برسد و بر اینصورت اختیار متفرقا که **فلیست**

و بیان خبر آنست
 که در آنجا
 بود

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دربار شاهنشاهی
روای بابای
مکتوبه

علیه السلام در خدمت او فرمود و مشغول گردید و بعد از آنکه او در کتب تحقیق نمودی در دست کتاب فرمود و عده
 مونی که در خدمت من است که عده داد و ایشان و عده با و مثل ایشان بچیز است که در دست رسیده و در دست کتاب فرمود و عده
 که فرمود و عده مونی در دست که عده داد و چنانکه در کار من در حق او اگر از عده نیز حاضر باشد بلکه عده نیز حاضر است
 چنانچه خداوند میفرماید و اما انصر من عنده استاده و حجت من در ملک تو چو ما فضل الله و لا یسئوا حاصل بر من مبارک
 بعضی از آنها برادر اگر اعراس کنی بجهت شرم نه از ایشان و مساکن و در کدگان چون از تو سوال کنند بجهت طلب کردن و دست و
 فضل از هر دو کار و در کار آن توانی را ایشان بذل کنی پس بگوی را ایشان قول منی یعنی سهل و آسانی در هر عدا حاجت که نشود که در حجت
 از خداوند برای او بقدر اندازه و قابلیت و رفع ضرورت و حاجت او و بعضی گفتند که عدا از قول میور و عده دیگر است بسیار و
 بعضی گفتند که عدا از قول میور و عده دیگر است بسیار و بعضی گفتند که عدا از قول میور و عده دیگر است بسیار و
 که چون این آیه نازل شد حضرت بان سائل میفرمود یوسف قنا الله و ایا که من فضل الله و بعضی گفتند قول معروف و عداست در حق
 سائل از اهل عصمت علیهم السلام تفسیری بنظر رسید و گفت و توضیحی شده و کلامی که تفسیر بر او مطلب را دارد بی محذور پس تفسیر
 مشمول بر دو آیه است هر دو مطلب یعنی عده و نیکو و عدا را بلکه بر کرد و اندن بر منی و شفقت و جبرانی و موعظه و دلدار بر آن نیکو که با دل خوش
 بر کرد و نه با خاطر شکست **باب نوزدهم** در ذکر باره از زمان و مکان که سینه برای زیاده شدن ابر و ثواب صفت
 و اتفاق در آنها و مراد از استقامت نمودن در محرم تا ندن از فضیلت خاصه که برای متفقیان در آنها عیا شده اند و با تزیین آنها را
 ذکر میکنیم با بعضی از اعتبار مطلق آنها چه استقصاء آن صورت تطویل و کمال است بی جهانت و ابتداء باید نمود و بعد از آن ایدم و تاج و
روز غدیر شیخ طوسی از فاضل ابن محمد روایت کرده که گفت در روز غدیر بر مرد در خدمت حضرت رضا علیه السلام بود و آن
 حضرت در آن روز مخصوصان خود را جمع کرده بود و ایشان را احاطه داشته بود برای اظهار و بجا نهای ایشان طعام و روز و خلعت فرستاد
 حتی اکثر و کفش و بایشان خلعتهای فاخر شفقت فرمود و ملازمان و خدمت کاران خود را جامهای نوبسار نفیس و شایسته خلعت
 اینروز را برای مردم نقل میفرمود و از آنجمله فرمود که در بعضی سالهای خلافت امیر المؤمنین علیه السلام جمعه با غدیر جمعه پس بعد از پنجشنبه که
 از روز گذشته حضرت بر بالای منبر آمد و خطبه طولانی خواند و فضائل اینروز را بیان فرمود و برای او نامهای بسیار ذکر نمود نگاه فرمود
 بعد از انقضای این مجمع بر کرد بجا نهای خود و دو سعه دهن بر جمال خود بپوشید و احسان کنسید برادران دینی خود و در خانه های خود برادران
 مؤمن را جمع کنسید و نیکو کنسید ایشان و یکدیگر را مبارکباد و تهنیت بگویند و نیکو احسان کردن در اینروز مالی و عمر را دراز میکنند و
 هر بانی با یکدیگر کردن موجب فرید رحمت الهی است و تا تو امید بخش احسان کنسید بعیال و برادران مؤمن خود و هر که امید احسان
 حق شهادت در حق او تقصیر کنسید و ضعیفان و فقیران و غلامان و کنیزان را با خود برابر کنسید بدرستی که دادن یکدر هم در اینروز برابر است با
 و دست هزار درهم و حق تعالی زیاده نیز عطا میکند تا آنکه فرمود و هر که در شش مومنی را اظهار دهد چنان باشد که هزار هزار پیغمبر و صد پیغمبر
 ششید را اظهار داده باشد پس چگونه باشد ثواب یکم که متکفل باشد احوال چندین نفر از مؤمنین و مؤمنات را و هرگاه چنین کند پس
 ضامنم بر خداوند که امان یا بد از کار فرشتن و فقیر شدن و اگر میرد در آتش یا در آرزو یا بعد از آن تا عید غدیر آئینده بدو آنکه گیره بیا
 بدی کند البته امر زنده است و هر که فرضی کند در اینروز برای برادران خود ضامنم بر خداوند که اگر او را زنده دارد یا بمیرد آن فرض را
 از او تحمل شود و از دست او بردارد و **دوم** کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود روز عید غدیر برابر است
 با روز عید دنیا تا آنکه فرمود و هر که مومنی را اظهار دهد ثواب یکس را دارد که ده ضامنم را طعام کند که هر ضامنم را یک

در روز غدیر
 و در روز غدیر
 و در روز غدیر

[illegible]

ما شمعان
والیک خزان
این ما را توان
ست

[illegible]

حضرت مسیح علیه السلام که بر او نازل شد از طاعتی از خداوند و هر یک می کرد و بعد از آن حضرت مسیح علیه السلام
 از کشتن سرای خانه که هر که نفسش کند از آنها از خانه شده و کاشت گاه باشد در مسجد اگر نشاء آفت شود بر تمام حصار فرموده بود و
 عود حل برای طبعین از بند کاشن در احوال و هر یک که با او خواهد داشت خود را از آنچه در او هست و شروع خواهد کرد در آنچه او کرده
 سار آن گفتند یا امیر المؤمنین و جیت آنکه از احوال و دنیا فرموده در این روز برای طبعین و پس امیر المؤمنین فرمود آگاه باشد
 که خبر می دهیم شما را که آنچه شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقیق که فرستاد رسول خدا و زنی لشکری بجانب قوی از تحت دلمان
 که از خراسان طول کشید و قلب آنجا متعلق شد با ایشان و فرمود کاشش کسی عارف بود با اخبار ایشان و خبر میداد ما را با احوال ایشان
 در این گفتگو بود که ناگاه بشیری آمد که ایشان ظفر یافتند بر دشمنان خود و مسئولی شد بر ایشان و که دادند آنها را با این کشته و زخم
 دارد و اسیر و غارت کردند اموال ایشان را و اسیر نمودند اطفال و عیال ایشان را پس چون لشکر نزد یک مدینه رسیدند برود زینت
 بسوی ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش برای استقبال پس چون طاقات خود ایشان را و رئیس ایشان زید بن حارثه بود که
 جناب او را بر آنها امیر کرده بود چون حضرت را دید از ناله فرود آمد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسید با آنگاه و
 دستهای آنجا بر پس حضرت او را گرفت و بر سر او بوسید آنگاه از ناله فرود آمد عبد القبن بر او واحد و بوسید دست و پای آنحضرت را
 و حضرت او را در بغل گرفت آنگاه فرود آمدند سایر لشکریان و ایستادند و صلوات بر آنجناب فرستادند و حضرت رو خیز نمود بر ایشان
 آنگاه فرمود خبر دهید مرا بقتض خود و حالتان با دشمنان و با اسیران آن قوم داد و لاد ایشان و عیال و اموال ایشان از طلا و نقره و مینا
 و مسکه مقدار فراوانی پس گفتند یا رسول الله اگر میدانستی چگونه بود حال ما هر یک بزرگ شد تعجب تو پس حضرت فرمود من نمیدانستم
 تا آنگاه که کرد مرا آن جبرئیل الان و نبوده که بدانم چیزی از کتاب خدا و دین او را نیز تا اینکه یا سوز و مرا آن پروردگار من خدای
 میفرماید و کذلک اوجبهنا الیه و حاکم امرنا ما کنت تدعی ما الکتاب و لا الایمان الی قول صراط مستقیم
 و لیکن خبر دهید باین برادران مؤمنین خود را تا من بصدقین کنم شما را پس تحقیق که خبر داد مرا جبرئیل بصدق شما پس گفتند یا رسول الله
 چون ما نزد یک دشمن شدیم جاسوسی برای خود فرستادیم که مطلع شود بر حال ایشان و عددشان پس برگشت بسوی ما و خبر داد
 ما را که ایشان هزار نفرند و ما ده هزار نفر بودیم و ناگاه آن قوم بیرون آمدند تا پشت بلد خود بقدر هزار نفر و ده هزار نفر را در بلد گذاشتند که
 ما بوجه اندازند که ما هزار نفریم و جاسوس ما خبر داد که ایشان در میان خود می گفتند ما هزار نفریم و ایشان ده هزار نفر و طاقت نداریم
 رو برو جنگ کرده و از دست چاره برای ما جسته اند و حقن کید یکدیگر را در بلد تا سینمای ایشان بتنگ آید از غلظت مای ما پس حضرت
 شد از ما پس باین سبب جرات گرفتیم بر ایشان و حمله آوردیم بر آنها پس داخل بلد خود شدند و در آنرا بروی ما بستند پس ششم
 در جای ایشان چوب در آمد بر ما و به نیم شب رسیدیم باز کردند در بلد خود را و ما غافل و خوابیده بودیم بیدار نبود در ما که چهار
 نفر زید بن حارثه در جانبی از اطراف لشکر ما که غار میکرد و قرآن میخواند و عبد القبن رو داد در جانبی دیگر غار میکرد و قرآن میخواند
 و قتاده بن النعمان در جانب دیگر غار میکرد و قرآن میخواند و میس بن عاصم در جانب دیگر غار میکرد و حسان بن خالد پس بیرون
 آمدند در شب تاریک که سخت ظلمانی بود و ما را تیر باران کردند و این در بلد ایشان بود که آگاه بودند با هم و مواضع آن و ما
 نادانان پس بخود گفتیم که چینی افتادیم و پاک شدیم این شب تاریک قدرت نداریم که بر هر یک از تیر ما را که نمی بینیم آنها را
 در خیال بودیم که ناگاه دروشنایی بیرون آمدند و ما را در چشمین ما هم متفرقی مانند آتش که بشعده آمده و دروشنایی بیرون آمدند
 قتاده ما را دروشنایی فرمود و شمری و دروشنایی بیرون آمدند و ما را دروشنایی فرمود و عبد القبن رو داد و ما را دروشنایی فرمود و در شب تاریک و غرض

ایشان بودیم
 و در آن شب
 که در آن
 شب تاریک
 و در آن شب
 که در آن

اما ندیدن حارث که در میان حارث و روشن تر از آفتاب طالع شده و این نور را به کسین کرده اند لکن کار ما را با این که بیشتر شده
بود از نصف النهار و دشمنان ما در تاریکی کسینی بودند پس ما میدیدیم ایشان را و ایشان میدیدند ما را و این را میگویند که خداوند
حارث خود و میم برایشان و میمیدیم ایشان را و ایشان میدیدند ما را و این را میگویند که خداوند حارث خود و میم برایشان و میمیدیم ایشان را و ایشان میدیدند ما را
گشت و زخم دارد و اسیر و داخل شدیم در میان ایشان پس فرود گزیدیم او را و عیال و زنهارا اینست عیال و ذریات ایشان و نسبت
احوال ایشان و ندیدیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ایشان بگوئید الحمد لله رب العالمین بر آنچه نصیحت داده ایشان را و از ما نصیحت
و تحقیق که بگذشت از ایشان ما جسمی یعنی جسد و این نور را بجهت اعمال این برادران شماست در غره ماه شعبان که پیشی داد و ایشان
در شب خود پیش از آنکه صادر شود از ایشان آن اعمال پس گفتند یا رسول الله صلیت آن اعمال که ما هم پروریده و شریک بر آن فرمود ما
قتیس بن مرقی پس او امری کرد و معروف در غره شعبان و نبی کرد از منکری و دلالت کرد بر خبری پس از این جهت پیش داده شد بر او
این نور در شب آن روز و در وقت خواندن قرآن و اما قادیان بخان پس او داد اگر دینی را که بر او بود و در غره در روز شعبان پس ما این سبب
پیشی داد با و آن نور را در شب آن روز و اما عبد الله بن رواحه پس او نیکو کار بود و بدین خود و غنیمت او در آن شب زیاد شده بود
پس چون چنین شد بدیشی گفت با و من دلم در دست میداریم و این زن تو فلان مادر از ابرو بر سر انداخته و میگوید ما را از این
که تو شهید شوی در این جنگ ما پس نداخته کند با این زن در احوال تو زیاد شود بر ما قسم و بر ما قسم و بر ما قسم و بر ما قسم و بر ما قسم
بر قسم او بر شما و ناخوشه اشقی شما او را و اگر میباشتم این را بر شما میبخشیدم و او را از خود و لیکن الآن او را از خود جدا کردم تا آنکه در
امان باشد از آنچه از آن میترسید و من دوست نداشتم که شما کاره باشید پس این سبب شد که سلف داد با و و نیز که در غره
اما ندیدن حارث که در میان حارث و روشن تر از آفتاب طالع شده و او سید آن قوم است و افضل ایشان پس
تحقیق که خداوند میداند که چه از او سیر میزند پس خنثی را فرمود او را و نصیحت داد او را از روی دانستن با آنچه از او میشود و بدیشی
او در آن روز که در پیش این پیشی بود که در او ظفر یافتی بسبب آن آفتاب طالع شده از دندان او مردی از منافقین سکر او را داده کرد و بر او
بدی میان او و میان علی بن ابیطالب علیه السلام و افشادی میان این دو پس با و گفت به صبح کردی که نظیر نداری در اهل بیت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و اصحاب و این پنج عشقت تو و این خیر که مشا به نمودیم نور تو است پس زید با و گفت ای بنده خدا بر سر از خدا
و افراط کن در کفار و بالا بر مر از بنده از قدرم پس بدیشی که تو سبب این کفین خنثی و بیعت و کافری و اگر قبول کنم گفت روزی
تیر چنین میشود ای بنده خدا آیا خبر ندیم تو را با آنچه بود در اول اسلام بعد از او تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مدینه شد و خانه
علیها السلام را ترویج نمود و متولد شد برای او حسن و حسین علیهما السلام گفت آری چون که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بغایت دوست
میداشت تا آنکه مرابری خواند پس مرا می گفتند زید بر محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه متولد شد برای علی حسن و حسین علیهما السلام پس
که است و اشتم این خواند از ملاحظه آن در بزرگوار و گفتیم با آنکه میخواستند در دست دارم که بخوانی مرا زید مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله
زیرا که اگر است و اشتم که بشود شوم حسن و حسین علیهما السلام را پس بر سر تپه عین بود تا آنکه خداوند تقدیر کرد و علی حرا فرستاد و بر غیر
صلی الله علیه و آله که خدای قهار نداده برای مرد و دل در باطن او یعنی دل که دوست دارد محمد صلی الله علیه و آله و آل او را علیهم السلام
و تعظیم کند ایشان را و لیک تعظیم کند غیر ایشان را مثل تعظیم کردن ایشان یا لیک دوست داشته باشد با آن دشمنان و در باطل گسیخته و
دارد دشمنان ایشان را پس بغض دارد در ایشان را و دوست ندارد در ایشان را نگاه فرمود و ما جعلنا من آلنا

در این جنگ
ما را از این
که تو شهید شوی
در این جنگ ما پس
نداخته کند با این
زن در احوال تو
زیاد شود بر ما
قسم و بر ما قسم
و بر ما قسم و بر
ما قسم و بر ما قسم

[illegible]

رضیلت انفاذ
درماہ شعبان
برجیہ دار

رضیلت انفاذ
درماہ شعبان
برجیہ دار

و بسیار است
و بسیار است
و بسیار است
و بسیار است

که نظر فرمود بسوی آن دو ایستادند آنگاه نظر خود را بر آن دو ایستادند و این دو ایستادند و این دو ایستادند
 پس روی کردی صاحب خود فرمود ای بندگان خدا آنگاه که رسیدید آنرا می بینید هر سالی که طلبه را که
 رسید در آن حال خود را نشانه خواهید کرد و ایند برای خدا و روزی که رسیدن خواهد داشت و ایند برای خدا و
 بر ایند باید که خواهد بود و در شبهای خود و هر شبی که بقیه و در گشت خواهد داشت و در شبهای خود و
 هر شبی که بیرون خواهد کرد برای صدقه اموال خود را در معرض تلف خواهد داد و در جهاد جاهلای خود را عرض کرد که
 صحبت با رسول خدا فدای تو باد و پدر ما و مادران و پسندان و دختران و خویشان و عیال ما رسول خدا صلی الله علیه
 و آله فرمود قسم بآنکه هر ابراستی بی پیمبری فرستاده که تحقیق کردیم این شاخهای از درخت طوبی را که برگشت بسوی جنت
 نند اگر در منادی پروردگار ما خفته بهشت را که ای ملائکه من نظر کنید هر کسی را در آن و بخت پشاده از شاخهای طوبی در سر
 من نظر کنید بسوی خدا و سایه این شاخه پس عطا کنید او را از جمیع اطراف مثل مساحت او قصرها و خانهها و حوریان پس
 او را از این پس عطا کنید پاره از ایشان مسافت هزار سال از هر جانب و داده شد پاره از ایشان ضعف آن و داده
 شد بعضی از ایشان در مقابل و چهار مقابل آن و بیشتر از آن بر حسب قوت ایمان ایشان و بزرگی اعمال ایشان و تحقیق کردیم صاحب
 نماز بدین جاده را که داده شد هزار ضعف آنچه داده شد جمیع ایشان بر حسب قدر فضیلت او و برای ایشان در قوت ایمان و بزرگی اعمال
 پس از این جنت خندیدم و خرسند شدم و تحقیق کردیم این شاخهای از درخت زقوم را که برگشت بسوی جنت پس ندانم که در منادی پروردگار
 اخترنا و او را که ای ملائکه من نظر کنید هر کسی را در آن و بخت پشاده از شاخهای درخت زقوم و ایند و پس نظر کنید بسوی منای رسیدن حور
 این شاخه تاریکی او پس بازید برای او ششمین گاه از آتش از هر طرف مثل مساحت او و قصرهای آتش و قصرها و غارها و مارها و عقربها و جحشها
 و غلها و قیدها و بندهای آتشین که عذاب کنند او را با نهایی آمده شده برای پاره از آنها مسافت یک سال یا دو سال یا صد سال یا بیشتر
 بر حسب اندازه ضعف ایمان و بدی کردار ایشان و تحقیق کردیم برای منافقین هزار ضعف آنچه تمام ایشان و او را اندازه گرفت و شریک از
 این جنت عکس کردم روی خود را بر هم کشیدم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کرد بسوی اطراف زمین و آفاق او پس کای تعجب میکرد و
 گاهی آرا میسوزد آنگاه رو کرد به صاحب خود پس فرمود خوشا برای اطاعت کنندگان که چون که اگر امیکند ایشان را خداوند ملکه و وای
 برای عاصیان که چون که خداوند ملکه و واکذاشته شیطا طین خودشان و قسم بآنکه در فرستاده برستی برای پیغمبری بدستیکدی می خنم آنکه گاه به
 شاخهای درخت طوبی را که چگونه توجه کرده بسوی ایشان شیطا طین که ایشان را خوا کنند پس حکم کرده بر ایشان ملائکه میکشد ایشان را و حور
 عیانند و در میکشد از ایشان و ندانم که ایشان را خداوند پروردگار را که ای ملائکه من نظر کنید بسوی هر ملکی که در زمینند تا فتنای بسوزد
 نسیم این شاخه که در آن بخت با و احدی پس معاند کنند با شیطا طین از جانب این مؤمن و دور کنند آنها را از او پس بدستیک
 من میبینم بعضی از ایشان را که آمده اند نزد او ملائکه ثانی که یاری کنند او را بر شیطا طین و دفع کنند از او سرکش از **زاهدان**
 پس تعظیم نماید ایند و از شغبان پس از تعظیم نمودن شاهرهاه شغبان را پس چو بسیارند از نیک نختان در او و چه بسیار است از
 بد بخت شده در او تا اینکه بوده باشند از نیک نختان در او و بنا شد از اشقیاء در او **ماه رجب** شیخ صدوق
 که کتاب فضایل الاشرار نوشته و غیره روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود کسیکه تصدق کند بصدقه در رجب برای
 طلب بخشودگی در روزی خدا که است که او را خداوند در روز قیامت در بهشت از ثواب چیزی را که چشمی ندیده و گوش شنیده
 و خنده نخورده بر قلبش هیچ بشری **که ملا** در راه زیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام و آنچه صرف شود در آن برای خود یا

در کمال الزام از جلاله و استیلا بر اوست که گفت نعم بحاج صادق علیه السلام که فدای تو شوم بلکه بدو میگویم که اگر حاج صادق
برای حاجی هر چه بخواهد بکند هزار بیت برای کسی که خرج میکند در زمان سیر سیدی بدست حسین علیه السلام فرمود ای سید شایسته
میباشد برای تو یکصد هزار و هزار تا که شمرده و فربه و بلند بکند برای اعزاز و جرات مثل او و خوشنودی خداوند عز و جل است برای او و عای
صلی الله علیه و آله و عای علی علیه السلام بهتر است برای او و فیض از شمام بن سالم روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت آنجناب که
چیت برای اتفاق کنند در وقت بیرون رفتن سیدی آنحضرت و اتفاق کنند در نزد او فرمود برای هزار درهم و فیض از آنجناب روایت
کرده که فرمود خداوند عطا فرماید هزار آنحضرت بر هر یک که خرج کرده و آزارده هزار شهر که برای او است در کتاب محفوظ و نفوذ از آنجناب روایت
کرده که فرمود هزار درهم خداوند برای او هر دهی ده هزار درهم و بدستیک خداوند ذخیره کرد و آزار بر آید و نزد خود پسندانی معتبر و ایت کرد و از سیدی بن و سید که او را
شنید که حضرت صادق علیه السلام در جمعه دعا میکرد برای زوارانی علیه السلام که مالهای خود را خرج می کنند و در مالهای خود را
بر زمین می اندازند و حالیکه موی را بکشت آورده و عرض کرد خدا بفرمودم اگر آنچه شنیدم از تو برای کسی بود که میخواست خدا را بر آید که از نام
که آنرا بچند خبری از او را و در اخبار زیارت بر این مضمون بسیار است و فرمودند هر آنکه بگریزید بفرستد خود نزد عطا میکند خداوند و
بر هر یک اتفاق کرده باشد که خداوند و چندین بار بر بعضی بیاورد و بر دیگران از او ایات و نیکو کار شده پس دفع میکند و از او
مال او را حفظ میکند مگر معظمتی و راه بسوی آن نیست مگر آنکه در کمال الزام و بدست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
که حرم خداست و حرم رسول او و حرم علی علیه الصلوٰه و السلام نازد آن بعد هزار نازد در آن بعد هزار در آن و شش شش
از ابو بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از آنجناب که فرمود یکصد درج بهتر است از ده هزار هزار درج در غیر از راه خدا و فیض از
از آنجناب روایت کرده علی بن ابی حمزه فرمود یکصد درج که از خارج کنی درج بهتر است از بیست هزار درج که حرف کنی از او حق و شش
از آنجناب روایت کرده که فرمود کسی که اتفاق کند در بی درج بهتر است برای او از صد هزار درج و فیض از آنجناب روایت کرده که فرمود یکصد درج
درج بهتر است از ده هزار هزار در سبای آن از سبیل الله و آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ نفعی نیست
محبوب تر نزد خدا و نازد نفعی که میان روی باشد و دشمن دارد و اسراف را که در بی و عمره و فیض از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که بگوید
و دو برای حج یا عمره پس برای اوست هر کای تا بر کرد و صد هزار هزار حسن و محو می شود از ده هزار هزار حسیه و بلند می شود برای او هزار هزار درج
و برای اوست نزد خداوند هر دهی هزار هزار درج و هر دهی هزار هزار و چهارده هر حسن که بجای آن رود و از آن هزار هزار حسن تا بر کرد
حقیقتهای که چون در سیر بسوی که معظمت برای ادای مناسک و اعمال عمره و حج تنظیم است از اعظم شایسته اصنام که بآن اقبال
تمام پیدا کنند از سایر فرق و طل باطله و ترویج و نشر است از سیر و آثار اسباب و کشته که از این چیزی از ایشان بظاهر باقی مانده و
و ابتلا است مجاشرت با اصناف خلق عالم و جاہل و ضعیف و فقیر و عاجز و مرعوب و بدست و اصناف حیوان از مرکب و غیره که بر یک
حسب شریک که نشسته بودند برای اتفاق و صدقه از خلق و عظم مال و بوارج و عفو و عفو و غیر آن تا بار اتمام در تحصیل این سفر
زیاده بر است طاعت ظاهر که شرط و جو است بایست نمود تا بر این سفر و در آن عمل غیر غایت غیر متناهی بدست می خیزد
نصف حاجی بر نکرد و بکلی تحصیل آن استعدا و بسا است که بر وبال افزوده و از آنجا محذول و مطرود و مجاز خود برشته و کای و خصل
و غیره و بدست از جناب باقر علیه السلام که فرمود استستانی نیست با آنکه قصد این است کرده و در شکی نباشد و او را شصت در عین
او را جمع کند او را از معاصی خداوند و حلیه مالک شود بآن غضب خود را و میگوید در وقت کردن با آنکه با او صاحب است میکند و آنچه گفتیم بر آن

